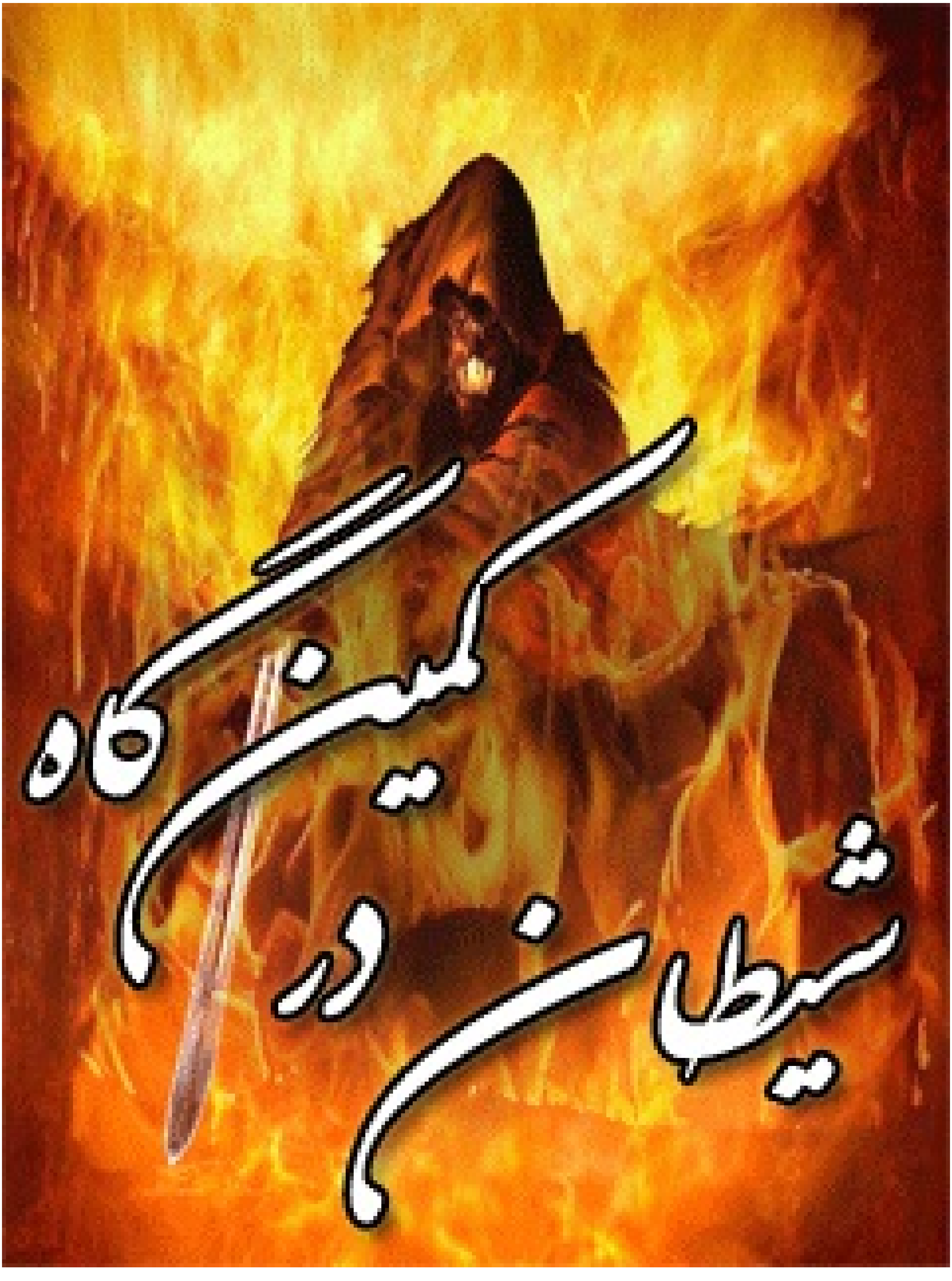

کمینگاه
شیطان در

بسم الله الرحمن الرحیم

شیطان در کمینگاه

نویسنده:

نعمت الله صالحی حاجی آبادی

ناشر چاپی:

نعمت الله صالحی حاجی آبادی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

شیطان در کمینگاه

مشخصات کتاب

سرشناسه : صالحی حاجی آبادی نعمت الله عنوان و نام پدیدآور : شیطان در کمین گاه نوشته نعمت الله صالحی حاجی آبادی مشخصات نشر : نعمت الله صالحی حاجی آبادی ۱۳۷۹. مشخصات ظاهری : ص ۳۰۴ شابک : ۹۶۴-۳۵۰-۱۷۴-۴ ۱۰۰۰۰ریال یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع : شیطان موضوع : شیطانها موضوع : شیطان -- احادیث موضوع : شیطان -- جنبه های قرآنی رده بندی کنگره : BP۲۲۶/۱ /ص ۲ش ۹ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۷ شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۱۱۶۲۶

مقدمه

پس از آن که کتاب (شاهدان صادق) را نوشتم و نسخه خطی آن را به دوستان و آشنایان و فضلا دادم که مطالعه کنند، آنان نظر دادند که اگر کتابی نوشته شود که جنبه داستانی آن بیش تر باشد، برای خوانندگان جذاب تر خواهد بود. بنده با تاءملی که داشتم دریافتم که این پیشنهاد درست است. مخصوصا زمانی که هشت سال جنگ را پشت سر گذاشته ایم. ویرانی و کشت و کشتار، بوی خون و باروت، مجروح و معلول و شهید همه جا را فرا گرفته است. در زمانی که افکار خسته، بدن ها کوفته، چشم ها در اثر اندوه جبهه و انتظار فرزندان و بستگان کم رونق شده، گوش ها در اثر شنیدن صدای توپ و تانک و گلوله و خمپاره و انفجار بمب و موشک و راکت، در وقت و بی وقت، در سر شب و نیمه های آن، در اول صبح و موقع سحر، در شب عید، در ماه مبارک رمضان، در شهر و روستا، پر از صداهای وحشت ناک شده.

زمانی که خانه های محرومان، مغازه ها و بازار، مؤ سسه و تجارت

خانه، بهداری و بیمارستان، دبستان و دانشگاه، تلمبه خانه و راه آهن و ویران و به آتش کشیده شده.

در زمانی که به فرموده امام امت، خمینی کبیر و رهبر بزرگ انقلاب، این سلاله نبوت: شیطان بزرگ آمریکا، شرق و غرب، شیاطین بزرگ و کوچک، هم پیمانان آنان، سردم داران شرک و کفر، سران مرتجع منطقه، منافقان کور دل و از خدا بی خبر، همه علیه اسلام و مسلمین کمر بسته و دشمنان دیروز، دوستان و متحدان امروز شده اند؛ در یک چنین روزگاری به کفر افتادم کتابی را بنویسم که هم جنبه داستانی داشته و هم سازنده باشد. این بود که (موضوع شیطان شناسی) را برگزیدم. به عقیده من ایمان دو جزء دارد. یکی خداشناسی و دیگری شیطان شناسی، اگر بخواهیم به درستی خداشناس و یکتاپرست باشیم چاره ای نیست جز شناخت ضد خدا.

روایتی که فرمود: (تعرف الاشیاء باضدادها) بدین معنا است که هر چیزی را باید با ضد آن شناخت؛ یعنی تا ضد نباشد چیزی به خوبی شناخته نمی شود؛ مانند شب که ضد روز، ظلمت ضد روشنایی، فقر و گرسنگی و بی چیزی ضد غنا و سیری و ثروت، مریضی ضد سلامت، ناامنی و هرج و مرج ضد امنیت، سرما ضد گرما، جهالت و نادانی ضد علم و دانایی، بی عقلی ضد عقل است: که اگر این اضداد نباشند ارزش روز، روشنایی، ثروت، سلامت، علم و عقل درست به دست نمی آید.

از همین رو خداشناسی انسان، کامل نمی شود مرگ این که انسان، شیطان شناس هم باشد. هر چه انسان شیطان شناسی اش بیشتر باشد، مکر و خدعه های شیطان، قسم دروغ خوردن،

وسوسه ها، فتنه ها، حیله ها، وعده های دروغ دادن، دل سوزی بی جا و هزاران هزار نیرنگ شیطان را می شناسد و دیگر دنبال او نیم رود و گول وسوسه های زودگذر او را نمی خورد و می داند که دشـمن هر که باشد، دشمن است. دشمن ناامید از همه چیز، و رانـده شـده ای مانند شـیطان هیچ وقت به راه نمی آید و آشتی نیم کند، وقتی شـخص دنبال او نرفت خواه ناخواه دنبال خدا خواهد رفت. پس نیمی از خداشناسـی، شـیطان شناسی است. کوتاه سخن این که، نوشتار پیش روی شما مربوط به شیطان و شیطان صفتان می باشد. امید که خوانندگان عزیز و محترم او را به خوبی بشناسند تا در نتیجه، خدا را بهتر بشناسند.

تعریف شیطان

از قدیم الأیام، افسانه شیطان، همواره انسانها را در دنیایی از وحشت و ابهام فرو برده بود و هم چنان ادامه دارد.

می گوینـد: بچه هـای بـازی گوش و نافرمـان و زیرک شـیطان انـد، افراد منحرف را شـیطان اغوا کرده، هر کار بـد فرجامی از وسوسه های شیطان است و در هر کار بدشگونی شیطان دست دارد.

می گویند: شـیطان در همه جا هست، اعوان و انصارش در همه جا وجود دارند، او با همه مردم کار دارد، در برابر همه قد علم می کند، هر انسانی را به بهانه ای فریب می دهد و دام های گوناگون در اختیار دارد.

شیطان در ذهن بچه ها عامل وحشت و ترس و وسـیله ای برای رام کردن و ترسانیـدن آنان است. قصه نویسان، برای سـر گرمی کودکان از شیطان یک موجود خیالی ساخته و از نخستین سال های

زندگی، یک شبح وحشتناک و یک قدرت اسرارآمیز در ذهنشان می آفرینند.

می گویند: برای بزرگ سالان، شیطان عامل فریب و گناه است، انسان را به معصیت وا می دارد، تمایلات نفسانی را بیدار می کند، موجب سقوط و لغزش انسان می شود، خواسته ها نامشروع را پدید می آورد، باعث تجاوز و تعدی می گردد، شهوات ویران گر را تحریک می کند، خشم و غضب را شعله ور می سازد، مصیبت و رنج می آفریند، آدمی را به تباهی و فساد می کشاند، لجاجت و خودسری را رونق می دهد.

و نیز: تمامی این صفات از شیطان و کار او است، انسان از روی ندامت با فریادی بلند می گوید: نفرین بر شیطان، لعنت خدا و ملائکه بر او باد، این شیوه از زمان حضرت آدم علیه السلام معمول بوده که شیطان را مسئول هر کاری و عصیانی می دانسته اند.

در تعریف او گفته اند: شیطان، قدرتی است نابکار و بسیار بدکردار، نیرو و روحی است پلید و سرکش و طغیان گر؛ حقیقت مطلب این است که شیطان، اسم خاص نیست تا بر موجودی معین و مشخص دلالت کند و وجود مستقلی ندارد، اسمی است بی نشان؛ مانند سیمرغ که وجود خارجی ندارد و هیچ نام و نشانی برای او نیست، اغلب جاها که نام شیطان برده می شود مراد همان ابلیس است که از دستورهای خداوند سرپیچی و تکبر کرد.

شیطان و طرف دارانش در طول تاریخ در مقابل نیکان و نیک سیرتان قرار داشته اند و خواهند داشت، مثنوی در پی این معنا بوده که گفت:

دو علم بر ساخت اسپید و سیاه

آن یکی آدم دیگر

ابلیس راه

در میان آن دو لشگر گاه رفت

چالش و پیکار آنچه رفت رفت

هم چنان دور دوم هابیل شد

ضد نور پاک او قابیل شد

هم چنان این دو علم از عدل و جور

تا به نمرود آمد اندر دور دور

ضد ابراهیم گشت و خصم او

و آن دو لشکر کین گزار و جنگجو

چون درازی جنگ آمد ناخوشش

فیصل آن هر دو آمد آتشش

پس حکم کرد آتشی را ونکر

تا شود حل مشکل آن دو نفر

دور دور و قرن قرن این فریق

تا به فرعون و به موسای شفیق

سال ها اندر میانشان حرب بود

چون زحد رفت و ملولی می فزود

آب دریا را حکم سازید حق

تا که ماند کی برد زین دو سبق

هم چنان تا دور و طور مصطفی

با ابوجهل آن سپهدار جفا

هم نکر سازید از قوم ثمود

صیحه ای که جانشان را در ربود

هم نکر سازید بهر قوم عاد

زود خیز تیز رو یعنی که باد

هم نکر سازید بر قارون زکین

در حلیمی این زمین پوشید کین

تا حلیمی زمین شد جمله قهر

برد قارون را و گنجش را به قعر(۱)

کلمه شیطان در قرآن هفتاد بار به صورت مفرد و هیجده بار به صورت جمع به کار رفته است که روی هم ۸۸ مرتبه می شود.

شیطان اولین کسی که.....

شیطان: نخستین کسی بود که بعضی کارها را مرتکب شد و پیش از او کسی آنها را انجام نداده بود. و آنها از این قراراند:

- اولین کسی که قیاس نمود و خود را از حضرت آدم علیه السلام برتر و بالاتر دانست و گفت: من از آتشم و او از خاک در حالی که آتش از خاک بالاتر است.(۲)

- اولین کسی که در پیشگاه با عظمت الهی تکبر نمود و به دستور

خالق خود عمل نکرد.(۳)

- اولین کسی که که معصیت و نافرمانی خدا را کرد و آشکارا با او مخالفت نمود.

- اولین کسی که به دروغ گفت: خدا گفته از این درخت نخورید، چون درخت جاوید است و اگر کسی از آن بخورد تا ابد زنده می ماند و با خدا شریک می شود.(۴)

- اولین کسی که که قسم به دروغ خورد و گفت: من شما را نصیحت می کنم.(۵)

- اولین کسی که نماز خواند و یک رکعت آن چهار هزار سال طول کشید.(۶)

- اولین کسی که منبر رفت و برای ملائکه سخنرانی و صحبت کرد.

- اولین کسی که که به خدا مشرک شد.

- اولین کسی که که غنا و آواز خواند، همان زمانی که آدم علیه السلام از درخت نهی شده خورد.(۷)

- اولین کسی که از خوشحالی سرود خواند و آن هنگامی بود که آدم به زمین آمد.

- اولین کسی که نوحه خواند و گریست؛ چون او را به زمین فرستادند، به یاد بهشت و نعمتهای آن نوحه و گریه کرد.

- اولین کسی که لواط کرد(۸) چون زمانی که به میان قوم لوط آمد خود را در اختیار آنان قرار داد تا با او لواط کنند.

- اولین کسی که دستور ساختن منجنیق را داد تا حضرت ابراهیم علیه السلام را با آن در آتش اندازند.

- اولین کسی که دستور ساختن حمام را در زمان حضرت سیلمان علیه السلام داد تا نظافت کنند.

- اولین کسی که ساختن نوره را در زمان حضرت سلیمان داد، برای این که موهای اضافی پای بلقیس پادشاه سبا را از زمین ببرند.(۹)

- اولین کسی که دستور ساختن شیشه را داد تا

حضرت سلیمان علیه السلام آن را روی خندق گذارد و بلقیس را آزمایش کند.(۱۰)

- اولین کسی که دستور ساختن صابون را داد تا مردم بدن و لباس خود را بشویند.

- اولین کسی که دستور ساختن آسیاب را داد تا مردم گندم های خود را آرد کنند.

- اولین کسی که با ابوبکر بیعت کرد تا مردم را منحرف کند و از مسیر حق برگرداند.(۱۱)

- اولین کسی که خدا را در آسمان ها پرستید.

- اولین کسی که عبادت و بندگی او، فرشتگان را به تعجب در آورد!

- اولین کسی که به خدای خود اعتراض کرد.

- اولین کسی که شبیه شدن به دیگران را مطرح و مردم را به آن تشویق کرد.(۱۲)

- اولین کسی که سحر و جادو کرد و آن دو را به مردم یاد داد.(۱۳)

- اولین کسی که ساز درست کرد و خود، آن را نواخت.

- اولین کسی که برای زیبایی، زلف گذاشت.(۱۴)

- اولین کسی که برای مخالفت با پیامبران ریش خود را تراشید.

- اولین کسی که برای مست شدن مردم، شراب درست کرد.

- اولین کسی که ساختن آلات لهو و لعب و موسیقی را به قابیل آموخت.

- اولین کسی که وقتی وارد جهنم می شود، خطبه می خواند.

- اولین کسی که مکر و حیله و خدعه نمود.

- اولین کسی که نقاشی کرد و چهره کشید.(۱۵)

- اولین کسی که آتش حسدش شعله ور شد.(۱۶)

- اولین کسی که به ناحق مخاصمه و جدال کرد.

- اولین کسی که خدای تعالی به او لعنت نمود(۱۷) و از ناراحتی فریاد کشید.

- اولین کسی که به خدا کفر ورزید.(۱۸)

- اولین کسی که گریه دروغی نمود.(۱۹)

- اولین کسی که عبادت و خلقت

خود را ستود.

- اولین کسی که صورت های مجسمه و بت را ساخت.(۲۰)

- اولین کسی که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل او را لعنت کردند.

- اولین کسی که از ترس ملائکه فرار کرد و خود را مخفی نمود.

- اولین کسی که دستور مساحقه داد. امام باقر علیه السلام فرمود: (وقتی خواسته ابلیس در قوم لوط عملی شد، خود را به صورت زن در آورد و سراغ زنان آمد و گفت: آیا مردان شما با هم لواط می کنند؟ در جواب گفتند: آری. دستور داد شما نیز با هم مساحقه کنید).(۲۱)

معنی شیطان

شیطان دو معنی دارد: یکی اصطلاحی، و آن همان معنایی است که بر سر زبان مردم است. وقتی کلمه شیطان گفته می شود، ذهن مردم متوجه آن ملعونی می شود که رو در روی خدا ایستاد و نافرمانی کرد و در برابر آدم علیه السلام سجده نکرد.

دیگری معنی لغوی آن است، شیطان از (شطش) و (شاطن) گرفته شده و هر دو به معنی پلید، خبیث، پست و موجودی سرکش، متمرد و نافرمان به کار برده می شود. به عبارت دیگر، به هر چیز مرموز، موذی و آزار دهنده گفته می شود. هم چنین به معنی منحرف و منحرف کنند، یاغی و طاغی، شریر و شرارت کننده، دور بودن و دور شدن از حق و حقیقت، دور شدن از رحمت و مغفرت الهی، بدخوی و سخت دل، بدجنس و بد ذات و ناپاک، هلاک شده و هلاک شونده آمده است. این معانی و صفات در انسان باشد یا در جن، در چهار پایان باشد یا وحوش، خزندگان و غیره همه این ها از معانی و مصادیق

شیطان است.

و فرد شاخص آن، همان معنا و مفهوم اصطلاحی آن است که در میان مردم معروف و مشهور است و آن ابلیس و لشگریان و اعوان و انصار و یاوران او است. همان کسی که باعث بدبختی خود و آدم علیه السلام، باعث بیرون شدن خود و آدم علیه السلام از بهشت شد.

به میکرب هم شیطان می گویند

روایات فراوانی داریم که به موجودات ریز و زیان بخش (میکرب ها) هم شیطان گفته می شود. از آن دسته است:

۱. امیر المومنین علیه السلام فرمودند: از قسمت سوراخ شده و طرف دست گیره و قسمت شکسته کوزه و ظروف دیگر آب نخورید؛ زیرا شیطان روی دست گیره و قسمت سوراخ شده ظروف لانه می کند.(۲۲)

۲. نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که ایشان فرمودند: از طرف دست گیره و قسمت شکسته کوزه آب نخورید که شیطان هم از آن جا آب می آشامد.(۲۳)

۳. از قول پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمودند: موهای شارب (سبیل) خود را بلند مگذارید؛ زیرا شیطان، آن را جای امن برای زندگی خویش قرار می دهد، و در آن جا مخفی و پنهان می گردد.(۲۴)

بعضی ها (سبیل)های خود را کوتاه نمی کنند، به طوری که وقت غذا خوردن و آشامیدن آب، با غذا تماس پیدا می کنند و آلوده می گردند و در اثر نفی کشیدن هم، موها مرطوب شده و جای مناسبی برای رشد میکربها می شوند؛ آن گاه هنگام غذا خوردن میکروب همراه غذا بلعیده شده و مرض هایی ایجاد می کنند.

۴. نیز فرمودند: دستمال آلوده به گوشت را در خانه نگذارید که جایگاه شیطان است.(۲۵) و

همین میکرب ها بودند که حضـرت ایوب علیه السلام را احاطه کرده و او را به فزع آوردند به طوری که با خدا مناجات کرد و گفت: خـدایا! شـیطان با بـدن من تماس گرفته و مرا عذاب می دهد.(۲۶) می توان گفت شـیطان در روایـات فوق و قول ایوب علیه السلام همان میکرب است.

خلقت شیطان

خداوند سه گونه موجود عاقل و با شعور آفریده: یک نوع در آسـمان ها هستند که همان فرشتگان اند و از نور به وجود آمده اند که شـهوت جنسی و خور و خواب و شـهوات دیگر ندارند؛ گناه از آنان سر نمی زند، تسلیم محض پروردگار می باشند و یک لحظه نافرمانی او را نمی کنند، خلقت آنها جلوتر از جن و انس بوده.

نوع دیگر؛ انسان است که خداونـد متعال او را با دو دست قـدرت خود پدیـد آورد و ملائکه بر او سـجده کردند و اسـتاد آنان شد، هم عقل و هم شهوت در وجودش گذاشت، و از خاک و آب به وجود آمده است.(۲۷)

نوع سوم؛ نژاد جن است که خداوند ایشان را از آتش بی دود(و باد) پدید آورد، و مثل انسان عقل و شـهوت به آنها داده شده است. خلقت جن قبل از خلقت آدم و هم زمان با خلقت نسانس بوده است. خداوند درباره خلقت آنان چنین فرموده:

والجان خلقناه من قبل من نار السموم

(ما طایفه جن را قبل از انسان از آتش گرم و سوزان - و شعله ور بدون دود - آفریدیم).(۲۸)

همان طور که خداوند، نخست آدم علیه السلام را خلق نمود و همسرش (حوا) را بعد از او از جنس خودش آفرید، پدر

جن هـا هم که (مـارج) نـام داشت از آتش و سـپس همسـرش (مـارجه) را نیز از او خلق نمود. (مـارج و مـارجه) با هم ازدواج کردنـد (جان) متولـد شد و فرزندان (جان) دو طایفه شدند، یک طایفه، همان جن ها که در میان آنان، هم مؤمن پیدا می شود و هم کافر؛ طایفه دوم؛ شیاطین شدند که پدر بزرگشان (ابلیس) می باشد. ابلیس یکی از فرزندان جان است.

نام ها و صفات شیطان

برای شیطان اسامی و صفات متعددی ذکر شده و آنها از این قرارند:

۱. ابلیس؛ این کلمه ای است مفرد و دارای دو جمـع (ابـالیس و بـالسه) از مـاده بلی و ابلاـس گرفته شـده. معنـای آن ناامیـدی، ماءیوس شـدن از رحمت خـدا؛ تحیر و سـر گردانی، حزنی که از شدت یاس پیدا می شود؛ اندوه گین و سـر در گریبان کردن، آمـده ابلیس، کلمه عربی و اسم خـاص است و معروف شـده برای همـان کسـی که آدم را فریب داد و باعث بیرون شـدن او و همسـرش از بهشت گردیـد. و الان با تمام قـدرت، خود و لشـگریانش در کمین انسان های بی ایمان و سـست عنصـر، بلکه در کمین همه انسان ها بوده مگر بندگان مخلص، که از آنان ماءیوس است.(۲۹)

ابلیس، موجودی است حقیقی و زنـده، با شـعور، مکلف، نامرئی و فریب کار؛ همان که از امر خدا سـرپیچی نمود و هم اکنون هم مردم را اغوا می کند و بر انجام گناه و خلاف تشویق می نماید.

چهره ابلیس، چهره تکبر و عصیان، نخوت و تمرد، خودخواهی و خود محوری و مظهر غرور و خود برتر بینی است.

لفظ ابلیس، به صورت مفرد، یازده بار در قرآن آمده که

جز دو مورد بقیه مربوط به خلقت آدم علیه السلام است. از جمله:

(همانا شما آدمیان را بیافریدیم و سپس شکل دادیم و پس از آن به فرشتگان امر کردیم تا بر آدم سجده کنند، همه سجده کردند، جز ابلیس، که از سجده کنندگان نبود.) (۳۰)

(فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند، همه سجده کردند، جز ابلیس، که سرپیچی و تکبر نمود و از کافران گردید.)(۳۱)

(چون فرمان سجده بر آدم رسید، همگی اطاعت کردند جز ابلیس، که از سجده بر آدم امتناع ورزید. خداوند فرمود:ای ابلیس! چه شد تو را که با دیگران بر آدم سجده نکردی.)(۳۲)

(ابلیس گمان باطل خود را به صورت صدق و حقیقت، در نظر مردم جلوه داد تا جز گروه اندکی از اهل ایمان، همه او را تصدیق کردند و پیرو او شدند)(۳۳)

(کافران و معبودان آنها (همگی) به رو، در آتش جهنم در آیند و با تمام سپاه و لشگریان ابلیس به دوزخ وارد گردند)؛ زیرا آنان پیروان او هستند.(۳۴)

و نیز در نهج البلاغه یازده مرتبه کلمه ابلیس آمده است:(۳۵)

چه تلبیس ابلیس منظور شد

ملائک پس سجده ماءمور شد

یکایک بدین سجده اقرار کرد

جز ابلیس کز سجده انکار کرد

به خود گفت من ز آتشم او ز خاک

گر از سجده روی از تو تابم چه باک

تکبر به سویش چه آورد روی

بشد طوقی از لعنتش در گلوی

۲. وسواس؛ به معنای چیز وسوسه گر، وسوسه کننده، کلامی که در باطن انسان می گذرد از درون خود انسان بجوشد یا شیطان و یا از کس دیگری - که از بیرون عامل آن شود وسواس گویند. وسواس در اصل صدای آهسته است که از به هم خوردن

زینت آلات بر می خیزد و به هر صـدای آهسـته ای هم گفته می شود. معنای دیگر آن افکار بد و نامطلوب و مضـری است که به ذهن انسان خطور می کند. یا با صدای آهسـته به سوی چیزی دعوت کردن و مخفیانه در قلبی کسی نفوذ نمودن هم وسوسه نام دارد. کلمه و ماده وسواس در قرآن پنج بار استعمال شده:

(من شر الوسواس الخناس، الذی یوسوس فی صدور الناس) (۳۶)

(فوسوس لهما الشیطان) (۳۷)

(فوسوس الیه الشیطان) (۳۸)

(و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما یوسوس به نفسه) (۳۹)

۳. خناس؛ به معنای کنار رفتن، عقب گردکردن و پنهان شـدن است؛ چون هنگامی که انسان به یاد خـدا بیفتـد و نام او را ببرد، شیطان عقب گرد می کند. پنهان و مخفی می شود. این واژه نیز به چند اعتبار معنای خاصـی پیدا می کند؛ مثلا رجوع کردن و بر گشـتن به این اعتبـار که انسان وقتی از خـدا غافل شـد و او را فراموش کرد، شـیطان برای وسوسه و اغوا نمودن بر می گردد. پنهان کاری، از این رو که انسان وجود وسوسه را کمتر حس می کنـد، و همه جا هست، با ظاهری می آید و خود را در لعابی از حق، در پوسته ای از راست در لباس عبادت و گمراهی در پوشش هدایت، جلوه گر می شود.

دشمنی داری چنین در سر خویش

مانع عقل است و خصم جان و کیش

یکٔ نفس حمله کند چون سوسمار

پس به سوراخی گریزد در فرار

در دل او سوراخ ها دارد کنون

سر زهر سوراخ می آرد برون

که خدا آن دیو را خناس خواند

کو سر آن خار پشتک را بماند

می نهان گردد

سر آن خارپشت

دم به دم از بیم صیاد درشت

تا چو فرصت یافت سر آرد برون

زین چنین مکری شود مارش زبون (۴۰)

۴. رجیم؛ به معنای سنگسار کردن، سنگ زدن؛ سنگ زده شده؛ از روی گمان سخن گفتن؛ رانده شده از خیرات و رحمت خدا و جمع فرشتگان آسمان؛ زده شده با سنگ های شهابی است و وقتی می خواهد به آسمان عروج کند ملائکه او را با سنگ های شهابی می زنند و بر می گردانند.

حضرت عبدالعظیم فرمود: از امام هادی علیه السلام شنیدم که می فرمود: (رجیم) یعنی رانده شده از مواضع خیر، هیچ مؤمنی را به یاد نمی آورد مگر آن که بر او لعن نماید. در علم خدا گذشته است: هنگامی که حضرت مهدی (عج) قیام کند مؤمنی نیست مگر آن که شیطان را سنگ می زند.

از امام صادق علیه السلام می پرسند: چرا شیطان (رجیم) نامیده شده؟ حضرت فرمود: برای آن که او رجم و سنگسار می شود. عرض کردند: آیا به سبب رجم و سنگسار، او از بین می رود و یا اعضا و جوارحش شکسته و قطع می شود؟ آن حضرت فرمودند: خیر، بلکه از بین نمی رود؛ زیرا در علم خدا گذشته که شیطان در زمان قیام حضرت قائم رجم و سنگسار می شود. (۴۱)

۵. عزازیل؛ این کلمه لغت (عبری) است و به معنی عزیز شده؛ کسی که در میان ملائکه عزیز و با احترام بوده، کسی که عزت و توانایی ظاهری داشته باشد. شیطان را از این دو عزازیل گفته اند که در میان ملائکه عزیز و با احترام و در عبادت خدا کوشا و سخت مقاوم بوده است.

تکبر عزازیل را خوار کرد

به زندان لعنت گرفتار کرد

و نیز عزازیـل، نـام بزی است که کفـاره گناهـان را بر او می گذارنـد و در وادی بـایر و بی آب و علف رها می کننـد تا کفاره گناهان قوم را به جایی نامعلوم ببرد.(۴۲)

۶. حارث؛ در حـدیث طولانی از امیر المومنین علیه السـلام نقل شده که: از آن حضـرت سؤال شد: اسم ابلیس در میان ملائکه آسمان چه بوده؟ آن حضرت فرمود: حارث.(۴۳) و نیز در حـدیث صافی از امام رضا علیه السـلام نقل شده: نام او حارث بوده ولی ابلیس نامیده شد، زیرا از رحمت خدا ماءیوس گردید.

۷. صاغر؛ یکی از صـفات شـیطان است. به معنای پست و ذلیل، ذلیل بودن به واسـطه رفتن عزت و حکومت و اسـتقلال، از بین رفتن حیثیت و مقام و حقیر و زبون بودن و.....

بعد از آن که شیطان انسان را سجده نکرد و در مقابل خدا تکبر نمود، خداوند خطاب به او کرد و فرمود:

فاخرج انک من الصاغرین.

(از بهشت خارج شو؛ زیرا تو از افراد ذلیل و زبون و درمانده و پستی).(۴۴)

به خـاطر سـجده نکردن از مقـام عزت و بلنـدی به زیر افتادی و سـرنگون شـدی، نه این که سود نبردی، بلکه ضـرر و زیان هم کردی.

۸ و۹. مذئوم و مدموره؛(۴۵) یعنی ذلیلا نه و با خواری رانـده شـده؛ رانـدن به قهر و غلبه؛ طرد کردن از رحمت، معیوب شـده، ننگ عار و تمام این ها درباره شیطان صادق است، چون او را با خفت و خواری و با قهر و غلبه از بهشت بیرون کردند.

۱۰. مذموم؛ سرزنش شده؛ زیرا خداوند بعد از آن که شیطان سجده نکرد

او را سرزنش کرده و خطاب نمود: چرا سجده نکردی؟ آیا کافر شدی یا از بلند مرتبه گان بودی؟(۴۶)

۱۱. غوی؛ یعنی راه هلاکت را در پیش گرفتن؛ نومیدی از رحمت خدا؛ گمراه شدن و گمراه کردن؛ کاری جاهلانه که از اعتقاد نادرست و فاسد سرچشمه گرفته و جهل و نادانی که ناشی از غفلت باشد؛ از مقصد بازماندن و به مقصد نرسیدن.

چون شیطان در آغاز خودش گمراه شد و بعدا حضرت آدم علیه السلام و اولاد او را گمراه نمود، و آن اعتقاد فاسد و نادرست خود را ظاهر کرد، از مقصد خودش باز ماند و از رحمت خدا ناامید شد.

۱۲. عفریت؛ یعنی قوی، پرزور، زیرک، گردش کش، و خبیث؛ اگر جن خبیث باشد همان را شیطان می گویند و یا اگر با داشتن خباثت و شرارت نیروی زیادی هم داشته باشد عفریت نامیده می شود. همان طور که در داستان حضرت سلیمان علیه السلام آمده، وقتی که حضرت فرمود: چه کسی تخت بلقیس را برای من می آورد؟ عفریتی از جن گفت: من می آورم،(۴۷) معلوم می شود که به اسم اعظم واقف بوده است؛ زیرا می خواست در یک مدت کمی تخت را که صدها کیلومتر از آن جا دور بود بیاورد.

۱۳ و ۱۴. مارد و مرید؛ که معنی هر دو تقریبا یکی است و به معنی شیطان سرکش و متمرد؛ ظالم و عصیان گر، بی شخصیت اعم از انسان و جن و شیطان؛ عاری از خیر و نیکی و برکت و فایده و (شیطان مارد و شیطانا مریدا) در قرآن به همین معنی آمده است.(۴۸)

۱۵. شیصبان؛ مرحوم علامه مجلسی می گوید: یکی

از نامهای شیطان شیصبان است و به بنی عباس هم بنوشیصبان می گویند؛ زیرا شیطان در نطفه بعضی از آنها رسوخ کرده بود.(۴۹)

۱۶. ابومره ۱۷. ابوخلاف، ۱۸. ابولبین، ۱۹.ابیض؛ که او مردم را به خشم می آورد.

۲۰. وهار؛ به خواب مؤمنان می آید و آنان را اذیت می کند.(۵۰)

۲۱. ابولبینی؛ یکی از دختران ابلیس (لبینی) است و لقبی برای ابلیس است.

۲۲ و ۲۳. نائل، و ابوالجان است.(۵۱)

ازدواج شیطان

راجع به ازدواج ابلیس که چه موقع بوده، و با چه کسی ازدواج نموده و همسر او چگونه پیدا شده و دختر چه کسی است؟ دو قول نقل شده:

مجمع البحرین در لغت شیطان می نویسد: وقتی خداوند متعال، اراده کرد که برای ابلیس همسر و نسلی قرار دهد غضب را بر وی مستولی ساخت و از غضب او تکه آتشی پیدا شد، از آن آتش برای او همسری آفرید.(۵۲)

در نقل دیگری آمده: ابلیس - که اسم اولی او عزازیل است - از همان اوان جوانی، در میان قوم خود مشغول عبادت و بندگی خداوند بود تا بزرگ شد و موقع ازدواج او رسید. وقتی تصمیم به ازدواج گرفت، با دختر (روحا) به اسم (لهبا) که آن هم از طایفه جن بود، ازدواج نمود. بعد از آن که ایشان با هم ازدواج کردند، فرزندان زیادی از آن ملعون به وجود آمد که از شمارش بیرون است به طوری که زمین از آنها پر شد. همه آنها مشغول عبادت شدند و مدتی طولانی، خدا را ستایش نمودند. در میان ایشان عبادت و بندگی خود ابلیس از همه آنان بیشتر بود. از همین جهت، بعد از آن که خداوند

اختلاف و خون ریزی را در میان طایفه جن و نسناس (طایفه ای به جای انسان فعلی بودند) دید، هر دو طایفه را هلاک کرد، و از میان آن طایفه فقط ابلیس را نگاه داشت. بعدا فرشتگان او را به آسمان بردند. آن ملعون هم، در آسمان اول مدتی در میان ملائکه، خدا را عبادت کرد بعد به آسمان دوم و سوم تا آسمان هفتم پیش رفت و با ملائکه هر آسمان خدا را ستایش کرد تا وقتی که خداوند آدم علیه السلام را خلق فرمود، و دستور سجده داد او هم سرپیچی کرد و رانده شد.(۵۳)

پس زن و فرزندان او هم جزء هلاک شدگان هستند. او بدون زن و فرزند به آسمان رفته و آن جا هم که احتیاج به زن نداشت، بعد از بیرون آمدن از بهشت هم، زنی برای او به وجود نیامد.

چرا خداوند شیطان را آفرید؟

بسیاری می پرسند: با این که خداوند می دانست او سرچشمه همه وسوسه ها و گمراهی ها و فریب کاری ها می شود و همه بدبختی های انسان از او خواهد بود، آن هم موجودی هوشیار، زرنگ، کینه توز، پرفریب و مصمم. چرا او را آفرید؟ اگر خدا انسان را برای تکامل و رسیدن به سعادت، از طریق بندگی خود آفریده، وجود شیطان که یک موجود ویران گر و ضد تکامل است چه دلیلی می تواند داشته باشد؟

در پاسخ می توان گفت: اولا، خداوند شیطان را از آغاز آفرینش انسان نیافرید، چون خلقت او از اول پاک و بی عیب بود و به همین دلیل سالیان درازی در میان صف فرشتگان مقرب خدا جای گرفته بود. اگر چه از

نظر خلقت و آفرینش جزء آنـان نبود، ولی بعـدا با سوء اسـتفاده از آزادی، بنا را بر طغیان و سرکشـی گـذاشت و رانـده درگاه خداوند و فرشتگان گردید و لقب شیطان گرفت.

ثانیا؛ اگر اندکی فکر کنیم خواهیم دانست که وجود شـیطان، این دشـمن خطرناک نیز کمکی است به پیشرفت و تکامل انسان ها و برای آن کسانی که ایمان دارند و می خواهند راه حق را بپیمایند وجود او مضر و زیان آور نیست، بلکه پیشرفت و تکامل آنان است.

راه دور نرویم همیشه نیروهای مقاوم در برابر دشـمنان سرسخت، جان می گیرند و سیر تکاملی خود را می پیمایند، وجود یک دشمن قوی در مقابل انسان باعث پرورش و ورزیدگی او می گردد. هم چنین همیشه در میان تضادها بالندگی و رشد معنا پیدا می کند، هیچ موجودی راه کمال را نمی پوید مگر این که در مقابل دشمن نیرومندی قرار گیرد.

به عبارت دیگر، انسان تا در برابر دشـمن نیرومنـد و با قدرت قرار نگیرد هرگز نیرو و نبوغ خود را بروز نمی دهد و به کار نمی اندازد، همین وجود دشـمن مایه جنبش هر چه بیشتر انسان و ترقی او خواهد بود. مثلا فرماندهان و سـربازان ورزیده و نیرومند، کسـانی هسـتند که در جنـگ های بزرگ، با دشـمنان سـخت در گیر بوده انـد. سـیاست مـداران با تجربه و پر قـدرت، آنهایی هستند که در بحران های سخت سیاسی با دشمنان نیرومند دست و پنجه نرم کرده اند.

قهرمانـان بزرگ، کسانی هسـتند که با حریفان نام آور و سـخت، زور آزمایی کرده انـد؛ بنابراین، چه جای تعجب که بنـدگان بزرگ خدا با مبارزه مستمر و پی

گیر در برابر شیطان، روز به روز قوی تر و نیرومندتر شوند. دانشمندان امروز در مورد فلسفه وجود میکرب های مزاحم می گویند: اگر آنها نبودند، سلول های بدن انسان در یک سستی و بی حالی فرو می رفتند و احتمالا رشد و نمو انسان از ۸۰ سانتی متر تجاوز نمی کرد و همگی به صورت آدم هایی کوتوله بودند و به این ترتیب، انسانهای کنونی با مبارزه جسمانی با میکرب های مزاحم، نیرو و نمو بیشتری کسب کرده اند.

هم چنین است روح انسان در مبارزه با شیطان، گر چه او در برابر اعمال خلاف و زشت خود مسئول است، ولی وسوسه های او برای بندگان خدا و آنهایی که می خواهند در راه حق قدم بردارند ضرر و زیانی نخواهد داشت، بلکه به طور غیر مستقیم برای آنها ثمر بخش خواهد بود.

چرا شیطان را مهلت داد؟

سئوال دیگری پیش می آید و آن چنین است: بعد از این که شیطان خلق شد و نافرمانی خدا را نمود، در مقابل عظمت، بزرگی و شوکت او تکبر ورزید، از میان ملائکه، بهشت و نعمت های آن رانده شد. چرا خداوند به او مهلت داد؟ چرا در خواست او را درباره عمر طولانی و ادامه حیات او پذیرفت؟ چرا فورا او را نابود نکرد که این گونه به جنایت و خیانت خود ادامه دهد و مردم را بیشتر به سوی بدبختی و شقاوت و جهنم و عذاب بکشاند؟

جواب این که: جهان جای آزمون است، و می دانیم که آزمایش جز در برابر دشمنان سرسخت و طوفان ها و بحران های خطرناک، امکان پذیر نیست. وجود نامبارک شیطان و حیات و زندگی

او به عنوان یک دشمن و نقطه منفی برای تقویت پایه های دین باوری و نقاط مثبت دیگر، نه تنها ضرر نداشته و ندارد، بلکه مؤ ثر نیز خواهد بود.

قطع نظر از وجود شیطان، در وجود خود ما، غریزه های دیگری نیز هست که انسان در همه زمینه ها، می آزمایند تا در برابر نیروهای عقلانی و روحانی قرار گیرد. به این ترتیب، در این میان روح انسان پروش می یابد. مهلت شیطان و ادامه حیات او نیز تقویت این تضاد است، و تا او نباشد راه راست و مستقیم شناخته نخواهد شد و صفت خوب نیکو سیرتان و بد بدسیرتان مشخص نمی شود.

دیگر این که، اگر به او مهلت داده شد به خاطر آن همه ستایش و بندگی در برابر خداوند متعال بوده و عمر طولانی و مهلت او مکافات و پاداش عبادتهای او است.

سوم این که، خواسته تا وی بیش تر در عذاب خدا غرق شود، زیرا هر چه عمر او طولانی تر گردد و مهلت بیشتر یابد، گناهش بیشتر خواهد شد. چنان چه خداوند می فرماید:

(آنها که کافر شدند (راه طغیان را پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم به سود آنها است. ما به آنها مهلت می دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و عذاب خوار کننده ای برای آنها می باشد)(۵۴)

از این مهم تر، هر چند خداوند شیطان را در انجام وسوسه هایش آزاد گذاشته، ولی انسان را در برابر او بی دفاع نیافریده است. به او نیروی عقل و شعور، و خرد داده که می تواند شد محکم و نیرومندی در مقابل وسوسه های شیطان

بسازد.

یکی دیگر از راههـای دفاعی او، انگیزه پاک و عشق به تکامل است که به عنوان یک عامل سـعادت در نهادش گـذارده شـده است.

هم چنین، فرشـتگان را که الهـام بخش نیکی ها هسـتند. به کمک انسان هایی که می خواهنـد از وسوسه های شـیطانی بر کنار بمانند فرستاده. قرآن می فرماید:

(فرشـتگان بر آنهـا نـازل می شونـد و برای تقویت روحیه آنـان انواع بشـارت ها و دل گرمی ها را به آنها الهام می کننـد و می گویند: نترسید و غمگین نباشید، بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است.(۵۵)

شیطان سنگ محک عمل کردها

به بیان دیگر، شـیطان و وسوسه های او، باری امتحان و جدا کردن افراد پاک از ناپاک است. برای مشـخص نمودن ایمان ثابت و اسـتوار از ایمان ناپایـدار بندگان، وسـیله خوبی به شـمار می آید. این که خداوند شـیطان را خلق نمود عبث و بیهوده نبوده و نیست. پروردگار عالم آنها را از روی مصـلحت و غرض آفریـد، و به واسـطه آنها خبیث از طیب شـناخته و جدا می شود. تمام افراد، از سـعید و شـقی، پاک و ناپاک، مؤمن و منافق و کافر، عادل و ظالم، همه می خواهند به سوی خدا بروند و در مقام امن الهی بیارامند همه در دستان شیطان امتحان و آزمایش می شوند و خدا با محک خاص خود آنها را از هم جدا می کند.

آنهایی که پیروان خدا و پیامبران او هسـتند، هیچ گاه فریب شـیاطین را نمی خورند. اما آنهایی که ایمانشان ریشه دار و محکم نیست، بلکه سطحی و تقلیدی است، دعوت آنها را زود می پذیرند و تسلیم ایشان می

شوند.

شیطان یکی از ماءموران خداوند است که حکم بازرس را دارد و نمی گذارد اشخاص پلید و آلوده، در حرم خداوند قدم گذارند. مردم را بازرسی دقیق و تفتیش صحیح می کند.

الا عبادک منهم المخلصین

(مگر بندگان مخلص که شیطان را به آنان دسترسی نیست)(۵۶)

آنان که بر خدا پیشی می گیرند و تکبر می ورزند و صفات بلند اسمهای نیک خدا را دزدیده و خود را بدان می چسبانند، جلو آنها را گرفته و نمی گذارد در حرم خداوندی که جای بندگان وارسته و پاک سرشت است، وارد شوند.

نکته دیگر این که اگر شیطان نبود، دنیا به این صورت نبود و آدم از بهشت به دنیای خاکی نمی آمد. آدم نخست در بهشت بود و جایگاه ویژه داشت. از آنجا که خداوند می خواست انسان راه کمال را بپیماید، شیطان را آزاد گذاشت تا او را وسوسه کند و از بهشت رانده شود و در دنیای خاکی بر خلاف فرشتگان که راه کمال بر آنان بسته است، راه ترقی و سعادت را طی کند، این بود که او را از (اسفل السافلین)(۵۷) با گامهای استوار و مجاهده و با اراده پروردگار حی قیوم به (اعلا علیین)(۵۸) رسید. انسان از ملائکه اشرف شد و این همه فضایل و درجات را کسب نمود. همه اینها در اثر خلقت شیطان و فواید آفرینش او است، پس خلقت او و مهلت دادن به او همه از روی مصلحت بوده و امر ماءموری از جانب خداوند است.

شیطان سگ تربیت شده خدا

عده ای از بزرگان می گویند: شیطان سگ خدا است، پروردگار عالم آن را خلق و تربیت کرد که به موقع به دشمنان خدا

حمله کند. مانند سگی که صاحبش آن را تربیت می کند که به موقع به دشمن حمله کند. اموال و ثروت صاحبش را از گزند غارت گران حفظ نماید و دشمنان را از در خانه او براند و دور کند.

آری، خداوند متعال شیطان را آفرید تا هر کس از زیر فرمانش خارج شود، شیطان همچون سگ تعلیمی او را برباید و به زیر فرمان خود ببرد. از همین رو است که هر کس از ولایت الهی و حزب خدا بیرون رود بی شک داخل در ولایت کفر و شیطان و حزب او شده در قرآن کریم هم، فقط از این دو حزب نام برده شده است.(۵۹)

وقتی بنده ای بر گناه اصرار ورزد خداوند ولایت خود را از او بر می دارد، سپس آن بنده اسیر دست شیطان گردیده و در ضلالت و گمراهی فرو می رود. از این رو در قرآن کریم آمده:

فیضل الله من یشاء و یهدی من یشاء و هو العزیز الحکیم.

(آنگاه خداوند هر کس را بخواهد به ضلالت وا می گذارد و هر کس را بخواهد به مقام هدایت می رساند و او خدای مقتدر و داناست.)(۶۰)

این دو موجود در بعضی از صفات با هم اختلاف دارند و در بعضی ویژ گی ها متحداند. موارد اختلافشان از این قرار است:

۱- سگ ها در روز می خوابند و شب ها برای پاسداری از اموال صاحبشان بیدار می مانند. اما شیطان نه روز می خوابد و نه شب؟! او در تمام اوقات کارش سر راه گرفتن و حمله کردن به مردم می باشد، آنان را از راه مستقیم منحرف نمودن است.

۲- سگ ها میان دشمنان

و دوستان صاحبانشان فرق می گذارند. به دوستان صاحب خود حمله نمی کنند، جلوی آنها را نمی گیرند، حمله آنها فقط به دشمنان است، ولی شیطان به دوست و دشمن حمله می کند، هر دو را اذیت می نماید و راه را بر هر دو می بندد.

۳- سگ ها به اهل خانه و صاحب خود حمله نمی کنند، به خلاف شیطان که به اهل خانه هم حمله می کند!؟ پیامبران الهی اهل خانه اند که اگر بتواند حمله می کند و ایشان را از اوج عزت پایین می آورد. نمونه آن حضرت آدم و حوا پدر و مادر آدمیان است. به قول شاعر:

آن عدوئی کز پدرتان کین کشید

سوی زندانش ز علیین کشید

مادر و بابای ما را آن حسود

تاج و پیرایه به چالاکی ربود

کردشان آن جا برهنه خوار و زار

سالها بگریست آدم زار زار

با خدا گفتی شنیدی رو به رو

من کیم در پیش مکر آن عدو

خدایا در کف شیطان زبونم

زحیرت من نمی دانم که چونم

زچنگ این سگم آزاد گردان

به آزادی دلم را شاد گردان

شیطان حتی به صاحب خانه (خدا) هم حمله می کند و در برابر او فریاد می زند. و به فرموده قرآن مجید، آن ملعون می گوید:

رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض و لاغوینهم اجمعین

شیطان آن گاه که مهلت یافت، به مبارزه با خدا برخاست و - گفت: (خدایا حالا که مرا گمراه نمودی، من هم در زمین - همه چیز را - در نظر فرزندان آدم آراسته می کنم که از یاد تو غافل شوند و همه آنان را گمراه خواهم کرد).(۶۱)

باز آن ابلیس بحث آغاز کرد

که بدم من سرخ رو کردیم

زرد

رنگ رنگ توست صباغم توئی

اصل جرم و آفت و داغم توئی

همچون آن ابلیس و ذریات او

با خدا در جنگ و اندر گفت و گو

۴ - سگ ها متملق و متواضع اند، خود را از دیگران و هم نوعان خود برتر و بالاتر نمی دانند. اما شیطان، به فرموده خداوند متعال متکبر است، آن جا که می فرماید:

ابی واستکبر و کان من الکافرین

(وقتی فرشتگان به دستور خداوند به آدم سجده کردند مگر شیطان - ابا کرد و تکبر ورزید و از گروه کافرین گردید).(۶۲)

۵ - سگ ها زیاد بچه می زایند - دیده شده که سگی ۱۲ بچه زایید- بچه های آنها می میرند یا کشته می شوند. شیطان هم زیاد بچه می زاید، ران های خود را به هم می مالد و تخم می ریزد، از هر تخمی شیطانی بیرون می آید - ولی آنها تا روز موعود سالم و باقی می مانند! در روایتی وارد شده:

نسبت یک انسان مؤمن با شیاطین، نسبت لاشه گوشت است به زنبورهایی که اطراف آن را گرفته اند. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید: (قسم به خدایی) که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث فرمود، شیاطینی که بر یک مؤمن مسلطاند، زیادتراند از زنبورهایی که اطراف لاشه گوشتی را گرفته اند).(۶۳)

و امام باقر علیه السلام درباره شمارش شیاطین در اطراف یک نفر مؤمن می فرماید: (زمانی که انسان مؤمن از دنیا برود به اندازه جمعیت ربیعه و مصر - که دو طایفه بسیار پرجمعیتی بودند - آن مکان و همسایگان آن مؤمن را رها می کنند و می روند).(۶۴)

تمام این شیاطین، در

اطراف مؤمنان لانه کرده و ایشان را وسوسه می کنند و از راه مستقیم می گردانند. در روایتی آمده است:

(اگر شیاطین بر قلوب بنی آدم احاطه نداشتند، هر آینه آنان می توانستند به ملکوت آسمان ها راه یابند و آن جا را ببینند).(۶۵)

۶ - اگر کسی به سگ ها نان دهد و با آنها مهربانی کند با او آشنا می گردند، هر کجا او را ببینند تملق می گویند، خود را به خاک می اندازند و سر و دم می جنبانند. اما شیطان را هر چه محبت کنی رام نمی شود! بلکه عداوتش بیشتر می شود، قرآن در این باره می فرماید:

فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث

(مثل آن مثل سگی است که اگر او را تعقیب کنی یا به حال خود واگذاری به سوی تو (عو عو) می کند و حمله می نماید).(۶۶)

کیست کار دست تو جامه اش پاره نیست

آتشی از تو نسوزم چاره نیست

۷ - یورش بعضی از سگ ها ناگهانی است و از پشت سر افراد می آیند و آنان را می گیرند. شیطانی هم غافل گیر است. از پشت سر کمین می کند، بر سر راه های مستقیم می نشیند. قرآن در این باره چنین می فرماید:

قال فبما اغویتنی لاقعدن لهم صراط المستقیم

(شیطان در برابر خدا ایستاد - و گفت: حال که مرا گمراه نمودی! من نیز بر سر راه بندگانت می نشینم و آنان را از راه راست که آیین شرع تو است منحرف و گمراه می گردانم).(۶۷)

آن ملعون نه این که فقط از پشت حمله می کند بلکه در چهار جهت کمین کرده و از

هر چهار سو حمله را شروع می کند. خداوند در این زمینه می فرماید:

ثم لاتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم و لاتجد اکثرهم شاکرین

(آن گاه من از پیش رو و از پشت سر، از طرف راست و چپ در می آیم و به انحرافشان می کشانم تا آنان شکر نعمتهای تو را به جای نیاورند).(۶۸)

۸ - سگ حیوان نجس العین است. اما در چند مورد پاک می شود، یکی در جایی که استحاله شود؛ یعنی از حالت اول بیرون آید و به صورت چیز پاکی درآید، مانند سگی که در نمک زار فرو رود و نمک شود.(۶۹) دیگر این که بدن سگ تبدیل به کرم شود. اما شیطان به هیچ عنوان پاک نمی شود، حتی در قیامت و آتشی که از مطهرات است. اگر چیز نجسی را بسوزاند و خاکستر شود پاک می گردد. اما اگر شیطان را بسوزاند پاک نمی شود.

۹ - سگ ها ظاهر و آشکاراند و مبارزه با آنان آسان، اما شیطان ناپیدا و مبارزه با او بسی مشکل است.

دشمن اگر ظاهر بود از وی توان کرد حذر

لیک، ایمن بودن از خصم نهانی مشکل است.

۱۰ - یکی دیگر از اختلاف های سگ و شیطان این که: اگر سگی را نان و طعام دهی تا وقتی که مشغول خوردن طعام خویش است تو در امان و آسایشی هستی و آزاری از آن نمی بینی. اما اگر خواسته شیطان را هم بر آوری و به اصطلاح طعامش دهی در همان لحظات هم از شر او در امان و آسایش نیستی و او به تو حمله ور است

و لحظه ای آرام ندارد.(۷۰)

اما جاهایی که سگ با شیطان با هم متحداند، از این قرار است:

۱ - مردم سگ ها را در کوچه و بازار سنگ می زنند و آنها از دست مردم می گریزند. شیطان را هم چه الان که از دیدگان پنهان است و چه زمانی که ظاهر و آشکار می گردد، سنگ باران می کنند. در زمانی که مخفی است، دو طایفه او را سنگ می زنند، یکی مؤمنان که با لعن و نفرین خود آن ملعون را هدف قرار می دهند و بدنش را مجروح می نمایند، این زخم او باقی می ماند تا زمانی که آن مؤمن از یاد خدا غافل شود در این صورت شیطان او را به معصیت می کشاند! وقتی که مؤمن گناهی مرتکب شد جراحتش بهبود پیدا می کند.(۷۱) دیگری فرشتگان با تیرهای شهابی. قرآن در این باره می فرماید:

الا من خطف الخطفه فاتبعه شهاب ثاقب

(فرشتگان اطراف شیاطین را با قهر و غلبه می گیرند و با تیرهای شهابی فروزان آنان را مورد حمله قرار می دهند و تیر باران می کنند).(۷۲)

اما در زمان حضرت مهدی علیه السلام که او آشکار می شود، مردم از هر طرف او را سنگ باران می کنند تا سرانجام به دست آن حضرت یا به دست جبرئیل به قتل می رسد.

چون نور رحمت در رسد شیطان چه سان تاب آورد

خورشید چون گردد عیان شب را نهان باید شدن

۲ - صاحب سگ آن را علیه دشمنان خود تحریک می کند تا به آنان حمله نماید. خداوند هم شیطان را علیه دشمنان خود - معصیت کاران، کفار و مشرکان، فجار و

بی دینان – تحریک می کند و می فرماید:

(ای شیطان! برو، تو و جمله لشکریانت، سواره و پیاده نظامت، بر آنان که از تو پیروی کرده اند، محاصرشان کن و بر آنها بتاز).(۷۳)

این نهیب بانگ آن ملعون بود

هیبت بانگ خدائی چون بود

۳ – صاحب سگ هنگامی که مهمان داشته باشد سگ خود را می بندد که مهمان را اذیت نکند. خداوند هم چون در ماه مبارک رمضان بندگان خود را به مهمانی دعوت کرده، شیطان را نیز به غل و زنجیر می کشد تا آنان را اذیت و آزار نکند. (۷۴)

۴ – صاحب سگ دوستان خود را به آن می شناساند که مزاحم شان نشود. خداوند هم دوستان خود را به شیطان معرفی می نماید. قرآن درباره می فرماید:

(هرگز تو بر بندگان خالص من تسلطی نداری، بر دوستان مخلص من راهی نداری و نمی توانی بر آنان دست پیدا کنی، تو فقط بر مردم نادان و گمراه تسلط داری).(۷۵)

۵ – اگر شخصی بخواهد بر طایفه یا ایلی وارد شود و سگشان مانع باشد، وی صاحب سگ را صدا می زند، و او هم سگ خود را صدا می زند تا حیوان ساکت شود و برگردد.

ترکمان را گر سگی باشد بدر(۷۶)

بر درش بنهاده باشد رو و سر

کودکان خانه دمش می کشند

باشد اندر دست طفلان خوارمند

یا اگر بیگانه ای معبر کند(۷۷)

حمله بر وی همچو شیر نر کند

که اشداء علی الکفار شد

با ولی، گل (۷۸) با عدو(۷۹) چون خار شد

مؤمن هم اگر بخواهد به درگاه خداوند روی آورد، شیطان از او جلوگیری می کند! پس نخست باید از شر شیطان به خدا پناه برد. قرآن در این رابطه می

فرماید:

(اگر از طرف شیطان بخواهد در تو وسوسه ای ایجاد شود و جنبشی از آن پدید آید، باید از شر آن به خدا پناه بری).(۸۰)

ملک، ملک اوست فرمان، آن اوست

کمترین سگ بر در، آن شیطان اوست

پس سگ شیطان که حق هستش کند

اندر او صد فکرت و حیلت تند

بر در کهف الوهیت چو سگ

ذره ذره امر جو بر جسته رگ

این اعوذ آن است که از لطف ای خدا

بانگ برزن بر سگت ره برگشا

تا بیایم بر در خرگاه تو

حاجتی خواهم ز وجود و جاه تو(۸۱)

۶ - وقتی سگ در مقابل انسان (عو عو) زوزه می کند، باید آیه مبارکه (وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید)(۸۲) را تلاوت نمود، که سگ برمی گردد.

وقتی هم که شیطان راه را بر بندگان بست و حمله کرد، باید (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) را قرائت نمود تا فرار کند.

مهلت شیطان تا چه موقع است؟

این که تا چه زمان شیطان زنده خواهد ماند؟ کی میرد؟ به دست چه کسی کشته می شود؟ روایاتی وارد شده و احتمالاتی داده اند که از این قراراند:

۱. مهلت او تا روز قیامت است؛

این احتمال درست نیست - در این باره به بحث (حاجت خواستن شیطان) مراجعه شود.

۲. تا روز آخر دنیا.

همان روزی که خورشید و ماه و ستارگان تاریک می شوند و کوه ها مانند پشم زده شده، روان می گردند و دریاها مانند آتش خروشان شعله ور می شوند و تمام جن و انس و ملائکه می میرند.

۳. مهلت او میان نفخه اول و دوم است؛

نفخه اول وقتی است که اسرافیل در صور می دمد و همه موجودات جهان یک مرتبه از بین می روند. نفخه دوم آن وقتی است که

اسرافیل در صور می دمد و همه خلایق دو مرتبه زنده می شوند. مهلت شیطان در میان این دو نفخه تمام می شود.(۸۳)

۴. تا زمان ظهور حضرت مهدی (عج) و به دست آن حضرت کشته می شود. (این مطلب در آینده بیان خواهد شد).

۵. تا زمان رجعت؛

از زمان آمدن حضرت مهدی (عج) شروع می شود؛ پیامبر و ائمه معصوم علیه السلام دوباره رجوع می کنند و به دنیا برمی گردند، آن وقت شیطان می میرد. و مدت معلومی که قرآن بیان می کند - همان رجعت است - که عزرائیل جان او را می گیرد و به زندگیش خاتمه می دهد.

وارد شده که در زمان رجعت، خداوند به (ملک الموت) می فرماید: جان ابلیس را قبض کن که عمر او به سر آمده و سختی، تلخی و مستی جان کندن را که به اولین و آخرین افراد چشاندی به او تنها بچشان. و نیز می فرماید:

(ای ملک الموت!) اول وارد دوزخ شو و هفتاد زبانیه با هفتاد زنجیر و هفتاد کاسه از آب لظی (که همان آبهای جهنمی سوزان است) با هفتاد هزار از سگ های جهنمی را بردار و با سخت ترین شکلی جان او را بگیر.

عزرائیل هم با صورتی که اگر اهل زمین او را با آن صورت ببینند، از ترس و وحشت، تمام آنان قالب تهی می کنند و می میرند، و به همان شکلی که ماءمور است نازل می شود.

شیطان وقتی او را به آن هیبت مشاهده می کند به مشرق فرار می کند، عزرائیل را همان جا می بیند! به طرف مغرب می گریزد، او را حاضر می بیند، به

دریا می رود، باز او را همان جا مشاهده می کند؛ در این زمان، (ملک الموت) بر او بانگ می زند که: ای ملعون! بایست؛ باز فرار می کند و می آید بر سر قبر آدم علیه السلام و می گوید: ای آدم! من به واسطه تو رانده شدم و طوق لعنت برگردنم افتاد. عزرائیل به آن سگ های جهنمی و ملائکه غلاظ و شداد دستور می دهد که بر او حمله کنند. سگ ها بر او حمله می کنند و اطراف او را می گیرند. ملائکه با گرزهای آتشین بر مغز او می کوبند تا جان خبیث و پلید او را بگیرند و به زندگی پر از مکر، فریب و کبر او پایان دهند.(۸۴)

قاتل شیطان کیست؟

در روایات دیگری وارد شده که: شیطان به مرگ طبیعی از دنیا نمی رود، بلکه او را می کشند و در آخرالزمان کشته می شود. حال چه کسی او را می کشد، اختلاف است. بعضی از روایات می گویند: امام زمان (عج) وقتی ظهور کند آن ملعون را می کشد. امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی قائم ما قیام کند، می آید در مسجد کوفه شیطان هم می آید و به زانو در مقابل آن حضرت قرار می گیرد و می گوید: وای از این روز سختی که در کمین من است. در این موقع امام زمان (عج) موهای جلوی پیشانی او را می گیرد و آن ملعون را گردن می زند.(۸۵)

در بعضی از روایات وارد شده که حضرت رسول کشنده شیطان است. امام صادق علیه السلام فرمود: (شیطان در زمان رجعت روی صخره بیت المقدس به دست حضرت رسول

صلی الله علیه و آله کشته و ذبح می شود).(۸۶)

نیز عبدالکریم خثعمی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: (وقتی شیطان گفت: خدایا! مرا مهلت ده تا روز قیامت، قبول نکرد و در جواب آن ملعون فرمود: تو را مهلت می دهم تا وقت معلوم. و مراد از آن وقت، هنگام رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا است).

عبدالکریم گوید: از حضرت پرسیدند: آیا برای آن حضرت رجعتی است؟ فرمود: بلی، هیچ امامی نیست، مگر آن که در قوت رجعت آن امام، مؤمن و کافر اهل زمانش با او برمی گردند. تا مؤمنان را بر کافران غالب و پیروز گردانند.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب خود رجوع نماید، شیطان هم با لشکرش حاضر شوند و وعده گاه جنگ آنها در زمین (روحا) که از زمین فرات و در نزدیکی کوفه است، می باشد.

پس این دو لشکر می جنگند، به طوری که تا آن زمان چنان کشتاری انجام نشده باشد. آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: گویا اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام را می بینم که به پشت برگشته اند و از شدت و سختی جنگ صد قدم به عقب رفته اند و گویا آنها را نگاه می کنیم که پاهای بعضی از آنها در آب فرات رفته است.

در این هنگام ملائکه خشم الهی از پشت آب ها فرو می آیند و جنگ به حضرت رسول صلی الله علیه و آله واگذار می شود. آن حضرت در جلوی لشکر و حربه از نور در دست مبارک ایشان است؛ چون شیطان نگاهش به آن حضرت بیفتد، پشت کرده و بگریزد. یاران او وقتی که فرار

او را می بینند می گوینـد: کجا می روی و حال آن که بر آنها غالبی، در جواب گویـد: من می بینم آن چه را شـما نمی بینید. من از خداوند عالمیان می ترسم.(۸۷)

در این هنگـام، حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله به او حمله می کنـد و ضـربتی بین دو کتف او می زنـد که به همان ضـربه نـابود می شود و لشـکرش نیز هلاـک خواهنـد شـد. بعـد از آن، خداونـد عالمیان پرسـتش می شود؛ در حالی که برای او هیچ شریکی در روی زمین بـاقی نمی مانـد و عبـادات همه خالصـانه است. آن گاه امیرالمؤمنین علیه السـلام در زمین چهل و چهار هزار سال پادشاهی می کند. و عمرها طولانی می گردد به طوری که از هر انسانی هزار اولاد به وجود می آید.(۸۸)

شیطان به آسمان می رود

گفتیم که شیطان از طایفه جن بود، و قرآن هم این مطلب را با صراحت بیان می کند و می فرماید:

و اذا قلنا للملائکه اسجدوا لادم، فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه؛

ای رسول مـا (یـاد کن وقتی را که به ملاـئکه گفتیم: بر آدم سـجده کنیـد، همه سـجده کردنـد جز ابلیس، که او از جن بود، و بدین روی از اطاعت خدای خود سرپیچی نمود و سجده نکرد).(۸۹)

او مـدتی از عمر خود را در میـان جن سپری کرده و با آنان معاشـر بوده، تا وقتی که فتنه و فساد، کشت و کشـتار در میان آنان برپا شد.

در این هنگام خداوند اراده کرد که آنان را نابود فرماید: عده ای از ملائکه را فرسـتاد تا با شمشـیرهای خود با آنها جنگیدند و همه آنها را

کشتند. در این میان، شیطان جان سالم به در برد و از مرگ نجات پیدا کرد و به دست ملائکه اسیر شد. به فرشتگان گفت: من، از جمله مؤمنان هستم (و در فتنه و فساد شرکت نداشتم.) شما تمام خویشان و هم نوعان مرا کشتید و من تنها ماندم. مرا با خودتان به آسمان ببرید، تا در آن جا با شما باشم و خدای خود را عبادت کنم.

فرشتگان از خداوند جویای تکلیف شدند. خداوند به آنها اجازه داد که او را به آسمان ببرند. زمانی که به آسمان رسید به گردش در آسمان ها و بررسی پرداخت. در آن میان لوحی را دید که چیزهایی بر آن نوشته شده؛ مثلا نوشته بود:

(انی لا اضیع عمل عامل منکم.(۹۰) بلی من عمل و اءراد الدنیا اعطاه الله منها و من عمل و اراد الاخره بلع الله تعالی مناه) و من یرد حرث الاخره نزدله فی حرثه ما نشاء و من یرد حرث الدنیا نؤته منها و ماله فی الاخره من خلاق

(من پاداش هیچ عمل کننده ای را ضایع نمی کنم؛ بلی، کسی که کاری کند و اراده دنیا نماید، خدا دنیا را به او می بخشد و کسی که آخرت را بخواهد، خداوند او را به آرزویش می رساند. و کسی که پاداش آخرت را بخواهد به او برکت می دهیم و بر نتیجه اش می افزاییم و آنها که فقط مال دنیا را می طلبند، کمی از آن به آنها می دهیم، اما در آخرت هیچ نصیبی ندارند).(۹۱)

پیش خود فکر کرد که آخرت نسیه و دنیا نقد است. تصمیم گرفت دنیا را به وسیله عبادت های

طولانی به دست آورد. لذا در میان ملائکه آن قدر عبادت کرد تا سرور و رئیس همه فرشتگان شد و طاووس ملائکه نام گرفت! بر منبری می نشست و ملائکه در مقابل او با احترام می ایستادند. وقتی فهمید با این عبادت ها می تواند دنیا را جست و جو کند؛ از این رو، آن چه در قلب سیاه خود پنهان داشت آشکار ساخت و ادعا نمود من از آدم برترم و در برابر او به خاک نخواهم افتاد!

عبادات شیطان

به درخواست شیطان و اذن خدا، فرشتگان آن ملعون را به آسمان بردند. روزی که به آسمان رسید شنبه و زمانی که به آسمان هفتم رسید روز جمعه بود.

در آسمان اول مدت هزار سال خدا را پرستید. پس از آن به آسمان دوم بالا رفت و در آن جا هم هزار سال عبادت کرد. آن گاه به آسمان سوم و چهارم تا آسمان هفتم اوج گرفت. در هر آسمان مدت هزار سال خدا را بندگی کرد.

در آسمان هفتم مستقر و چنان مشغول عبادت شد که باید عبادت کند. به طوری که جبرئیل و اسرافیل و میکائیل وقتی او را دیدند به یک دیگر می گفتند: خداوند، عشق و علاقه به عبادت و قدرتی که به این بنده داده به هیچ کس نداده است. بندگی او هم چنان ادامه داشت تا وقتی که خداوند اراده کرد آدم را بیافریند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه (خطبه قاصعه) درباره نکوهش عبادت او و متکبران می فرماید: شیطان، مدت شش هزار سال خدا را پرستش کرد که فقط چهار هزار سال آن را دو رکعت نماز خواند!

بعد می

افزایـد: معلوم نیست که این شـش هزار سـال از سـال هـای دنیـا است یا از سال های آخرت. اگر از سالهای دنیا بوده که همان شش هزار سال خواهد بود و اگر از سالهای آخرت باشد، هر یک روز آن طبق قرآن مجید که می فرماید:

فی یوم کان مقداره خمسین اءلف سنه؛

(در روزی که مقدار آن به اندازه پنجاه هزار سال - از سالهای دنیا - خواهد بود). (۹۲)

(جمع سال دنیا) ۱۰۹۵۰۰۰۰۰۰۰ (سال دنیا) ۵۰۰۰۰ * (روز) ۳۶۵ *(سال آخرت) ۶۰۰۰

در نتیجه؛ اگر شـش هزار سال را ضـرب در سیصد و شصت و پنج روز، و حاصل را در پنجاه هزار ضرب کنیم جمعا: صد و نه میلیارد و پانصد میلیون سال دنیا می شود؛ یعنی شیطان این مدت، خدا را عبادت کرده و دایما مشغول نیایش و ستایش او بوده است.

در روایت دیگری از امام جعفر صادق علیه السلام آمـده که: شـیطان در آسـمان طی هفت هزار سال خدا را با دو رکعت نماز عبـادت کرد خداونـد هم، در مقابل آن دو رکعت نماز که - هفت هزار سال طول کشید - ثواب هایی برای او در نظر گرفت. (۹۳)

ولی بعـد از گنـاه و سـرپیچی از دسـتور الهی و خود را برتر و بالاتر دانسـتن از آدم علیه السـلام، تهمت به خـدا زدن که تو مرا گمراه کردی!(۹۴) سـعادت و نجات خود را در جهان آخرت به کلی از دست داد و عبادت خود را از میان برد، و به شـر مبدل کرد.

بعلم باعور و ابلیس لعین

سود نامدشان عبادت ها و دین

و در برابر این همه عبادت و بندگی که انجام داده بود، برای گمراهی

اولاد آدم در این دنیا تقاضای عمر طولانی نمود که طبق عدالت پروردگار، این تقاضا پذیرفته شد.

اولین مخالفت شیطان با خلقت آدم علیه السلام

شیطان در میان فرشتگان مشغول عبادت بود تا وقتی که خداوند اراده فرمود برای خود در زمین جانشین خلق فرماید. به ملائکه خطاب نمود که من می خواهم خلیفه ای در زمین قرار دهم، و آنان را از مقصود خود آگاه نمود.(۹۵)

در این هنگام ابلیس به وسط زمین آمد و فریاد زد که:ای زمین! من آمده ام تو را نصیحت کنم!

خداوند اراده کرده از تو پدیده ای به وجود آورد که برترین خلایق باشد و من می ترسم که خدا را معصیت کند و داخل آتش شود (و در نتیجه تو داخل آتش شوی و بسوزی) وقتی ملائکه مقرب آمدند از تو خاک بردارند آنها را به خدای بزرگ قسم بده از تو خاک برندارند.(۹۶) مخالفت او با آدم علیه السلام از همین جا شروع شد و تاکنون ادامه دارد و تا روز قیامت هم ادامه خواهد داشت. این اولین مخالف او بود.

از امیرالمؤمنین نقل شده که ایشان فرمودند: وقتی خداوند متعال اراده کرد آدم علیه السلام را خلق کند خطاب به جبرئیل فرمود: مقداری خاک از زمین بیاور تا خلقی جدید به وجود آورم که افضل موجودات و اشرف آنها باشد.

جبرئیل به زمین آمد تا خاک بردارد (طبق تذکر شیطان) زمین نالید و او را به خداوند قسم داد که از آن خاک برندارد. ایشان هم برگشت داستان را گزارش داد. بار دیگر میکائیل و بعد از او اسرافیل را فرستاد. باز زمین آنان را قسم داد، آنها هم با دست خالی برگشتند.

برای بار چهارم، عزرائیل

را فرستاد که حتما از خاک زمین بردارد. او که خواست خاک بردارد، باز زمین ناله کرد و او را قسم داد و هر چه ناله و فریاد نمود، تاءثیر نکرد. عزرائیل گفت: من از جانب خدا ماءمورم تا کمی از خاک تو بردارم. او خاک را برداشت و برد که آدم را از آن ساختند.(۹۷) (از این رو، خداوند قبض روح آدم علیه السلام و اولادش را به دست عزرائیل داد، از این جهت ناله و گریه آنها هنگام جان دادن آدم در دل او اثر نمی کند و او ماءموریت خود را انجام می دهد.

وقتی آن خاک را با آب خالص و شور و تلخ و بی مزه، مخلوط کردند و بعد از مدتی پیکر خاکی او را قالب زدند. شیطان قیافه او را مشاهده کرد و با خود گفت: این مخلوقی ضعیف است که از گل چسبنده به وجود آمده، و توی او خالی است. چیزی که توخالی باشد احتیاج به غذا دارد و به این ترتیب می توان او را گمراه و منحرف نمود.

و نیز گفت: اگر چه او بر من و هه موجودات فضیلت داشته باشد، ولی من با او مخالفت خواهم نمود، و اگر روزی قدرت پیدا کنم او را هلاک می کنم.

و گفت: اگر این موجود از من بالاتر و شخصیت او مهم تر باشد، از او فرمان نخواهم برد و مطیع او نخواهم شد، و اگر از من پایین تر باشد، او را کمک می کنم و در مشکلات به فریاد او خواهم رسید، و با او دوست و رفیق می شوم.(۹۸)

شیطان و قالب گلی آدم علیه السلام

بعد از آن که خداوند

قالب آدم علیه السلام را از خاک و آب، سرشت و او را به وجود آورد، آن قالب را مانند کوه عظیمی کناری گذشت. شیطان در این مدت در آسمان پنجم و از خازنین آن بود. وقتی وی آن قالب گلی را می دید از سوراخ بینی او وارد و از عقب او خارج می شد. و با دست بر شکم او می زد و می گفتد: خداوند تو را برای چه چیزی خلق کرده؟ مدت هزار سال به این وضع بود، بعد از این مدت خداوند متعال از روح خود در او دمید.(۹۹)

حضرت عبدالعظیم حسنی نامه ای به امام محمد تقی علیه السلام نوشت که پرسیده بود: به جه علت غائط انسان بوی گند می دهد؟ آن حضرت در جواب فرمود: وقتی خداوند حضرت آدم علیه السلام را خلق نمود، جسد او بوی خوشی داشت. زمانی که هنوز روح به آن دمیده نشده بود، ملائکه و شیطان از آن می گذشتند، ملائکه می گفتند: او برای امر بزرگی ساخته شد و شیطان از دهان او وارد می شد و از عقب او بیرون می آمد. از این رو، هر چه داخل شکم انسان شود، بدبو و خبیث می شود.(۱۰۰)

در حدیث دیگری از حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرمود: وقتی خداوند آدم را خلق کرد، قالب گلی آن را تا چهل سال به حال خود گذاشت - تا خشک شود - ابلیس همواره بر آن می گذشت و می گفت: خداوند، برای چه چیز این را خلق کرده؟ و پیش خود می گفت: اگر خداوند مرا امر فرماید که او را سجده کنم،

قبول نمی کنم و از دستور او سرپیچی می کنم و مخالفت خود را اعلام می دارم. بعد از آن که روح در او دمیدئه شد شیطان مخالفت نمود.(۱۰۱)

شیطان سجده نمی کند

وقتی خداوند به ملائکه خطاب کرد و فرمود: می خواهم در روی زمین خلیفه و جانشینی برای خود قرار دهم، ملائکه موافق نبودند. به خدا اعتراض کردند و گفتند: این که می خواهی خلق کنی، در آینده خون ریز و مفسد خواهد شد. بعد از آن که خداوند جواب آنان را داد، تسلیم شدند. به ایشان خطاب فرمود: وقتی من خلیفه خود (آدم علیه السلام) را خلق کردم و از روح خود در آن دمیدم، همه شما در برابر او سجده کنید.(۱۰۲)

بعد از آن که خداوند او را خلق کرد و ز روح خود در او دمید و روح به دماغ آدم رسید، به حرکت آمد و نشست، عطسه ای زد و گفت: (الحمدلله) خداوند در جواب او فرمود: (یرحمک اله).(۱۰۳)

در این هنگام به ملائکه فرمان داد، تا برای اعتراف به مقام شامخ و رفیع او در مقابل وی سجده کنند و او را تکریم نمایند. تمام ملائکه فرمان بردند و به سجده افتادند و مدتی در حال سجده بودند؛ ولی شیطان که آن زمان در صف فرشتگان بود، از روی خودخواهی و غرور به خداوند عرض کرد: خدایا! مرا از سجده کردن بر آدم معذور بدار.

خداوندا! من تو را چنان سجده کنم که تا به حال هیچ ملک مقربی و نه هیچ نبی مرسلی سجده و عبادت نکرده باشد.

خداوند در جواب او فرمود: مرا حاجت به عبادت تو نیست، من از تو می خواهم، آن

چه را که دستور می دهم انجام دهی، نه آن چه را تو می خواهی!(۱۰۴)

سرانجام قبول نکرد و حسدی را که در قلبش بود ظاهر نمود.(۱۰۵) خداوند هم در مقام بازخواست از او فرمود: چه چیز تو را باز داشت از آن که سجده نکنی بر مخلوقی که من او را با دست قدرت و عنایت خویش آفریدم؟!

پاسخ داد: من از حیث عنصر و گوهر و ذات از آدم علیه السلام برترم، کسی را یارای برابری با من نیست و هیچ موجودی به پایگاه رفیع و بلند من نمی رسد! من از گوهر فروزان آتش آفریده شده ام و او از عنصر تیره و بی ارزش گل. پس روا نیست که مثل من در مقابل او سجده کند!

خداوند هم به خاطر سرپیچی از دستور و سجده نکردن بر آدم، او را ندا داد و فرمود از میان ملائکه و بهشت پرنعمت و جاوید و سعادت ابدی من بیرون شو؛ زیرا تو از مقام قرب و رفیعی که تا کنون داشتی، رانده گشتی.

و ان علیک لعنتی الی یوم الدین؛

(لعنت من هم تا روز قیامت بر تو باد)(۱۰۶)

سپس او را با خواری و ذلت از پیشگاه خود راند و از رحمت خود دور داشت.

کیفیت نفوذ شیطان

وسوسه شیطانی معمولا تدریجی و گام به گام است. او نمی تواند یک باره و ناگهانی بر انسان مسلط شود و او را به دام خود و بدبختی بکشاند. بلکه آرام آرام و گام به گام در او نفوذ می کند تا بر او تسلط کامل یابد.

قرآن می فرماید: (ای مردم! از نعمت های حلال و پاکیزه خداوند که در روی زمین

است بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شما است)(۱۰۷)

از این آیـه معلوم می شود که، تسلط افکـار شیطان بر انسـان تـدریجی و لحظه به لحظه است نه دفعی و ناگهـانی. تمایلات شیطانی، مقـدماتی دارد که اسیران شـهوت، کم کم در دامش گرفتار می آیند، زمزمه های دوسـتان ناباب، شـرکت در محافل نامنـاسب، ترغیب و تشویق آلودگـان، جملگی از عوامـل تـدریجی انحراف انـد. شیطان، اول انـدیشه گناه و نیات سوء خود را ماهرانه و پنهانی به قلب انسان القا می کند و کارهای زشت و پلید او را در نظرش زیبا جلوه می دهد و آوای خود را آرام آرام در گوش جانش سر می دهد، تا آن کسی را که آماده است به سراغ مطلوبش ببرد.

از آن جا که شیطان اغواگری و فریب است، باید زمینه ای مناسب برای نفوذ خویش داشته باشد. و این زمینه ها می تواند نقطه ضعف ها، حساسیت ها، محرومیت ها، عقده ها و به طور کلی صفات منفی باشد.

این گونه صفات، راه فعالیت و نفوذ قطعی را برای شیطان باز می گذارد و اسباب تسلط را برایش فراهم می آورد.

بنـابر این، شـهوات سرکش، خود خواهی هـا، حب جاه و مقام، حب مال و منال، حسادت ها، رقابت ها، شـهرت طلبی و افزون خواهی ها، عقـده های حقارت و خود کم بینی ها، همگی از دام های خطرناک شیطان انـد. هر کس راه این امراض روانی را ببندد، به دام شیطان نخواهد افتاد.

وسوسه های تدریجی شیطان، همانند میکرب های بیماری زا هستند که در همه جا وجود دارند. اما از نظر ابتلا، تنها

آن گروه را مبتلا می سازند که بر اثر ضعف بنیه، قدرت مقاومت در برابر میکروب را ندارند، قرآن، استیلا و تسلط شیطان را تنها بر کسانی می داند که او را دوست خود گرفته اند و به اغوا و فریب شیطان برای خدای یکتا شرک آورده اند.(۱۰۸)

انسان در هر مرحله از ایمان، یا در هر سن و سالی که باشد، گاه گاه احساس می کند که نیروی توانمندی از درون، او را به سوی گناهی می خواند، که این گونه حالات بیش تر در سالهای جوانی خود نمایی می کند. در چنین حالتی،

آدمی دچار وسوسه های شیطانی گردیده و با مختصر غفلتی، ممکن است دچار لغزش شود. در این شرایط، تنها راه نجات این است که انسان از قدرت پنهان الهی مدد جوید و از درگاه خداوند بخواهد تا در کنف حمایت خود، او را از شر شیطان صفتان یار و دمساز نشود و از شر آنها پیوسته خود را دور نگه دارد.

اشتباه شیطان

بزرگ ترین اشتباه شیطان از آن جا سرچشمه گرفت، او فکر می کرد چون از آتش فروزان خلق شده، واقعا از آدمی که از خاک به وجود آمده بهتر و بالاتر است؛ در حالی که اگر قدری از تعصب و تکبر و لجاجت پایین می آمد می فهمید که به دلایل ذیل آدم علیه السلام از او برتر است.

۱. همه مواد غذایی، جواهرات با ارزش و قیمتی، نیروی بدنی و جسمی انسان و حیوانات تمام نیروی فکری و عقلی از خاک است، اگر خاک نباشد هیچ چیز نیست، ولی آتش این همه ویژگی ها را ندارد.

۲. اگر تکبر و خودبینی

را کنار می گذاشت. اقرار می کرد که خاک خواصی دارد. مثلا گیاهان را می روياند و نشو و نما می دهد و قابل ترقی است. به همين دليل روح خدايی به آن تعلق گرفت و چنان قابليتی را پيدا كرد.

۳. اگر با چشم تواضع نگاه می کرد می ديد که خاک امين و امانت دار خوبی است و هر چه را که به عنوان امانت به او دهند پس از گذشت صدها يا هزاران سال بی آن که در آن خيانتی کند، پس می دهد.

۴. اگر حقيقت بين بود اقرار می کرد که خاک متواضع است و تواضع يکی از صفات نيک و پسنديده می باشد. ولی آتش متكبر و سركش، طالب بزرگی و خودبينی می باشد و مسلما تواضع از تكبر بهتر است.

۵. از خصوصيات خاک و گل اين است که حالت چسبندگی و نگاه دارندگی دارد و موقعی که با روح ترکيب شود فيوضات الهی را به خود می گيرد. از همين رو، وقتی روح در آدم دميده شد، سجده گاه فرشتگان قرار گرفت. ولی آتش چنين نيست.

۶. گل مركب از آب و خاک است، همان آبی که مايه حيات و زندگی هر چيزی است. چنان چه خداوند می فرمايد:

وجعلنا من الماء کل شيئی حی افلا يؤ منون؛

آيا کافران نمی دانند - که (ما هر چيز زنده را از آب قرار داديم؟ (مايه حيات و زندگی هر چيزی از آب است) آيا ايمان نمی آورند؟)(۱۰۹)

همان خاکی که مايه نشو و نما و رويانـدن است، هنگامی که با آب در هم آميزنـد، نفس حيوان از آن متولـد می شود؛ مانند انسان که روح

با خاک در هم آمیخته شد و روح پرستنده و پیکر ستایش گر آفریده شد.

۷. هم چنین دستور خدا برای سجده، فقط برای آدمی که از خاک خلق شده نبود، بلکه سجده در برابر آن روحی بود که خداوند از خودش در او دمیده بود و به وسیله آن روح مقدس بود که آدم خاکی به آدم ملکوتی لقب یافته. دستور سجده در مقابل آدم هم بعد از دمیدن روح در او بود، نه قبل از آن، چنان چه خداوند در قرآن می فرماید:

و اذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا لو ساجدین؛

(هنگامی که خلقت انسان به پایان رسید و کمال یافت و از روح خود (که یک روح شریف و پاک و با عظمتی است) در آن دمیدم همگی به خاطر او سجده کنید).(۱۱۰)

آری! عظمت آدم و دستور سجده به او به واسطه آن روح الهی بود که در او دمیده شده و گرنه خاک به خودی خود این همه مقام و منزلت و عزت را نداشت.

۸. وقتی روح خدا در او دمیده شد، نور خدا هم در قلب او تابید و در واقع آن قلب، مانند کعبه از برای ملائکه شد و همین طور که انسان رو به سوی کعبه می کند و سر به سجده می گذارد، فرشتگان هم باید در مقابل آن تجلی گاه نور خدا سجده کنند.

۹. علاوه بر این، شرف آدم به این واسطه بود که گل او را خود خداوند متعال بدون واسطه سرشته و خود ضامنش بود. چنان چه می فرماید:

قال یا ابلیس ما منعک، ان تسجد لما خلقت بیدی؛

(خداوند به شیطان فرمود: - ای ابلیس

تو را چه مانع شد به موجودی که من با دو دست (علم و قدرت) خود آفریدم سجده نکنی؟!).(۱۱۱)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هم درباره این نکته که گل آدم را خود خداوند سرشته، فرمود: گل آدم را خداوند با دست خود چهل روز خمیر کرد.(۱۱۲)

۱۰. از همه این ها که بگذریم، عبادت خداوند عبارت است از، اطاعت و فرمان برداری

او، و امر به سجده در برابر آدم علیه السلام هم یکی از دستورهای الهی است که باید بدون چون و چرا اجرا شود. سجده به آدم یعنی سجده به خدا، چون به دستور خدا است. شیطان همه این فضایل و کمالات را از کف داد.

اول آن کس کوقیاسک ها نمود

پیش انوار خدا، ابلیس بود

گفت: نار از خاک بی شک بهتر است

من زنار و او ز خاک اکدر(۱۱۳) است

من ز آتش زاده و او از وحل (۱۱۴)

پیش آتش مروحل را چه محل

پس قیاس فرع بر اصلش کنیم

او، ز ظلمت ما ز نور روشنیم (۱۱۵)

در نسب من از کسی کم نیستم

پس چرا در پیش دشمن بایستم

او کجا بود اندر آن روزی که من

صدر عالم بودم و فخر زمن

شعله می زد آتش جان سفیه

کاتشی بود الولد سر ابیه

خر گریزد از خداوند از خری

صاحبش وز پی ز نیکو گوهری

نی بود سود و زیان می خواهدش

بلکه تا گرگی ندرد تا دمش

چگونه شیطان داخل بهشت شد؟

بعد از این که خداوند آدم را آفرید و از روح خود در او دمید به ملائکه دستور داد که او را سجده کنند، همه سجده کردند، مگر ابلیس. سپس دستور خارج شدن از بهشت برای شیطان صادر شد. ملائکه هم به او حمله

کردند، او از ترس جان خود فرار کرد و خود را مخفی نمود.

اما بعد از آن که او را از بهشت بیرون کردند و دیگر جایی در بهشت نداشت، چگونه و با چه حیله و وسیله ای بار دیگر داخل بهشت شد؟ چه طور آدم و همسرش را فریب داد؟ در این باره از بعضی بزرگان مانند ابن عباس مطلبی در دست است که بدنیست آن را نیز یاد آور شویم.

او می گوید: بعد از آن که شیطان از بهشت بیرون شد، تصمیم قاطع گرفت که با هر نقشه و حیله ای که شده، باز خود را به بهشت برساند و انتقام خود را از آدم بگیرد، فکر کرد که از راه معمولی و عادی وارد شود، دید نگهبانان بر در بهشت هستند مانع او می شوند؛ رفت کناری و به انتظار ایستاد. اول طاووس را دید، از او خواهش کرد که او را داخل بهشت کند، قبول نکرد. در این بین ناگهان چشمش افتاد بر بالای دیوار، دید ماری بالای دیوار قرار دارد. (تا آن روز مار یکی از حیوانات زیبا و خوش رنگ بهشت بود، و مثل سایر حیوانات دیگر چهار دست و پا داشت. - شیطان جلو آمد و گفت:ای مار! مرا داخل بهشت کن، تا اسم اعظم الهی را به تو تعلیم کنم. مار گفت: ملائکه، نگهبان در بهشت هستند تو را مشاهده می کنند و نمی گذارند داخل شوی.

شیطان گفت، مرا داخل دهان خود کن و آن را ببند و به این وسیله مرا داخل بهشت کن، مار هم فریب او را خورد و همین کار را کرد و

او را در دهـان خود جـای داد - این بود که در میان دنـدانهای مار سم پدیـد آمـد؛ چون جایگاه شـیطان شـد- وقتی مار به این وسـیله او را داخـل بهشت نمـود، شـیطان هم کـار خـود را کرد، آدم علیه السـلام و حـوا علیه السـلام را وسـوسه نمود تـا فریب خوردند. گفت: اسم اعظم را که قول دادی به من تعلیم کن، در جواب گفت: ای مار! من اگر اسم اعظم را می دانستم، احتیاج به تو نداشتم که مرا داخل بهشت کنی - من با همان اسم اعظم داخل می شدم.(۱۱۶)

شیطان چگونه آدم و حوا را فریب داد؟

بعد از آن که بار شـیطان به بهشت رفت، در همان دهان مار، شروع کرد با آدم علیه السلام صحبت کردن - آدم هم خیال کرد سخن گو مار است. می گفت:ای آدم! خدا نمی خواهد که شـما برای همیشه در بهشت بمانید و هر کس از این درخت بخورد جاوید می ماند، خدا با این دستوری که به شما داد، قصد خیانت داشته! از آن بخورید تا جاوید بمانید!

آدم جـواب داد:ای مـار! این حرف که تـو می زنی، از غرور شـیطان است. چه طور خـدا که می گویـد: از این درخت نخورید ضرر دارد قصد خیانت به ما را داشـته؛ در حالی که تو می گویی بخور ضرر ندارد و برای حرف خود قسم هم می خوری؟ که خدا (ارحم الراحمین) است و بخیل نیست. شیطان هر چه وسوسه کرد، آدم نپذیرفت و با او مخالفت نمود. وقتی شیطان از آدم ماءیوس شد، پیش همسرش حوا آمد و گفت:ای حوا! آیا می دانی درختی که خداوند برای شما حرام کرده بود، اکنون

برایتان حلال کرده؟ چون دید اطاعت و عبادات شما بسیار نیکو بوده است. اگر می خواهی امتحان کن، فرشتگانی که موکل بر آن درخت بودند و حیوانات بهشت را از آن منع می کردند، دیگر با شما کاری ندارند. همین دلیل است که آن درخت برای شما حلال شده، اگر تو جلوتر از آدم از آن بخوری بر او مسلط خواهی شد و او مطیع تو می شود، مجبور است از تو اطاعت کند!

حوا گفت: من الان امتحان می کنم. به سوی آن درخت رفت. وقتی ملائکه خواستند او را از نزدیک شدن به آن درخت منع کنند، خداوند به آنان وحی نمود و خطاب کرد: شما کسی را که عقل ندارد منع کنید، نه کسی را که به او عقل دادم و آن حجت است بر او. اگر مرا اطاعت کند مستحق ثواب و اگر مخالفت کند مستحق عذاب است.

ملائکه هم او را رها کردند و آزاد گذاشتند. حوا هم بی آن که آنها مانع اش شوند، به درخت نزدیک شد. خیال کرد واقعا خوردن از آن حلال شده و ایرادی در کار نیست. مقداری از میوه درخت خورد و طوری هم نشد. پیش خود گفت: مار درست گفت و می دانست که خوردن از آن حلال شده. بعد از آن رفت پیش همسر خود آدم علیه السلام و گفت: آیا می دانی که خوردن از آن درخت بر ما حلال شده؟ من نزدیک آن رفتم، ملائکه هم مانعم نشدند، مقداری از آن خوردم، می بینی که طوری نشدم و ایرادی نداشت. آدم علیه السلام هم گول زن را خورد و با

حوا به راه افتاد، رفتند و از آن میوه خوردند!

وسوسه شیرین شیطان

بـدنیست قدری از وسوسه های شـیرین و دل پذیر شـیطان که توانست با آنها آدم و حوا را بفریبد و از مقام و مرتبه خود به زیر آورد بیان کنیم.

گفته شده که: شـیطان بر اثر سـجده نکردن بر آدم، رانده درگاه شد و پس از آن تصمیم قاطع گرفت تا آن جا که می تواند از آدم و اولادش انتقام بگیرد و در مکر و حیله و فریب دادن آنان کوتاهی نکند.

آن ملعـون، بـه خـوبی می دانست خـوردن از آن درخت ممنـوعه بـاعث می شـود که آنهـا را از بهشت بیرون کننـد. در صـدد وسوسه آنان بر آمد و برای رسـیدن به این مقصود دام های گوناگون خود را بر سر راه آنها گشود و برای نائل آمدن به هدف شوم خود بهترین راه را در این دیـد که عشق و علاقه ذاتی انسان، به تکامل و ترقی در زنـدگی جاویـد اسـتفاده کنـد. نیز برای قانع کردن آنان برای مخالفت فرمان خـدا، عذر و بهانه ای بتراشد که آنها با دلگرمی دسـتور او را اجرا کنند. لذا بعد از آن که از حضرت آدم علیه السلام ماءیوس شد، پیش همسر آدم رفت. گفت: آیا می دانی چرا خداوند شما را از میوه این درخت منع کرده و گفته است نزدیـک آن نشویـد؟ چون درخت حیـات و جاویـد است. هر کس از آن بخورد یا فرشـته می شود و یا عمر جاویدان را به دست می آورد و همیشه زنده می ماند.(۱۱۷)

سپس گفت: خداوند متعال نمی خواهد شما در زندگی دائمی با او شریک باشید، می

خواهد این جاودانگی مخصوص خودش باشد؟ با این نقشه و نیرنگ به آنها فهماند خوردن از این درخت ضـرر و زیان به شما نمی رساند، بلکه همیشه در بهشت خواهید ماند. بعد از آن گفت: اگر از آن نخورید به این زودی شـما را از بهشت بیرون می کننـد. بـاز برای این که پنجه هـای پر وسـوسه و حیله هـای خـود را بیشـتر و محکم تر در جـان آدم فرو برد و آنهـا را از حق و حقیقت منحرف کنـد، برای حـق به جـانبی خـود، قسم هـای شدیـدی خـورد و گفت: من خیر خـواه و دل سوز هسـتم، خود را موظف می دانم که شما را نصیحت کنم!!(۱۱۸)

حضـرت آدم علیه السـلام که هنوز تجربه کافی در زندگی را نداشت و تا حال گرفتار دام های شـیطان و خدعه و نیرنگ های دروغ او نشـده بود و نمی توانست باور کند کسـی این چنین قسم دروغ به خدا یاد کند، سـرانجام تسـلیم شد و فریب و نیرنگ شیطان در او اثر کرد و از میوه آن درخت خورد.

صد هزاران سال ابلیس لعین

بود ابدال امیرالمومنین

پنجه زد با آدم از نازی که داشت

گشت رسوا همچو سرگین وقت چاشت

بعـد از خوردن از آن درخت، برایشان ثابت شـد که نه تنها آن میوه آب حیات و زنـدگی جاویـد نبود، بلکه به مجرد خوردن، لباسـهای بهشتی از بدنشان ریخت و عورت ها و بدنهای آنها تا آن موقع مخفی و پوشـیده بود ناگهان ظاهر شد. ایشان در میان بهشت و جمع فرشـتگان لخت و عریان شدنـد، حیران و سـرگردان ماندند. وقتی لباسـهای بهشتی و آن تاج کرامت از اندامشان فرو ریخت

و خود را در جمع ملائکه عریان دیدند، بلافاصله خود را به میان درختان رساندند و از برگ های درختان برای پوشیدن اندام کمک می گرفتند و عورت های خود را می پوشاندند، ولی برگ ها هم اطاعت نمی کردند و از بدنشان پرواز می نمودند و باز عریان می ماندند.

حوا چاره خود را در این دید که بنشیند تا رسوائی او کمتر باشد. آدم با یک دست عورت خود را پوشانید و با دست دیگر سر خود را گرفت. و گفتند: خدایا! ما بر نفس خودمان ظلم کردیم. اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.(۱۱۹) خداوند به آنها خطاب کرد و گفت: مگر من شما را از خوردن میوه آن درخت منع نکردم؟ مگر به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار و سرسخت شما است. چرا فرمان من را اطاعت نکردید و فریب آن ملعون را خوردید؟

سپس فرمود: الحال چاره ای جز این نیست که باید از بهشت خارج شوید. و آنها را از مکان و مقام خود بیرون کردند و به زمین فرستادند.(۱۲۰)

جد تو آدم، بهشتش جای بود

قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه ناکرده گفتندش تمام

مذنبی، مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با چندین گناه

داخل جنت شوی ای روسیاه

شیطان مزد عمل می گیرد

بعد از آن که شیطان از سجده کردن بر آدم سرپیچی کرد و از بهشت بیرون شد.

گفت: پروردگارا! حالا ـ که مرا بیرون و از رحمت خود دور می کنی، عبادات من چه می شود، هزاران سال عبادتت کرده ام که فقط چهار هزار سال آن را به دو رکعت نماز گذراندم! علاوه بر آن خودت فرمودی، عمل

عمل کنندگان را ضایع نمی کنم!(۱۲۱) آیا سزاوار است که با یک اشتباه، مزد عمل چندین هزار ساله من به کلی از بین برود؟

خطاب از مصدر جلال رسید که مزد هیچ کس در پیش من ضایع نمی شود؛ ولی کسی که قابلیت نداشته باشد پاداش کارش را در آخرت دهم در دنیا هر چه بخواهد، می دهم. شیطان عرض کرد: من هم مزد عمل خود را در دنیا از تو طلب می کنم. چون به واسطه آدم جهنمی شدم حاجات خود را درباره آدم و فرزندان او قرار می دهم! خطاب شد: حاجات خود را بگو تا به تو ببخشم! شیطان در جواب گفت:

اول آن که، اجازه دهی تا روز قیامت زنده باشم. خدا در جوابش فرمود: اگر می خواهی از صدمه مرگ و جان کندن نجات یابی یا شربت ناگوار آن را نجس، اراده من بر این است که هر کس به دنیا آید مزه مرگ را بچشد و اگر کسی مرگ سراغش نیاید در آخرت هم که مردن نیست. آن روز همه زنده می شوند، مؤمنان در ناز و نعمت بهشت و مشرکان در عذاب و نقمت جهنم خواهند بود.

چون نجات از مرگ برای کسی نیست؛ تو را مهلت می دهم تا روزی که معلوم است.(۱۲۲)

- شاید مراد روز ظهور امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - باشد که به دست لشکر آن حضرت کشته می شود و شاید هم روز آخر دنیا باشد -.(۱۲۳)

دوم این که، خدایا! از تو می طلبم که در مقابل هر یک از فرزندان آدم، دو فرزند به من عطا کنی! از این رو، در اخبار

وارد شده: برابر هم یک نفر از اولاد آدم که متولد می شود، دو شیطان بر او مسلط است و او را اغوا می کنند.

سوم، گفت: خدایا! از تو می خواهم که مرا در بدن اولاد آدم مانند خون جریان دهی که از هر جای بدن او بخواهم، بتوانم او را به معصیت بکشانم.

چهارم. از تو می خواهم که فرزندان آدم ما را نبینند، ولی ما آنها را ببینیم!

پنجم، از تو می خواهم این قدرت را به من بدهی که به هر صورت بخواهم بتوانم در آیم. بنابر این (در هر جا و هر شکلی که می خواهد در می آید تا شاید مردم را فریب دهد). همان طور که در روز سقیفه بنی ساعده، مجلس شورای مکه که علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تشکیل شده بود، خود را به صورت پیرمردی نجدی در آورده و کار را برای آنان آسان کرد (که در داستان شیطان و مجلس شورای مکه بیان شده است). و در اول خلافت ابوبکر به شکل پیرمردی زاهد در آمد، اول به ابوبکر بیعت کرد تا مردم تشویق شدند(۱۲۴) و ده ها داستان دیگر که در مباحث کتاب آورده شده است.

ششم. پروردگار! از تو می خواهم تا روح در بدن اولاد آدم است بر آن مسلط باشم!

هفتم، عرض کرد: خدایا! از تو می خواهم مرا مخصوصا در سینه آدم و اولاد او مسلط گردانی تا او را وسوسه کنم. چنان چه در قرآن می فرماید:

الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنه و الناس؛

(شیطانی که وسوسه و اندیشه بد در دل مردم می افکند، وسوسه

او، هم در دل جن باشد و هم در دل انسان).(۱۲۵)

خداوند هم در پایان هر یک از خواسته های او فرمود، راضی شدم. وقتی شیطان این حاجات را از خداوند گرفت، عرض کرد:

فبعزتک لاغوینهم اجمعین (۱۲۶)

ای خدا! به عزت و بزرگواری خودت، همه آنها را گمراه و از راه راست منحرف می کنم.

سپس شیطان گفت: من آنها را از پیش رو (آنها که آخرت را در پیش دارند در نظرشان کوچک و ساده جلوه می دهم) و از پشت سر (آنها را که به جمع آوری اموال و ثروت مشغول هستند به بخل و نپرداختن حقوق واجب دستور می دهم) و از طرف راست (امور معنوی را به وسیله شبهه و شک و تردید ضایع می سازم)، و از طرف چپ (لذت مادی و شهوات را در نظر آنها جلوه می دهم.) و سراغشان می روم و تو اکثر آنها را شکر گزار نخواهی (۱۲۷) یافت.

نیازهای مادی شیطان

همین طور که شیطان حاجات معنوی خود را از خداوند متعال طلب کرد یعنی همان حاجاتی که به عبادات خود از خدا خواست تا آدم علیه السلام و اولادش را به انحراف بکشد - حاجات مادی خود را هم از خدا خوستار شد، و آنها را هم خداوند بزرگ به او تا روز موعود عنایت فرمود.

ابو امامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که آن حضرت فرمود: بعد از آن که شیطان رانده درگاه الهی شد و او را به روی زمین فرستادند. عرض کرد: پروردگارا! مرا به سوی زمین فرستادی، از درگاه خود راندی و از نعمت های بهشت محروم نمودی.

من در دنیا احتیاجاتی دارم که بتوانم زندگی کنم. آنها را برای ادامه زندگی ام برایم آماده و مهیا نما که در مضیقه نباشم. خطاب شد: حاجات تو چیست؟ عرض کرد: خدایا! من محتاج خانه و منزلم، به من خانه ای عنایت فرما. خطاب شد: خانه تو را حمام ها قرار دادم. (هر کجا حمام است و مردم آن جا رفت و آمد می کنند خانه شیطان است.)

عرض کرد: من محتاج نشستن هستم و جایی برای آن می خواهم. خطاب شد: جای نشستن تو بازارها و کوچه ها و در مغازه ها است – آن جا بنشینی و مردم را به گناه، کم فروشی، رشوه، ربا، غش در معامله، به ناموس مردم نگاه کردن، دروغ گفتن، خیانت کردن، کلاه سر مردم گذاشتن و غیره بکشانی. در حدیثی هم آمده که: بازار محل عیش و لذت بردن شیطان است.

عرض کرد: خدایا! من غذا می خواهم. غذای من از کجا تاءمین شود؟ خطاب شد: غذای تو را در سفره ای قرار دادم که بر سر آن (بسم الله) گفته نشود. (و صاحبان آن سفره مثل حیوانات گرسنه و حریص، بدون آن که نام خدا ببرد، به آن حمله می کنند)

عرض کرد: الها! من احتیاج به آب و آشامیدنی دارم، آن را من از کجا به دست آورم؟ خطاب شد: نوشیدنی های تو شراب و هر چیز مست کننده است. (از قبیل فقاع که نوع از آب جو می باشد، جرس و بنگ که به وسیله قلیان می کشند).

عرض کرد: برای من اذان گویی قرار ده. گفته شد: اذان تو وسایل موسیقی و مؤ ذن تو کسانی هستند

که با این آلات می نوازند و آنها را به کار می گیرند.

عرض کرد: برای من قرآنی قرار بـده که در آن نگاه کنم. خطاب شد: قرآن تو شـعر است (وقتی محزون شدی و دلت گرفت، شعر بخوان).

عرض کرد: برای من کتـابی قرار ده که در آن نگـاه کنم. خطـاب شـد: کتـاب تو (وشم) (خال کوبی هایی که بعضـی ها روی بازو و جاهای دیگر بدن می کنند) است.

عرض کرد: برای من حـدیثی قرار ده. فرمود: حـدیث تو دروغ و دروغ گفتن است کسانی که دروغ می گوینـد، حـدیث تو را گویند.

عرض کرد: برای من دام و وسـیله، شـکار قرار بـده، خطاب شـد: زنان را وسـیله صـید کردن و به دام انـداختن مردم قرار دادم. (۱۲۸)

درخواست های آدم علیه السلام از خدا

امام باقر علیه السـلام فرمود: چون حضـرت آدم علیه السلام شنید شیطان برای فریب او به جای عباداتی که کرده، حاجاتی را از خداوند خواسـتار شده و به او عنایت کرده، عرض نمود: پروردگارا! شـیطان را بر من و اولادم مسلط کردی، خواسته های او را بر آوردی که دربـاره من و اولاـدم بود. پس به من و اولاـدم چیزی عنـایت فرمـا تـا بتوانم در مقابل مکر و حیله های او خود را حفـظ نمـایم. خطاب شـد: (شـیطان از من خواست) تو هم از من بخواه؛ زیرا هم چه بخواهی به تو می دهم و حاجات تو را هم برآورده می کنم.

آدم علیه السـلام عرض کرد: خـدایا! من خیر و صـلاح خـود و اولاـدم را از تـو می خـواهم. تـو خود دانـا و بزرگواری، هر چه صلاح می دانی برای ما قرار بده، خطاب رسید: ای آدم! از برای تو

و فرزندانت در دنیا چند چیز قرار دادم تا در مقابل حاجات شیطان باشد:

اول این که، هرگاه تو و اولادت قصد معصیتی کنید و آن را انجام ندهید، گناهی برایتان نوشته نمی شود.

دوم، هرگاه قصد معصیتی نمودید و آن را انجام دادید، تا هفت ساعت شما را مهلت می دهم، اگر به فکر افتادید و توبه نمودید، باز برای شما نوشته نمی شود. و اگر بعد از هفت ساعت توبه نکردید فقط یک گناه برایتان نوشته می شود.

سوم، اگر قصد بندگی و کارهای نیک کنید، ولی موفق نشوید و آن را انجام ندهید، یک ثواب برای شما نوشته می شود.

چهارم، اگر بر آن شدید که عبادت و کار خیری کنید و موفق هم شدید و آن را انجام دادید، ده حسنه و ثواب برایتان نوشته می شود. چنان چه می فرماید:

من جاء بالحسنه فله عشر امثالها و من جاء بالسیئه فلا یجزا الا مثلها؛

(هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابر به او پاداش داده می شود و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به همان مقدار کیفر داده نمی شود.).(۱۲۹)

آدم گفت: پروردگارا! فضل وجودم و کرم تو زیاد است، آن را بر من و اولادم زیادتر فرما و ما را مورد لطف و کرم خود قرار ده.

پنجم، خطاب شد: ای آدم! برای فرزندانت قرار دادم، اگر گناه و معصیتی نمودند و بعد پشیمان شدند و استغفار کردند گناهان شان را بیامرزم.

ششم، هرگاه تا روز قیامت از تو فرزندی زاده شود - و دین دار و خداشناس باشد - در برابر هر یک از فرزندانت، ملکی از ملائکه را (در مقابل اولادان

شیطان) قرار می دهم تا او را از شر فتنه شیطان و اولادش حفظ نمایند.

هفتم، عرض کرد: پروردگارا! لطف و کرم خود را بر ما بیفزا و ارزانی ده، خطاب شد:ای آدم! توبه را از برای ایشان قرار دادم و تا روح در بدن آنها است و هنوز به سینه و گلویشان نرسیده، طلب استغفار کنند واز گناهان خود توبه نمایند، توبه ایشان را می پذیرم.

هشتم، گفت: خدایا! بخشش های خود را بر ما زیاد فرما. خطاب شد: ای آدم! (اگر باز گناهانی باقی ماند یا فراموش کردند که توبه کنند) در قیامت همه گناهان آنان را می بخشم و می آمرزم و از کسی باکی ندارم؛(زیرا حاکم خودم هستم و قدرت به دست من است و کسی در آن جا دخالتی ندارد) قرآن درباره این که خداوند همه گناهان را در قیامت می بخشد، می فرماید:

قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله، ان الله یغفر الذنوب جمیعا؛

(ای پیامبر!) به آنها (بگو: ای بندگان من، که بر خودتان اسراف و ستم کرده اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می بخشد (که او بخشنده و مهربان است)).(۱۳۰)

وقتی خداوند به حضرت آدم علیه السلام خطاب نمود و فرمود: همه گناهان بندگان را در قیامت می بخشم و می آمرزم. آدم خوش حال شد و عرض کرد: همین ها ما را کافی است و به آنها راضی شدم.(۱۳۱)

دلیل خوش بختی آدم و بدبختی شیطان

چند چیز باعث خوش بختی حضرت آدم علیه السلام شد، و همان ها باعث بدبختی و بیچارگی شیطان ملعون گردید. (محمد دوری) نقل می کند: علت بدبختی و بدفرجامی شیطان

پنج چیز است، در حالی که همان ها باعث خوش بختی حضرت آدم علیه السلام شد. و آنها عبارت اند از:

۱. آدم علیه السلام وقتی از درخت ممنوع شده خورد و با خدا مخالفت کرد، بعد از آن که متوجه خلافت خود شد اقرار و اعتراف کرد به این که او و همسرش اشتباه کردند. و به خدا عرض کردند:

ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا، لنکونن من الخاسرین؛

(خداوندا! ما (دو نفر) بر خود ظلم و ستم کردیم. اگر (لطف و بزرگواری) تو ما را نبخشد و بر ما رحم نکنی، هر آینه زیان کار خواهیم بود).(۱۳۲)

خویش را مجرم و مجرم گومترس

تا ندزدد از تو آن استاد درس

از پدرآموز ای روشن جبین

ربنا گفت و ظلمنا پیش از این

نه بهانه کرد و نه تزویر ساخت

نه لوای مکر و حیلت بر فراخت

اما شیطان به گناهان خود اعتراف نکرد و خود را مجرم و خلاف کار ندانست و همین باعث بی چارگی او شد.

۲. آدم بعد از آن که خلاف کرد و متوجه آن شد، در برابر خدای خود، پشیمان گشت و با عجز و التماس عذر خواهی کرد و گفت:

رب انی ظلمت نفسی انک من الغافرین؛

(خدایا، بر خود ظلم کردم، پس مرا بیامرز و از تقصیرم بگذر. به درستی که تو از بخشندگی - و جز تو بخشنده تر کسی را سراغ ندارم -).

ولی شیطان چون خود را بی گناه می دانست پشیمان نشد و از خداوند بزرگ عذر نخواست.

۳. آدم علیه السلام در برابر ترک اولی که مرتکب شده بود، خویشتن را سرزنش کرد و گفت: خداوندا! من از برگشتگان هستم. اما شیطان

خود را در برابر خلاف هایی که کرده بود، سرزنش نکرد و چون خود را محق می دانست، گفت:

خلقتنی من نار و خلقته من طین؛

(مرا از آش آفریدی و آدم را از خاک و گل.)(۱۳۳) پس من بر او سجده نکردم.

۴. آدم وقتی پرونـده خود را سـیاه یافت، به فکر افتاد که آن را جبران کند و به حالت اول برگرداند؛ از این رو زود توبه کرد و با شکسته نفسی در برابر خالق خود عرض کرد:

رب اغفرلی انک خیر الغافرین؛ رب فارحمنی انک خیر الراحمین؛ رب فتب علی انک انت التواب الرحیم؛

(خـدایا! مرا ببخش؛ زیرا تو بهترین بخشـندگانی، خدایا! به من رحم کن، چون تو بهترین رحم کنندگانی؛ خدایا! توبه مرا قبول کن؛ به درستی که تو بسیار آمرزنده ای).(۱۳۴)

۵. آدم در حالی که خلاف مرتکب شـده بود، و طبق گفته خـدا که می فرمایـد: از رحمت خـدا ماءیوس نشویـد: ناامید نشد و دویست سال در زمین گریه کرد تا خدا توبه اش را پذیرفت ولی شـیطان بعد از گناه خویش از رحمت خدا ناامید شد. و همین یاءس و ناامیدی بزرگترین گناهی بود که او مرتکب شد. قرآن می فرماید:

لاتایئسوا من روح الله انه لا یایئس من روح الله الا القوم الکافرین؛

(از رحمت خدا نومید نباشید؛ چون کسی از رحمت خدا ماءیوس نمی شود مگر کافران).(۱۳۵)

از این رو بود که خداونـد از روح خود در پیکر آدم دمید و او را خلیفه خویش ساخت. در مقابل آدم شـیطان بدکردار حاضـر نشد که از پیشگاه با عظمت الهی عذرخواهی کند به جای آن، مقابل خدای خود ایستاد و قسم خورد که تا می

تواند و قدرت دارد گناه و مخالفت کند.(۱۳۶)

گفت: شیطان که بما اغویتنی

کرد پنهان فعل خود را آن دنی

گفت: آدم که ظلمنا نفسنا

او ز فعل خود نبد غافل چو ما

از ادب حق، توبه تلقینش نمود

توبه اش را اجتبیناه فزود

بعد توبه گفتش:ای آدم! نه من

آفریدم در تو این جرم و محن

نی به تقدیر قضای من بدان

چون به وقت عذر کردی آن نهان

گفت: ترسیدم ادب بگذاشتم

گفت: من هم پاس آنت داشتم

باز آن ابلیس بحث آغاز کرد

که بدم من سرخ رو کردیم زرد

رنگ، رنگ توست صباغم توئی

اصل جرم و آفت داغم توئی

بذر گستاخی کسوف آفتاب

شد عزازیلی ز جرئت رد باب

هم چه ابلیسی که گفت اغویتنی

تو شکستی جام، ما را می زنی

شیطان در راهش پای می فشارد

بعد از آن که خداوند شیطان را از بهشت بیرون کرد، برابر خدا قسم یاد کرد که باید چند کار را برای گمراهی آدم و اولادش انجام دهم و تا انجام ندهد، دست بر ندارد.

۱. گفت: خدایا! (من از بندگان تو نصیب و بهره ای معین خواهم گرفت).(۱۳۷) (در حالی که خود او می داند قدرت گمراه کردن همه بندگان خدا را ندارد) و تنها افراد هوس باز و سست عنصر هستند که در برابر او تسلیم می شوند.

در این باره روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: از صد نفر از فرزندان آدم، نود و نه نفرشان در آتشند و یکی از آنها در بهشت.(۱۳۸) و نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: از هزار نفر برای خدا و بقیه برای آتش و ابلیس لعین است.(۱۳۹)

۲. گفت: آنها (غیر مخلصین) را حتما گمراه

می کنم و به انحراف و گناه می کشانم.(۱۴۰)

۳.گفت: (مردم را بـا آرزوی دور و دراز و رنگارنـگ سـر گرم می سـازم و مشـغول به دنیـا می کنم و از یاد آخرت و بهشت و جهنم باز می دارم.)(۱۴۱)

۴. گفت: (آنهـا را به انجـام دادن اعمـال خرافـاتی دعوت می کنم و اعمال خلاف و زشت را در برابر آنان زینت می دهم و از اعمال نیک منع شان می کنم).(۱۴۲)

۵. گفت: آنهـا را وادار می سازم که آفرینش پاک و فطرت خود را تغییر دهنـد (آن آفرینش و فطرت پاک الهی که از اول در نهاد انسان نهاده شده همان توحید و یکتا پرستی است)؛ وسوسه های شـیطانی و هوی و هوسها او را از راه منحرف می سازد. و به بیراهه می کشانـد. این ضـرر جبران ناپذیر شـیطان، سـعادت انسان را از پایه می لرزاند، چون حقایق و واقعیات را با باورهای سست از بین می برد و به دنبال آن، سعادت به شقاوت تبدیل می گردد.

از این رو، هیـچ کس نباید شـیطان را به جای خداوند، سـرپرست خود کند؛ زیرا این کار زیان بزرگی است و شـیطان به انسان وعـده هـای دروغ می دهـد و به آرزوهـای دور و دراز سـر گرم می کنـد، ولی جز فریب و خـدعه، کاری برای آنها انجام نمی دهد.(۱۴۳)

انگور و خرما بوی شیطان می گیرند

از حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم نقل شـده که: خداونـد بعـد از آن که آدم را از بهشت بیرون کرد به او امر نمود کشاورزی و زراعت کند، و چند شاخه از میوه های بهشت مانند: خرما، انگور، زیتون و انار، به او داد. آدم هم

قدری از آنها را برای آینده فرزندان خود کاشت و از میوه آنها خورد.

ابلیس به او گفت: این ها چیست که کاشته ای؟ من که در زمین بودم این ها را ندیده ام. به من اجازه بده از آنها بخورم، ولی آدم اجازه نداد.

شیطان سرانجام نزد حوا آمد و گفت: ای حوا! تشنگی و گرسنگی به من فشار آورده، قدری از این میوه به من بده، حوا گفت: آدم با من عهده کرده که به تو چیزی ندهم؛ زیرا این ها میوه های بهشتی هستند و تو نباید از آنها بخوری، شیطان گفت:ای حوا! قدری از آب آن را در کف دست من فشار بده، قبول نکرد. گفت: بگذار بمکم و از آن نمی خورم.

خوشه ای انگور گرفت و دانه ای از آن را مکید، زمانی که دندان روی آن گذاشت حوا از دهانش بیرون آورد. بعد از آن خداوند به حضرت آدم علیه السلام وحی فرستاد که: دشمن من و تو از انگور مکید و شرابی که از آن به دست می آید بر تو حرام می شد. بار دوم پیش حوا آمد و از او خواست خرما بمکد. او هم اجازه داد و بوی خوش از آن هم رفت؛ چون تا آن هنگام انگور و خرما بهترین بوی خوش را داشتند.

در حدیث دیگری است که: وقتی حضرت آدم علیه السلام از دنیا رفت، شیطان آمد و زیر درخت انگور ادرار کرد، ادرار او در تمام عروق انگور نفوذ کرد. از همین رو خداوند شراب را حرام کرد؛ زیرا ادرار او در شیره انگور جای گرفت.(۱۴۴)

نزاع بر سر انگور

از امام صادق علیه السلام نقل شده: بعد

از این که آدم از بهشت بیرون آمد، اشتها به میوه های بهشت پیدا کرد. خداوند متعال دو شاخه از درخت انگور برای او فرستاد، آدم آنها را کاشت. فورا سبز شدند و میوه دادند. شیطان دور آنها را دیوار کشید. حضرت آدم فرمود: ای ملعون! چه کار می کنی؟

شیطان در جواب گفت: این درخت ها مال من است. آدم علیه السلام فرمود: دروغ گفتی (نزاع شروع شد) پس هر دو حاضر شدند به قضاوت روح القدس. وقتی پیش آدم آمد او قصه خود را برایش نقل کرد. روح القدس هم آتشی مهیا کرد و درخت های انگور را در آن انداخت شعله آتش به شاخه های درخت رسید. آدم و شیطان هر دو گمان کردند که همه درخت ها سوخت.

بعد از آن که آتش خاموش شد، دو سوم از درخت ها سوخته شده بود و یک سوم آن باقی ماند روح القدس گفت: آن اندازه که سوخته شده از آن شیطان بود باقی مانده مال آدم علیه السلام.(۱۴۵)

شاخه انگور گم می شود

در زمان حضرت نوح علیه السلام هم، چنین اتفاقی افتاد و دو سوم آب انگور از آن شیطان شد وقتی که آب انگور جوشیده شود، باید دو سوم آن بخار گردد و فقط یک سوم باقی بماند تا حلال شود.

از وهب نقل شده که: وقتی حضرت نوح علیه السلام از کشتی بیرون آمد و طوفان نشست چندین شاخه از شاخه های میوه ای را که با خود داشت کاشت. وقتی به سراغ شاخه انگور رفت، آن را ندید. گمان کرد که در کشتی جا مانده است؛ در حالی که شیطان آن را مخفی کرده بود. نوح

علیه السلام حرکت کرد که برود داخل کشتی و شاخه انگور را بیاورد کشت کند. فرشته ای که با نوح بود گفت: ای نوح! دنبال آن نرو، به زودی پیدا خواهد شد، بیا بنشین. نوح هم برگشت و نشست.

آن فرشته گفت: ای نوح! در آب انگور شریکی پیدا کردی. درباره آن احسان کن. فرمود: یک هفتم آب انگور مال شریکم و شش هفتم آن مال خودم باشد.

فرشته گفت: ای نوح! تو احسان کننده ای بیشتر احسان کن. فرمود: یک ششم آن مال شریک و پنج ششم مال خودم. ملک گفت: تو احسان کننده ای، بیشتر احسان کن. نوح فرمود: یک پنجم آن مال شریکم و چهار پنجم مال خودم.

ملک گفت: بیشتر لطف کن فرمود: یک چهارم مال شریکم و سه چهارم از مال خودم باشد.

ملک گفت: باز هم احسان بیشتری فرما. نوح فرمود: نصف از شریکم و نصف از خودم. گفت: احسان بیشتری کن. نوح گفت: دو سوم از آن شریکم و یک سوم مال خودم و به این راضی شدند. از آن روز قرار شد که آب انگور وقتی جوش بیاید دو سومش از آن شیطان باشد و بقیه مال انسان. تا زمانی که دو سوم آب انگور بخار نشود، پاک و حلال نمی شود و بعد از ثلثان شدن قابل خوردن است.(۱۴۶)

راهنمای شیطان

بعد از آن که خداوند متعال آدم را آفرید و به ملائکه فرمود: او را سجده کنید. شیطان زیر بار نرفت و از مقام قرب رانده شد. از جانب خدا خطاب آمد: ای اهل آسمان ها! من آدم و حوا را در بهشت منزل دادم و همه چیز را مباحشان کردم،

مگر بهشت جاودان را. اگر نزدیک درختان آن شوند و از آنها بخورند از ظالمان خواهند بود و از آن جا بیرون خواهند شد. شیطان این خطاب را شنید و امیدوار شد. پیش خود گفت: من آنها را از بهشت بیرون می کنم. مخفیانه تا نزدیک بهشت آمد، طاووس که یکی از زیباترین، خوش آوازترین، خوش رنگ ترین و خوش بوترین پرندگان بهشت بود و تمام پر و بال آن به جواهرات بهشتی آراسته و دایما حمد و ثنای الهی بر زبانش بود و از زیبایی آن، ملائکه در شگفت بودند، از بهشت بیرون آمد و می خواست دو مرتبه داخل شود که شیطان او را دید. به نرمی گفت: ای خوش رنگ ترین و زیباترین و خوش صورت ترین، خوش صوت ترین و عجیب الخلقه ترین پرندگان! تو پرنده ای از پرندگان بهشتی هستی؟ گفت: من طاووس بهشتم، لیکن تو که هستی که مثل رانده شدگان و مثل کسی که دیگری او را تعقیب کرده باشد حیران و سرگردانی، وحشت سر تا پای تو را گرفته است؟

گفت: من فرشته ای از فرشتگان عالم بالا هستم که مدت مدیدی با ملائکه مقرب الهی خدا را عبادت می کردیم و یک چشم به هم زدن از عبادت و بندگی غفلت نکردم و سستی در من پیدا نشد، حال آمده ام که بهشت و آن چه را که خداوند به بهشتیان وعده داده تماشا کنم. آیا می توانی مرا وارد بهشت کنی تا سه کلمه به تو بیاموزم که هرکس این سه کلمه را بداند هرگز پیر و مریض نشود، نمیرد و همواره زنده باشد؟ طاووس

گفت: وای بر تو، چه می گویی؟ مگر اهل بهشت پیر و مریض می شوند؟ مگر آنان در بهشت می میرند؟

شیطان گفت: بلی، اهل بهشت، هم پیر و مریض می شوند و هم می میرند، مگر کسانی که این کلمات پیش آنها باشد. آن ملعون برای اثبات حرف خود قسم دروغ خورد! طاووس چون فکر نمی کرد کسی به دروغ به خدا سوگند بخورد به حرف او اعتماد کرد و گفت:

گرچه من احتیاج به این کلمات ندارم، ولی می ترسم که رضوان و خازنین بهشت متوجه شدند و بفهمند که من تو را داخل کردم؛ ولی من مار را که سید و بزرگ حیوانات بهشت است پیش تو می فرستم؛ زیرا او می تواند تو را داخل کند. بعد از آن گفت و گوها، طاووس پیش مار آمد و آن چه را شنیده بود، برای او نقل کرد. مار گفت: من و تو به این کلمات احتیاج نداریم. طاووس گفت: ولی من قول داده ام که تو را پیش او فرستم. تا دیگری به این کار سبقت نگرفته، تو زودتر پیش او برو، و او را داخل بهشت کن.(۱۴۷)

مناظره شیطان

بعد از آن که به شیطان امر شد: به آدم سجده کند و آن ملعون سرپیچی نمود و حاضر نشد که در برابر آدم سجده کند! فرشتگان با او گفت و گو کردند و او را سرزنش نمودند که چرا بر آدم سجده نکردی و به این وسیله خود را بدبخت و ملعون خدا و خلایق نمودی؟

در جواب گفت: من قبول دارم که خداوند، هم آفریدگار من است و هم همه موجودات. او عالم، قادر، حکیم

و مـدبر است، از قـدرت و مشـیت و اراده او سؤ ال نمی شود؛ زیرا وقتی چیزی را اراده کنـد، فورا همـان می شود. الا این که ۷ سؤ ال متوجه علم و حکمت او می شود.

ملائکه گفتند: ای ملعون! آن هفت سال که متوجه علم و حکمت خداوند است چیست؟ شیطان گفت:

اول این که، خداوند قبل از این که مرا خلق کند، می دانست در آینده چه رفتاری از من سـر می زند (کفر و شرک و مخالفت با او) پس چرا از اول مرا آفرید؟ و حکمت خلقت من چه بود؟

دوم این که: حال که مرا به حکمت و اراده خلق نمود، چرا مرا مکلف نمود تا او را بشناسم و از او پیروی کنم، چه حکمتی در تکلیف من بود؟ در حالی که نه اطاعت و بندگی، و نه نافرمانی من ضرری به او نمی رسانید.

سـوم، حـال که مرا خلـق کرد و به اطـاعت از خـود واداشت، و من هم او را شـناختم و اطـاعت نمودم، چرا تکلیفم نمود که در مقابل آدم سجده کنم؟ این چه دلیلی می توانست داشته باشد؛ در حالی که سجده بر آدم، بینش مرا نمی افزود؟

چهـارم، حـال که مرا آفریـد و به کارهـایی فرمانم داد، من هم از روی دشـمنی سـجده نکردم! چرا لعنتم کرد و مسـتحق عقاب دانست و از بهشت بیرونم رانـد؟ چه حکمتی بود که به چنین سـرنوشتی دچـارم نمایـد، با این که نه سودی برای او داشت و نه برای دیگری، مگر این که من زیان دیدم؛ در حالی که من هیچ کار قبیحی را مرتکب نشده بودم. فقط گفتم: من غیر

از تو را سجده نمی کنم. اطاعت و بندگی و سجده من فقط برای تو است؟

پنجم، آن گاه که مرا آفرید و به اطاعت از خود و سجده بر آدم واداشت و من هم از سجده بر آدم سرپیچی کردم، از بهشت بیرونم کرد چرا دوباره راهم داد تا با نیرنگ هایم آدم را مغرور کنم و او هم از درخت منع شده بخورد؛ در نتیجه، هم من و هم او را از بهشت بیرون کنند، و این کار چه دلیلی داشت؟ در حالی که اگر دوباره به بهشت راهم نمی داد، آدم برای همیشه در آن جا می ماند و از مکر و حیله من در امان بود.

ششم، بر فرض که مرا آفرید و دستورهایی درباره بندگی و شناخت و اطاعت از خود به من داد و من سرپیچی کردم، و تا قیامت میان ما دشمنی پدید آمد. چرا بار دیگر مرا بر او و فرزندانش چیره ساخت، به گونه ای که من و اولادم آنان را ببینیم، ولی آنان من و اولادم را نبینند؟ چرا باید مکر و حیله های من در آنها اثر کند ولی قدرت و قوت ایشان در من و اولادم اثر نکند؟ برای این کارش چه حکمتی نهفته بود؟

در حالی که خداوند آنان را بر فطره اسلام و خداشناسی خلق نمود و ایشان مطیع و فرمان بردار بودند. اگر من بر آنها مسلط نبودم برای ایشان بهتر و موافق حکمت و اراده خداوند بود.

هفتم، گیرم که من همه کارهای خود را بپذیرم و به نافرمانی های خویش اعتراف کنم. چرا وقتی من گفتم: خدایا! مهلتم بده تا روز

قیامت، خداونـد فرمود: تو را مهلت دادم تا روز معلوم و حرف مرا قبول فرمود و مرا مهلت داد؟ در این مهلت دادن چه حکمتی بود؟ چرا بعـد از آن قضایا مرا هلاک نکرد؟ اگر بعد از آن که مرا از بهشت راند، نابود می کرد و برای همیشه همه آفریده ها، از دست من راحت می شدنـد و دیگر شـر و فسادی در عالم واقع نمی شد. سـپس آن ملعون گفت: آیا اگر همه هستی در خیر بود بهتر نبود تـا این که خیر و شـر مخلوط هم باشـند؟ اگر من نبودم شـری در عالم نبود و عالم یک پارچه خیر بود. آن ملعون در آخرین منـاظره اش گفت: دلیل و حجت من بر مخالفتم با حضـرت آدم علیه السـلام و سـجده نکردنم این است. جواب مرا بدهید. اما ملائکه نتوانستند جواب او را بدهند.

جواب از مناظره شیطان

وقـتی شـیطان راجع به علم و حکمت خداونـد متعـال بـا ملاـئکه گفت و گو کرد و به حکمت خداونـد اعتراض نمود، اگر چه ملاـئکه نتوانسـتند جواب وی را بدهنـد، ولی ایراد او بی جواب نمانـد، یـک جواب کلی داد و جوابی هم بعضـی از بزرگان از همه ایرادات او دادند.

امـا پاسـخی که خداونـد متعـال داده، این است که: خطـاب به او نمود و گرفت: ای ابلیس! تو هنوز (بعـد از آن همه عبـادت و بندگی) مرا نشناختی، اگر شناخته بودی، می دانستی که درباره هیچ یک از افعال من ایرادی نیست؛ زیرا من خداوندگار جهان هستم و غیر از من خدایی نیست، هر کاری انجام دهم کسی نباید از آن سؤ ال یا اعتراض کند.(۱۴۸)

در بعضی از عبارات آمده،

خداونـد به ملائکه وحی نمـود که: در جـواب او بگوینـد: این که تـو گفـتی من در مقابـل خـدا تسـلیم هسـتم و قبول دارم که خداونـد، هـم خـالق من است و هم خـالق همه چیز، دروغ می گـویی؛ زیرا اگر راست گـو بـودی، یقین داشـتی که من خـدای جهانیان هسـتم و تمام کارهای من از روی حکمت است و کسـی نبایـد از من بپرسد، در حالی که من از همه خلایق سؤال می کنم.(۱۴۹)

در جای دیگر خداوند جواب او را این طور می دهد: این که شـیطان می گوید: من غیر تو را سـجده نمی کنم و فقط تو را می پرستم دروغ می گوید؛ زیرا از اول هم، عبادت و بندگی او خالص نبود و همه آن عبادت ها ظاهری بوده است.(۱۵۰)

جواب از همه اعتراضات شیطان

و اما جوابی که بعضی از بزرگان از همه اعتراضات شیطان داده اند و اعتراضات او را بی پایه دانسته اند از این قرار است:

راجع به ایراد اول که گفت: چرا خداونـد مرا خلق کرد؟ جوابش این است. حکمت خداونـد متعال اقتضا می کند هر چیزی که امکان وجود داشـته باشـد آن را به وجود آورد تا از ذات بی نیاز باری تعالی کسب فیض کند و فیوضات الهی به او برسد؛ اعم از این که آن موجود ذاتا پاک سرشت باشد یا پلید، و آن ناپاکی طینت هم مربوط به خلقت خدا نیست، بلکه از ذات و هویت و پدیـده سرچشـمه می گیرد. شـیطان هـم یکی از موجـودات و مخلوقـات خداونـد است که او را پدیـد آورده تـا کسب فیض نماید، ولی آن ملعون چون ذاتا پلید بود، خود بینی و کفر

بر او غلبه شد و او را سجده و خضوع و خود شکنی در برابر آدم باز داشت و همین ها باعث شد که از دستورهای خدای خود سرپیچی کند.

در اعتراض دوم که گفت: چرا خداوند مرا به شناخت و اطاعت از خود تکلیف کرد، جواب این که غرض از خلقت این است که هر کس به واسطه اطاعت و بندگی و شناخت خدا، نفس خود را از شهوات و آلودگی ها پاک و خالص گرداند، از صفات حیوانیت و درندگی به صفات خدایی برسد. شرک و کفر، معصیت و ظلمت را از خود دور و به نور علم منور گرداند. تکلیف به بندگی کردن با سرپیچی و انجام گناه منافات ندارد. همان طور که فرو فرستادن باران برای روییدن گناهان و حبوبات در زمین های مرغوب و اثر نکردن آن در زمینهای شوره زار و صخره های کوه ها منافات ندارد.

به قول شاعر:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس

این گفته او که اطاعت و بندگی من نفعی به حال تو ندارد و معصیت من ضرری نمی رساند، حرفی درست و منطقی است.

و سؤال سوم که گفت: چرا خدا به من امر کرد در مقابل آدم سجده کنم، حکمت و فایده آن چه بود؟

اولا: سزاوار بود که او کمی فکر می کرد و می دانست، هر چه که خداوند انجام می دهد یا به آن امر می کند حکمت هایی نهفته است هر چند آن حکمت ها را ندانیم و از ما پنهان باشد، خوب بود می فهمید که خدای عز و جل کار عبث و بی

فایده انجام نمی دهد.

ثانیا: خداونـد، همه اهل آسـمان را به سـجده تکلیف کرد، شـیطان هم معتقد بود که جزو آنها است؛ پس وقتی از دسـتور خدا سرپیچی کرد خدا هم او را لعنت نمود.

ثالثا: دسـتورهای شـرعی برای آزمایش بنـدگان، و به نمایش گذشـتن آنها است چه از جهت نیکی و چه از جهت بدی در دل آنان اثر دارند، و نیز برای این که حجت را بر آنها تمام نماید، چنانکه می فرماید:

لیهک من هلك عن بینه و یحیی من حی عن بینه

(تا آنها که هلاك (و گمراه) می شونـد از روی اتمام حجت باشـد و آنها که زنـده می شونـد و هدایت می یابند از روی دلیل روشن باشد.)(۱۵۱)

شیطان هم به همین منظور تکلیف شد.

و اما جواب اشـکال چهارم که گفت: چرا خداونـد من، کفار، مشـرکان و منافقان را عـذاب می کنـد و ازدار رحمت و کرامت خود دور می دارد؟! این است که، عـذاب در روز قیامت از غضب و انتقام گرفتن خداونـد نیست؛ زیرا از شاءن خداوند به دور است که برای بنده ضعیف خود غضب کند و بخواهد از او انتقام بگیرد.

بلکه عذاب ها از آثار و تبعات گناه و معصـیت و پیروی کردن از هوای نفس است. عکس العمل و نتیجه گناه به جهنم رفتن و هم نشـین شـدن بـا حیوانـات موذی (از قبیـل مارهـا و عقرب هـا و غیره) می شود. مثـل مرض هایی که به خاطر زیاده روی در خـوردن و افراط و تفریـط نمـودن در شـهوات برای انسـان پیـدا می شـود که در نـتیجه، در آینـده آن مرض هـا مـوجب درد و ناراحتی بدن انسان می

شود. عذاب و عقوبت شیطان در روز قیامت و لعن شدن او نتیجه اعمال و رفتار و سرپیچی کردن خود او است و مربوط به خدا نمی باشد.

جواب اعتراض پنجم که می گفت: چرا وسیله رفتن به بهشت برای من فراهم شد که بروم و آدم را وسوسه کنم و او را هم از بهشت بیرون کنند، این است که، مهم ترین حکمت و منفعت در بیرون کردن آدم از بهشت این بود که اگر او بیرون نمی آمد، همواره در بهشت می ماند و فقط او از نعمت های الهی بهره مند می شد. ولی حالا که او را بیرون کردند از پشت او فرزندان بی شماری پدید می آیند که خدا را تا روز قیامت اطاعت و عبادت می کنند. و در هر زمانی عده زیادی از آنان به وسیله علم و عمل، عبادت و بندگی به درجات عالی بهشت نایل می آیند و از نعمت های آن استفاده می کنند. چه حکمت و فایده ای از این بالاتر که از پشت او پیامبران که یکی از آنان حضرت خاتم الانبیا و فرزندان معصوم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به وجود می آیند و به درجات رفیع بهشت دست می یابند.

اما ایراد ششم که گفت: چرا خداوند مرا بر اولاد آدم مسلط کرد و طوری قرار داد که من آنها را ببینم، ولی آنان مرا نبینند و من وسوسه و اغوایشان کنم، جوابش این است که، بشر در آغاز ناقص هست. بعضی از آنان ذلت و سیرتشان پاک و نفسشان نورانی است، قابل تزکیه و ترقی، و راغب آخرت اند،

و بعضـی از آنان بد ذات و بد سـیرت و ناپاک اند، نفسـشان ظالمانی و شریر، پیر و شهوات، که اگر اغوای شیطان و اطاعت او نبود همه آنان در ظاهر مثل هم بودنـد. خوبان و پاکان از بدان و ناپاکان تمیز داده نمی شدند، و راهی برای معرفی و مشـخص نمودن آنان وجود نداشت.

دیگر این که، به وسـیله وسوسه شـیطان، خوبـان در اثر مخـالفت بـا او به کمال و سـعادت می رسـند و راه خـدا را در پیش می گیرند. بدان و ناپاکان در اثر اغوای او آخرت را فراموش می کنند و مشغول دنیا و تعمیر و آبادانی آن می گردند.

هم چنین این که، دنیا به واسطه فریب خوردگان آباد و تعمیر نمی شد کما این که در حدیث قدسی وارد شده:

انی جعلت معصیت آدم سببا لعمارت العالم

(من معصیت آدم - با خوردن از آن درخت منع شده - را سبب قرار دادم برای عمارت و آبادانی جهان).

در خبر دیگری وارد شده:

لو لا انکم تذنبون لذهب الله بکم و جاء بقوم تذنبون

(اگر شـما (اولاـد آدم) گنـاه نمی کردیـد، خداونـد عالم شـما را می برد و قوم دیگری را می آورد که گناه کننـد و در اثر آن آخرت را فراموش نمایند و دنیا را آباد و تعمیر نمایند).

پس حکمت تسلط شیطان بر اولاد آدم علیه السلام و اغوایشان همین ها بود که ذکر شد.

و امـا ایراد و اعتراض هفتم آن ملعون که گفت: چرا خداونـد تا زمان زیادی به من مهلت داد و فایـده آن چه بود؟ بایـد گفت: که بودن شیطان بستگی به حیات بشر دارد و تا زمانی که اولاد آدم

در روی کره خاکی باشـند، شیطان هم باید باشد؛ زیرا همان طور که گفتیم بقای شیطان برای تمیز دادن خوبان از بدان و برای آباد شدن جهان.(۱۵۲)

پس اعتراض های شیطان پایه و اساسی نداشت و پاسخ های در خور توجهی هم به آنها داده شده است.

اطرافیان شیطان

خودِ شـیطان شـیطان مصـادیقی دارد. اغفال گران و خواننـدگان به گناه و گمراهی، نمونه های آن هسـتند. کسانی که با چرب زبانی و ملایمت و با اعمال غیر انسانی، خود دیگران را به فساد، تباهی، انحراف و کجی می کشانند، خود، شیطان اند.

شیطان انسـی که در قرآن و روایات یا گفتار بزرگان آمـده است: به همان انسان های مفسـد و منحرف گفته می شود. شـیطان انسی که در قرآن آمده بر چند قسم است:

یکی از آنهـا بر خود شـیطان اطلاق می شود. قرآن در چنـد جا بعضـی انسانها را شـیطان خوانـده و نام شـیطان بر آنها گذاشـته است؛ از جمله آنان کسانی بودنـد که، در صـدر اسـلام دایما جلساتی تشـکیل می دادنـد و جاسوسانی از هم فکران خود را به میان مسلمین می فرستادند تا اطلاعاتی کسب کنند، در بین آنها تفرقه و دوگانگی ایجاد نمایند و آنان را به جان هم اندازند.

کسـانی که برای جاسوسـی و تفرقه انـدازی انتخـاب می شدنـد، هنگام گزارش دادن، برای این که وضع خودشان را محکم تر کنند به هم فکران خود می گفتند: سـخنان مسـلمانان در ما کوچک ترین اثری ندارد ما به شما وفادار بوده و خواهیم بود. اگر از آنها سؤال می شد که شما به چه علت در میان آنان رفت و آمد می کنید و به آیات

قرآن گوش فرا می دهید؟ در جواب گفتند:

رفته بودیم آنها را مسخره کنیم. خداوند این جمعیت را خود شیطان نام نهاده و نامشان را از ردیف آدمیان حذف نموده است. قرآن درباره آنها می فرماید:

و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلو الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزئون

(و هنگامی که - منافقان و جاسوسان - با مؤمنان رو به رو می شدند، می گفتند: ما، ایمان آورده ایم! و هنگامی که با شیاطین خود خلوت گردند، می گفتند: ما با شماییم، ما آنها را (مسلمین را) مسخره کرده ایم).(۱۵۳)

دسته دوم که قرآن آنها را شیطان نامیده، کسانی هستند که با کارهای بیهوده و بی اساس که به ظاهر تشریفات و تشکیلاتی دارد، ولی نتیجه و ثمره ای بر آنها مترتب نیست مردم را سرگرم نگه داشته و اجتماعی را به آنها مشغول می دارند. قرآن درباره آنها می فرماید:

و ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر

(سلیمان هرگز - دست به سحر و جادو نیالود و - کافر نشد ولکن شیطان (کسانی که) به مردم تعلیم سحر نموده و جاسوس گری را رواج دادند کافر شدند).(۱۵۴)

قرآن نام اینها را هم شیطان گذاشته و نام آدم را از آنها برداشته است.

سوم، از کسانی که خداوند نام شیطان بر آنها نهاده و اسم آدمیت را از آنان برداشته است، کسانی هستند که با فرستادگان و پیامبران خدا دشمنی ورزیده و در برابر آنها ایستاده و سخنان فریبنده ای برای اغفال یکدیگر و گوشی به هم می گفتند، درباره چنین افرادی می فرماید:

و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و

الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا

(این چنین در برابر هر پیامبری دشمنی شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و بی اساس - برای اغفال مردم - به طور سری و (در گوش) به یک دیگر می گفتند).(۱۵۵)

در این آیه تذکر می دهد که این گونه دشمنان سرسخت و لجوج، هم در برابر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و هم در برابر دیگر پیامبران دشمنانی از شیاطین جن و انس وجود داشته اند.

در سه آیه فوق خداوند متعال عده ای از مردم را خود شیطان می داند و نام انسانیت را از آنها برداشته و از جمع انسانها ز دوده است.

استاد شیطان

گاهی بعضی از افراد در ظلم و خیانت، حیله و تزویر، قتل و غارت، مکر و حقه به جایی می رسند - نه این که همردیف شیطان می شوند بلکه - از شیطان جلو افتاده و استاد او به حساب می آیند. شیطان باید در مقابل آنها زانو بزند و شاگردی کند. آنها کسانی هستند که به غیر از خدا چیزی، یا کسی، یا رئیسی، یا وزیری، یا مجسمه ای، یابتی، یا سنگ و درختی را عبادت می کنند و آن را در زندگی خود مؤ ثر و صاحب نفوذ می دانند. این افراد طبق آیات و روایات مشرک و کافر هستند.

البته مراد از عبادت این نیست که در برابر آنها نماز و سجده، یا راز و نیاز و ستایش کند، بلکه مراد، اطاعت و پیروی از آنها است. حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد این که به آن عمل کند و یا قانون کشوری یا عده

ای را به رسمیت بشناسد خود آن یک نوع عبادت است.

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده: کسی که به سخن سخن گویی گوش فرا دهد و از روی رضا تسلیم او شده او را پرستش کرده، اگر این سخن گو از سوی خدا سخن گوید: خدا را پرستیده و اگر از سوی ابلیس سخن گوید: ابلیس را عبادت کرده است.(۱۵۶)

این عبادت و تسلیم بودن در برابر غیر خدا، و خود را دربست در اختیار دیگران قرار دادن، انسان را یک درجه از شیطان بالاتر برده و او را استاد او قرار می دهد. قرآن در این باره می فرماید:

یا ابت انی اخاف ان یمسک عذاب من الرحمن فتکون للشیطان ولیا

(از قول ابراهیم به پدرش آذر که می فرماید: - ای پدر! من از این می ترسم که با این بت پرستی و شرک که دارای عذابی از ناحیه خداوند رحمان به تو رسد و تو از اولیای شیطان باشی).(۱۵۷)

اینها از این رو، استاد شیطان اند که کسی یا چیزی را ستایش می کنند که هیچ وقت شیاطین آنها را ستایش نکرده اند. این ها بت را می پرستند، انسان و درخت و چیزهای دیگر را می پرستند. اما شیطان می گفت: خدایا من فقط تو را اطاعت می کنم و بس. جرم آن ملعون هم این بود که زیر بار سجده بر آدم نرفت، ولی اینها در شرک و کفر و بت پرستی از شیطان هم پیشی گرفتند و در واقع استاد او شدند.

آن شنیدستم که شیطان را به خواب

دید شخصی گفت: کی شیطان به حق بوتراب

که فلانی هست شاگرد شما

گفت:

نی نی، استاد است بر ما آن جناب

کسی در خواب شیطان را دید؛ از وی پرسید: تو را به حق ابوتراب قسم می دهم، آیا فلان شخص شاگرد تو است؟ گفت: (نه والله) آن عالی جناب استاد من است. سپس آن شخص گفت: من از شاگردان بودم ولی اوالحال از لشکریان من است. سپس آن شخص گفت: من از شاگردان بودم ولی او الحال از لشکریان من است. هرگاه من زنده بمانم تا شیطان بمیرد، مکر و حیله هایی از شر و فساد ظاهر می کنم که اگر او بعد از من بیاید نمی تواند آنها را اظهار کند.(۱۵۸)

خود شود شیطان، چه شیطان ای مان

گشته شیطان طفل ابجد خوان آن

فخر از شاگردیش شیطان کند

مشکل شیطان همه آسان کند

نیست شیطان را به او کاری دگر

خود بود شیطان و از شیطان بتر

برادران شیطان

هر کس در دنیا برادر یا برادرانی دارد، و اگر احیانا برادری نداشته باشد برای خود بر می گزیند تا تنها باشد. کسانی را که انتخاب می نماید باید با او هم فکر و هم عقیده باشند.

شیطان هم برای خود برادرانی برگزیده است. آنها کسانی هستند که حق خویشان و هموطنان و بیچارگان و درماندگان را پایمال می کنند و به آنها نمی پردازند. اسراف و تبذیر می کنند مال خود را در راه غیر صحیح و فساد مصرف می نمایند، یا بدون انگیزه دارایی خود را ریخت و پاش می نمایند و به مصرف صحیح و عقلانی نمی رسانند. چنین افرادی برادران شیطان اند. قرآن درباره آنها چنین می فرماید:

ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و کان الشیطان لربه کفورا

(به درستی که تبذیر کنندگان برادران

شیطان اند و شیطان هم نعمت های پروردگارش را ناسپاس کرد).(۱۵۹)

این که شیطان نعمت های پروردگارش را ناسپاس کرد روشن است؛ زیرا خداوند نیرو و توان، هوش و استعداد فوق العاده ای به او عنایت کرده، ولی او همه نیروها را در راه نادرست؛ یعنی در راه اغوا و گمراهی مردم مصرف کرد.

به این خاطر تبذیر کنندگان برادران شیطان اند که از نعمت های خدا، ناسپاسی کرده و در راه ناصواب صرف می نمایند. بی شک اسراف یکی از ناپسندترین اعمال از دیدگاه قرآن و اسلام است. نعمت ها و مواهب کره زمین، برای ساکنانش کافی است؛ در صورتی که بیهوده به هدر داده نشوند، بلکه به صورت صحیح و معقول، دور از هر گونه افراط و تفریط مورد بهره برداری قرار گیرند؛ و گرنه این نعمت ها آن قدر زیاد نیست که اگر در راه نادرست استفاده شود، هم چنان باقی بمانند و کم نشوند. چه بسا اسراف و تبذیر در منطقه ای، باعث محرومیت منطقه دیگری شود، یا اسراف و تبذیر انسان های امروز، باعث محرومیت نسل های آینده گردد.

قرآن در آیات فراوانی شدیدا اسراف گران را به شدت محکوم کرده است. به چند نمونه از آنها اشاره می شود تا هشداری برای مسرفین باشد:

۱. در جایی می گوید: (اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی دارد).(۱۶۰)

۲. می فرماید: (مسرفان از اصحاب دوزخ و جهنم اند).(۱۶۱)

۳. می گوید: (از مسرفان اطاعت نکنید و فرمان نبرید).(۱۶۲)

۴. آیه دیگری می فرماید: (مجازات و عذاب الهی در انتظار مسرفان است).(۱۶۳)

۵. می فرماید: (اسراف یک روش فرعونی و طاغوتی است).(۱۶۴)

۶. و نیز چنین گفته: (خداوند مسرفان

دروغ گو را هدایت نمی کند).(۱۶۵)

۷. باز می فرماید: (ما افراد اسراف کننده را هلاک می کنیم).(۱۶۶)

از این آیات به دست می آید که اسراف و تبذیر بدترین اعمال می باشد، و شیطان از مسرفان زیان کار خوشحال است تا آن جا که می فرماید: (آنان برادران شیطان اند)

مادر شیطان

یکی از جاهایی که شیطان وارد عمل می شود و کار خود را با جدیت شروع می کند، هنگام انفاق است. وقتی انسان تصمیم می گیرد که از مال خودش ببخشد، شیطان با هر نقشه ای جلوی او می ایستد و منصرفش می نماید.

خداوند در قرآن می فرماید:

الشیطان یعدکم الفقر

(شیطان به شما وعده فقر می دهد)(۱۶۷)

می گوید: اگر مال خود را انفاق کنی بدبخت می شوی؛ خود و فرزندانت گرسنه می مانید، کسی به شما کمک نمی کند؛ ممکن است در اثر گرسنگی تلف شوید: چرا مال خودت را با دست خود ضایع می کنی؟

نقل شده: جمعی در مسجد نشسته بودند و از قحطی و خشک سالی ای که برای مردم پیش آمده بود صحبت می کردند و از وضع فقرا و بیچارگان که در زحمت بودند می گفتند، یکی از مؤمنان که در خزانه خود مواد غذایی و گندم فراوانی داشت تحت تاءثیر سخنان بقیه قرار گرفت.

گفت: من در انبار خانه ام مقدار قابل توجهی گندم ذخیره کرده ام، همه را در اختیار فقرا قرار می دهم و آنها را از بدبختی و فقر قرار خواهم داد.رفقا گفتند: آری! مگر شیطان بگذارد. گفت: شیطان هیچ غلطی نمی تواند بکند. هم اکنون می روم و همه گندم ها را تقسیم می کنم. از جای خود

برخاست و به طرف خانه رفت، وقتی خواست در انبار را باز کند. همسرش جلو آمد و گفت: می خواهی چه کنی؟

گفت: می خواهم مقداری از این گندم ها را به نیازمندان بدهم و از بدبختی نجاتشان دهم. زن گفت:ای مرد! مگر دیوانه شده ای؟ خودمان احتیاج پیدا می کنیم. هر کس در این شرایط سخت سعی می کند گندم تهیه کند و به خانه آورده ذخیره نماید. تو می خواهی گندم ذخیره خودمان را به دیگران بدهی؟

سرانجام شیطان کار خودش را کرد، زن را وسوسه نمود و زن هم مرد را کاری کرد که آن مرد مؤمن به مسجد آمد و پیش فقرا نشست. دوستان به او گفتند: چه شد آیا گندم ها را به فقرا دادی یا طبق روایتی که می فرماید: کسی که دست در جیبش کند تا چیزی در راه خدا دهد، هفتاد شیطان دست او را می گیرند و مانع او می شوند شامل حالت شد و انفاق نکردی؟

گفت: من از هفتاد شیطان خبر ندارم، اما مادر شیطان کار خودش را کرد و و مانع انفاق شد.(۱۶۸)

شیطان زند از عصیان

هر لحظه ره مردان

در مکر و حیل اما

شاگرد زنان باشد

حزب شیطان

همین طور که در هر کشوری گروه ها و احزابی وجود دارند و فعالیت سیاسی و اقتصادی می کنند و می کوشند که هر کدام حزب خود را از دیگر احزاب پیش رفته تر و فعال تر قلم داد کنند. خداوند متعال هم در قرآن مجید دو حزب را یادآور شده، ویژگی های هر کدام را به روشنی بیان می کند. یکی (حزب الله) که آنها از پیروان انبیا و اولیا

و ائمه معصوم علیه السلام و سفیران الهی می باشند. دیگری (حزب شیطان) که فرد شاخص آن منافقان هستند. ویژگی ای حزب شیطان از این قرار است:

۱. افرادش هیچ به یاد خدا نیستند و از او یادی نمی کنند. بر دستورها و برنامه های او نیسنتد و آنها را نادیده می گیرند.

۲. خود را در قبال مردم و خدا، مسئول نمی دانند و از محرومان اجتماع و مستضعفان و بندگان خدا دستگیری نمی کنند.

۳. حرفشان دروغ است و برای حق جلوه دادن کارها و برنامه های خود به دروغ سوگند می خورند و باکی از آن ندارند.

۴. کسانی هستند که همه چیز دنیا، مانند رفاه و آسایش، مال و ثروت، پست و مقام دنیا را خاص خود و فرزندانشان می دانند.

۵. آنها منافقان کوردلی هستند که تمام کردار و رفتارشان، حتی نماز و عبادتشان، از روی خودنمایی و دورویی است.

همه از لشکریان و یاران و اعضای صمیمی شیطان اند، از کسانی هستند که خدا و خالق خود را به کلی فراموش کرده اند. قرآن درباره آنها می فرماید:

استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکرالله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرین

(شیطان بر آنها - منافقان دروغ گو و از خدا بی خبر - چیره شده و یاد خدا را از خاطر برده اند. آنها حزب شیطان اند. بدانید که حزب شیطان زیان کاران اند).(۱۶۹)

نه فقط شیطان برایشان چیره شده و زمام اختیار آنها را به دست گفته و به هر راهی که بخواهد می کشاند، بلکه چنان گمراه می شوند که در راهنمایی دیگران به گناه از دست یاران شیطان می شوند.

گرنه ابلیس اند این

قوم خسیس

گردنی دارند لیکن چون ابلیس

همچون زین سبب گردن کشند

در تلاطم روز و شب چون آتشند

عذرها آرند بدتر از گناه

حالمان گردیده از شیطان تباه

هر چه کردند از گناه و خوی بد

لعن بر شیطان می کنند افزون زحد

نسبت آن را به شیطان می دهند

خود بری از ذنب و عصیان می کنند

رو، رو، ای شیطان کمین شاگرد تو

هست شیطان خفته زیر ورد تو(۱۷۰)

گر چه شیطان را بود گردن طویل

غافلی از گردن خود ای جلیل (۱۷۱)

در حدیثی جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که: (حزب علی علیه السلام حزب خداست و حزب دشمنان علی علیه السلام حزب شیطان است).(۱۷۲)

پیروان شیطان

شیطان پیروانی دارد. عده زیادی از مردم دنیا به جای این که از خدای مهربان خود پیروی نمایند از شیطان سرکش پیروی کرده اند.

اینان در قالب های گوناگونی خودنمایی می کنند گاهی در قدرت خدا در رابطه با زنده کردن مردگان به بحث و مجادله می نشینند؛ گاهی ملائکه را دختران خدا می دانند؛ بعضی معاد را منکرند؛ و برخی با تقلید کورکورانه از خرافات و هوس ها، به جدال با حق برمی خیزند.

زمانی روی مسئله علمی بحث و مجادله می کنند و به ناحق روی بحث خود پافشاری می نمایند و تا سر حد امکان می کوشند تا حرف نادرست خود را به طرف بقبولانند. در حالی که نه از اسلام خبری دارند و نه حتی کوچک ترین مسئله قرآن و اسلام را درک می کنند. آنان بر همه چیز و همه کس به دیده تردید می نگرند و بر سر گمان خودشان که غلط است سر و صدا

راه می اندازند. چنین کسانی پیروان هر شیطان سرکشی خواهند بود و از هر شیطان جنی و انسی پیروی می نمایند. قرآن در این باره می فرماید:

و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و یتبع کل شیطان مرید

(گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله درباره خدا برمی خیزند و از هر شیطان سرکش (جن یا انس) پیروی و اطاعت می کنند).(۱۷۳)

جزای این گونه مردمان به جز آتش سوزان، در قیامت چیز دیگری نخواهد بود. قرآن راجع به هواداران شیطان و جزای اعمال آنها می فرماید:

قال اذهب فمن تبعک منهم فان جهنم جراؤ کم جزاء موفورا

(خداوند خطاب به شیطان کرده می فرماید: - برو! هر کس از آنان (بنی آدم) که از تو تبعیت کند، جهنم و آتش سوزان آن کیفر آنها است و آن، کیفری است فراوان).(۱۷۴)

باید بدانیم که آنها نه از یک شیطان بلکه از شیاطین جن و انس پیروی می کنند که هر یک از آنها برای خود نقشه و برنامه و حیله و دامی فراهم کرده اند. هیچ کدام در یک خط و راه نیستند، برنامه مشترکی هم ندارند، بلکه خطهای آنان چنان متنوع است که انسان در تشخیص آنها سر درگم می شود و مجبور است از همه آنها پیروی نماید.

لواط کنندگان از پیروان شیطان اند

حضرت علی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل میکند که آن حضرت فرمودند: (خداوند متعال وقتی آدم را امر کرد که از بهشت فرود آید، او و زوجه اش با هم فرود آمدند. ابلیس هم فرود آمد در حالیکه همسری نداشت. مار هم فرود آمد و همسری برای او نبود.

اولین کسی که

بـا خود لواط کرد، همان ابلیس بود. فرزنـدان او از خودش به وجود آمدنـد، مار هم همین کار را کرد و ذریه او هم از خود او است، ولی ذریه آدم از زوجه و همسر او است. خداونـد به آدم و همسـرش خبر داد که شـیطان و مـار دشـمن آنها می باشـند. (۱۷۵)

در حـدیثی گفته شـده: خداونـد ابلیس را خلق نمود و در ران راست او آلت مردانگی و در ران چپ او آلت زنـان قرار داد. او وقتی می خواهـد صاحب فرزنـدی شود، ران های خود رابه هم می مالـد و با خود جفت گیری می کند، درهر بار و هر روز ده تخم می ریزد و از هر تخمی هفتاد شیطان پدید می آید.(۱۷۶)

از حـدیث فـوق معلوم می شود، اول کسـی که لواط کرد شـیطان بود و لواط کننـدگان از پیروان مخلص او هسـتند. آنهـا بـاید بدانند که عمل شیطان را انجام می دهند او رهبر و آنان راهور او هستند.

ابی بصـیر از امام محمـد باقر علیه السـلام یا امام جعفر علیه السـلام نقل می کند: شـیطان یک جوان زیبایی شد و لباس نیکویی پوشید، آمد در میان جوانان قوم لوط و به آنها دستور داد که با او عمل لواط انجام دهند؛ زیرا اگر می خواست با آنها این کار را بکنـد قبول نمی کردنـد. وقتی قوم لوط آن عمل زشت را با او انجام دادند لذت بردند و یاد گرفتند، از آن پس فرار کرد، و این کار در میان آنها رواج یافت تا جایی که زنان خود را ترک کردند.(۱۷۷)

هم نشین شیطان

همین طور که هر کس احتیاج به هم نشین و هم

دم دارد، شیطان هم از این قاعده و قانون خارج نیست. او هم نشینانی دارد که از آنها جدا نمی شود و همواره با آنان خواهد بود.

هم نشینان شیطان کسانی هستند که از یاد خدا غفلت کنند و از خدای خود روی گردان باشند، آن قدر سرگرم دنیای پرزرق و برق شده که اصلا به فکر خدا و قیامت نباشند؛ به طوری که اگر بگویند: خدا چنین دستور داده و وظیفه اش چنین است، مانند این می ماند که برایش داستان می گویند. گوششان بدهکار این حرف ها نیست، کسب و کار و مادیاتشان به آنها اجازه نمی دهد، حتی کوچک ترین توجهی به خدا و پیامبران و قیامت کنند. چنین افرادی همیشه با شیطان هم نشین و همردیف بلکه در خدمت گزاری او حاضراند.

خداوند درباره آنها می فرماید:

و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهوله قرین

(هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطانی را به سراغش می فرستیم که همواره هم نشین او خواهد بود).(۱۷۸)

بدیهی است، کسانی که از یاد خدا روی گردان باشند و خود را غرق در لذات دنیا نموده و به انواع گناهان آلوده شده باشند؛ نخستین اثرش این است که پرده بر قلب و چشم و گوششان می افتد. آنها را از خدا بیگانه می کند، شیاطین را بر آنان مسلط می سازد؛ به طوری که شیطان و افکار شیطانی از هر سو آنها را احاطه می کنند.

شیطان هر روز بر آنان چیره گی بیشتری خواهد داشت و هیچ چیز جز سرخوشی های زودگذر نخواهند یافت و تلاش شیطان هم افزایش می یابد تا روزی که پرده

از کردار همه کنار رود و چشم حقیقت بین هر کس باز شود و ببینـد بین هر کس باز شود و ببیند که به جای پیامبران و اولیای خدا، شیاطین هم نشین آنها هستند. آن گاه ایشان بی اختیار فریاد می زنند و می گویند:

ای کاش! میان ما و شـما فاصـله مشـرق و مغرب بود؛ شـما چه بد همنشینی برای ما بودید و هستید.(۱۷۹) (خـدایا! تو را به حق والیائت ما را از شر شیاطین جن و انس و افراد ناباب و ناجنس حفظ فرما).

حضـرت علی علیه السـلام فرمود: کسی که یکی از دستورهای الهی را که بر او واجب شده، ترک کند، خداوند متعال شیطانی را بر او مسلط می کند که با او هم نشین باشد.(۱۸۰)

دوستان شیطان

هر کس در این جهان دوسـتانی داشـته و با کسانی آمـد و شـد دارد؛ چون بدون دوست و رفیق کسـی نمی تواند زندگی کند. خوبان، دوستان و همفکران خوب و بدان دوستان و هم فکران بد برای خود انتخاب می کنند.

به گونه ای که شاعر می گوید:

کبوتر با کبوتر، باز با باز

کند همجنس با همجنس پرواز

دوسـتان شـیطان کسـانی هسـتند که: فتنه و فتنه انگیزی را دوست دارنـد؛ از خـون ریزی و کشت و کشـتار خوشـشان می آیـد؛ دیگران را برای جنگ و دعوا با مسـلمانان تحریک می کننـد؛ آنها تحت تاءثیر وسوسه های شـیاطین قرار می گیرنـد؛ به خاطر دوستی با آنان، با مؤمنان می جنگند. قرآن در این باره می فرماید:

و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم و ان اطعتموهم انکم لمشرکین.

(و شیاطین به دوستان خود مخفیانه مطالبی القا می کنند تا با شما به مجادله

برخیزند - ولی شما به هوش باشید - اگر از آنها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود).(۱۸۱)

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با شیطان ملاقات کرد و فرمود:ای لعین! دوستان تو از امت من چقدراند؟

گفت: دوازده نفر! ۱. امیر ستم گر؛ ۲. ثروت مند خودخواه؛ ۳. کسی که باک ندارد از کجا به دست می آورد و در کجا صرف می کند؛ ۴. عالمی که پادشاه ستم کاری را با ظلم و جورش تاءیید کند؛ ۵. تاجر خائن که در تجارت خود به مردم خیانت کند؛ ۶. محتکر که ارزاق مردم را ارزان می خرد و برای گران شدن ذخیره و انبار می کند؛ ۷. زناکاران، اعم از مرد و زن؛ ۸. رباخواران که مال فقیران را به این وسیله از کفشان بیرون می آورند؛ ۹. افراد بخیل که از انفاق مال خود بخل می ورزند و دیگران را از آن محروم می کنند؛ ۱۰.کسانی که در نماز سستی می کنند و توجهی به آن ندارند؛ ۱۱. کسانی که در میان مردم سخن چینی می کنند و آنان را به جان هم می اندازند؛ ۱۲. کسانی که مست و بی هوش هستند.(۱۸۲)

دشمنان شیطان

شیطان در برابر دوستان فداکار و دل سوزش، دشمنان خطرناکی هم دارد که شب و روز از دست آنها می نالد و در شکنجه است و آنان را این طور معرف می نماید:

هنگامی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با شیطان ملاقات کرد. از او پرسید: دشمنان تو از امت من چند طایفه هستند. گفت: ۲۲ طایفه، و من از ایشان در رنج به سر

می برم و دلم از دست آنها پر از خون است.

۱. خود شما؛ اولین و سخت ترین دشمن من تویی. من هم، از اول با تو دشمن بودم و بعدا هم خواهم بود. دشمنی تو با من هیچ وقت به صلح و صفا و دوستی مبدل نخواهد شد. فرمود: برای چه با من دشمنی؟ گفت: برای آن که در قیامت گناه کاران را شفاعت می کنی و زحمات مرا ضایع و امید قطع می نمایی.

۲. عالم عامل؛ آن عالمی که به علم خود عمل کند، دشمن من است من هم دشمن او هستم. (اما عالمی که به علم خود عمل نکند دوست شیطان خواهد بود.) در این باره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده:

عالم و دانش مندی که به علم خود عمل کند، از هزار عابد برای شیطان خطرناک تر است.(۱۸۳)

۳. حامل قرآن؛ کسی که قرآن را فرا گرفته، و حفظ نموده و به تمام دستورها و احکامی که در آن آمده عمل می کند، او دشمن من و من هم دشمن او هستم.(۱۸۴)

۴. مؤ ذن؛ کسی که در پنج وقت نماز اذان بگوید و اقرار به شهادتین کند و مردم را از خواب بیدار و متوجه عبادت خدا و نماز نماید.

۵. دوستان فقرا؛ آنها کسانی هستند که فقرا و مساکین را از یاد نمی برند، دایما متوجه آنها و به فکر آنها هستند. در همه جا و در هر شرایط از آنان دفاع می کنند و زندگی ایشان را تاءمین می نمایند.

۶. دوستان ایتام؛ کسانی که با یتیمان دوست و مهربان هستند، و همانند پدر و مادر دل سوز با

آنان رفتار می نمایند تا رنج یتیمی را احساس نکنند.

۷. مهربان؛ کسی که دل رحم و دل سوز بندگان خدا باشد و برای کوچک ترین ستمی که به یکی از بندگان خدا شود ناراحت شده و از او دفاع می کند و دل داریش می دهد.

۸.ناصح؛ کسی که برای رضای خدا مردم را اندرز می دهد و به جز رضایت خداوند چیزی در دل ندارد.

۹. دائم الوضو؛ کسی که در تمام حالات با وضو باشد و اگر وضوی او باطل شد فورا تجدید وضو نماید.

۱۰. بخشنده؛ آن که مردم را در مال خود شریک می کند و مقداری از دارایی اش را به محرومان اجتماع اهدا می نماید و به فکر ذخیره و جمع آوری مال نمی باشد.

۱۱. خوش خلق؛ آن که با مردم، نیک کردار است و با همه انسان ها با رویی گشاده رفتار می کند و کسی را بازبان و دیگر اعضاء آزار نمی رساند.

۱۲. قانع؛ آنها کسانی هستند که در زندگی به کم دنیا قانع باشند. به آن چه خداوند متعال برای ایشان مقرر فرموده، راضی هستند و به مال دیگران تنگ نظر نیستند.

۱۳. پاک دامنان؛ زنان و مردانی که عفت داشته باشند. دامنشان آلوده به فساد و فحشا نشده و پوشش اسلامی را در همه جا حفظ می کنند.

۱۴. آمادگان مرگ؛ کسانی که همواره به فکر مرگ و آماده شدن برای آن هستند و هیچ وقت، آخرت را فراموش نمی کنند و همیشه به دنبال اصلاح آن در تلاش اند.

۱۵. هم نشین صالحان؛ از کسانی که شیطان آنها را دشمن خود می داند، کسانی هستند که رفت و آمد، نشست

و برخاست، گفت و شنود و خورد و خوراک و خواب آنان با صالحان و پرهیزگاران است.

۱۶. فروتنان؛ آنان که در برابر خدا و خلق او تواضع می کنند، خود را کوچک می پندارند و خود بین نیستند.

۱۷. جوان عابد؛ جوانی که عاشق دین بوده و از بندگی خدا لذت برده است و خود را در این راه قرار داده و شب زنده داری می کند.

۱۸. کسانی که نفس خود را از حرام باز داشته اند؛ کسانی که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می دانند، کسانی که چشم و گوش و بقیه اعضاء و جوارح خود را به حرام عادت نداده اند.

۱۹. کسانی که در غیاب برادران مؤمن خود دعای خیرشان می کنند؛ هر چه برای خود می پسندند، برای دیگران نیز می پسندند و هر چه را برای خود نمی پسندند برای دیگران هم نمی پسندند، کسانی که در حق دیگران دعا می کنند و چشم داشتی هم از آنان ندارند.

۲۰. کسانی با که پدر و مادر خود مهربان باشند و به آنان احترام گذارند.

۲۱. پادشاه عادلی که از روی عدالت با مردم رفتار کند و مردم در سایه عدل او در آسایش باشند.

۲۲. روزه دارانی که مقداری از مال خود را به درماندگان می بخشند، مانند این است که مرا پاره پاره کرده و در آتش انداخته باشند.

سپس عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عده ای هستند که مراقب کردار من اند، اگر یک نفر را از جاده حق دور کنم و منحرف سازم، ایشان می آیند و او را راهنمایی می کنند

و به حق بر می گردانند.(۱۸۵)

بلی، اینان که ذکر شد که از دشمنان شیطان اند، آن ملعون از آنان در هراس است. (ما هم آرزو می کنیم جزو یکی از دشمنان شیطان به حساب آییم و یا دست کم، در جمع دوستان او نباشیم.)

شریکان شیطان

همانطور که انسان با برادران و دوستان خود وارد داد و ستد می شود و با هم یاری دیگران کارها را انجام می دهد، عدهای هم با شیطان شریک می شوند. یکی از کارهایی که اینان انجام می دهند و شیطان را به آن فرا می خوانند، غذا خوردن است.

بعضی از مردم از روی بی توجهی، هنگامی که سر سفره می نشینند، نام خدا را از یاد می برند و به این وسیله، بستر حضور شیطان را فراهم می کنند. او در تجارت و کسب و کار آنها شریک می شود و بعضی کارها را با شراکت انجام می دهند. از جمله آن کارها، غذا خوردن است. عده ای از مردم از روی غفلت و بی توجهی شیطان را شریک خود می دانند آن در وقتی است که انسان سر سفره بنشیند و نام خدا را بر زبان جاری نکند و (بسم الله) نگوید.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤ ال شد، آیا شیطان در غذا خوردن با انسان شریک می شود و از غذایی که انسان می خورد آن هم می خورد؟ فرمود: بلی، زمانی که انسان برای غذا خوردن، سر سفره بنشیند و (بسم الله) را نگوید، شیطان هم می آید و بر سر سفره می نشیند و از غذاهای آن می خورد. در

این حال خداوند برکت را از آن سفره و غذا بر می دارد.(۱۸۶)

از امام صادق علیه السلام نقل شده: وقتی غذا می خورید، اول و آخر آن (بسم الله) بگوید؛ زیرا وقتی که انسان می خواهد غذا بخورد اگر پیش از آن (بسم الله) بگوید، شیطان از آن غذا نمی خورد. اگر پس از آن هم (بسم اله) بگوید؛ اگر شیطان از آن غذا خورده باشد استفراق می کند.(۱۸۷)

نیز از آن حضرت نقل شده: هنگامی که سفره غذا گسترده شد. بگویید: (بسم الله)؛ زیرا وقتی کلمه (بسم الله) را می گویید، شیطان به یاران و اصحاب خود می گوید: از این جا خارج شوید، چون شما سهمی در این سفره ندارید. ولی اگر (بسم الله) را فراموش کردید، شیطان به یاران خود می گوید: بیایید و از این غذاها بخورید، این سفره برای شما گسترده شده است.(۱۸۸)

(در کتابی خواندم:) روزی دو شیطان، با هم دیدار یکی از آنها بسیار چاق و دیگری بسیار لاغر بود. از حال هم دیگر جویا شدند. شیطان چاق از رفیق خود پرسید: چرا تو این قدر لاغری؟

جواب داد: من موکل بر شخصی مؤمن و با تقوا هستم. وقتی او آماده غذا خوردن می شود من هم کنار سفره می روم. وی هنوز شروع نکرده (بسم الله) می گوید و مرا از سفره دور می کند و دایما گرسنه هستم. از این جهت نحیف و لاغرم.

رفیقش گفت: اما من بر کسی بی ایمان و خدانشناس ماءمورم که اصلا به یاد خدا نیست. و هیچ وقت نام خدا را نمی برد و (بسم الله) نمی گوید؛ از این رو، من در تمام

برنامه های او دست دارم و در غذا خوردن با او همراهم. این است که، شادابم.

هم سنگ شیطان

بعضـی از مردم استاد شیطان و بعضی شاگرد، بعضی رفیق و دوست، بعضی برادران و پیروان او بوده اند. عده ای هم هستند که با شیطان در درجه و رتبه و عذاب و شکنجه مساوی و با او در یک ردیف اند.

از جمله: کسانی که با زحمت و رنج بسیار، دانش اندوخته و به مقامی رسیده اند، ولی به دانش خود عمل نمی کنند و به اصطلاح عالم بی عمل هستند. چنین اشخاصی با شیطان برابراند.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند: تورات بر پنج کلمه ختم شده است: من دوست می دارم در اول هر صبحی آن کلمات را بخوانم و در آنها دقت نمایم. اولین از فقرات آن، این است:

العالم الذی لایعمل بعلمه فهو و ابلیس سواه

(عالمی که به دانش خود عمل نکند او با ابلیس هم سنگ و برابر است).(۱۸۹)

ابلیس هم یکی از دانایان و دانش مندان بود، ولی به علم خود عمل نکرد و با این که ملیاردها سال در بهشت بود آخر الامر بدین سرنوشت ناگوار دچار گشت و از آن محروم شد و باید همیشه در آتش و عذاب خدا به سر برد.

عالمی هم که به علم خود عمل نکند جایگاهش در قیامت همان جایگاه ابلیس است، و در حسرت بهشت باید به عذاب و شکنجه با ان ملعون مساوی و تا ابد گرفتار گردد.

عالمی که به علم خود عمل نکند در چند جا مانند ابلیس پشیمان خواهد شد در حالی که پشیمانی برای او سودی نخواهد داشت:

۱. هنگام مرگ؛ حضرت امیر المومنین علیه السلام

راجع به علمای بی عمل چنین فرمود:

اشد الناس ندما عند الموت العلماء غیر العاملین

(پشیمان ترین مردم هنگام مرگ عالمانی هستند که به علم خود عمل نکرده اند).(۱۹۰)

۲. روز قیامت؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که کسب علم و دانش کند و علم خود را به کار نبندد، خداوند روز قیامت او را محشور می گرداند در حالی که کور است.(۱۹۱)

۳. در جهنم؛ نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: روز قیامت عده ای از اهل بهشت و کسانی که از عالمی کسب علم کرده اند و به وسیله آن داخل بهشت شده اند - اطلاع پیدا می کنند که آن عالم در جهنم است. از او می پرسند: چه چیز باعث شد که تو داخل جهنم شوی؟ در جواب می گوید: من شما را امر به معروف و نهی از منکر کردم، اما خود، آنها را انجام ندادم و به همین جهت داخل آتش شدم.(۱۹۲)

بدتر از شیطان

آیا بدتر، پست تر و پلیدتر از شیطان در جهان کسی هست؟ آیا خداوند چنین کسی را تاکنون آفریده است؟ آن طور که خود شیطان گفته، بدتر از او هم وجود دارد.

امام صادق علیه السلام از امیر المومنین علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: روزی از کوفه خارج شدم، در حالی که قنبر و عده ای از اصحاب هم با من بودند. به قنبر گفتم: آیا چیزی را که من می بینم تو هم می بینی؟ عرض کرد: خیر، من چیزی نمی بینم. به اصحاب خود گفتم: آیا شما می بینید چیزی را که من می بینم؟

عرض کردند: خیر، یا امیر المومنین! خدا چشم شما را نورانی و روشن تر گرداند.

فرمود: قسم به آن خدایی که دانه را شکافت و مخلوقات را از نیستی پدید آورد، به شما نشان خواهم داد چیزی راکه خود می بینم و می شنوانم چیزی را که خود می شنوم، طولی نکشید ناگهان پیرمردی بلند قد و باهیبت، در حالی که دو چشم طولانی داشت، ظاهر شد. عرض کرد: (السلام علیک) یا امیر المومنین و رحمه الله و برکاته! آن حضرت فرمود:ای ملعون! از کجا آمده ای و به کجا می روی؟ عرض کرد: از پیش مردم آمدم و به سوی مردم می روم. فرمود: تو، پیرمرد بدی هستی.عرض کرد:ای علی! از کجا می دانی که من بد مردی هستم. از من بدتر هم وجود دارد. آیا می خواهی حدیثی را از خداوند متعال برای تو نقل کنم که بین من و خدا نفر سومی هم بود؟

فرمود: تو، حدیثی را از خدا نقل کنی؟ گفت: بلی! بعد گفت: وقتی خداوند مرا از بهشت بیرون کرد، در آسمان چهارم ندا کردم و گفتم:ای پروردگار عالم! آیا خلقی از تو شقی تر و بدعاقبت تر از خلق کرده ای! خداوند به سوی من وحی فرستاد: بلی، خلقی از تو شقی تر و بد عاقبت تر هم خلق کرده ام! برو پیش مالک جهنم تا به تو نشان دهد. من رفتم پیش مالک جهنم، او هم مرا برد به سوی جهنم، طبقه اول را باز کرد، آتش سیاه از آن بیرون آمد. من فکر کردم الان، هم من و هم ملک را می سوزاند. دستور داد برگرد، آتش هم

بر گشت. طبقه دوم را باز کرد، آتش سوزانـده تر و سـیاه تر بیرون آمد. همین طور تا طبقه هفتم را باز کرد، آتشـی از این طبقه بیرون آمد که من فکر کردم، هم من و هم مالک و هم جمیع خلایق را خواهد سوزاند. من از ترس دست های خود را بر روی چشم هایم گذاشتم و گفتم:ای مالک! بگو خاموش شود که الان من از بین خواهم رفت.

مالک گفت: خیر، تو تا روز معلومی زنده خواهی ماند. دسـتور داد آتش خاموش شود. در پایین طبقه هفتم دو نفر را دیدم که در گردن های آنان زنجیرهایی از آتش بود و به وسـیله این زنجیرها آویزان بودنـد. عـده ای بالای سـرشان با گرزهای آتشـین ایستاده و دایما با آنها بر سر آنها می زدند.

گفتم:ای مالـک! این دو نفر چه کسـانی هسـتند؟ گفت: آیـا دو هزار سال قبل از آن که خداونـد خلایق را خلق کنـد، در ساق عرش نخوانـده ای که نوشده بود (نیست خدایی مگر خدای احد واحد، و محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم رسول او است که علی علیه السـلام او را یاری خواهد کرد) بعد گفت: این دو نفر کسانی هستند از دشمنان علی و از کسانی که در حق او ظلم و ستم می کنند.(۱۹۳)

شیطان تر از شیطان

آیا خداوند در جهان، شـیطان تر، مکارتر، حیله بازتر و شـرورتر از شـیطان خلق کرده است؟ بلی، بعضی در عالم پیدا می شوند که شـیطنت آنها از شـیطان بیشتر است. اگر او همه را می فریبـد و از راه حق و حقیقت منحرف می کنـد، آنان خود شـیطان را گول می

زنند و فریب می دهند؟ برای نمونه به داستان ذیل توجه شود:

از امیر المومنین علیه السلام نقل شده که فرمود: من در کنار کعبه نشسته بودم. ناگهان دیدم پیرمردی کمر خمیده، ابروهایش در اثر پیری بر چشمانش افتاده، موهای سرو صورتش سفید شده، عصایی به دست گرفته، کلاه قرمزی بر سر گذاشته، عبایی از موبر دوش انداخته و تکیه به کعبه داده است. نزدیک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! خداوند تو را رحمه للعالمین) قرار داد. و از وقتی که آیه:

قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا

(ای پیامبر! به بندگان من بگوای کسانی که! (در اثر گناه) بر نفس خود اسراف کردید از رحمت خدا ماءیوس نشوید؛ زیرا خداوند همه گناهان را می بخشد).(۱۹۴)

نازل شد، من به طمع افتادم که خداوند گناه مرا نیز خواهد آمرزید، لیکن شفیع و واسطه هم ضرورت دارد و بهتر از تو شفیعی در عالم نیست. من توبه می کنم و تو شفاعت کن تا خداوند، توبه مرا نیز قبول کند. جبرئیل نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! ما هیچ کس را از رحمت خویش ماءیوس نکرده ایم؛ چون آن ملعون تو را شفیع خود قرار داد، توبه اش را بپذیر و ما هم می پذیریم؛ به شرط آن که به نجف بر سر قبر حضرت آدم برود و سجده کند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر را به او داد: وی قبول کرد که برود نجف اشرف در

کنار قبر حضرت آدم و بر آن سجده کند.

چون برخاست و مقداری راه رفت، عمر خود را به او رساند و بسیار سرزنش کرد و گفت: ای شیطان! چیزی که تو میان همه خلایق معروف و مشهور کرد، این بود که تو غیرت داشتی، روی حرف خود محکم ایستادی، با خدای خود مجادله و بحث کردی: وقتی که آدم علیه السلام زنده و روح در بدنش بود سجده نکردی! الان می روی که بر خاک او سجده کنی! مگر غیرت خود را از دست داده ای! آتش برای تو بهتر از ننگ و عار است! این قدر گفت که او را پشیمان کرد. شیطان هم از قصد خود منصرف شد.(۱۹۵)

ان کان ابلیس اغوی الناس کلهم

فانت یا عمر اغویت شیطانا

یکی بچه گرگ می پرورید

چه پرورده شد خواجه را بر درید

چه بر پهلوانان سپردن بخفت

زبان آوری بر سرش رفت و گفت

تو دشمن چنین نازنین پروری

ندانی که ناچار زخمش خوری

نه ابلیس در حق ما طعنه زد

کز اینان نیاید به جز کار بد

فغان از بدیها که در نفس ما است

که ترسم شود طعن ابلیس راست

چه ملعون پسند آمدش قهر ما

خدایش برانید از بهر ما

کجا سر برآریم از این نام ننگ

که با او به صلحیم و با حق به جنگ

نبینی که کمتر نهد دوست پای

که بیند چو دشمن بود در سرای

یکی مال مردم به تلبیس خورد

چه بر خواست لعنش بر ابلیس کرد

چنین گفت: ابلیس اندر رهی

که هرگز ندیدم چنین ابلهی

ترا با من است ای فلان! آشتی

چرا تیغ پیکار برداشتی؟

گمراهتر از شیطان

عده ای از مردم هستند که در کفر ورزی و شرک، پست فطرتی و بی وجدانی از شیطان پست تر و

گمراه ترند. در قیامت هم از نظر عذاب و شکنجه در بدترین وضعی قرار دارند که خود شیطان هم از زیادی عذاب و شکنجه و بدبختی آنها تعجب می کند!

سلیم بن قیس از سلمان فارسی نقل می کند که گفت: وقتی روز قیامت - هر کسی به جزای اعمال خود برسد - ابلیس لعین را در حالی که با افساری از آتش مهار کرده - و گرداگرد او را گرفته اند - به عرصه محشر می آورند.

از طرف دیگر، شخص گمراهی را هم که در دنیا از شیطان اطاعت کرده، و باری از گناهان را بر دوش او بار کرده و با دو افسر، از افسران آتشین، دهنه بسته و مهار کرده اند، کشان کشان به صحرای عرصات می آورند. وقتی ابلیس او را می بیند به سویش می رود و نعره ای می کشد و به او می گوید:ای شخص (بدسیرت)! مادر به عزایت بگرید. تو کیستی و چه کاره ای - که عذاب و سختی تو از من بیشتر است؟ - من که اولین و آخرین مردم را گمراه و گرفتار نموده ام. با یک افسار مهار شده ام، ولی می بینم تو را با دو افسار در بند و زنجیر کشیده اند.

در جواب می گوید: من آن کسی هستم که حرف تو را شنید و از تو اطاعت کردم. کسی هستم که تو، به من دستور می دادی خدای خود را نافرمانی کنم - و من همین کار را کردم. او به من امر می کرد که او را بندگی و عبادت کنم - ولی من از روی لجاجت و شقاوت و

فرمان برداری از تو - سرپیچی می کردم.(۱۹۶)

آری، این ها کسانی هستند که حرف پیامبران و اولیا و ائمه معصوم علیها السلام و قرآن را زیر پاگذاشته و به دستور آن ملعون بودند. پس باید جزای کردار خویش را ببینند به طوری که خود شیطان هم در شگفت باشد.

لشکر شیطان

مسلم است که هیچ پادشاهی و سلطان و امیری نمی تواند به تنهایی و بدون سپاه و لشکر، کشورش را اداره کند و احتیاج به نیرو دارد؛ هر چه لشکرش بیشتر و مجهزتر باشد قدرت آن کشور هم افزایش می یابد. عمده همت یک سلطان، آماده کردن لشکر منظم و مرتب است. شیطان هم از این برنامه بیرون نیست و احتیاجی به نیرو و لشکر دارد. وی با آن، کار خود را شروع می کند. سپاه و نیروی شیطان از چند طایفه تشکیل می شود:

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: لشکر شیطان از تبار او پدید می آید که همان شیاطین هستند.(۱۹۷)

۲. لشکر شیطان: از پیروان او - اعم از فرزندانش و فرزندان آدم - تشکیل می شود.(۱۹۸)

۳. از معصیت کاران پیروان او - اعم از معصیت کاران جن و انس - شکل می گیرد.(۱۹۹)

۴. کسانی که شیطان، آنان را به بت پرستی فرا می خواند و آنان در این دعوت از او پیروی می کنند.(۲۰۰)

۵. عبارت انـد از هم نشینان شیاطین، آنان که قرآن از ایشان به عنوان کسانی یاد می کند که از گمراهی دست بر نمی دارند، مگر آن گاه که موجبات ورود آنها را به آتش دوزخ فراهم آورند.(۲۰۱)

لشکریان مهم شیطان از دو گروه تشکیل می شود: یکی زنان - بی

ایمان و هرزه - و دیگری غضب. در روایتی آمده:

لیس لابلیس جند اشد من النساء و الغضب (۲۰۲)؛

(حضرت رسول و امام صادق علیه السلام هر دو فرمودند: - (لشکری سخت تر از از زن ها و غضب، برای شیطان نیست.) (۲۰۳)

اما زن ها، خود آن ملعون می گوید: زن های (بی ایمان) نصف لشکر من است، و آنها از برای من تیری هستند که به هر جا افکنم خطا نمی رود. با این لشکر - زنان بی ایمان و فریبنده - شیطان به جنگ مردان با ایمان و با تقوا می رود که به قول خودش، آنها تیری هستند که خطا نمی روند.

روایاتی از زبان شیطان، درباره تعریف از زنان بی ایمان وارد شده که: قابل توجه است. ما به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

در ملاقاتی که حضرت یحیی علیه السلام با ابلیس نمود، در ضمن سخنانی که آن حضرت با آنان ملعون داشت، می پرسد: ای ملعون! چه چیز بیشتر موجب خوش حالی و روشنی چشم تو می گردد؟

عرض کرد: زنان (بی ایمان) که ایشان تله ها و دام های من اند. وقتی لعنت و نفرین های صالحان بر من جمع می شود، نزد زن ها می روم و از ایشان دل خوش می گردم.

در حدیث دیگری آمده است: ابلیس به خدمت حضرت یحیی علیه السلام عرض کرد: ای یحیی! هیچ چیز مثل زنان کمر مرا محکم نمی کند و چشمم را روشن نمی گرداند. ایشان تله ها و دام های من اند و تیری هستند که به وسیله آنان خطا نخواهم کرد: پدر و مادرم به فدای ایشان باد.

سپس افزود: اگر آنان نبودند،

من نمی توانستم پست ترین و بی عرضه ترین مردان را گمراه کنم! چشم من به ایشان روشن است، به واسطه ایشان به مرادم می رسم، به سبب آنها مردم دنیا را به پرتگاه می برم. مهمترین وسیله ای که شیطان جهت اغوای آدمیان به کار می برد، در درجه اول زنان - بی دین و شرور - و پس از آن پول است. از این جهت گفته شده: زنان (بی تقوا) زاده شیطان اند.(۲۰۴)

لذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به مردم دنیا اخطار می کند و می فرماید: از دنیا بترسید و از زنان بپرهیزید؛ زیرا شیطان مانند دیده بان لشکر در کمین است و هیچ یک از دام های او برای شکار مردان پرهیز کار مانند زنان، مورد اطمینان نیست.(۲۰۵)

او کوشش می کند که حتی پیامبران الهی را به وسیله زنان به دست آورد و نابود کند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدا هیچ پیغمبری از گذشتگان را مبعوث نگردانید مگر آن که شیطان، امید داشت که او را به دام زنان اندازد و هلاکشان سازد. و فرمود: من آن قدر که از زنان می ترسم از هیچ چیز هراس ندارم.

و نیز فرمود: ای مردم! از زنان بپرهیزید. اول فتنه در بنی اسرائیل به واسطه زنان بود.

مثل فتنه زلیخا برای یوسف علیه السلام.

عزیزان را کند کید زنان خوار

به کید زن مبادا کس گرفتار

این رانده شده از دستگاه خدا در تعریف زن ها می گوید: زنان محرم اسرار من و در حاجات و مشکلات دنیا فرستاده من اند. آن بد عاقبت، بیشتر فتنه و گناه را

به وسیله زنان انجام می دهد، مردان را به وسیله زنان در دام خود می گیرد.

شیطان در یکی از دیدارهایی که با حضرت موسی علیه السلام داشت و به آن حضرت پند می داد، عرض کرد: ای موسی! هیچ وقت با زنی که بر تو حلال نیست در جای خلوتی قرار نگیر؛ زیرا هر مردی که با زن بیگانه در خلوت باشد، من نفر سوم آنها خواهم شد - آن قدر وسوسه می کنم - تا آنها را به فتنه اندازم.(۲۰۶)

تفو بر تو ای گردش روزگار

سیه مرا ترا باد، لیل و نهار

ترا مهربانی همه بازان است

اگر سوی بازار اگر برزن است

به مردن نداری سر یاوری

همیشه به ایشان کنی داوری

چو خوش گفت: فردوسی پاک زاد

که رحمت بر آن تربت پاک باد

زن واژدها هر دو، در خاک به

جهان پاک از این هر دو ناپاک به

اگر نیک بودی زن و راءی زن

زنان را مزن نام بودی نه زن

زن از پهلوی چپ شده آفرید

کسی از چپ، راستی هرگز ندید

دلارام باشد زن نیک خواه

ولیکن زن بد خدایا پناه (۲۰۷)

ابزار شیطان

برای گمراه کردن هر کس وسیله مخصوصی لازم است که بتوان با آن، طرف را منحرف کرد. با یک وسیله نمی شود همه افراد را فریب داد.

شیطان، بعد از آن که با خدا صحبت کرد و حاجات خود را گرفت، به عزت و بزرگی خدا قسم خورد که من همه بندگان تو را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان خاص را.(۲۰۸) لیکن بدون اسباب نمی شود. وسیله کار می خواهم که بتوانم مردم را وسوسه کنم.

خداوند خطاب نمود: ای شیطان! از جمله وسایلی که می توان مردم را منحرف نمود، طلا و

نقره و پول دنیا است؛ با این وسیله کار خود را شروع کن.

گفت: ابلیس لعین دادار را

دام سختی خواهم این اِشکار را(۲۰۹)

سیم و زر و گله و اسبش نمود

که بدین تانی (۲۱۰) خلائق را ربود.

شیطان عرض کرد: خدایا! به وسیله طلا و نقره، اهل بازار فریفته می شوند، و به وسیله گله های گوسفند و گاو و شتر صحرانشینان گول می خوردند؛ به وسیله غذاهای لذیذ و چرب و شیرین، کسانی که بنده شکم اند منحرف می شوند و حتی شهادت به ناحق می دهند. با زیور آلات، زنان و جوانان را می توان فریب داد، لیکن دامی می خواهم که بهتر از این ها باشد.

گفت: یا رب بیش از این خواهم مدد

تا ببندم شان به حبل من مسد(۲۱۱)

چرب و شیرین و غذاهای سمین (۲۱۲)

دادش و صد جامه ابریشمین

که بگیر این دام دیگرای لعین

گفت: افزونم ده ای نعم المعین

ندا آمد: ساز و آواز، غنا و شطرنج و شراب و سایل دیگری برای تو هست که با آنها مردم را گمراه کنی. عرض کرد: این ها دام های خوبی است و لیکن موانع بسیاری دارد و خیلی از مردم زیر بار این ها نمی روند.

بنگ و خمر آورد در پیش نهاد

خنده ای زد از دل و شد نیمه شاد

خطاب شد:ای لعین! زنان (بی تقوا و بی ایمان) بزرگ ترین وسایل گمراه کننده ای، به وسیله آنان می توانی بزرگ ترین مردان را به انحراف بکشانی، شیطان گفت: راضی شدم و اگر هیچ دیگری در کار نباشد همین کافی است.

چون که خوبی زنان او را نمود

کوز عقل و صبر مردان می ربود

چون بدید آن چشم های پر

خمار

چون بدید آن زلف های تاب دار

پس بزد انگشتک و رقص او فتاد

که همینم ده که این هم بدمراد(۲۱۳)

شمشیر شیطان

پس برنده ترین سلاح که شیطان می تواند به آسانی با کمک آن به آرزوهایش برسد، زن است و این سلاح، فراوان و همه جا یافت می شود.

امیر المومنین علیه السلام می فرماید: فتنه و فساد از چند چیز بلند می شود. یکی از آنها از دوستی بی حد به زنان و علاقه و محبت زیاد به ایشان است. و آن هم شمشیر برانی برای شیطان خواهد بود. کسی که علاقه و محبت بیش از حد به زنان داشته باشد، باید بداند که بهره ای از عیش و زندگی خود نمی برد.(۲۱۴)

پس شیطان با این حربه بران:

عزیزان را کند کید زنان خوار

به کید زن مبادا کس گرفتار

تاریخ نمونه هایی زیادی دارد که نشان می دهد انسانها به خاطر علاقه زیادی که به زن خود داشته اند سقوط نموده و دین و دنیای خود را از دست داده اند؛ زیرا وقتی که انسان دل بستگی زیادی به زن خود داشته باشد عیب هایش را نمی بیند؛ در نتیجه همسرش نیز از او سوء استفاده می کند. در این جا نمونه هایی از این افراد را می آوریم که در پی آن جنایات و کشتارهایی هم رخ داده است.

از محبت و علاقه به زن بود که حضرت آدم علیه السلام از بهشت بیرون شد، هنگامی که شیطان از آدم، ناامید گشت سراغ حوا رفت و وی را فریفت.(۲۱۵)

از علاقه و محبت به زن بود که قابیل کینه برادر را به دل گرفت و سرانجام او را

کشت. در بعضی از روایات آمده: حوریه ای برای هابیل و زن جنیه ای برای قابیل آمد و همین باعث نزاع ایشان شد.(۲۱۶)

و باز از نااهلی زن بود که نوح پیغمبر همواره ناسزا و زخم زبان های مردم را باید تحمل می کرد.(۲۱۷)

از رفتارهای زن بود که خانه لوط نبی به خاطر یورش عده ای ناامن می شود و آن پیغمبر عظیم الشاءن و مظلوم مجبور می شود به آن مردم پست پیشنهاد دهد که به خانه و مهمانانش حمله نکنند و دخترانش را با اجرای عقد به آنان بسپارد.(۲۱۸)

و هم چنین از نیرنگهای زن بود که عزیز مصر (یوسف صدیق) را هفت سال در زندان نگاه داشت و از زندگانی اجتماعی محروم کرد.(۲۱۹)

از دل دادگی به زن بود که قدار بن سالف به در خواست آن زن ناباب، شتر صالح پیغمبر را پی کرد که عذاب نازل شد و تمام قوم هلاک شدند.(۲۲۰)

از علاقه به زن بود که بلعم با عورا به دستور عجوزه خود به کوه رفته و حضرت موسی علیه السلام پیامبر بزرگ الهی را نفرین می کند که هم موسی و هم قومش چهل سال در بیابان در میان سرما و گرما حیران می شوند و هم عبادات و اعمال صالحش از بین می رود. تا جایی که قرآن او را تشبیه به سگ نموده است.(۲۲۱)

از محبت و علاقه به زن بود که باید سر یحیای پیغمبر از بدن جدا شود و مهریه عروس گردد و برای خون به ناحق ریخته آن حضرت هفتاد هزار نفر از مردم آن زمان به دست (بخت النصر) قتل عام می شوند و آن هم

خون ریخته شود.(۲۲۲)

نیز از وسوسه زن بود که جگر حمزه به دستور (هند) جنایت کار و زناپیشه از پهلویش بیرون آورده شود و بدنش مثله گردد.(۲۲۳)

و به واسطه زن بود که در خیبر به پیامبر اسلام (ص) زهرا خوانده می شود و آن زن ناپاک یهودی از روی هوی و هوس یا به دستور عده ای حضرت را مسموم می کند.(۲۲۴)

و با پادر میانی زن بود که عبدالرحمن بن ملجم مرادی به دستور قطام، آن زن بد سیرت، دست به قتل بزرگ مرد تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام زد و آن جنایت بزرگ را مرتکب شد، و امت پیغمبر را بی امام و رهبر نمود.(۲۲۵)

از خودخواهی های زن بود که جنگ های خونینی در تاریخ بشریت واقع شد و خونهای زیادی از بی گناهان، روی زمین ریخته شد، مانند جنگ جمل که حدود سی هزار نفر از امت اسلامی قتل عام شدند و به دنبال آن جنگ صفین و نهروان پیش آمد و عایشه تعزیه گردان آن و آغازگرش بود.

از ناپاکی های زن بود که فرزند بزرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به شهادت رسید، و معاویه مخفیانه زهر هلاهل با مقداری پول برای زن امام حسن علیه السلام (جعده) ملعونه، دختر اشعث بن قیس، می فرستد که آن ناپاک زهرا را به فرزند فاطمه داد و جگر آن حضرت را پاره پاره کرد.(۲۲۶)

از خود محورهای زن بود که بدن امام حسن مجتبی علیه السلام تیر باران شد و مروان حکم ملعون و مطرود هم، عایشه را خبر می کند و او هم دستور می دهد بدن امام را آماج تیر قرار دهند.(۲۲۷)

از نامبارکی

زن بود که بایـد به امـام محمـد تقی (ع) در سن ۲۵ سـالگی زهر خورانـده شود و ام الفضل دختر ماءمون عباسـی و همسـر آن حضرت به دستور عموی خود گرداننده آن می شود و امام را مسموم نماید.

و هزاران جنـایت و قتـل و کشـتار که واقع شـده و در همه آنهـا دست خونین زن آشـکارا یـا پنهـانی در آن دیـده می شود که پرداختن به همه آنها از حوصله این کتاب بیرون و تاریخ همه آنها را ضبط کرده است.

واقعا، شیطان شمشیر برانی دارد، و این ما هستیم که باید از آن بپرهیزیم و دچارش نشویم.

هر فسادی را ببینی در جهان

او زشومی زنان می دان عیان

چند با آدم بلیس افسانه کرد

تا که حوا گفت، بخور آن دم بخورد

یوسف از مکر زلیخای جوان

ماند در زندان برای امتحان

نوح بر تابه چون بریان ساختی

واهله برتا به سنگ انداختی

لوط را بدهم چنین زن فاجره

خوانده باشی قصه آن کافره

اولین خون در جهان ظلم و داد

در کف قابیل بهر زن فتاد

رقص شیطان

از جاهایی که خوش آیند شیطان است، و بی اختیار می رقصد و کف می زند، هنگامی است که زن با شوهر خود نزاع کند و سر و صدا راه بیندازد.

در گوشه گوشه خانه ها شیطانی کمین کرده و مراقب اوضاع و احوال زن و شوهر است که چه وقت شوهر وارد خانه می شود. تا پیش زن بیاید و کارهای روزانه او را پیش چشمش زینت و بزرگ جلوه دهد و کارهای شوهر را کوچک و بی ارزش.

لذا وقتی شوهر، خسته از کار روزانه، به خانه باز می گردد، با وسوسه های شیطان و رفتارهای نادرست زن؛ در

حالی که گرسنه و تشنه است، در برابر پرخاش های زن و ایرادهایش از کوره در می رود و بگو مگوها گاهی به قهر کردن از هم می انجامد و گاهی هم به جدایی می کشد. این جا است که شیطان خرسند و دو مؤمن از زندگی سرخورده می شوند. او می رقصد و این دو به سوگ می نشینند.

کف زدن و رقصیدن شیاطین ادامه پیدا می کند تا وقتی که میان آنها صلح و صفا برقرار شود. در این هنگام شیطان عزادار می شود و می گوید: خدا نور چشم آن کس را ببرد که نور چشم مرا برد.

در جای خود گفته شد: شیطان با هر کس که داخل خانه شود و به اهل خانه سلام نکند، همراه شیطان است. شیطانی که اسمش (داسم) است او را همراهی می کند و آن قدر وسوسه می کند تا شر و فتنه ایجاد نماید و اهل خانه را به جان هم اندازدآن گاه رقص و پای کوبی می کند.(۲۲۸)

خنده شیطان

شیاطین بزرگ - آمریکا و انگلستان و سردمداران کفر و شرک - برنامه مخصوص به خود دارند و با پیاده کردن آن، حکومت می کنند. و آن سیاست - تفرقه بینداز و حکومت کن - است. سپس در جایی می نشینند و به کار دو طرف می خندند.

در زمان گاندی، رهبر انقلابی هند، بعد از مبارزات زیاد و تشکیل جبهه آزادی بخش در هند، زمانی که نزدیک بود جبهه آزادی بخش گاندی به پیروزی برسد، انگلیسی ها متوجه خطر شدند، آن نقشه و سیاست دیرینه شان را پیاده کردند.

نخست شبانه و مخفیانه گاو ماده ای را کشتند،

و در محله های گاو پرست انداختند. آن گاه شایع کردند که مسلمانان به خدایان آنها توهین کرده و این گاو را کشته اند؛ در نتیجه هندوها را به جان مسلمین انداختند و کشتارهای خونینی برپا کردند.

سپس مقدارای نجاست داخل مساجد مسلمانان ریختند و گناه آن را به گردن هندوها انداختند؛ و بار دیگر مسلمانان را به جان هندوها انداختند و همان کشتارهای تکرار و خون های زیادی روی زمین ریخته شد و انقلاب در اثر تفرقه و زد و خورد از بین رفت. به این ترتیب هر دو طایفه را به سرگرم کردند و از خطر رهیدند و در گوشه ای نفس راحت کشیدند.

هم چنین محمد بن عبدالوهاب را در حجاز، میرزا علی محمد باب را در ایران، غلام احمد قادیانی را در پاکستان به صحنه آوردند و چه خون ریزی هایی که به وجود آوردند. بعد از آن هم به عقل همه آنها خندید و خوشحالی کردند.

شیطان ملعون هم، این سیاست را پیاده می کند تا زن و شوهر، پدر و فرزند، دو برادر، دو رفیق، دو طایفه، دو روستا، دو هم کار و هم کلاس را با هر شیوه و ترفندی که مؤ ثر باشد به جان هم اندازد.

در این باره، روایتی از معصوم داریم که: آن ملعون اول میان دو نفر یا دو طایفه و فامیل را به هم می زند و زد و خورد و جنگ برپا می کند، بعد از آن به کوتاه اندیشی هر دو می خندد و از کاری که کرده لذت می برد.(۲۲۹)

زنجیر شیطان

شیطان هم مثل سردمداران ستم، برای مهار و تسلیم کردن و بازداشتن از

راه حق و کشانـدن انسان به سوی خود، زنجیره هایی دارد که آنها را به گردن انسان می اندازد و ایشان را به راهی که بخواهد می کشاند.

آن زنجیره هـا عبـارت انـد از دوستی دنیـا، ریاست خواهی، شـکم بارگی، زن دوستی، خواب و تن آسایی، آدم را به گناه می کشاند. امام صادق علیه السلام هم فرمود: اولین چیزی که به وسیله آنها معصیت خدا شده همین دوستی ها بوده است.(۲۳۰)

بنـا بـه گفتـه قرآن و احـادیث معصومـان علیهم السـلام: دوسـتی دنیـا زنجیری است که از همه دوسـتی هـای دیگر محکم تر و خطرنـاک تر، اصـل و ریشه هر معصـیت، اول هر فتنه، اول هر گناه، بزرگ ترین گناه، و سرچشـمه هر فتنه و فسادی است. سـر آمد همه دوستی ها که باعث معصیت خدا می شود، دوستی دنیا است.

از امام زین العابدین سؤال شد: کدام عمل در پیشگاه خداوند افضل است؟

فرمود: هیـچ عملی بعـد از شـناخت خـدا و پیغمبر بهتر از بغض و کینه دنیا نیست؛ زیرا هر فتنه و فسادی که در عالم می شود از دوستی دنیـا سرچشـمه می گیرد. زن دوستی، ریاست خواهی، راحت طلبی، دوستی کلام و سـخن گفتن، چاپلوسـی، خود برتر بینی، دوستی مال و ثروت و تمام اینها در دوستی دنیا جمع اند.(۲۳۱)

شیطان با این زنجیرها به ویژه زنجیر دنیا خواهی، همه مردم مگر عده ای اندک را به گناه و معصیت می کشاند.

نقـل شـده: روزی شخصـی شـیطان را دیـد که زنجیرها، طناب ها، بنـدهای کلفت و نازک را بار الاغ خود کرده و از راهی می رود. سؤال کرد: اینها چیست و کجا می روی؟ در جواب گفت:

این ها دام های من است و به وسیله اینها مردم را به بیراهه می کشانم.

آن شخص از یکایک دام ها و زنجیرها پرسید. او گفت: هر کدام از این ها برای شخصی است. گفت: دام من کدام است؟ جواب داد تو احتیاج به دام نداری، خودت بدون دام دنبال من می آیی.

پرسید: آن زنجیر بسیار محکم از کیست؟ شیطان گفت: از شیخ مرتضی انصاری است. دیشب سه بار آن زنجیر بسیار محکم را به گردن ایشان انداختم، در هر سه مرتبه او آن را گسست و پاره کرد.

می گوید: بعد از این قضیه، پیش شیخ انصاری رفتم و داستان را برای ایشان نقل کردم. فرمود: درست است. من دیشب پول برای خریدن غذا نداشتم، اما سه مرتبه تصمیم گرفتم از وجوهاتی که پیشم بود بردارم و غذایی بخرم، ولی هر سه مرتبه فکری به خاطرم رسید و از دست زدن به آن چشم پوشیدم و گرسنه شب را به پایان رساندم و این، همان زنجیری بود که از شیطان پاره کردم.(۲۳۲)

گریه شیطان

شیطان از بعضی کارها خوش حال می شود و از بعضی کارهای دیگر ناراحت. از بعضی کارها آن قدر ناراحت می شود که جز گریه کار دیگری از دست او ساخته نیست. آن ملعون در چند جا گریه می کند. از جمله:

۱. وقتی مؤمنی، مؤمن دیگر را ملاقات نماید و بر او سلام کند.

این جا ابلیس از ناراحتی گریه می کند و می گوید: وای بر من، این دو نفر از هم جدا نمی گردند، مگر این که خداوند هر دو را می آمرزد و داخل بهشت می نماید و زحمات من در

گمراهی آنان از بین می رود. در تاریخ آمده: اول کسی که سلام کرد و شیطان را به گریه انداخت، حضرت آدم علیه السلام بود. وقتی خدا روح در او دمید به ملائکه سلام کرد و آنها هم جواب او را دادند. خداوند به او خطاب نمود که: این سنتی شد در میان فرزندان تو تا روز قیامت. شیطان از این کار گریه کرد.(۲۳۳)

۲. وقتی کسی برای رضای خدا ازدواج کند.

و با عیال حلال و شرعی خود، هم بستر شود و سپس غسل کند. شیطان از ناراحتی گریه می کند و می گوید: وای بر من، این بنده برای رضای خدا و بقای نسل خود و برای فراوانی (لا اله الا الله) گویان، با عیال خود نزدیکی کرد و بعد از آن غسل نمود و خود را پاک و پاکیزه کرد، دستور خدا را اطاعت نمود و خدا هم آنها را آمرزید و از گناهان آنان درگذشت. (اول کسی که غسل کرد و شیطان را به گریه انداخت، حضرت آدم علیه السلام بود.) وقتی او به زمین آمد با همسر خود، هم بستر شد و غسل نمود.(۲۳۴)

۳. وقتی کسی عطسه کند

و بعد از آن بگوید: (الحمد لله رب العالمین) شیطان از ناراحتی گریه می کند. و نیز اول کسی که عطسه کرد و بعد از آن (الحمد لله) گفت، آدم ابوالبشر علیه السلام بود.(۲۳۵)

۴. زید شحام می گوید، از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: وقتی انسان در برابر خدای خود سجده کند و آن را طول دهد. شیطان از ناراحتی فریادش بلند می شود و به کناری می رود، شروع به گریه می

کند و می گوید: وای بر من، این بنده خدا چگونه او را اطاعت می کند و در مقابل او به خاک می افتد، در حالی که من او را معصیت نمودم و به آدم سجده نکردم.(۲۳۶)

گریه دروغین شیطان

اولین کسی که به دروغ گریه نمود شیطان بود. (آن ملعون به واسطه گریه، دل بعضی را می سوزاند، بعضی را غافل گیر می کند و بر آنها مسلط می شود و منحرفشان می سازد.) اولین گریه دروغین او پیش حوا بود. وقتی که از فریب دادن آدم علیه السلام ماءیوس شد، در حالی که گریه می کرد و اشک می ریخت نزد حوا آمد و او دلش به حال شیطان سوخت. پرسید: چرا گریه می کنی؟ گفت: ای حوا! دلم به حال تو می سوزد حیف از این زیبایی و جوانی تو که می میری و زیر خاک می شوی.

حوا گفت: چه کنم که نمیرم؟ گفت: اگر تو و همسرت از این درخت بخورید، دیگر مرگ به سراغ شما نخواهد آمد. حوا رفت پیش آدم علیه السلام و داستان گریه او را بیان کرد و هر دو از آن درخت خوردند و از بهشت بیرون شدند.(۲۳۷)

نیز نقل شده که: حضرت یحیی بن زکریا (س) روزی به ابلیس برخورد نمود، در حالی که آن ملعون گریه می کرد. یحیی علت گریه او را پرسید؟ گفت: ای پیامبر خدا! هر چه در خانه خدا می روم و او را می خوانم، جوابم را نمی دهد و عنایت در حقم نمی فرماید. یحیی از روی دل سوزی عرض کرد: خدایا! چه می شد اگر درب عنایت خویش را به روی

این مرد باز می کردی و او را مشمول رحمت خود می فرمودی؟!

خطاب رسید: ای یحیی! شیطان به دروغ گریه می کند، گریه او برای فریب دادن بندگانم است. اگر می خواهی دروغ او بر تو هویدا شود به او بگو: خدا تو را می بخشد، در صورتی که بروی کنار قبر آدم علیه السلام و بر خاک او سجده کنی!

یحیی جریان را برای شیطان بازگو کرد و از خواست تا بر سر آدم علیه السلام رود و سجده کند! گفت ای یحیی! آن وقت که آدم علیه السلام بر مسند عزت و قدرت تکیه زده بود او را سجده نکردم، چگونه حال که مرده و زیرخاک رفته است بروم و خاکش را سجده کنم؟ هرگز چنین کاری نخواهم کرد.

خطاب از جانب خدا رسید:ای یحیی! حال دانستی که گریه آن ملعون نیرنگ بوده و مقصودش منحرف کردن مردم است؟! (۲۳۸)

چند نفر از شاگردان و پیروان شیطان هم از او پیروی نمودند و به دروغ گریه کردند. یکی پسران یعقوب که شبانه پیش پدر آمدند، در حالی که گریه دروغین می کردند و گفتند:ای پدر! یوسف را گرگ خورد و پیراهن خون آلود او را به پدر نشان دادند.(۲۳۹)

هم چنین در شام، به امر معاویه به بهانه پیراهن عثمان که خون آلود بود عده ای گریه های دروغین کردند و مردم را علیه حضرت علی علیه السلام شوراندند. و نیز ماءمون عباسی که در شهادت امام رضا علیه السلام در خراسان به دروغ گریه کرد. (۲۴۰)

فریاد شیطان

بعضی کردارهای انسان آن قدر بر شیطان ناگوار است که او را به فریاد و فغان می آورد و از ناراحتی رنجور

و نحیف می شود. به این داستان توجه کنید:

روزی شیطان در گوشه مسجد الحرام ایستاده بود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم سرگرم طواف خانه کعبه بودند. وقتی آن حضرت از طواف فارغ شد، دید ابلیس ضعیف و نزار و رنگ پریده، کناری ایستاده است، فرمود:ای ملعون! تو را چه می شود که چنین ضعیف و رنجوری؟!

گفت: از دست امت تو به جان آمده و گداخته شدم. فرمود: مگر امت من با تو چه کرده اند؟

گفت: یا رسول الله! چند خصلت نیکو در ایشان است، من هر چه تلاش می کنم این خوی را از ایشان بگریم نمی توانم. فرمود: آن خصلت ها که تو را ناراحت کرده کدام اند؟

گفت: اول این که، هرگاه به یک دیگر می رسند سلام می کنند، و سلام یکی از نامهای خداوند است.(۲۴۱) پس هر که سلام کند حق تعالی او را از هر بلا و رنجی دور می کند. و هر که جواب سلام دهد، خداوند متعال رحمت خود را شامل حال او می گرداند.

دوم این که، وقتی با هم ملاقات کنند به هم دست می دهند. و آن را چندان ثواب است که هنوز دست از یک دیگر برنداشته حق تعالی هر دو را رحمت می کند.(۲۴۲)

سوم، وقت غذا خوردن و شروع کارها (بسم الله) می گویند و مرا از خوردن آن طعام و شرکت در آن دور می کنند.

چهارم، هر وقت سخن می گویند: (ان شاءالله) بر زبان می آورند و به قضای خداوند راضی می شوند و من نمی توانم کار آنها را از هم بپاشم، آنان رنج و رحمت مرا ضایع

می کنند.

پنجم، از صبح تا شام تلاش می کنم تا اینان را به معصیت بکشانم. باز چون شام می شود، توبه می کنند و زحمات مرا از بین می برند و خداوند به این وسیله گناهان آنان را می آمرزد.

ششم، از همه اینها مهمتر این است که وقتی نام تو را می شنوند با صدای بلند (صلوات) می فرستند و من چون صواب (صلوات) را می دانم، از ناراحتی فرار می کنم؛ زیرا طاقت دیدن ثواب آن را ندارم.

هفتم: ایشان وقتی اهل بیت تو را می بینند، به ایشان مهر می ورزند و این بهترین اعمال است. پس حضرت روی به اصحاب کرده و فرمودند: هر کس یکی از این خصلت ها را داشته باشد از اهل بهشت است.(۲۴۳)

کمین گاه شیطان

دشمن وقتی نتوانست از راه های ساده و عادی بر حریف خود غالب شود و او را به زمین زند، دنبال کمین گاهی می گردد، تا در پناه آن و در وقت مناسب، بر حریف خود حمله کند و ناگهان او را در جای خود از پای در آورد و این شگرد خوبی است.

حیوانات برای این که طعمه خود را به آسانی به دست آورند، کمین می کنند، انسان برای نابودی دشمن خود کمین می نماید، کمین گاه جای امنی برای دشمن است، نزدیک ترین راهی است که انسان و هر حیوانی را به مقصود می رساند. شیطان هم از این حربه استفاده می کند و اگر نتوانست از راه عادی و ساده بر انسان غالب شود، باید کمین کند و از این راه به مقصود برسد. کمین گاه شیطان، مال و ثروت است.

غیاث بن

ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: شیطان، فرزند آدم علیه السلام را در هر چیز می چرخاند و به هر راهی می برد - و هر گناهی را به او پیشنهاد می کند - همین که او را خسته و ناتوان دید، نیرو و توانش را از او گرفته، در کنار مال و ثروت کمین می کند و چون انسان به آن جا رسد - که آخرین مرحله شانس شیطان است - ناگهان گریبانش را می گیرد که دیگر راه فراری برای او نیست.(۲۴۴)

مقصود این است که مال و ثروت بزرگ ترین کمین گاه شیطان است؛ زیرا بسیار کم اتفاق می افتد که انسان به مال و ثروت برسد و او را نفریبد و منحرف نکند. قرآن در این باره می فرماید:

کلا ان الانسان لیطغی ان راه اسغنی

(چنین نیست که نعمت های الهی و مال و ثروت شکرگزاری را برای همیشه در انسان زنده کند، بلکه او مسلما طغیان می کند، چون خود را مستغنی و بی نیاز می بیند.)(۲۴۵)

طغیان کردن طبیعت غالب انسان ها است، طبیعت کسانی که در مکتب عقل و وحی پرورش نیافته اند، آنان وقتی خود را مستغنی می پندارند، شروع به سرکشی و طغیان می کنند.

از همین جهت است که پیشوای ششم امام صادق علیه السلام فرمود: سر هر خطاکاری دوستی (و علاقه) به دنیا است.

چون دنیا انسان را از کسب کمالات و تحصیل آخرت باز می دارد، او را به پرت گاه می برد. دوستی مال و ثروت باعث فراموشی خدا و آخرت، دشمنی با خدا و پیامبران الهی و اولیای او

و مؤمنان می شود.

حضرت یوسف علیه السلام وقتی گرفتار آن همه بلا و فتنه می شود و در چنگال زیباترین زنان آن زمان گرفتار می گردد نمی گوید: خدایا! مرا مسلمان بمیران، اما وقتی به ریاست و حکومت می رسد از خدا می خواهد که حکومت و ریاست و مال و منال، او را منحرف نکند و بر خداشناسی ثابت قدم بدارد و هنگام مردن مسلمان بمیرد.(۲۴۶)

کابینه شیطان

شیطان هم مانند شهروندان کشورها رئیس جمهور، دولت و کابینه ای دارد. و کابینه او مرکب از بیست نفر است. کارهای خود را با کمک آنها انجام می دهد. برای هر کاری وزیری تعیین کرده، به انحراف کشیدن مردم را به آن کابینه سپرده است. افراد کابینه اش از فرزندان خود او هستند. در هر صبح و شام تخت خود را می گذارد و بر آن می نشیند، افراد کابینه دورش جمع می شوند، او هم دستورهای لازم را به آنها می دهد، هر کس در پی ماءموریت خود می رود. اسامی کابینه او از این قرار است:

۱. ولها یا ولهان؛

او ماءمور طهارت و نماز و عبادت است. او انسان را در طهارت و نماز وسوسه می کند و به شک می اندازد که این نماز باطل است؛ نماز دیگری شروع کن؛ وضوی تو ناقص بود؛ دو مرتبه تجدید کن. گاهی در سجده در بدن انسان چیزی می دمد، به طوری که انسان خیال می کند وضوی او باطل شد و مجبور شد دو مرتبه وضو بگیرد.(۲۴۷)

۲. هفاف؛

ماءموریت دارد که در بیابانها و صحراها انسان را اذیت کند و برای ترسانیدن او را به وهم و خیال اندازد

یا به شکل حیوانات گوناگون به نظر انسان درآید.

۳. زلنبور (یارکتبور)؛

که آن موکل بازاری ها است. لغویات و دروغ، قسم دروغ و مـدح کردن متاع را نزد آنها زینت می دهد. آنها هم برای این که جنس خود را به فروش رسانند آن اعمال را انجام می دهند.(۲۴۸)

۴. ثبر؛

در وقـتی که مصـیبتی به انسـان وارد می شـود، صورت خراشـیدن، سـیلی به خود زدن، یقه و لبـاس پـاره کردن را برای انسـان پسندیده جلوه می دهد.(۲۴۹)

۵. ابیض؛

انبیـا را وسـوسه می کنـد - یـا مـاءمور به خشم در آوردن انسـان است و غضب را پیش او موجه جلوه می دهـد و به وسـیله آن خونها ریخته می شود.

۶. اعور؛

کارش تحریک شهوات در مردان و زنها است و آنها را به حرکت می آورد! و انسان را وادار به زنا می کند.

از زنا افتد و با اندر جهات

ابر ناید از پی منع زکوت

اعور، همان شـیطانی است که بر صـیصای عابـد را وسوسه کرد تا با دختری زنا کند و بعد او را به قتل رساند. (داسـتا......خواهد آمد.) روزی اعور پیش هود پیغمبر رفت، آن حضرت ضربه ای به چشم او زد، کج شد.(۲۵۰)

۷. داسم؛

همواره مراقب خانه ها است. وقتی انسان داخل خانه شـد و سـلام نکرد و نام خدا را بر زبان نیاورد، با او داخل خانه می شود و آن قدر وسوسه می کند تا شـر و فتنه ایجاد نماید و اهل خانه را به جان هم اندازد. اگر انسان سـر سفره غذا نشست و (بسم الله) نگفت با او غذا می خورد. هرگاه انسان داخل خانه شد و سلام نکرد و ناراحتی پیدا شد

باید بگوید (داسم، داسم، اعوذ بالله منه).(۲۵۱)

۸. مطرش یا مشوط و سا وشوط؛

کار او پراکندن اخبار دروغ یا دروغ هایی است که خود جعل کرده؛ در حالی که حقیقت ندارند.(۲۵۲)

۹. قنذر؛

او نظارت بر زندگی افراد می کند. هر کس چهل روز در خانه خود طنبور داشته باشد؛ غیرت را از او بر می دارد، به طوری که انسان در برابر ناموس خود بی تفاوت می شود.(۲۵۳)

۱۰. دهار؛

ماءموریت او آزار مؤمنان در خواب است. به طوری که انسان خواب های وحشت ناک می بیند، یا در خواب به شکل زنان نامحرم در می آید و انسان را وسوسه می کند تا او را محتلم کند.(۲۵۴)

۱۱. اقبض؛

وظیفه او تخم گذاری است. روزی سی عدد تخم می گذارد. ده عدد در مشرق و ده عدد در مغرب و ده عدد زمین، از هر تخمی عده ای از شیاطین و عفریت ها و غول ها و جن بیرون می آیند که تمام آنها دشمن انسان اند.(۲۵۵)

۱۲. تمریح؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: برای ابلیس - در گمراه ساختن افراد - کمک کننده ای به نام (تمریح) وی در آغاز شب بین مغرب و مشرق به وسوسه کردن، وقت مردم را پر می کند.(۲۵۶)

۱۳. قزح؛

ابن کوا از امیرالمؤمنین علیه السلام از قوس و قزح پرسید، حضرت فرمود: قوس قزح مگو؟! زیرا نام شیطان (قزح) است بلکه بگو (قوس اله و قوس الرحمن).

۱۴. زوال؛

مرحوم کلینی از عطیه بن المعزام روایت کرده که وی گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و از مردانی که دارای مرض (ابنه) بوده و هستند یاد کردم. حضرت فرمود: (زوال) پسر ابلیس با آنها

مشارکت می کند ایشان مبتلا به آن مرض می شوند.

۱۵. لاقیس؛

او یکی از دختران شیطان و کارش وادار کردن زنان به مساحقه. و هم جنس بازی زنان است او مساحقه را به زنان قوم لوط یاد داد. یعقوب بن جعفر می گوید: مردی از حضرت صادق علیه السلام از مساحقه بازی زن با زن دیگر- پرسید: حضرت در حالیکه تکیه کرده بود نشست و فرمود: زن زیر و زن رو - هر دو ملعون اند. پس از آن فرمود: خدا بکشد (لاقیس) دختر ابلیس را که چه عمل زشتی را برای زنها آورد. آن مرد گفت: این کار اهل عراق است؟ حضرت فرمود سوگند به خدا که این عمل در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، قبل از آن که در عراق باشد.(۲۵۷)

۱۶. متکون؛

شکل خود را تغییر می دهد و خود را به صورت بزرگ و کوچک در می آورد و مردم را گول می زند و این وسیله آنان را وادار به گناه می کند.(۲۵۸)

۱۷. مذهب؛

خود را به صورت های مختلف در می آورد، مگر به صورت پیغمبر و یا وصی او. مردم را با هر وسیله که بتواند گمراه می کند.(۲۵۹)

۱۸. خنزب؛

بین نمازگذار نمازش حایل می شود؛ یعنی توجه قلب را از وی برطرف می کند. در خبر است که: عثمان بن ابی العاص بن بشر در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد: شیطان بین نماز و قرائت من حایل می شود - یعنی حضور قلب را از من می گیرد - حضرت جواب داد: نامش شیطان (خنزب) است. پس هر زما از او

ترسیدی به خدا پناه ببر.(۲۶۰)

۱۹. مقلاص؛

موکل قمار است. قمار بازها همه به دستور او رفتار می کنند. به وسیله قمار و برد و باخت اختلاف و دشمنی در میان آنان به وجود می آورد.(۲۶۱)

۲۰. طرطبه؛

یکی از دختران آن ملعون می باشد. کار او وادار کردن زنان به زنا است و هم جنس بازی را هم به آنان تلقین می کند.(۲۶۲)

با توجه به مطالب فوق به دست می آید که ابلیس به صورت یک فرمانده ویران گر که نقش فرماندهی را به عهده دارد فرمان می دهد و بچه هایش در اجرای دستورات او می کوشند و با تلاش ها و تغییر شکل های مختلف، جوامع انسانی را به بدبختی می کشانند.(۲۶۳)

خانه شیطان

احمد حرب که یکی از زهاد و اهل حال و کشف بوده بامدادی از بازاری در نیشابور می گذشت. دید شیطان، پرچمی بر افراشته و دور او شیاطین صف بسته اند.

گفت: ای بیچاره! به چه طمع این جا آمده ای؟ پاسخ داد: بازار دنیا، خانه من است؛ به خانه خود آمده ام، تو از مردم بپرس که چرا به خانه من آمده اند؟ احمد گفت: آنان آمده اند تا کسبی کنند و نانی برای رفاه زن و فرزند و زندگی خود به دست آورند.

شیطان گفت: من نیز می کوشم تا یکی را به جهنم ببرم؟ آنان به مال من دست می زنند، من نیز در سینه آنان دست می زنم و وسوسه می کنم. به آنها بگو از خانه من بیرون روند و آن را به من واگذارند تا من هم از سینه آنها بیرون روم.

حضرت رسول فرمود: شیطان بار اول کسی که داخل

بازار می شود، داخل و با آخرین کسی که بر می گردد، او هم برمی گردد.(۲۶۴)

و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین بقعه های زمین بازار است و آن میدان میدان و محل جولان دادن شیطان می باشد. اول صبح با پرچم خود می آید و آن را نصب می کند، تخت خود را در بازار می گذارد و فرزندان خود را در آن پراکنده می کند، به هر کدام از آنها دستور می دهد که مردم بازار را وسوسه کنند. در متر کردن پارچه خیانت و از آن کم نمایند. به عده ای دیگر می گوید: وسوسه کنید که اهل بازار در تعریف جنس خود قسم دروغ بخورند و با قسم، جنس پست خود را خوب جلوه دهند و بفروشند.

بعد از آن به فرزندان خود خطاب می کند و می گوید: بر شما باد مردمی که پدر آنها مرده - مراد حضرت آدم علیه السلام است - ولی پدر شما هنوز زنده می باشد. کوشش کنید که با اول کس داخل بازار شوید و با آخرین کس خارج شوید.(۲۶۵)

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: بازار خانه سهو و غفلت و بی خبر شدن از خداست. کسی که در بازار تسبیح بگوید، خداوند برای هر تسبیح او هزار هزار حسنه می نویسد. و در قیامت او را می بخشد. بخشیدنی که به قلب احدی خطور نکرده باشد.(۲۶۶)

و حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر می خواهی شیطان را دور کنی یاد خدا کن. چون خدا را یاد کردن باعث راندن و فرار شیطان می شود.(۲۶۷)

میدان شیطان

میدان محل اجتماع و محل تجارت و خرید و فروش اجناس گوناگون است.

جایی که رفت و آمد در آن برای همه آزاد است و هر کس هر چه بخواهد در آنجا به دست می آورد.

از جمله کسانی که در آن میدان رفت و آمد می کند و آن جا را از نظر دور نمی دارد و بیشتر وقتش را در آن صرف می کند شیطان است. از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله آن جا را بدترین بقعه های زمین می داند.(۲۶۸)

از امام باقر علیه السلام نقل شده که: یک نفر اعرابی (از طایفه بنی عامر) خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مشرف شد و پرسش هایی از آن حضرت کرد. از جمله سؤ ال ها این بود که گفت: یا رسول الله! بدترین بقعه های زمین کجاست؟ بعد از آن که جبرئیل نازل شد و آن حضرت را آگاه نمود. فرمود: ای اعرابی! بدترین بقعه های زمین بازارها است. آن جا میدان و محل تاخت و تاز شیطان می باشد. بامدادان با پرچم خود وارد آن جا می شود و آن را بر می افرازد و تخت خود را کنار آن بر زمین می گذارد و بر آن می نشیند. فرزندانش را در بازار می پراکند و به هر کدام دستوری جداگانه می دهد.

بعضی از آنان، با کیل سروکار دارند، وسوسه می کنند که کیل درست نباشد. عده ای از آنان کسانی که اجناس را به درستی وزن می کنند وسوسه می کنند که در آن دست ببرند. عده ای را وسوسه می کنند که در ذرع و متر دزدی

کنند، در فروختن اجناس خود قسم دروغ بخورند به بعضـی دسـتور تقلب، غش در معامله، ربا و سود گرفتن می دهند. به ذریه و فرزندان خود می گوید: کوشـش کنید درباره کسانی که پدرشان (حضـرت آدم علیه السـلام) مرده، ولی پدر شـما - که من بـاشم - زنـده است و - شـما را راهنمـایی می کنـد. شیطان بـا اول کسـی که داخل بازار می شود داخل می گردد و با آخرین کسی که از بازار خارج می شود بیرون می رود.(۲۶۹)

حضـرت علی علیه السـلام به حارث همـدانی می فرماید: بپرهیز از نشسـتن بر سـر گذرها و در مراکز عمومی و بازارها و مراکز تجـارت؛ زیرا در آن جاهـا محـل حضور شـیطان - و وسوسه های او است - محل پیشامـد فتنه ها و تباه کاری ها است. شـیطان سعی می کنـد افراد را برای تـاءمین منـافع خودشـان بـه دروغ، تهمـت و انحراف بکشانـد و به دنبـال آن اضـطراب و آشـوب و نگرانی به وجود آورد. غالبا مردم در این جاها به امور دنیا و کارهای خلاف دین مشـغول اند. پس تا می توانی باید از مراکز و بازارها که میدان ابلیس است دور شوی تا داخل فتنه و فساد نشوی.(۲۷۰)

فرودگاه شیطان

شیطـان برای خود زنـدگانی مخصوصـیماننـد: شـهر، رودخانه، خوابگاه، نهارخوری و فرودگاه دارد. فرودگاه جایی است که اجازه می دهند روز و شب وسایل حمل و نقل از اطراف آسـمان به آنجا فرود آید. فرودگاه شیاطین یعنی جایی که همیشه آن جا می نشینند! و آن روح پلید کسی است که به زبان و اعضای دیگر خود گناه می کند، دروغ می گوید، فحاشی می

کند، تهمت می زند، غیبت می نماید، آبروی مردم را می برد. زخم زبان می زند، به ناموس مردم نگاه می کند، با دست و پا و جمیع اعضا و جوارح مرتکب گناه می شود.

فرودگاه شیاطین قلب آن کاهنان و جادوگرانی است که با شیاطین ارتباط دارند. آنان مطالب حقی را که شیاطین از ملائکه می شنوند، با ده ها دروغ به کاهنان دیگر می گویند، آنها هم ده ها دروغ دیگر را به آنها می افزایند و به خورد مردم می دهند. قرآن فرودگاه او را این طور بیان می نماید:

هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم یلقون السمع و اکثرهم کاذبون

(آیا به شما خبر دهم، شیاطین بر چه کسی نازل می شوند؟ بر هر دروغ گوی گنه کار نازل می گردند. آنها آن چه را می شنوند به دیگران القا کنند و اکثرشان دروغ گو هستند). (۲۷۱)

شیطان موجودی است ویران گر، موذی و مخرب، القائات او در مسیر فساد و تخریب است. مشتریان او دروغ گویان و گنه کارانـد که قلب آنها مانند لانه زنبور محل آمد و شد شیطان ها است، مانند فرودگاه های بزرگ دنیا که در هر ساعت ده ها طیاره فرود می آیند و بلند می شوند.

شاخ شیطان

از جمله شیطان صفتانی که در این زمان بروز کرده اند و قتل و غارت و کشتارشان، جنایت و ضربه زدن به اسلام و قرآن و توحیدشان، بر هیچ کس پوشیده نیست، فرقه وهابی های مرتد و گمراه کننده می باشند که بر کشور حجاز حکومت می کنند و بر حرمین شریفین تسلط دارند.

حضرت رسول صلی الله

علیه و آله از آمدن آنها خبر داده و آنان را شاخ شیطان نامیده است. بخاری که یکی از علمای اهل تسنن است در کتاب خود از عبدالله عمر روایت میکند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم دوبار فرمود: خدایا! به ما، در یمن برکت بده، خدایا به ما، در شام برکت بده، اصحاب عرض کردند: یا رسول الله بفرمایید به نجد ما هم برکت بده!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نجد؟! جای زلزله ها و فتنه ها است و شاخ شیطان از آن جا بیرون می آید.

نیز بخاری از پدرش روایت می کند که گفت: روزی پیغمبر اسلام در کنار منبر ایستاد و فرمود: فتنه و فساد از آن جا است. از آن جا که شاخ شیطان بیرون می آید!

و نافع از عبدالله عمر روایت می کند که گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله روبه طرف مشرق کرد و فرمود: آگاه باشید که فتنه و فساد در آن جا است، آن جا که شاخ شیطان بیرون می آید.

در شرح السنه از عقبه بن عمر روایت می کند که گفت: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با دست خود به طرف یمن کرد و فرمود: آگاه باشید که آن جا پربرکت است. بدانید و آگاه باشید که قساوت و سنگ دلی در میان شتر دارانی است که در زیر دم شتران هستند، جایی که شاخ شیطان از آن جا بیرون می آید.(۲۷۲)

آن حضرت از یمن تعریف و از نجد بدگویی کرده و می گوید: جای زلزله و فتنه ها و فساد نجد است، قساوت و سنگدلی در میان

شترداران است که همان نجد باشد، و شاخ شیطان از آن جا بیرون می آید. حضرت فرقه وهابی را تعبیر به شاخ نموده؛ چون شاخ حیوانات برای انسان و دیگر حیوانات بسیار خطرناک می باشد. - ممکن است انسان به وسیله شاخ زدن حیوان از بین برود.

خطر وهابی برای اسلام و مسلمین بسیار زیاد است. آنها اگر بتوانند تمام مسلمین را به عنوان مشرک و کافر می کشند، اموال آنان را به غارت می برند، اسلام را به اسم اسلام نابود می کنند.

معروف است که وقتی نجدی های مهاجم به سرکردگی عبدالعزیز پسر مسعود، پدر پادشاهان کنونی عربستان، مدینه منوره را اشغال کردند و قبر امامان و زنان و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در بقیع را خراب کردند، خواستند قبر مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله راهم خراب کنند. ولی با اعلام خطر ممالک اسلامی و بیشتر علمای هند روبه رو شده، از بیم اعتراض دنیای اسلام خودداری کردند.

می گویند: نجدی های مهاجم یعنی سربازان عبدالعزیز بن مسعود و پیروان محمد بن عبدالوهاب روی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله قهوه می کوبیدند و فریاد می زدند: محمد! (قم قم!! انت قلت النجد قرن الشیطان) یعنی ای محمد! برخیز، برخیز! تو گفتی که نجد شاخ شیطان است!؟(۲۷۳)

از جمله عقاید وهابی ها (شاخ شیطان) این است که: ۱. خدا را جسم میدانند، برای او دست و پا، صورت و اعضا در نظر می گیرند؛ ۲. همه مسلمانان را به غیر از خودشان کافر و مشرک دانسته و قتل و غارت آنان را جایز می دانند؛ ۳. خراب کردن قبر امامان

و پیغمبران را واجب دانسته؛ ۴. زیارت کردن را حرام و شرک می دانند.

در زمان خودمان شمه ای از جنایات و قتل و کشتار آنها را دیدیم و شنیدیم که چگونه در جمعه خونین مکه در چهارم دیحجه الحرام مطابق نهم مرداد سال ۶۶ حمله کردند و صدها نفر از زایران خانه خدا را قتل عام کرده و هزاران نفر را مجروح ساختند. موحدین و یگانه پرستان را مشرک دانسته و حتی آخوندهای درباری آنان، فریاد می زدند و می گفتند (اقتل المجوس اقتل المشرکین) مجوس و مشرکین را بکشید.

منبر شیطان

در خبر است که: در شب هفدهم ماه مبارک رمضان که پیغمبر صلی الله علیه و آله به معراج تشریف برد و همه جا را دید و در همان شب مراجعت فرمود. صبح آن شب، شیطان خدمت آن سرور مشرف شد و عرض کرد: یا رسول الله! شب گذشته که به معراج تشریف بردید، در آسمان چهارم طرف چپ (بیت المعمور) منبری بود، شکسته و سوخته و به رو افتاده. آیا شناختی آن منبر را و متوجه شدید که از کیست؟

آن حضرت فرمودند: خیر؛ آن منبر از کیست؟ شیطان عرض کرد: آن منبر از من است و صاحب آن بودم! بالای آن می نشستم و ملائکه پای منبر من حاضر می شدند، از برای آنها راه بندگی حضرت منان را می گفتم. ملائکه از عبادت و بندگی من تعجب می کردند! هر وقت که تسبیح از دستم می افتاد، چندین هزار ملک بر می خاستند، تسبیح را می بوسیدند و به دست من می دادند. اعتقاد من این بود که خداوند از من بهتر چیزی

را خلق نفرموده؛ ولی یک بار دیـدم امر به عکس شـد و رانـده درگاه او شـدم. و الان کسـی از من بـدتر و ملعون تر در درگاه احـدیت نیست. ای محمـد صـلی الله علیه و آله وسـلم! مبـادا مغرور شوی و تکبر نمایی، چون هیـچ کس از کارهای الهی آگاه نیست.

در ملاقـات خود با حضـرت یحیی عرض کرد: من جزو ملائکه بودم و چهار هزار سال سـرم را از یک سـجده بر نداشـتم؛ ولی عاقبتم این شد که از صفوف ملائکه بیرون شدم و مطرود و مردود و ملعون درگاه حق تعالی گردیدم.(۲۷۴)

جایگاه شیطان

همان طور که انسان به جایی نیاز دارد - چه در دنیا و چه در عالم برزخ و قیامت - شـیطان ها هم به مکان احتیاج دارنـد. جای هر کـدام از نظر پستی و بلنـدی فرق دارد، برای هر کـدام جایگـاه مخصوصـی است. وقتی انسان مرد وارد عالم برزخ می شود. اگر از نیکان و پاکان باشد جایگاه او در (وادی السـلام) نجف و در کنار پیامبران و امامان معصوم و اولیاء الله علیهم السلام می باشد، اگر از بدن و ناپاکان بوده جایگاهش در چاه های وادی برهوت، که در سرزمین یمن قرار دارد، می باشد.

بعد از عالم برزخ و داخل شدن در عالم قیامت، جایگاه پاکان در (اعلاعلیین) که در آسـمان هفتم قرار دارد می باشد و آن جا برای کفار و مجرمان و اهل نفاق آماده شده است. و همان (سجین) جایگاه شیطان و پیروان او هم خواهد بود.

ابن عباس پیش کعب الاحبار آمد و گفت: از قول خداوند که می فرماید:

(ان کتاب الفجار لفی سجین.) (۲۷۵) برایم بگو.

در جواب گفت: وقتی روح خبیث (فجار) را از بـدن کثیفشان بیرون می کشـند او را به آسـمان می برنـد. آسـمان ها او را نمی پذیرنـد و به زمین برمی گرداننـد آن هم نمی پـذیرد، ناچـار آن روح خبیث را می برنـد تـا هفت طبقه زمین، همـان جـایی که جایگاه شـیطان و طرفداران او است. شـکنجه ای که در (سـجین) برای شـیاطین آماده شده از هر عذاب و شکنجه ای سخت تر است. (پناه بر خدا).(۲۷۶)

مغازه شیطان

در دنیا هر کس یک جایی برای خود برمی گزینـد تا دارایی اش را در آن نگه دارد و یا در آن جا خریـد و فروش کنـد، مانند تجـار و کسـبه بـازار که برای کسب و تجـارت خود دکانی تهیه می کننـد و اجناس خود را در آن جا می گذارنـد. اگر کسـی چیزی از آن مغازه ببرد، صاحب مغازه او را تعقیب کرده و مجازات و زندانی می کند.

همیـن طـور شـیطان هـم برای خـود جـایی دارد که آن، تجـارت خـانه و مغـازه شـیطان، در دنیـا است. در این مغـازه کالاهـای گونـاگونی را در قفسـه هـا و طبقـات قرار داده. اجنـاس این مغـازه عبـارت است از کـبر، حسـد، غضب، عصـبیت، فخر، بخـل، سوءالخلـق، حرص، طمـع، طول الامـل، کسـالت، ضـجر، لهو و لعب، غفلت، قسـاوت، کینه، عجب، ریـا، معصـیت، خصومت و عـداوت، فسق و جور، زنـا و لواط، قتـل و غـارت، غیبت و تهمت و غیر این هـا. در یک طرف مغازه این اجناس را در قفسه ها مرتب و منظم کرده، و در طرف دیگر مغازه دوست داشـتنی ها مانند: دوستی دنیا، دوستی ریاست، دوستی طعام، دوستی زنان، دوستی

خواب، راحت طلبی، دوستی کلام زیادی، دوستی برتری طلبی، و علو و رتبه، دوستی ثروت، دوستی درهم و دینار و دوستی حرام را چیده است.

با اینها تجارت می کند و مردم را جذب خود می نماید. هر کس هر کدام از این ها را بخواهد به او می دهد. به هین خاطر یحیی بن معاذ می گوید: دنیا دکان و مغازه شیطان است، پس هیچیک از اجناس این مغازه را سرقت نکن؛ زیرا اگر چیزی از آنها را بردی، شیطان تو را تعقیب و دنبال می کند تا تو را بگیرد و دیگر رهایت نمی نماید.(۲۷۷)

این بازار و مغازه شیطان، غیر از زیان، چیزی برای تو نخواهد داشت. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

الدنیا سوق الخسران

(دنیا بازار زیان است). (۲۷۸)

و امام دهم حضرت هادی علیه السلام درباره دنیا می فرماید:

(الدنیا سوق ربح فیها قوم و خسر آخرون؛ دنیا بازار است، بعضی از آن سود می برند و بعضی خسارت می بینند).(۲۷۹)

پس ای انسان بیدار باش! به بازار و مغازه شیطان نرو و چیزی را ندزد که صاحب آن تو را بیچاره و بدبخت می کند و به جهنم می برد.

مال التجاره شیطان

شیطان هم مانند سرمایه داران بزرگ و پول داران حرفه ای، سرمایه و مال التجاره ای آماده کرده و برای فروش، دنبال مشتری می گردد.

مناسب است انواع و اقسام مال تجاره شیطان را که برای فروش به مردم عرضه می کند را از زبان خودش بشنویم.

روزی حضرت عیسی بن مریم علیه السلام شیطان را دید که پنج الاغ سیاه در پیش دارد و بارهایی بر آنان گذاشته و از راهی می رود.

آن حضرت پرسید:ای شیطان!

بـار این الاـغ هـا چیست؟ و به کجـا می روی؟ آن ملعون عرض کرد:ای روح الله! بـار آنهـا مال التجاره است و برای فروش می برم.

فرمود: آیا هم کارها از یک قماش هستند؟ گفت: خیر، بار هر کدام بادیگری فرق می کند و هر الاغی یک نوع بار دارد.

گونه گونه هست بار این خزان

تو همه خر را به یک چوبی مران

حضـرت عیسـی به یکی از آنهـا اشـاره کرد و پرسـید: بـار این الاـغ چیست؟ شـیطان گفت: ظلم و جـور و تعـدی است. فرمود: خریدار آن کیست؟ پاسخ داد: پادشاهان ظالم و حاکمان جور.

پرسـید الاـغ دومی چـه بـار دارد؟ گفـت: غرور و خودپسـندی. فرمـود: چـه کسـی خریـدارش است؟ عرض کرد: کدخـداهای آبادیها، و رؤ سای دهات.

پرسید: بر الاغ سوم چه بار کرده ای؟ گفت: حسد. فرمود: مشتری آن کیست؟ گفت: عالمان درباری و مزدوران آنها و نوکران اجانب (البته علمای خوب و واقعی حسد ندارند. حضرت علی علیه السلام درباره آنها فرمودند: آنها عالم ربانی هستند).(۲۸۰)

پرسـید: بـار الاـغ چهارم چه می باشـد؟ گفت: بار آن خیانت است. فرمود: مشتری آن کیست؟ گفت: تجار و عمال و کارکنان تجار؛ کسانی که تجار آنها را امین خود قرار داده و برای خرید و فروش به شـهرهای دور و نزدیک می فرسـتند، ولی آن ان به جای امانت داری خیانت می کنند.

پرسـید: آن دراز گوش پنجمی بـارش چیست؟ پاسـخ داد: نیرنـگ. فرمود: خریـدار آن چه کسـانی هسـتند؟ جواب داد: زن ها مشتری و خریداران این بار می باشند.(۲۸۱)

قرآن مکر زنان را از مکر شیطان بزرگ تر دانسته، آن جا که می فرماید: (ان کید کن عظیم؛ کید و

مکر زنـان بزرگ است)(۲۸۲) در حـالی که مگر شـیطان را سـست و ضـعیف معرفی می کنـد. آن جا که می فرمایـد: (ان کید الشیطان کان ضعیفا؛ به درستی که کید شیطان ضعیف است).(۲۸۳)

کارگاه شیطان

کارگـاه و کارخانه، محل کار و جای کارگران را می گوینـد، جایی که انسان مشـغول کرا و وسایل کا در آن جا آماده و مهیا است و دایما به آن محل رفت و آمد می شود.

شیطان هم برای خود کارخانه و کارگاهی دارد که به آنجا رفت و آمد و نظارت دارد. کوشش برای دنیا و آخرت سست و بی حال باشند، نه حال عبادت دارند و نه حال تجارت، نه عاشق دنیا هستند و نه آخرت.

رویات و کلماتی از معصومان علیه السـلام درباره تنبلی و بی حالی وارد شـده که خود ایشان از سـستی و بی حالی به خـدا پناه می برد.

امام سجاد علیه السلام در شبهای ماه مبارک رمضان در مناجات های خود چنین می فرماید:

خدایا! به تو پناه می برم از تنبلی و سستی و بی حالی.(۲۸۴)

حضـرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از تنبلی و سستی بپرهیز؛ زیرا تو برای امروز زنده ای نه برای فردا. اگر فردایی بود نیز مثل امروز باش و اگر فردایی نبود پشیمان نخواهی بود.(۲۸۵)

نیز آن حضرت فرمود: از خستگی و کاهلی بپرهیز؛ چون اگر در کارهای دنیا و آخرت خسته و ملول باشی حق را تحمل نتوانی کرد و اگر تنبل و سست باشی از ادای حق باز می مانی.

بلی، شیطان در این کارخانه و کارگاه مغز، فعالیت می کند. انسان را به تن پروری می کشاند، که شخص

همواره خمود و پژمرده و بی حال به نظر می رسد. او نمی گذارد انسان کار دنیا و آخرت خود را به خوبی انجام دهد و حرکتی در راه اصلاح دینا و آخرت خود بکند.

شعار شیطان

هر قوم و ملتی و هر دین و مذهبی باورها و فرهنگ ویژه ای دراند و روی همان معتقدات شعار می دهند. شعار از قلب و افکار درونی که انسان پای بند به آنها است سرچشمه می گیرد. و آن، بیان گر انگیزه درونی شخص است. معمولا شعار در زمان جنگ و مبارزه و زد و خورد داده می شد.انگیزه و شور آفرین است.

در جنگ بدر مشرکان مکه شعار مخصوص خود را می دادند و می گفتند: (اعل هبل، اعل عبل) و لشکر اسلام هم شعار مخصوص به خود را می دادند و می گفتند: (الله مولانا و لامولالکم الله اعلاو اجل) (و ملت مسلمان ایران در شعارهای خود می گفتند: نهضت ما حسینی است، رهبر ما خمینی است.)

شیطان هم این طور برخورد می کند و شعاری را که بدان معتقد است و مبنای کارش به شمار می آید به کار می برد. شعار آن ملعون را خداوند متعال در قرآن بیان نموده است. آن جا که می فرماید:

کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری ء منک انی اخاف الله رب العالمین

(کار عده ای از مردم هم چون شیطان است که به انسان گفت: کافر شود - تا مشکلات تو را حل کنم - اما هنگامی که او کافر شد. گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالماین است می ترسم!).(۲۸۶)

آری، شیطان

در وهله اول، بیزاری خود را به انسان ابراز نمی کند؛ زیرا در این صورت انسان گول نمی خورد. بلکه وقتی او را فریفت، آن گاه می گوید:ای بنده بی بند و بار!ای انسان بی وجدان و کوتاه نگر! تو انسان بودی و دارای مقام و شرف انسانیت! گول من شیطان - که دشمن تو بودم - را خوردی و به خدای مهربان که تو را از عدم به وجود آورد کافر شدی. برو که جای تو دوزخ است. بعد می گوید: خوب شما را به دام کشیدم و نهان شما را ظاهر کردم، آلودگی ها و عفونت های مخفی شما را آشکار نمودم. پس به آنان لبخند خوشحالی می زند.

آن ملعون شعارش (اکفر) است به همه انسان ها می گوید: کافر شوید! آن عده ای که تحت تاءثیر شیطان قرار گرفته و فریب وعده های دروغین او را خورند راه کفر را می پویند و به خواسته قلبی او جامه عمل می پوشند، دین و وجدان خود را زیرپا می گذارند و به شیطان لبیک گفته و کافر می شوند.

راز و نیاز شیطان

شیطان با آن خباثت ذاتی که دارد، گاهی به درگاه خداوند متعال التماس می کند و دعا می نماید، به اولیاء الله متوسل می شود تا خداوند او را از جهنم نجات دهد و داخل بهشت کند. ولی دروغ می گوید. دعا و توسل او جنبه ظاهری دارد و حقیقت ندارد، از جمله جاهایی که متوسل شده بود داستان ذیل است:

از امام باقر علیه السلام نقل شده که: زنی از جن به نام (عفراء) در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله

و سلم توبه کرد و ایمان آورد و اسلامش نیکویی شد. پیش آن حضرت می آمد و از حرف های ایشان استفاده می کرد. صالحین از جن می آمدند به دست او مسلمان می شدند و ایمان می آوردند.

زن جنی به مدت چهل روز ناپدید شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از حال او اطلاع نداشت. از حال او پرسید. گفتند: آن زن خواهری داشت که برای رضای خدا رفت او را ببیند. آن حضرت فرمودند: خوشا به حال کسانی که برای رضای خدا یک دیگر را دوست می دارند و به دیدار هم می روند. بعد فرمود: خداوند متعال عمودی در بهشت خلق نموده از یاقوت قرمز، بر آن عمود هفتاد هزار قصر بنا نمود. در هر قصری هفتاد هزار غرفه وجود دارد. همه این ها برای کسانی که برای خدا یک دیگر را دوست می دارند ساخته شده است.

بعد از مدتی آن جنی آمد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:ای (عفراء)! کجا بودی؟ عرض کرد: یا رسول الله! خواهری داشتم، به ملاقات او رفته بودم، فرمود: خوشا به حال کسانی که برای خدا هم دیگر را دوست می دارند و به زیارت یکدیگر می روند.

سپس فرمود: ای (عفراء)! در این مسافرت چه دیدی؟ عرض کرد: چیزهای شگفت آوری دیدم. فرمود: از آن چه دیدی بگو. عرض کرد: ابلیس را دیدم در دریای سبز که دنیا را در بر دارد. بر روی تخته سنگی سفید، در حالی که دست های خود را به سوی آسمان بلند کرده بود، می گفت: خدایا! اگر به قسمی که

خوردی جامه عمل بپوشی و مرا داخل آتش کنی، آن گاه من تو را به حق (محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین) می خوانم تا مرا از آتش نجات دهی و با آنها محشور گردانی - و از گناه من صرف نظر کنی.

من به او گفتم: ای ابوحارث (لقب شیطان است)! این اسامی که خدا را به آنها قسم می دهی چه کسانی هستند و کجا دیده ای؟ گفت: هفت هزار سال قبل از خلقت آدم، آنها را بر ساق عرش دیده ام. دانستم که آنها گرامی ترین خلایق نزد خدا هستند. پس من هم آنها را یادآور شدم و خدا به حق ایشان قسم دادم که مرا جهنمی نکند. آن حضرت فرمودند: به خدا قسم اگر اهل آسمانها و زمین خدا را به این اسامی قسم دهند، خداوندی دعای آنان را می پذیرد و حاجات ایشان را بر آورده می گرداند.(۲۸۷)

در این جا سوالی پیش می آید، و آن این که: شیطان می دانست همواره جهنمی خواهد بود و نجات پیدا نمی کند، پس چرا دعا می کنند و خدا را به اولیای گرامی سوگند می دهد که نجاتش دهد؟ امید شیطان از این خواهش چیست؟

شیاد ام یدواری او به این علت باشد که خداوند او را از طبقات پایین جهنم - که گرم ترین طبقات است - به طبقات بالاتر منتقل کند. و شاید امیدش این باشد که خداوند بعد از آن که او را داخل جهنم کرد، بیرون آورد و سپس داخل بهشت نماید. و یا شاید برای این

باشد که از عذاب اهل زمین رهایی یابد و به دست اهل زمین عذاب نشود.

در حدیث است: هر کس دعا کند خداوند دعایش را اجابت می نماید، اگر مؤمن و با تقوا باشد، مزد دعای آنها را در قیامت می دهد؛ زیرا دنیا ارزش پاداش آنان را ندارد، و کسانی که مؤمن نباشند جزای آنها را در همین دنیا می دهد؛ زیرا آنان لیاقت آخرت را ندارند. شیطان از آن دسته است که پاداش و مزد عملش را در همین دنیا می دهند. و پاداش او همین عمر طولانی، تسلط بر اولاد آدم، وسعت و آسایش است.

هم چنین، شاید امیدش به خدا از این نظر بود که او (ارحم الرحمین) است و رحمانیت او بر غضبش برتری دارد. و لابد از گناهش چشم می پوشد و چون نافرمانی او لطمه ای به خدا نمی زند پس ممکن است او را هم بیامرزد.

آتش شیطان

جا دارد اول این مطلب را بیان کنیم که آتش بر دو قسم است: یکی آشکار و عادی، دیگری آتش ناپیدا و پنهانی، آتش آشکار آتشی است که به وسیله کبریت و چوب و نفت روشن می شود و می سوزاند.

و آتش ناپیدا، آتشی است که در هنگام غضب و ناراحتی به وجود می آید. و آن آتش درونی است و نمودی ندارد.

همین طور که آتش کارش سوزاندن و خاکستر نمودن و از بین بردن چیزها است، انسان هم وقتی که خشم گرفت با پوششی از زدن، مجروح کردن، کشتن و از بین بردن دیگران خود را نشان می دهد.

همان طور که آتش زیر خاکستر ناگهان به وسیله باد و غیره شعله

ور می گردد و ممکن است منطقه ای را بسوزانـد و به ویرانه ای تبـدیل کنـد، آتش غضب هم که در درون و قلب انسان نهفته است، ناگهـان به وسـیله غضب و نـاراحتی مشـتعل می شـود و رسـوبی از آن در خون و در رگ و عروق انسـان می نشـیند؛ به عبارت دیگر همان طور که آتش آب را به جوش می آورد، آتش غضب هم خون قلب را به غلیان می آورد.

این است که رگ هـای گردن، صـورت و چشم را خون فرا می گیرد، دیگر انسـان در آن حـالت زمـام خویش را از دست می دهد و کارهایی می کند که شیطان خوش دارد و به آنها دستور می دهد در این هنگام در بست در اختیار شیطان و به فرمان او است و از خود اختیاری ندارد.

وقتی آتش غضب در سینه انسان مشتعل شد و خون چشم ها را پر کرد و شیطان اختیار را در دست گرفت، انسان دگیر از هیچ جنایت و خیانتی که مرتکب شود باکی نـدارد. ممکن است به قتل و غارت، ضـرب و جرح، سـخریه و شـماتت، حقـد و حسد، فحش و ناسزا، دروغ و تهمت، هتک عرض و آبرو، طرد و تحقیر طرف و غیره دست زند.

احادیثی از معصومان علیه السلام در این باره وارد شده: که غضب را آتش شیطان به حساب آورده اند آنها از این قرارند:

۱. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (غضب پاره آتشی از شیطان است)(۲۸۸)

۲. ابوحمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت درباره نکوهش غضب بی جا فرموده

اند:

(این غضب پاره ای از آتش شیطان است که در قلب فرزندان آدم روشن می شود. از این رو، چون یکی از شما خشم گیرد، رگهای گردنش پر و صورتش قرمز و چشمانش سرخ می شود و شیطان داخل سینه او می گردد.)(۲۸۹)

به وسیله غضب، شیطان به آرزوی خود می رسد و می تواند انسان را از حق منحرف کند؛ چون خود آن ملعون می گوید: غضب وسیله شکار من است. به واسطه آن، بندگان خوب خدا را به دام می اندازم و از بهشت دور می کنم و به سوی جهنم می کشانم.(۲۹۰)

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب خود فرمود: پهلوان در میان شما کیست؟ عرض کردند: پهلوان و قوی در میان ما به کی گفته می شود که پشت او به خاک نرسد.

حضرت فرمود: خیر؛ این ویژگی پهلوان نیست. بلکه پهلوان حقیقی کسی است که شیطان در قلب او راه پیدا نکند تا غضب او را شعله ور گرداند؛ و خون رگ های او را پر کند. توانا کسی است که همیشه به یاد خدا است و به وسیله خویشتن داری، خشم خویش را مغلوب کند و او را بر زمین زند.(۲۹۱) (اشجع الناس من غلب هوی) وقتی آتش غضب شعله ور شد و زبانه کشید باید به وسیله وضو گرفتن با آب سرد آن را از بین برد و خاموش کرد.

در این باره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: غضب از شیطان است، و خلقت شیطان از آتش، آتش هم به وسیله آب خاموش می شود. پس اگر یکی از شماها

غضب کند باید وضو بگیرد، تا آتش غضب او فرونشیند.(۲۹۲)

بنـابراین، نتیجه گرفته می شود که: شـیطان تمـام فتنه هـا، فسـاد، فحشـا، قتـل و خون ریزی را که انجـام می دهـد بـا این لشـکر خطرناک انجام می دهد و با کمک آن به جنگ انسان می رود.

جنگ شیطان

یکی از جاهـایی که شـیطان بـا تمـا نیرو به جنـگ انسـان می رود و در این راه، از این که خـودش آسـیب ببینـد یـا فرزنـدان و پیروانش دهـد بیمی نـدار، هنگـامی است که انسان سـر گرم ذکر خـدا و درود بر پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و آلش می باشد.

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم درباره دعا و ذکر، فرمودند:ای امت محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم! در مشـکلات و سختی ها دست به دامن محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم و آل او شویـد و آنها را بخوانید که خداوند متعال ملائکه را یاری دهـد بر شـیاطینی که می خواهنـد شـما را منحرف کنند؛ زیرا هر کدام از شـما دو ملک با او است یکی در طرف راست او که نیکوکاری ها را می نویسـد و دیگری در طرف چپ او گناهان را یادداشت می کند. نیز با او دو شـیطان از جانب ابلیس اسـت که او را گمراه می کنند. پس اگر یکی از شما وسواسی در قلبش پیدا شود، خدا را بخواند وبگوید:

(لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطیبین).

در این هنگام آن دو شیطان خود را مخفی می نمایند و می روند پس ابلیس از

آن شخص شکایت می کنند و می گویند: این شخص ما را خسته کرد جمعیت ما را زیادتر نما!

آن ملعون هم جمعیت آنها را زیادتر می گرداند تا به هزار نفر برسند. پس از آن می آیند و در برابر او قرار می گیرند تا او را منحرف و گمراه کنند. هر وقت او را وسوسه می کنند و به شک می اندزاند آن شخص ذکر و ثنای الهی می گوید و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او می فرستد. شیاطین دیگر نمی توانند بر او چیره شوند و راه نفوذی برای آنان باقی نمی ماند و حیران می گردند. باز پیش ابلیس می روند و می گویند: هیچ راه نفوذی بر او نیست، مگر این که خودت شخصا به جنگ او بروی و او را اغوا و گمراه کنی.

سپس ابلیس خودش فرماندهی لشکر را به دست می گیرد. خداوند می فرماید: ای ملائکه! این ابلیس لعین است که با لشکریانش در برابر بنده ای از بندگان من قرار گرفته اند، بروید در مقابل او و لشکریانش قرار بگیرید. پس در مقابل هر شیطان صد هزار فرشته صف می بندند؛ در حالی که سوار بر اسب هایی از آتش هستند، و در دست هر کدام شمشیر و نیزه، تیر و کمان، کارد و اسلحه های دیگر از آتش است، فرشتگان با سلاح های خود با آنها می جنگند و از آنان می کشند. خود ابلیس را دستگیر و اسیر می نمایند و با شمشیرهای خود به او حمله می کنند. آن وقت فریاد آن ملعون بلند

می شود و می گوید: خدایا! به من وعده دادی که مرا نکشی و تا روز معین زنده نگاه داری.

خداوند متعال می فرماید:ای ملائکه! درست می گوید، من وعده دادم که او را نمیرانم و نکشم، ولی وعده ندادم که سلاح را بر او مسلط نکنم و درد و عذاب را به او نچشانم و زخمی اش نکنم. تا می توانید او را با سلاح های خود بزنید و مجروح کیند. من او را نمی کشم و زنده نگاه می دارم. پس ملائکه وی را آن قدر می زنند که تمام بدنش مجروح می شود. آن گاه او را رها می کنند و می روند. آن ملعون هم برای درد و زخم های خود و هم برای فرزندانش که کشته شده اند ناله و گریه می کند. آسیب های او بهبودی نمی یابد، مگر با شنیدن صدای مشرکان که به خدا شکر می آورند و کافر می شوند. نیز اگر مؤمن بر حمد ثنای الهی و درود بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اصرار ورزد، زخم های شیطان هم درمان نمی شود تا هنگامی که وی ذکر خدا را فراموش کند و با خدای خود مخالفت نماید، آگاه جراحات ابلیس بهبود پیدا می کند. (۲۹۳)

پس از آن که بهبودی کامل پیدا کرد، بر این بنده غالب می شود تا جایی که به او دهنه می زند و زین بر پشت می گذارد. اول خودش بر او سوار می شود، بعد از آن پیاده شده و به یاران خود می گوید: این بنده خدا، الان در اختیار ما است و پشتش آماده

برای سواری ما می باشد. هر کدام از شما مایل باشید می توانید برگردن او سوار شوید! و ما هر وقت بخواهیم می توانیم سوارش شویم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از این کتاب فرمودند:ای مردم! اگر می خواهید چشم شیطان همواره پر اشک و گریه کند و زخم هایش درمان نشود، به اطاعت و عبادت خدا باشید و ذکر خد و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را فراموش نکنید. اگر غیر از این باشد، بدانید که شما از بندگان ابلیس هستید و هر وقت بخواهد او و لشکرش بر گرده و گردن شما سوار می شوند (و شما را به هر کجا که بخواهند می کشانند).(۲۹۴)

انتقام شیطان

شیطان ملعون با هر وسیله ای که بتواند انتقام خود را از اولاد آدم می گیرد. گاهی به وسیله جنگ، گاهی با منحرف کردن مردم از راه حق و حقیقت، گاهی با القای شبهه در دل سست ایمانان. در این جا لازم است داستانی را که حضرت علی علیه السلام از زبان شیطان نقل می فرماید بیان کنیم.

زینب کبری علیها السلام فرمود: چون ابن ملجم ملعون، ضربت بر سر پدر بزرگوارم زد و من آثار مرگ را در او مشاهده کردم، پیش رفتم و عرض کردم:ای پدر بزرگوار! او ایمن حدیثی برای من گفته که دوست داشتم آن را از دو لب مبارک شما بشنوم. آن حضرت فرمود:ای نور دیدگانم! حدیث همان است که ام ایمن برای تو شرح داده و نقل کرده است.

نگرانم که تو را جمعی از دختران نورس و زنان بی کس از

اهل بیت عصمت به حال خواری و ترس در این شهر اسیر و دستگیر دشمنان گردید. و دشمنان شما همانند گرگان آدم خوار شما را احاطه کرده باشند. ای نور دیده من!ای زینب! شما را امر می کنم بر صبر و شکیبایی. به حق آن خداوندی که دانه را شکافت و همه چیز را از پس پرده نیستی آفرید، در آن وقت در تمام روی زمین دوستان خدا فقط شما و شیعیان و دوستان شما هستند. برای خداوند ولی و دوستی به غیر از شما و شیعیان شما نخواهد بود.

دخترم! زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث را برای ما نقل کرد، فرمود: در آن روز ابلیس لعین با همه یاورانش با سر خوشی و سرور در روی زمین پراکنده می شوند و به همه دوستان خویش خطاب می کنند و می گویند:ای جماعت! دل خوش دارید که انتقام خود را از ذریه آدم گرفتم و بدترین نابودی را به آنان چشاندم. جهنم را به کشندگان آنها به میراث دادیم، مگر جماعتی که دست به دامن این خانواده شوند و پیروی از آن محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمایند. بر شما است که مردم را به بی وفایی و شبهه از این خانواده دور نمایید. کاری کنید که با این خانواده و دوستان آنها دشمنی نمایند. درباره آنها جدیت کنید تا کفر و ضلالت و گمراهی آنها محکم شود و یک نفر رستگار نگردد و همه آنها از دین بیرون روند و جهنمی شوند!

ای نور دیده من!ای زینب! هر آیینه ابلیس در این سخن راست گفت؛

بـا این که کـار او دروغ گفتن است؛ از این رو که می دانـد برای دشـمنان هیـچ کـار پسـندیده ای پـذیرفتنی نیست. و گناهـان دوستان شما (مگر گناهان کبیره) قابل بخشش و بازگشت است.(۲۹۵)

هم جنس شیطان

شیطان هم مانند آدمیان، هم جنس هایی دارد که با آنها نشـست و برخاست می کند. هم جنس شـیطان (تارک الصـلوه) است. کسانی که برای نماز ارزشی قائل نیستند و آن را ترک می کنند.

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم از شـیطان پرسید: هم جنس تو کیست؟ عرض کرد: هم جنس من (دوری کننده از نماز است).

شیطـان به خواست خود از سـجده بر آدم سـرباز زد و نمـاز هم نمی خوانـد. از این رو، آن که با آگاهی نماز نمی خوانـد و از نمـاز و مسـجد و جمعه و جماعـات دوری می کنـد، از جنس او است. شـیطان از فسـاد و گنـاه، خیانت و جنایت، قتل و غارت باکی ندارد، آدم بی نماز هم باکی ندارد؛ شـیطان ایمان و اعتقاد به دا ندارد، ادم بی نماز هم اعتقاد ندارد، شیطان در پی فریب و گمراهی مردم است، (تارک نماز) هم در صدد فریب دادن مردم است.

مؤمنی که مشـغول نماز می شود، شـیطان می آید و او را وادار می کند تا فراموش کند که در حال نماز است و از یاد ا می برد چنـد رکعت خوانـد. شـخص بی نماز هم هنگام نماز خواندن مؤ من، وسوسه اش می کند که حالا کارهای دیگر را انجام بده، برای نماز وقت زیاد است، بعدا نماز را می خوانی!؟

شیطان از هم جنسان خود راضی و خوشحال است، چون آنها در

کارها به شیطان کمک می کننـد، زحمت را از دوش او بر می دارنـد و کارهای او را سـبک می کنند.(۲۹۶) بی نماز حتی از شیطان هم بدتر است؛ زیرا:

شیطان که رانده گشت بجز یک خطا نکرد

خود را برای سجده آدم رضا نکرد.

شیطان هزار مرتبه بهتر ز بی نماز

کو سجده را بر آدم و این بر خدا نکرد

انباردار شیطان

شیطان کسانی را به خدمت می گیرد تا نگهبان و نگه دار دارایی اش باشـند؛ همان گونه که آدمیان انبار دارانی برای حراسـت از اموال خود به خـدمت می گیرند. شـیطان آنان را وزیر خود ساخته تا آدم هایی را که بدهی های شـرعی خود را نیم دهند و ذخیره می کنند، تحریک نمایند که هر چه بیشتر سرمایه اندوزی کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی شیطان را با قیافه شگفت آوری دید. چند سؤال از او پرسید، از جمله آنها این بود که، خزانه دار تو کیست؟

عرض کرد: کسانی که زکات مال خود را نمی دهند و آنها را جمع می کنند و به مصرفی که باید برسانند نمی رسانند.(۲۹۷)

و اگر بخواهنـد احیانا چیزی به کسـی بپردازنـد. شـیطان آنان را منع می کند و از فقر و بی چیزی می ترساند. قرآن در این باره می فرماید:

الشیطان یعدکم الفقر و و یاءمرکم بالفحشاء

(شـیطان - هنگـام پرداخت زکـات و انفاق به محرومان، به انسان - وعـده فقر و بی جیزی می دهـد و می گویـد: اگر زکات و وجوهات مال خود را بدهی در آینده فقیر می شوی و دستت از مال دنیا کوتاه خواهد شد.)(۲۹۸)

انسان ها را وسوسه می کند و می

گویـد: چرا شـما زحمت بکشـید و با سـختی و مشـکلات مالی به دست آورید و آن را به آسانی در اختیار دیگران قرار دهید؟ اضافی مالتان را به صورت طلا و نقره در آوریـد و برای آینـده ذخیره کنیـد که محتاج دیگران نشویـد. این ها هم فراموش می کننـد که خـدا فرمود: (در قیامت آن طلا و نقره را در آتش جهنم داغ می کننـد و به صورت و پهلو و پشت آنها می گذارند و به آنها می گویند: بچشید عذاب خدا را، این ها همان طلا و نقره ای است که در دنیا جمع و ذخیره نمودید.)(۲۹۹)

عاقل کسـی است که خود را خزانه دار شـیطان قرار ندهد، گول وسوسه های او را نخورد، که هم در دنیا ضـرر کرده و هم در قیامت به عذاب سخت دچار شود.

هشـیار کسـی است که نه فقط خود را خزانه دار شیطان نمی کند؛ بلکه با پرداختن زکات و دیگر بدهی های شرعی، آن را در خزانه خدا قرار می دهد و خدا هم بهترین خزانه داران است.

تیرهای شیطان

شیطان برای پیروزی بر دشمن تیرهایی دارد که به وسیله آنها با دشمن روبه رو می شود. آنها بر چند قسم است:

یکی نگاه کردن به زن هایی می باشـد که بر انسان حرام است. حضـرت عیسـی علیه السـلام می فرماید: (نگاه کردن به نامحرم تیری مسموم از تیرهای ابلیس است که خطا نمی رود، وقتی نگاه از چله چشم بیرون آمد، سینه و قلب را هدف قرار می دهد و آن جا را نشانه می رود.(۳۰۰)

حضرت رسول در این باره فرمود: غضب خداوند بر زنانی شدت پیدا می کند

که شوهردار باشند در عین حال چشم خود را با نگاه کردن به دیگران سیر کنند.

دوم: زن ها هستند. در دیدار شیطان با حضتر یحیی علیه السلام می گوید: زن ها تیری از تیرهای من هستند که به خطار نمی روند.(۳۰۱)

سوم: دوستی پول و درهم و دینار است، حضرت امیر المومنان علیه السلام می فرماید: از جمله چیزهایی که فساد برانگیز است، درهم و دینار می باش دو آنها تیرهای شیطان اند کسی که آنها را دوست داشته باشد بنده دنیا است نه بنده خدا.(۳۰۲)

از ابن عباس نقل شده است: ولین بار که درهم و دینار به وجود آمد و بر آنها سکه زده شد، شیطان به سوی آنها توجه کرد و آن دو را برداشت و بر چشم خود گذاشت! بعد از آن به سینه خود چسباند. سپس از خوش حالی ناله ای سر داد و بار دیگر به سینه خود چسباند و گفت: شما دو سکه، نور و روشنی چشم و میوه قلی من هستید! اگر بنی آدم شما را دوست داشته باشند؛ هر چند دیگر بت نپرستد، مرا باکی نیست. همان دوست داشتن پول برایم بس است.(۳۰۳)

آری! شیطان به وسیله این تیرها، بزرگ ترین شخصیت را از پا در می آورد، قارون را به دل زمین فرو می برد، فرعون را به دریا غرق، عمر سعد را جهنمی، شریح قاضی ملعون و میلیون ها انسان دیگر را بی چاره و بدبخت می کند.

مرکب شیطان

همان طور که انسان در رفت و آمدها به (مرکب) سواری نیاز دارد شیطان هم به (مرکب) احتیاج دارد که برای گشت و گذار سوار بر آن

شود.

(مرکب) شیطان، (مرکب) انسان هم هست و هر دو شریک هستند و از آن استفاده می کنند. (مرکب) شیطان آن گونه که در روایات آمده (شتر) است. یکی از عللی که باعث می شود شتر را نکوهش کنند همین است که به شیطان سواری می دهد. در روایتی آمده که: شتر (مرکب) سواری شیطان است و به همین عل می گوید: گذشتن از میان قطار شتران، کراهت دارد، و نیز گوید: هیچ قطار شتری نیست مگر آن که میان هر دو شتر شیطانی راه می رود.

در جای دیگر آمده: بر پشت و کوهان هر شتر شیطانی سوار است. هرگاه می خواهید سوار شتر شوید (بسم الله) بگویید تا شیطان از آن پیاده شود. و گفته شده که: شتر از شیاطین و جن خلق شده است. شیطان هم به آن امر و نهی کرده و آن حیوان اطاعت می کند.

از این رو که شیاطین با شتر هم نشین هستند و بر آنها سوار می شوند، فقها و مراجع بزرگ درباره مکان نمازگزار می فرمایند: از جاهایی که کراهت دارد نماز خوانده شود، جایی است که شتران را می خوابانند؛ زیرا آن جا مکان شیاطین است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که آن حضرت فرموند: در خوابگاه و جایی که شتران را می خوابانید، نماز نخوانید، زیرا آن جا پر از جن و شیطان است و نمی گذارند با توجه حضور قلب نماز بخوانید.(۳۰۴)

البته این طور نیست که هر شتری مرکب سواری شیطان باشد، بعضی از آنها از بهترین شترها هستند که به نام شتر خدا خوانده شده اند مانند شتر

صالح پیغمبر و ناقه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم.

رانده شدن شیطان

بعد از آن شیطان به آسمان هفتم راه پیدا کرد، در کنار عرش الهی منبری می گذاشتند و علم نور نصب می کردند. آن ملعون بالای منبر می رفت و ملائکه را اندرز می داد؛ چون به این مقام و مرتبه رسید. پیش خود گفت: اگر روزی این امر تبلیغ به دیگری واگذار شود من از او اطاعت نمی کنم؛ چون وی خود را در علم و عمل یگانه دهر و از همه بالاتر می دانست.

روزی ملائکه در لوح دیدند که به زودی یکی از مقربان درگاه خدا به نفرین ابدی گرفتار خواهد شد. از شیطان خواهش کردند دعا کند که خدا هیچ کدام از ایشان را به این بلا مبتلا نکند. در جواب گفت: این قضیه به من و شما مربوط نیست. من سال ها است بر این معنی اطلاع یافته ام! ملائکه باز الحاح کردند. او دعا کرد و گفت: خدایا! ایشان را ایمن گردان. ولی خودش را از غروری که داشت فراموش کرد.

روزی شیطان دید بر در بهشت نوشته اند: نزد ما بنده ای است که او را به انواع برخورداری ها گرامی داشته ایم. اگر او را به کاری واداریم سرپیچی می کند که به لعنت ابدی گرفتار خواهد شد. خود وی هزار سال او را لعن می کرد و نمی دانست که خود را لعن می کند! در آن مدت هر جا سجده ای می کرد و سر بر می داشت در آن جا نوشته شده بود (لعنه اله علی ابلیس) – چون اسمش عزازیل بود

- نمی دانست که خودش است.

روزی دید، در لوح نوشته شده: (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) پرسید: خدایا! این ملعون رانده شده، کیست؟ فرمود: بنده ای است که او را به انواع نعمت ها مخصوص کرده ام، ولی او مرا نافرمانی خواهد کرد و خوار و بدبخت خواهد شد، عرض کرد: او را به من معرفی کن تا هلاکش گردانم. فرمود: زود است که او را بشناسی. هنوز او تمرد و سرپیچی نکرده است تا مستوجب مجازات باشد.

هنگامی که ماءمور شد به آدم سجده کند قبول نکرد و به خاطر حب ریاست رانده درگاه الهی گردید. گفت: خدایا! مرا از سجده آدم معاف دار تا تو را عبادتی کنم که کسی تاکنون نکرده باشد! خطاب شد: آن چه به تو امر می کنم باید انجام دهی و من جز آن نمی خواهم و او را از بهشت بیرون کرد.(۳۰۵)

دام شیطان

انسان برای این که برخی حیوانات (از قبیل نهنگ، فیل، شیر و پلنگ) را به اختیار خود در آورد به دام نیاز دارد. شیطان هم دام هایی دارد که به وسیله آنها انسان ها را صید می کند. دام ها ممکن است با هم فرق داشته باشند.

یکی از دام ها شراب است. این دام شکار را به فرمان شیطان در می آورد. امیر المومنین علیه السلام می فرماید: یکی از چیزهایی که فتنه و فساد از آن بر می خیزد، شرب خمر است و آن دام شیطان می باشد. کسی که شراب را دوست داشته باشد؛ بهشت بر او حرام می شود. (۳۰۶)

تا انسان شراب نخورده باشد عقل و شعرو او بر جا است؛ ولی هنگامی

که وسوسه شد و بدان آلوده گشت مهار عقلش از کف می رود و مانند حیوانات بلکه بدتر و پست تر از حیوان می شود. ممکن است به هر گناهی دست بزند و از هیچ کاری روگردان نخواهد بود. چون پیش از آن از انجام بسیاری گناهان شرم می کند ولی وقتی مست شد، حیای او از بین می رود و با فکری که دارد، از حیوان هم درنده تر می شود.

هرگاه انسان مست شود علنا دنبال فحشا و فساد می رود، آدم کشی می کند، حرف های پوچ و بی معنا می زند. شیطان او را به هر راهی که بخواهد می برد. در اثر مستی ممکن است پدر و مادر و نزدیکان خود را بکشد یا به مادر و خواهر خود تجاوز کند.

نقل شده که: شیطان روزی بر جوانی وارد شد و گفت: من مرگ هستم. اگر می خواهی از دست من رها شوی باید پدر پیر خود را بکشی، یا دست و پا و سینه خواهر خود را بشکنی، یا چند جرعه از شراب بخوری، جوان قدری فکر کرد و گفت: پدرم که احترامش بر من واجب است. خواهرم هم که برای من عزیز است، درباره آنها ظالمی نمی کنم. اما برای نجات خود چند جرعه شراب می خورم و از دست مرگ رهایی می یابم. وقتی که شیطان او را به دام انداخت و در دام شراب گرفتار کرد، هم پدر خود را کشت و هم دست و پا و سینه خواهر را شکست!؟

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی

آراسته با شکل مهیبی سر و بر را

گفتا که منم مرگ اگر خواهی

زنهار

باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را

یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار

یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را

یا ساغری از باده گلرنگ بنوشی

تا آن که بپوشم ز خطای تو خطر را

گفتا پدر و خواهر من هر دو عزیزند

هرگز نکنم ترک ادب این دو نفر را

لیکن چو به می دفع شر از خویش توان کرد

می نوشم و با آن بکنم دفع خطر را

جامی چو بنوشید بشد خیره ز مستی

هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را

عروس شیطان

خداوند در جهان از هر چیز جفتی آفریده و نر و ماده ای قرار داد. تا با زناشویی نسل آنها گسترش یابد.

شیطان جفت ندارد و تولید مثل او با سایر موجودات فرق دارد. در روایتی وارد شده:

شیطان وقتی می خواهد تولید مثل کند، ران های خود را به هم می مالد و از این راه تولید مثل می کند.

اما برای ارضای خواهش های نفسانی از چند راه وارد می شود:

یکی از آن راه ها نزدیکی با زنان است. آن گاه که مردی قصد هم بستری با همسر خود را می کند، اگر (بسم الله) و نام خدا بگوید، شیطان از او دور می شود؛ ولی اگر فراموش کند یا عمدا نام خدا را نبرد، او نیز حاضر می شود و با مرد شرکت می کند. قرآن در این باره می فرماید:

و شارکهم فی الاموال و الاولاد

خداوند خطاب به شیطان نمود و فرمود: (ای شیطان! در دارایی و فرزندان مردم شرکت کن).(۳۰۷)

دیگر، از راه لواط، با افراد مست. وقتی کسی شراب می خورد عقل و شعور خود را از دست می دهد و مست

می شود و دیگر چیزی نمی فهمد. در این حال شیطان ملعون به آنان لواط می کند و شراب خوار مست را عروس خود می کند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه می فرماید:

من بات سکرنا بات عروسا للشیطان

(کسی که شب را به پایان برد، در حالی که مست شراب باشد، شب را به صبح رسانیده در حالی که عروس شیطان بوده است).(۳۰۸)

در این باره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شراب خوار صبح را به شب می برد و شب را به صبح می رساند در حالی که خداوند بر او غضب ناک است.

و نیز فرموده: کسی که در شب شراب بخورد و مست و بی هوش شود، به طوری که به چیزی توجه نداشته باشد، عروس شیطان است - و آن ملعون را او لواط می کند. از این رو، وقتی از خواب بیدار شد، همان طور که از جنابت غسل می کند باید غسل نماید و اگر غسل جنابت نکند، هیچ عملی از او قبول نخواهد شد و خداوند او را از همه دشمن تر می شمارد.(۳۰۹)

بوسه و آب دهان شیطان

شیطان به خاطر یک بوسه زدن بر یکی از پادشاهان جبار و ظالم هزاران انسان بی گناه را نابود کرد.

نقل شده که: وقتی (ضحاک) به پادشاهی رسید، شیطان به صورت انسانی در آمد و پیش او رفت. بعد از ادای احترام گفت: ای (ضحاک)! من آشپز ماهری هستم. اگر پادشاه مایل باشند. دوست دارم مرا آشپز خود قرار دهند تا هر روز غذای لذیذی برایشان تهیه کنم. ضحاک هم - چون یک پادشاه عیاش و

خوش گذارن بود بدون آن که درباره آن ملعون تحقیقی بکند که از کجا آمده و چه کسی است؟ به عنوان آشپز مخصوص خود استخدام نمود و هر چه لازم بود در اختیارش قرار داد.

شیطان شروع به کار کرد. هر روز غذای خوش مزه ای برای (ضحاک) می پخت و سر وقت برای او می آورد. شاه هم از خوردن آن لذت می برد. روزی غذای بسیار خوش مزه ای آماده کرد و پیش (ضحاک) آورد. آن ظالم وقتی غذا را خورد بیش از پیش خوشش آمد و لذت برد. همان وقت او را خواست و گفت:

امروز غذای گوارایی فراهم کرده بودی، لازم می دانم تو را تشویق کنم و هر چه بخواهی به تو جایزه بدهم. شیطان در جواب گفت:ای پادشاه! من چیزی از شما نمی خواهم، ولی اگر درباره من لطفی داشته باشی، دوست دارم روی دو شانه اعلی حضرت را ببوسم، خواهش من فقط همین است. (ضحاک) هم پذیرفت و اجازه داد تا شانه هایش را ببوسد.

شیطان هم هر دو شانه او را بوسید و با آب دهن خود آلوده نمود. بعد از آن هم گریخت و پنهان شد. ناگهان از روی هر دو شانه او ماری بیرون آمد. بزرگ شدند و و همواره آزارش می دادند؛ به طوری که خورد و خواب و استراحت را از او سلب کرده بودند. هر چه طبیبان آنها را می کشتند باز بیرون می آمدند و در خواب و بیداری ناراحتش می کردند.

بعد از مدتی باز شیطان در پوشش انسان دیگری در کاخ (ضحاک) نمایان شد و گفت: من طبیب با تجربه ای هستم. شنیده

ام که پادشاه را ناراحتی پیش آمده است که نه شب استراحت دارد و نه روز، شنیده ام که دو مار روی شانه او بیرون آمده و او را اذیت می کنند. آمده ام اگر اجازه بفرمایید شما را معاینه کنم، و اگر امکان داشته باشد معالجه نمایم. باز (ضحاک) بی آن که هیچ پرس و جویی کند و بپرسد از کجا آمده ای و تا حالا- کجا بوده ای و چه کسانی را معالجه کرده ای؟ کجا درس خوانده ای و اصلا نام تو چیست؟ از کدام شهر و قبیله هستی؟ خود را در اختیار او قرار داد. شیطان هم قدری او را معاینه نمود و گفت: این مارها را نمی شود از بین برد، چون ریشه آنها در تمام بدن فرو رفته است و درمان پذیر نیست؛ لکن می شود کاری کرد که این مارها دیگر اذیت نکنند و در خواب و بیداری احساس ناراحتی نکنید.

بعد گفت: غذای این مارها مغز سر انسان است. هر روز باید مغز سر دو نفر انسان را بیرون آورید، و به این مارها دهید. همان وقت دستور داد دو نفر جوان را بکشند و مغز سرشان را بیاورند، (ضحاک) هم گفت: دو نفر جوان زندانی را کشته و مغز سرشان را پیش شیطان آوردند. آن ملعون مغز سر آن دو جوان را به مارها داد. مارها وقتی خوردند سیر شدند و دیگر ضحاک را اذیت نکردند. (ضحاک) چون مدتی بود که به خواب نرفته بود چند شبانه روز خوابید. وقتی مارها گرسنه شدند باز به حرکت آمدند و او را بیدار کردند.

باز شیطان گفت: بروید مغز سر

دو جوان دیگر را بیاورید. این کار ادامه پیدا کرد و تمام جوان هایی که در زندان بودند روزی دو نفرشان را می کشتند. وقتی زندانیان تمام شدند هر روز دو جوان را از کوچه و بازار می گرفتند و مغز سرشان را برای مارها می آورند.

بعد از مدتی، آشپزها با هم گفتند: چرا ما برای این سفاک روزی دو جوان بی گناه رابکشیم؟ بلکه باید به جای مغز سر یک انسا مغز گوسفندی را در آوریم و با هم مخلوط کنیم و به مارها بدهیم و به همین کار پرداختند. روزی یکی از جوانها را نگاه داشتند.

بعد از مدتی آن جوانها را با شماری گوسفند که به آنها دادند، راهی شهر و دیار کردند و گفتند: در میا کوه و صحرا پنهان شوید تا (ضحاک) نداند. و از شیر این این حیوانات استفاده نمایند. آنان هم در همان دشت و بیابان صاحب زندگی شدند و نسلشان زیاد شد. اینکه کردهای اطراف، از نسل همان جوان هایی هستند که در بیابان به سر می بردند و از ترس (ضحاک) فراری بودند.(۳۱۰)

آری، در یک بوسه و آب دهان آن ملعون این همه اثر بود و با این وسیله انتقام خود را از اولاد انسان گرفت.

نماز شیطان

شیطان، برای گمراه کردن انسان از یک شیوه ثابت استفاده نمی کند، بلکه برای هر کسی شیوه مخصوص به خود آن را به کار می برد تا موفق شود. برای هر کسی راه و روشی جداگانه دارد. یکی از راههای مؤ ثر و موفق آن ملعون، عبادت نمودن و نماز خواندن او است. برای منحرف کردن نمازگزاران از حربه نماز استفاده

می کند؛ زیرا اگر کسی که راضی نیست خود را به هر گناهی بیالاید و نمازهایش پشتوانه معنوی او است، هیچ گاه به فرمان او در نمی آید که شب بخورد یا آدم بکشد تا دزدی کند. مسلما به فرمان او گردن نمی نهد ناگزیر، باید راهی بیابد که بتواند آرام آرام او را منحرف کند و به مقصود خویش راهنمایی نماید و آن، هم دردی و هم راهی با او در لباس نماز خوان و عابد است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده: در بنی اسرائیل، عابدی بود که در غار کوه مدت ها خدا را عبادت کرده و همیشه مشغول نماز بود. شیطان هر چه خواست او را فریب دهد، نتوانست. از هر راهی که وارد شد مؤ ثر نیفتاد، تا آن که روزی بالای بلندی رفت و با صدای بلند فریاد کشید به طوری که همه لشکریانش دورش جمع شدند و گفتند: ای سید و بزرگ ما! چه روی داده که این قدر ناراحتی و فریاد می کشی.

گفت: از دست این عابد. او مرا بیچاره و حیران نموده، از هر راهی خواستم او را فریب دهم نتوانستم. آیا کسی هست که او را فریب دهد؟

یکی از آن میان برخاست و گفت: من او را فریب می دهم. شیطان گفت: از چه راهی؟ جواب داد: از راه دنیا، و سرخوشی های آن. آنها را برای او زینت می دهم. گفت: بنشین تو مرد میدان او نیستی؛ زیرا او علاقه به دنیا ندارد و لذت دنیا را نچشیده است.

دیگری برخاست و گفت: من می روم و او را فریب می دهم. گفت: از چه

راهی؟ گفت: از راه شـهوت و زنان، گفت: تو هم بنشـین که مرد میدان او نیستی؛ زیرا او از شـهوت به زنان آگاهی ندارد و تا حال لذتی از زن ها نبرده است که به این وسیله فریب بخورد.

سومی برخـاست و گفـت: اگر اجـازه دهی من می روم و او را فریب می دهم. گفت: از چه راهی؟ جواب داد، از راه عبـادت و نماز. گفت: برو، چون تو مرد میدان او هستی. آن ملعون صبر کرد تا شب فرا رسـید و هوا تاریک شد، خود را به صورت یکی از عابـدان درآورد. آمد صومعه آن عابد و گفت: ای عابد! من غریبم منزلی ندارم، حیرانم، مرا امشب میهمان کن و در صومعه خود پناهم بده. عابد هم او را پذیرفت. شـیطان از اول شب تا صـبح عبادت کرد و روز هم پیوسـته مشغول نماز بود. نه غذا می خورد، نه استراحت می نمود و نه می خوابید؛ در حالی که عابد گاهی خسـته می شد ولی ابلیس خسته نمی شد. او می خوابید و غذا می خورد ولی شیطان مدام نماز می خواند.

عابد پیش او رفت و گفت: اجازه می دهی سؤالی از تو بکنم. گفت: فعلا وقت ندارم، بگذار نماز بخوانم، با اصـرار زیاد اجازه گرفت و گفت: ای بنـده خـدا! من عابدی مثل تو ندیده ام که این قدر عبادت کند، و نماز بخواند. تو چه کرده ای که این قدر عاشق عبادتی؟ به طوری که نه می خوری نه می خوابی و نه آرام داری و خسته نمی شوی؛ در حالی که من چنین نیستم.

گفت: علتش این است که من مرتکب

گناهی شده ام و هر وقت به فکر آن گناه می افتم از ترس خدا بر خود می لرزم، خورد و خواب از من سلب می شود و مشغول نماز و عبادت می گردم، ولی تو تا به حال گناه و معصیتی انجام ندادی و ترس از خدا در دل تو نیست از این رو، در عبادت سست هستی و از آن خسته می شوی و گاهی استراحت می کنی و می خوابی.

عابد گفت: چه کرده ای و گناه تو چه بوده که این قدر از خدا می ترسی و عبادت می کنی؟ گفت: من زنا کرده ام وقتی به فکر آن می افتم، قدرت عبادتم بیشتر می شود. تو هم اگر می خواهی مانند من حال عبادت پیدا کنی، باید ولو یک مرتبه زنا کنی.

عابد گفت: من کسی را نمی شناسم که با او زنا کنم وانگهی، این کار خرج دارد و احتیاج به پول است؛ در حالی که من ندارم و کسی به من پول نمی دهد. شیطان گفت: من به تو کمک می کنم و راهنمایی ات می نمایم. دست برد زیر سجاده و چهار درهم بیرون آورد به عابد داد و گفت: این پولها را بگیر و داخل شهر شو. سراغ خانه فلان زن فاحشه را بگیر و با او زنا کن، بعد از آن دیگر از نماز خسته نمی شوی.

عابد پول را گرفت و روانه شهر شد و سراغ خانه فلان زن فاحشه را گرفت. مردم خوشحال شدند و گفتند: عابد آمده که او را توبه دهد و از گناه منع کند. خانه را به او نشان دادند. با همان

لباس وقیافه ای که داشت داخل شد و گفت: ای زن! این پول را بگیر و زود آماده شو که وقت نماز نگذرد.

زن نگـاهی به او کرد و لباس و قیافه او را که دیـد دریافت وی از مشتریان او نیست والا سـر و وضع خود را تغییر می داد و این قـدر عجله نداشت. او اهل فسق و فجور نیست. ماجرا را از عابد پرسـید: او هم تمام سـرگذشت آن کسـی که میهمان او شده و عبادت او را تا آخر برای زن نقل کرد.

زن فهمید که آن شخص شیطان بوده است. گفت: ای بنده خدا! او شیطان بوده و با نماز می خواسته تو را فریب دهد! برگرد و از این عمـل منصـرف شو که گنـاه نکردن بهتر از گنـاه کردن و بعـد توبه نمودن است؛ زیرا شایـد توبه قبول نشود یا عمر تمام شود؛ و در حالی بمیری که توبه نکرده باشـی. ای عابـد برگرد، اگر آن شـخص هنوز مشـغول نماز است بدان او انسانی بوده و اگر رفته بدان شیطان بوده، عابد وقتی برگشت کسی را ندید.

اتفاقا آن زن همان شب از دنیا رفت. صبح که شد، دیدند بر در خانه او نوشته شده، ای مردم! جمع شوید فلان زن را دفع کنید که از اهل بهشت است! مردم به شک افتادنـد، در کفن و دفن او حیران شدند! و سه روز دفن او را به تاءخیر انداختند. خداوند به حضـرت موسـی علیه السـلام خطـاب کرد که: برو و مردم را خبر کن، جنـازه اش را غسل دهنـد و بر وی نماز بخواننـد و در قبرستان مسلمانان دفن کنند. من به

خاطر این که یکی از بندگان ما را از گناه منصرف کرد، او را بخشیدم و از گناهان او صرف نظر کردم و او را از اهل بهشت قرار دادم.(۳۱۱)

زمین شیطان

همین طور که شیطان در دنیا دست از انسان بر نمی دارد و همیشه به دنبال اوست و فریبش می دهد، در قیامت هم نمی خواهد از انسان دست بردارد و از او جدا شود؛ حتی وقتی داخل جهنم شد، از خداوند متعال خواهش می کند که با طرفداران و پیروانش به جهنم رود و با هم عذاب شوند. در بعضی از اخبار وارد شده: چون روز قیامت شود خداوند متعال امر فرماید که ابلیس را به جهنم ببرند.

وقتی به جهنم بردند می گوید: بارالها، تو خداوند عادل هستی و مرا در دنیا پیروان و فرمانبرانی بود. (خواهش می کنم که ایشان را نیز با من به دوزخ فرستی) خداوند به ملائکه خطاب می کند و می فرماید: علمای امت محمد صلی الله علیه و آله را حاضر کنید.

وقتی آنها را حاضر می کنند به ایشان خطاب می رسد: می خواهم از شما مسئله بپرسم! آن مسئله این است که:ای علمای امت محمد صلی الله علیه و آله! شما درباره زمینی که غاصبی آن را غصب کرده و در آن تخمی کشت نموده و حاصلی از آن به دست آمده است چه می گویید، آیا آن حاصل از کیست؟ - از مال صاحب زمین است یا از غاصب؟ عرض می کنند: بارالها! زمین مال صاحب اصلی او است و حاصل به دست آمده مال غاصب است که آن زمین را غصب نموده - چون

در حدیث آمده:

الزرع للزارع و لو کان غاصبا

(حاصل به دست آمده مال زارع است ولو این که غاصب باشد.)

خطاب می رسد: امروز حکم من درباره ابلیس همان است که علمای امت محمد صلی الله علیه و آله گفتند. دلهای بندگان زمین های من است که در عوض بهشت از ایشان خریده ام، قرآن در این باره فرموده:

ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه

(به درستی که خداوند متعال از مؤمنان جان ها و مالهای آنها را خریده است برای این که بهشت را بجای آن به ایشان بپردازد) (۳۱۲)

شیطان لعین، آن زمین ها را که دلهای مردم باشند از من غصب کرد و تخم وسوسه در آن کشت نموده و حاصل معصیت از آن پیدا شده است. من زمین های خود را گرفتم - و حاصل زمین ها - و معصیت های ابلیس را به او واگذار کردم. پس همه معاصی را به گردن آن ملعون بار کنید و او را به دوزخ اندازید. منم آن خداوند عادلی که جور و ستم به کسی نمی کنم. (۳۱۳)

فروش شیطان

همین طور که خداوند عالم بهشت را به جای جانها و مالهای ایشان به مؤمنان می فروشد، شیطان هم چیزی (دنیا) را که ملک خود می داند، به طرف داران سست ایمان و از خدا بی خبر و خودباختگان دنیا می فروشد.

وارد شده است که: هر روز صبح شیطان لعین، دنیا را بلند می کند و با صدای رسا می گوید: آیا کسی هست از من چیزی را که همه اش زیان، غصه و اندوه، رنج و ناراحتی، بدبختی و بیچارگی، شقاوت و سنگ دلی، خودخواهی و

بلند پروازی است و اصلا سرور و خوشحالی در آن وجود ندارد، بخرد؟

دنیاطلبان و دنیا دوستان می گویند: ما با همه عیوبی که دارد خواهانش هستیم و می خریم.

شیطان می گوید: بدانید که – فروشنده هنگام فروش جنس خود باید تمام عیوب ظاهر و باطن آن را برای خریدار بیان کند – من هم عیوب آن را برای شما بیان می کنم. این دنیا که شماطالب آن هستید عجوزه ای بدسابقه و دزد می باشد، از طرف دیگر با شما دشمن است و دشمنی می کند و دوست نخواهد شد، آن گونه که با پدران و گذشتگان شما دوستی نکرد و همه آنان را هلاک کرد.

اهل دنیا و خریداران آن می گویند: باکی نیست، ما حاضریم آن را با تمام کاستی هایش بخریم و فسخ هم ننماییم.

شیطان می گوید: بهای آن درهم و دینار نیست، بلکه سهم شما از بهشت است و من هم این دنیا را خریده ام به بهای لعنت خداوند و ملائکه و اولیای او، غضب و عذاب خداوند، ناامیدی از رحمت واسعه او جل جلاله.

می گویند: ما نیز به همین طور خریداریم. شیطان می گوید: علاوه بر قیمت، من نفع و سودی هم می خواهم. سودش دل بستن به آن است، هرگز دست برندارید و از آن جدا نشوید و همه چیز حتی ایمان و وجدان خود را فدای آن کنید.

ایشان می گویند: همه این ها را پذیراییم و حاضریم آنها را فدا کنیم. سپس وی برای آنان دعا می کند و با خوشحالی می گوید: این معاله برای شما مبارك نباشد، امیدوارم که از آن سود و نفعی

نبرید و بدبختی آن گریبان شما را بگیرد و شما را هم نابود سازد.(۳۱۴)

خواب شیطان

همه چیز حتی درختان و گیاهان در زمستان می خوابند. شیاطین هم مانند همه آنها می خوابند. اما چگونگی خواب و وقت و مدت آن به درستی معلوم نیست. آنها کجا می خوابند و چگونه خواب می روند، مشخص نیست. فقط نحوه خواب آنها را می توانیم این گونه بگوییم. از روایات به دست می آید که: شیاطین به خلاف پیامبران بر روی صورت و پیامبران به پشت می خوابند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در یکی از وصیت های خود به علی علیه السلام فرمود: یا علی علیه السلام خوابیدن بر چهارقسم است:

۱. خواب انبیا: آنها بر پشت می خوابند به طوری که صورت آنها به طرف آسمان است.

۲. خواب مؤمنان: آنها به طرف راست می خوابند به طوری که دست راست آنان به زیر بدنشان قرار گیرد.

۳. خواب کفار و منافقان: که آنان به طرف چپ می خوابند.

۴. خواب شیاطین: که آنان به رو و شکم می خوابند.(۳۱۵)

گلایه شیطان

گاهی شیطان از دست بعضی افراد گلایه می کند. او تمام دنیا را از آن خود می داند و می گوید: چون مؤمنان می دانند که دنیا از آن من است، آن را دشمن می دارند و دنبال آن نمی روند، اما عده ای هستند که دنیا را طالبند و به آن عشق می ورزند.

شیخ عطار، در کتاب منطق الطیر، در همین باره داستانی را به شعر در آورده و قدری از گلایه و ناراحتی شیطان را متذکر می شود و می گوید:

عاقلی شد پیش آن صاحب چله (۳۱۶)

کرد از ابلیس بسیاری گله

مرد گفتش: ای جوان مرد عزیز

آمد بد پیش از این،

جا بلیس (۳۱۷)

خسته می بود از تو و آزرده بود

خاک از ظلم تو بر سر کرده بود

گفت: دنیا جمله اقطاع (۳۱۸) من است

هست مؤمن آن که دنیا دشمن است.

تو بگو او را که عزم راه کن

دست از اقطاع من کوتاه کن

من به نیشش می کنم آهنگ سخت

زآنکه در اقطاع من زد چنگ سخت

هر که بیرون شد زاقطاعم تمام

نیست با وی هیچکارم والسلام

باز نقل می کند که روزی حضرت عیسی بن مریم علیه السلام خشتی را زیر سر خود گذاشته و خوابیده بود. شیطان آمد و گفت: ای عیسی! مگر تو زاهد نیستی؟ فرمود: چرا. عرض کرد: اگر زاهدی پس چرا دل به دنیا بسته ای؟ فرمود: دل بر چه بسته ام؟ گفت: به این خشتی که زیر سر گذاشته ای. آن حضرت خشت را از زیر سر برداشت و دور انداخت و بار دیگر خوابید.

شیخ عطار این داستان را هم به شعر آورده است:

عیسی مریم به خواب افتاده بود

نیم خشتی زیر سر بنهاده بود

چون گشاد از خواب خود عیسی نظر

دید ابلیس لعین را بر زبر(۳۱۹)

گفت: ای ملعون! چرا ایستاده ای

گفت: خشتم زیر سر بنهاده ای.

جمله دنیا چو اقطاع من است

هست آن خشت از آن من و این روشن است

تا تصرف می کنی در ملک من

خویش را آورده ای در ملک من

عیسی آن از زیر سر پرتاب کرد

روی را بر خاک و عزم خواب کرد

چون فکند آن نیم خشت، ابلیس گفت:

من کنون رفتم تو اکنون خوش بخفت

چون به سر خشت لحد خواهی نهاد

خشت بر خشتی چرا باید نهاد(۳۲۰)

ترس شیطان

شیطان همان طور که از عده ای در امان است و به آنها امید دارد، از عده ای

هم می ترسد به طوری که هر وقت آنان را می بیند فرار می کند. از جمله: عالمانی هستند که به علم خود عمل می کنند و مردم را هدایت و دین و عقاید آنان را محکم می نمایند. مردم را بیدار کرده و به سوی رستگاری می کشانند.

آورده اند که: روزی یکی از علمای اهل ریاضت به سوی مسجد رفت. دید شیطان ملعون در مسجد ایستاده است گاهی پای خود را داخل مسجد می گذارد و چند قدمی با ترس پیش می رود، و گاهی با شتاب بیرون می آید.

گفت: ای ملعون! چه می کنی؟ در این جا چه می خواهی؟ چرا رنگت پریده و لرزانی؟ برای چه گاهی چند قدم پیش می روی و خود را داخل مسجد می کنی باز با عجله بیرون می آیی و ترس تو از چیست؟ شیطان گفت: جاهلی در این مسجد مشغول نماز است، یک نفر عالم هم در گوشه مسجد خوابیده. می خواهم این جاهل را وسوسه کنم و نمازش را باطل نمایم، ولی می ترسم آن عالم بیدار شود، هیبت آن عالم مانع است که من داخل مسجد شوم.

البته شیطان حق دارد که از عالم در حال خواب بترسد؛ زیرا خواب عالم از عبادت و نماز خواندن جاهل بهتر و ارزش آن بیشتر است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در این باره می فرماید:

یا علی نوم العالم افضل من عباده العابد الجاهل

(یا علی خواب عالم از عبادت عابد جاهل بهتر و فضیلت آن بیشتر است).(۳۲۱)

درهم کوبنده شیطان

اگر می خواهید از دشمن قدار انتقام بگیرید، اگر می خواهید انتقام خود و پدران و مادران و

نیاکان خویش را از دشـمن دیرینه انسان بگیرید، اگر می خواهید قدرت و شوکت خود را در برابر دشمن سرکش چندین هزار ساله به نمایش گذارید، اگر می خواهید ضـربه محکم و کاری را بر دشـمن خستگی ناپذیر خود فرود آورید، اگر می خواهید دشـمن با سابقه خود را از اطرافتان برانیـد و تا همیشه ماءیوسـش کنید، اگر می خواهید دیگر آن دشـمن سرسـخت و پرکار به سراغ شما نیاید و روی شما سرمایه گذاری نکند، اگر می خواهید دشمن ترین دشمنان خود را که شیطان رجیم باشد مغلوب و منکوب کنید، اگر می خواهید آن ملعون را بکوبید و دست و پای او را خرد نمایید، نماز بخوانید.

یکی از ارکان نماز سـجده است. آن پلید متمرد خواست خود را برخواست خدا مقدم دانست، وقتی که فرمان سجده بر آدم را نپذیرفت، مسـلما نماز با سجده را هم نمی توانست بپذیرد. اگر او سجده می کرد، قابل هدایت بود، در حالی که به خدا گفت: خدایا! مرا به راه راست هدایت کن.

نمازی که به گفته بزرگ ترین فرستاده خدا حضرت خاتم الانبیا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم که می فرماید: پایه دین، پیمان و عهد با خدا، معراج و وسیله بالا رفتن مؤمن، وسیله سنجش و معیار و میزان مردم، نسبت به دین مانند سر نسبت به بدن، مرز میان ایمان و کفر و خلاصه مفتاح و کلید بهشت است.

بعضی از اعمال و عبادات کوبنده شیطان است؛ چون همه ارکانش به مفهوم تسلیم شدن در برابر خداوند، وضع شده است و او به خاطر همین زیر بارش نمی رود. و گفته

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود:

الصلوه مد حره للشیطان

(همانا نماز کوبنده و شکننده شیطان است)(۳۲۲) و به وسیله نماز شیطان و یارانش فرو می پاشند.

رضایت شیطان

گاهی کردار انسان برای شیطان به قدری ارزش دارد و او را خوشحال می کند که می گوید: من به این اعمال راضی شدم؛ گرچه او هیچ کار دیگری انجام ندهد.

در خبری آمده که: شیطان لعین گفته: هرگاه بنی آدم سه خصلت را دنبال کنند، مرا کافی است. اگر چه اعمال دیگری را انجام ندهند، همان سه خصلت رضایت من است و بیشتر از آنها نمی خواهم.

اول آن که، خود را در میان خلق بزرگ شمارند و غرور و تکبر به خود راه دهند، مردم را حقیر و کوچک حساب کنند، اعمال خود را خوب و باارزش و اعمال مردم را بد و ناپسند بدانند. چنین افرادی از یاران ن هواداران من هستند و من از ایشان راضی ام.

دوم آن که، اعمال زشت و بد و ناپسند انجام داده و آنها را کوچک و بی ارزش جلوه دهند و در عبادات سهل انگار باشند، باکی از انجام دادن گناه نداشته باشند، گناه خود را فراموش نمایند و در صدد توبه نباشند. ایشان هم از یاران و مریدان من هستند و کمال رضایت را از آنان دارم.

سوم آن که، کاری که انجام می دهند از روی خودپسندی یا از روی ریا و بدبینی باشد. مردم را با زبان آزار دهند که این از بزرگ ترین گناهان است. حضرت صادق علیه السلام در این باره فرمودند: ای مردم! محافظت زبان از شرایط ایمان است و دشمن ترین

مردم نزد خدا کسانی هستند که مردم از زبان آنان بترسند.(۳۲۳)

طبل زدن شیطان

شیطان هم مانند جارچیان دنیا برای جمع کردن مردم به زیر پرچم خود طبل می زند، طبلی دارد که هر وقت می خواهد مردم را از یاد خدا غافل کند و هر دسته ای را به هر راهی که می خواهد بکشاند، دوال (۳۲۴) را محکم بر طبل می زند. وقتی صدای آن بلند شد مردم هر چند مشغول نماز و دعا، جماعت و جمعه، یا در مسجد و تکیه باشند، کار خود را رها کرده و با عجله خود را به زیر پرچم آن ملعون می رسانند.

در حدیثی وارد شده: که پیغمبری از پیغمبران الهی در مسجد با خدای خود مناجات می کرد و می گفت: خداوندا! از تو می خواهم که شیطان را با سیمایش به من نشان دهی تا او را ببینم و برنامه و کار او را بشناسم. از خداوند فرمان رسید که: ای پیامبر! از مسجد بیرون رو او را خواهی دید. وقتی آن پیغمبر از مسجد بیرون آمد، ابلیس را دید که بر در مسجد ایستاده در حالی که پرچمی در دست، و طبلی به گردن دارد و تیری به کمر بسته است. آن پیغمبر فرمود:ای ملعون! آنها چیست؟

گفت: ای پیامبر خدا! من هر روز با این وضع به در مسجد می آیم و یکی از یاران خود را به داخل مسجد می فرستم تا وقتی مردم سلام نماز را می دهند، در دل ایشان وسوسه کند. در این هنگام من دوال را بر طبل می زنم و سه مرتبه به آواز بلند ندا می دهم.

ندای اول این

است که: (الطمع الطمع) چون این نـدا به گوش جمعی از مردم طمع کار رسد، در همان ساعت روی از نماز بگردانند و در دل خود گوینـد: اگر دیگر این جـا توقف کنیم از فلاـن کـار و فلاـن معامله باز می مانیم! پس زود بیرون آمـده و به زیر پرچم من جمع می شوند. چون هنگام مرگ ایشان رسد از این تیر زهرآلود به شکم ایشان می زنم تا در شک و شبهه افتند و بدون ایمان و بدون توبه از دنیا بروند.

نـدای دوم من این است که: می گویم: (الحرص الحرص) پس هر که در دل او حرص دنیا باشد با خود می گوید: اگر بیش از این توقف کنم، دیگران خرید و فروش کنند و سود زیادی برند، ولی من از آن محروم می شوم! پس زود از مسـجد بیرون می آیند و زیر پرچم من جمع می شوند.

آواز سـوم من این است که: (المنع المنع) چون این صـدا به گوش مردم رسـد بخیلاـن در دل خود گوینـد: اگر بیش از این در مسـجد درنـگ نمـاییم، ممکن است فقیری داخـل شود و از ما چیزی بخواهـد. با این وسوسه زودتر خود را به بیرون از مسـجد رسانـده و به زیر پرچم من می آینـد. در این هنگام من به ایشان می گویم: خوش آمدید، شـما از یاران و لشـکریان مایید. ولی آنان که در جای خود نشینند و تعقیب نماز بخوانند، از بندگان خالص خدا خواهند بود که حق تعالی درباره آنها فرمود:

الا عبادک منهم المخلصین

(شیطان به خدا گفت: تمام بندگان را گمراه می کنم - مگر بندگان مخلص را).(۳۲۵)

پس

ای مؤمنـان بعـد از نمـاز انـدکی در جای خود به تعقیبات بپردازیـد و زود از مسـجد فرار ننماییـد و فریب شـیطان را نخوریـد و مخالفت با خدا را نکنید که دنیا به کسی وفا نکرده و بی اعتباری آن بر همه معلوم است.(۳۲۶)

تو را دنیا همی گوید شب و روز

که هان از صحبتم پرهیز، پرهیز

مده بر خود فریب رنگ و بویم

که هست این خنده من گرم آمیز

کتاب شیطان

هر کس برای رواج مـذهب و عقیـده و افکـار خود کتـاب می نویسـد و به وسـیله آن، مرام خود را میان مردم انتشار می دهـد. کتاب و نوشته نه فقط برای یک نسل بلکه برای نسل های بعد نیز مورد استفاده قرار می گیرد.

شیطـان هم ماننـد انسانهـا برای نشـر افکـار و مرام خود، کتابی نوشـته و در میان پیروان خود ماننـد ساحران و جادوگران پخش کرده و آن را به (آصف بن برخیا) و حضرت سلیمان بن داود علیه السلام نسبت داده که حاوی سحر و جادو است.

نقـل شـده: بعـد از آن که حضـرت سـلیمان علیه السـلام رحلت نمود، بعـد از مـدتی که موریانه ها به وسـیله خوردن عصای او مرگش را آشـکار کردنـد. شـیطان ملعون از فرصت اسـتفاده کرده و کتـابی دربـاره سـحر و جـادو تاءلیف کرد و در پشت آن نوشت، کتابی است که (آصف بن برخیا) برای پادشاه خود، سلیمان ابن داود، نوشته و از ذخیره ها و گنج های علم است.

در این کتـاب آمـده: هرکس بخواهـد فلان کار را انجام دهـد بایـد متوسل به فلان سـحر شود. هر کس بخواهـد فلان عمل را انجام دهد، باید به فلان جادو عمل کند. بعد از نوشتن،

آن را زیر تخت حضرت سلیمان دفن کرد. سپس آن کتاب را همان جا به مردم نشان داد.

مردم دو دسته شدند، یکی کفار و یهود؛ بعد از این که کتاب را دیدند گفتند: غلبه سلیمان بر ما و بر همه موجودات به سبب سحرهایی بوده که در این کتاب نوشته شده است! آنان هم مطالب آن کتاب را به کار گرفتند و سحر و جادو را همه جا ترویج داده و به مردم آموختند.

دیگری مؤمنان و یکتاپرستان؛ ایشان می گفتند: حضرت سلیمان بنده خدا و پیغمبر او است. آن چه را که انجام می داد، و تسلطی که بر همگان داشت، به اعجاز پیغمبری و قدرت ربانی بوده. مربوط به سحر و جادو نبوده است! قرآن در این باره می فرماید:

واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر

(یهود) (از آن چه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند، پیروی کردند. و سلیمان هرگز - دست به سحر و جادو نیالود - کافر نشد. ولکن شیاطین کفر ورزیدند و به مردم سحر آموختند - و خود از آن تبعیت نمودند)(۳۲۷)

غرور شیطان دائمی نیست

این طور نیست که شیطان از عمل خلاف خود حقیقتا خوشحال باشد بلکه ناراحت هم است. گاهی اوقات پیش پیامبران الهی آمده و درخواست توبه و عفو نموده است. باز هم کبر و نخوت، غرور و بد ذاتی دیرینش مانع از توبه او شده و باز به حال قبل باقی مانده است.

روزی پیش حضرت نوح علیه السلام آمده و از کرده خود اظهار پشیمانی کرد و گفت: یا نبی الله! می خواهم توبه کنم و

از کرده خویش پشیمانم؟ آیا توبه من در پیش گاه خداوند متعال پذیرفته است و مرا قبول می کند؟

آن حضرت فرمود: خداوند (ارحم الراحمین) و تواب و غفار و کسی است که توبه بندگان را قبول می کند.(۳۲۸) اگر واقعا پشیمانی و می خواهی توبه کنی، اول باید بروی بر قبر حضرت آدم ابوالبشر سجده کنی تا خداوند متعال تو را بیامرزد.

آن ملعون وقتی این را شنید: کبر غرور او اجازه نداد و تعصب او مانع این کار شد و گفت: ای نوح! من در بهشت و در میان ملائکه برخود آدم سجده نکردم - در حالی که او استاد فرشتگان بود. حال چگونه بر مرده و قبر او سجده کنم. اگر بنا بود سجده کنم از همان اول بر زنده آدم سجده می کردم، نه الان که بر خاك او سجده کنم.(۳۲۹)

طلب مغفرت شیطان

شیطان با این همه خباثت ذاتی که بر شمردیم، از درگاه الهی ماءیوس و ناامید نمی شود، در اماکن مقدسه و پیش افراد بزرگ و مقدس و اولیای خدا ظاهر می شود و از آنان می خواهد تا واسطه شوند که گناه وی بخشوده شود. منطقش این است که من هر چه گناهان بزرگ انجام دهم، نافرمانی خداوند متعال کنم، رحمت خدا از آن بزرگ تر است، و امید می رود که خدای بزرگ گناهان بزرگ مرا هم بیامرزد.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که: ایشان فرمودند: من در کنار کعبه معظمه نشسته بودم. ناگهان دیدم پیرمردی کمر خمیده، در حالی که از اثر پیری ابروهایش بر چشمانش افتاده، عصایی به دست گرفته، کلاهی قرمز بر سر نهاده، عبایی از مو

بر دوش انداخته و به دیوار کعبه تکیه داده بود، نزدیک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت:

یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! از خدا بخواه که مرا بیامرزد و قرین رحمت خود فرماید. حضرت فرمود: ای پیرمرد! سعی تو ضایع و عمل تو باطل شد و از بین رفت.

سپس از پیش آن حضرت رفت. ایشان به من فرمودند: یا علی! آیا شناختی او را؟ عرض کردم: خیر یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! فرمود: آن شخص شیطان رجیم بود!

علی علیه السلام می گوید: من دنبالش دویدم تا به او رسیدم. با او در آویختم تا او را به زمین زدم و روی سینه اش نشستم. دست بر گلوی او گذاشتم که او را خفه کنم. به من گفت: یا علی! مرا خفه مکن! زیرا مهلت داده اند تا روز معین و معلوم. یا علی! به خدا قسم من تو را دوست دارم و این حرف را جدا می گویم. کسی با تو دشمن نیست و نمی تواند دشمن تو باشد مگر این که من در نطفه او شرکت کرده باشم، یا ولدالزنا باشد علی می فرماید: من خندیدم و آزادش کردم.(۳۳۰)

دفع وسوسه شیطان

چند کار است که اگر انسان آنها را انجام دهد وسوسه شیطان از او دفع می شود و آن ملعون تا مدتی قادر نیست او را وسوسه نماید.

۱. پناه بردن به خدا: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وقتی شیطان یکی از شما را وسوسه کند باید به خدا پناه برید و بگویید:

(امنت بالله و برسوله مخلصا له الدین). (۳۳۱)

و نیز آمده: زمانی که در

قلب تو شکی رخنه کند باید بگویی:

(هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیی ء علیم). (۳۳۲)

۲. حنا: در حنا بستن چهارده خصلت است: نهم از آنها این که وسوسه شیطان را کم می کنند.(۳۳۳)

۳. خوردن انار: امام صادق علیه السلام فرمود: انار زمانی که در معده قرار گیرد تا چهل روز وسوسه شیطان را از بین می برد.(۳۳۴)

۴. آب نیسان: آن آب بارانی است که بعد از ۲۳ روز از که عید نوروز گذشت تا سی روز بعد از آن می گیرند.(۳۳۵) کسی که دوست دارد شیطان با وسوسه خود او را اذیت نکند، از آب نیسان بیاشامد.(۳۳۶)

۵. شستن سر با سدر: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که سر و صورت خود را با برگ سدر بشوید، خداوند شیطان را هفتاد روز از او دور می گرداند.(۳۳۷)

۶. مسواک: امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد به مسواک کردن؛ زیرا آن وسوسه شیطان را از سینه انسان بیرون می برد.(۳۳۸)

۷. ذکر اهل بیت: ذکر اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم برای وسوسه در سینه انسان شفا است (۳۳۹) (از همه مهم تر این که انسان درود بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به فرستد.

۸. روزه گرفتن: روایت شده که: هر کس در هر ماه سه روز، روزه بگیرد آن سه روز مطابق روزه همه دنیاست و وسوسه شیطان را از قلب بیرون می برد.(۳۴۰)

گدائی نمودن شیطان

شیطان بارها و بارها کاسه گدایی پیش پیامبران برده و از آنان میوه و طعام بهشتی طلب نموده است، ولی آنان چون او را می شناختند چیزی به

وی نداند. از جمله:

۱ - در زمان آدم:

وقتی حضرت آدم علیه السلام انگور کاشت، شیطان پیشش آمد و از انگور خواست. آدم، چیزی به او نداد و مواظب بود که شیطان از این میوه نـدزدد و نخورد. روزی پیش حضرت حوا آمد گریه کرد و خواهش نمود که یک خوشه انگور به او دهد. او هم خوشه انگوری به او داد. وقتی در دهان گذاشت و خواست بخورد حضرت آدم متوجه شد. فورا آمد و از دهان او بیرون آورد و فرمود: میوه بهشتی بر تو حرام است و نباید بخوری!

۲ - در زمان ابراهیم:

وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام ماءمور شد که فرزند خود را قربانی کند - اسماعیل را به قربان گاه برد - یک قربانی به جای او از بهشت آمد و حضرت آن را قربانی کرد و بر روی الاغ انداخت و به مکه آورد. چون خواست گوشت حیوان را تقسیم کند، شیطان به صورت گدایی پیش ابراهیم آمد و گفت: ای خلیل الله! از گوشت قربانی فرزندت مقداری هم به من فقیر بده. ابراهیم هم خواست چیزی به او بدهد که جبرئیل آمد و گفت: وی شیطان است، خصیتین و سپرز آن را به او بده.

۳ - در زمان حضرت رسول:

آن ملعون پی در پی به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به گدایی می آمد؛ چون می دانست که این بزرگواران سایل را رد نمی کنند.

بعد از آن که جعفر بن ابی طالب از حبشه بازگشت. روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و جعفر به خانه حضرت علی علیه السلام آمدند. چون در

خانه چیزی برای پـذیرایی نبود حضـرت فاطمه علیهاالسـلام دو رکعت نماز خوانـد و سـر به سـجده نهاد و از خداوند طلب غذا نمود. وقتی سـر از سـجده برداشت، دیـد طبقی آمـاده است و در آن مقـداری خرمـا و هفت گرده نان و هفت مرغ بریان، یک ظرف شیر و یک ظرف عسل در آن هست. آنها را برداشت آورد در خدمت آن حضرت گذاشت و همه آماده خوردن شدند.

در این هنگام شـنیدند سایلی از پشت در صـدا می زنـد: ای اهل بیت کرم وجود! از این طعام که می خورید، اندکی هم به من بدهید.

فاطمه زهرا، نانی برداشت و یک مرغ بریان روی آن گذاشت و خواست که به سائل دهد در این وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم او را از دادن به سائل منع فرمود. آن سائل هم رفت. بعد از مدتی با قیافه دیگر وارد شد؛ در حالی که پارچه و تخته ای به پای خود بسته بود تا اهل خانه گمان کنند که پای او شکسته و معلول است.

تخته ها بر پای بسته از چپ و راست

تا گمان آید که او بشکسته پا است

کنـار در خـانه آن حضـرت ایسـتاد و بـا صـدای بلنـد فریـاد زد و گفت: ای اهل خانه جود و کرم و احسان! به من معلول و پای شکسـته کمـک کنیـد. مقـداری از غـذایی که می خوریـد به من بی نوا بدهیـد. باز فاطمه زهرا (س) خواست چیزی به او دهد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم منعش کرد و فرمود: ای ملعون گم شو تو ر شناختم!؟

دیدش و بشناختش چیزی نداد

رفت و باز

آمد بپوشید از لباء

بـار سوم، خود را به صورتی دیگر در آورد تـا شایـد به او کمک کننـد. به صورت کودک کور و بی چشـمی آمـد در خانه و گفت: ای اهل بیت! من عاجزم، کورم، یتیم هستم، مقداری غذا به من عنایت کنید! باز آن حضرت فرمود: تو را شناختم از این جا برو.

برای بـار چهـارم: بـاز شـکل و قیـافه خود را عوض نمود، خود را به صورت زنی مسـکین و بیچـاره، چـادری کهنه به سـر خود انداخت و کفش پاره به پا نمود و آمد بر در خانه فاطمه نشست و شروع کرد التماس نمودن و طلب غذا کردن. باز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را شناخت محرومش کرد.

چون که عاجز شد به آن گونه مکید(۳۴۱)

چون زنان او چادری بر سر کشید

آمد و بر آستان در نشست

سر فرو افکند و پنهان کرد دست

هم شناسیدش ندادش صدقه ای

بر دلش آمد زحرمان حرقه ای (۳۴۲)

فاطمه زهرا علیهاالسلام از رد نمودن فقرا و مساکین که امروز پدرش همه را رد کرد تعجب نمود و گفت:

ای پدر! تا به حال سابقه نداشت که شما فقیری را از در خانه ناامید برگردانید، ولی امروز چندین نفر از فقرا و بی نوایان آمدند و به هیچ کدام چیزی ندادید و همه را دست خالی رد نمودید: فرمود: ای دخترم! چون غذایی بهشتی است، بر اینها حرام است.

فاطمه عرض نمود: مگر این ها چه کسانی بودند.

فرمود: همه اینها شیطان بودند و می خواستند از غذاهای بهشتی بخورند. اگر امروز از این غذاها می خوردند از اهل بهشت می شدند.

نعمت جنات خوش بر دوزخی

شد محرم گر چه

رودست خوردن شیطان

در گذشته، بعضی از مردم شیطان را می دیدند، با او صحبت می کردند و گاهی هم به جای این که شیطان آنها را فریب دهد و کلاه سرشان بگذارد، آنها سر شیطان کلاه می گذاشتند، اسرار آن ملعون را به دست می آوردند و با او مخالفت می کردند.

روزی مؤمنی با شیطان ملاقات کرد. بعد از گفت و گوهایی، گفت: می خواهم با تو دوست و رفیق شوم و از تو اطاعت نمایم.

شیطان گفت: عجبا! همه از دست من می گریزند و بیم دارند، تو می خواهی با من دوست و رفیق شوی و حرف مرا قبول کنی و اطاعت نمایی!؟

آن شخص گفت: من با دیگران فرق دارم و تصمیم گرفته ام با تو رفیق باشم. شیطان خیلی خوشحال شد و گفت: قبول دارم، اما به من قول بده که اسرار مرا فاش نکنی و به دیگران نگویی.

مرد مؤمن گفت: اشکالی ندارد و باهم عقد برادری بستند. شیطان گفت: اول کاری که باید بکنی این که نماز را ترک نمایی؛ زیرا هیچ چیز مانند نماز مرا ناراحت نمی کند و دل مرا به درد نمی آورد. نماز رنگ مرا زرد و پشت مرا خم می کند، به واسطه نماز بیشترین مردم به بهشت می روند. مرد مؤمن قبول کرد و گفت: دیگر چه اعمالی باید انجام دهم و چه دستوری می دهی؟

شیطان گفت: دروغ بسیار بگو، هر کجا دروغ گویند آن جا حاضر شو و به دروغ آنها گوش فرا بده؛ زیرا بیشترین غضب الهی برای دروغ گویان است.

مرد مؤمن وقتی چنین شنید، سر به سوی آسمان بلند کرد و

گفت: بـار الها! از همین جا عهـد کردم که تا زنـده ام دروغ نگویم و هرگز نماز خود را ترک نکنم و آن را کوچک نشـمارم، هر کجا و در هر کاری باشم نماز خود را از اول وقت تاءخیر نیندازم و همان جا مشغول نماز شوم.

وقتی شـیطان این را شـنید، فریادش بلنـد شد و گفت: مگر نگفتی اسـرار مرا فاش نکنی و هر چه بگویم انجام دهی؟ مگر با من عقد اخوت نبستی؟ چرا عکس گفته های من رفتار می کنی؟

مرد مؤمن گفت: خواسـتم ببینم از چه چیزهـایی ناراحت می شوی تا من همان ها را انجام دهم و مخالفت خود را با تو آشـکار کرده باشم. وقتی چنین حرف هایی از آن مرد شـنید ناله و فریادش بلنـد شد و خود را از ناراحتی بر زمین زد و گفت: ای وای! از این دو سـری که هرگز به کسـی نگفته بودم و تو فرا گرفتی و به عهد خود وفا نکردی من هم با خود عهد می کنم که دیگر اسرار خود را به اولاد آدم نگویم.(۳۴۴)

رانده شدن یاران شیطان

وقتی قیامت برپا شود، همه خلایق در آن روز جمع می شوند. شـیاطین، جباران، ظالمان، کافران و پیشوایان کفر را با پیروانشان به پیشگاه خداوند متعال آورده و محاکمه می نمایند. سپس به فراخور گناهان، افراد را جهنمی کرده و پاداش می دهند.

در این هنگام پیروان شـیاطین، جباران و ظالمان که کورکورانه از آنان تبعیت و تقلیـد کرده انـد خطاب به آنها می کنند و می گویند: ما در دنیا، پیروان و فرمان بردار شما بودیم و الان به واسطه همان اعمال گرفتار عذاب جهنم هستیم.

آیا ممکن است شما، هم اکنون به خاطر رهبر و پیشوا بودنتان سهمی از عذاب های مرا بپذیرید تا قدری از عذاب ما کاسته گردد؟

آنها بلافاصله می گویند: اگر خداوند ما را از این عذاب سوزان نجات داد و به بهشت برد ما هم شما را راهنمایی می کنیم؛ ولی افسوس که کار از اینها گذشته است. چه ناله و بی تابی کنیم و چه صبر و شکیبایی، راه نجاتی برای ما و شما وجود ندارد. در این حال شیطان خود را تبرئه می کند و جرم و گناه خویش را به گردن پیروان خود می اندازد. قرآن در این باره چنین می فرماید:

و قال الشیطان لما قضی الامران الله و عدکم و عد الحق و وعدتکم فاخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلولونی و لوموا انفسکم ما انا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی انی کفرت بما اشرکتمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم.

(و شیطان هنگامی که کار - حساب بندگان صالح و غیر صالح - پایان پذیرفت - و هر کدام به سرنوشت و پاداش و کیفر قطعی خود رسیدند - به پیروان خود چنین می گوید: خداوند، به شما وعده حق داد و من نیز به شما وعده - پوچ و بی ارزشی که خودتان می دانستید - دادم. سپس از وعده های خود جستم - البته این را بدانید که - من بر شما تسلطی نداشتم و شما را وادار نمی کردم. تنها - کاری که کردم این بود که - از شما دعوت نمودم و شما هم با میل و اراده خود

دعوت مرا پذیرفتید، بنابراین، هرگز مرا سرزنش نکنید، بلکه خویشتن را ملامت کنید. - که چرا دعوت شیطنت آمیز مرا پذیرفتید. خودتان کردید که لعنت بر خودتان باد -).(۳۴۵)

(به هر حال) نه من می توانم در برابر حکم قطعی و مجازات پروردگار به فریاد شما برسم و نه شما می توانید فریاد رس من باشید.

من اکنون اعلام می کنم که، از شرک شما درباره خود، و این که اطاعت مرا در ردیف اطاعت خدا قرار دادید بیزارم و آن کفر را نمی پذیرم - اکنون فهمیدم که این شرک شما در اطاعت از من، هم مرا بدبخت کرد و هم شما را. همان بدبختی و بیچارگی که راهی برای اصلاح و جبران آن وجود ندارد.

به این ترتیب، شیطان لعین نیز با سایر خودکامه گان که رهبران گمراهی بودند، هم آوازه شده و تیرهای ملامت و سرزنش خود را به این پیروان بدبخت و بیچاره نشانه گیری می کند. در واقع این یک نوع مجازات روانی برای پیروان شیطان است. آن ملعون آن قدر در کار خود استاد و ماهر است که هم در دنیا مردم سست ایمان را گمراه و منحرف می نماید و از حق و حقیقت دور می کند و هم در آخرت آنها را محکوم و سرزنش می نماید. از طرف دیگر خود را تبرئه کرده و بی گناه معرفی می نماید.

آن روز به پیروان جاهل و سست ایمان خویش ایراد می گیرد و می گوید: برای هدایت شما پیامبرانی از جانب خدا آمدند و آنها هم برای جلوگیری از انحراف شما جانشینانی بعد از خود برگزیدند. از طرف دیگر، قرآن کتاب

آسـمانی، امامان معصوم – علیهم السـلام – و همه علمای متعهد و گاه مؤمنان وارسـته برای ارشاد و هدایت شما دست به دست هم دادنـد تا شـما را از وسوسه های من دور داشـته و به صـراط مسـتقیم بکشاننـد؛ اما شـما با این که آنها را می دیدید و کلام ایشان رامی شـنیدید و در میانشان بودید، آن قدر مست و مغرور گناه و دل باخته وسوسه های شیرین من بودید که حرف آنان را قبول نکردید و با این که حرف مرا نمی شنیدید خریدارش شدید و به یاران من پیوستید.

سپس به آنان می گوید: شما کجا و کی مرا دیدید، کجا و کی حرف مرا شنیدید؟ شما دروغ می گویید! من اصلا شما را نمی شناسم. شـما خودتان خراب بودیـد، بی دین و فاسد بودید، چرا دیگران منحرف نشدند. لعنت خدا و ملائکه بر خودتان باد که به دسـتور خالق و رازق خود عمل نکردید. به این ترتیب، جنگ بین شـیطان و طرف دارانش خاتمه پیدا می کند و هر کسی به سزای اعمال خود می رسد.

تهمت شیطان به زکریا

شیطـان چون نمی توانست بر پیـامبران الهی دست پیـدا کنـد، از دشـمنی و خشـمی که از ایشان داشت برای کشـتن و بی اعتبار کردن آنان تهمت های ناروایی را به آنان نسبت می داد. از جمله: تهمت زنا به زکریای پیغمبر است.

از وهب بن منبه روایت شده: روزی که مریم عیسی علیه السـلام را آبستن شد و مردم مطلع شدند، شیطان در میان بنی اسرائیل به صورت یکی از عابدهای بیت المقدس در آمده و به مریم فحش و ناسزا می داد، و می گفت: ای

مردم! زکریـا بـا مریم روابط نامشـروع دارد. وی چون مریم را زیبا و صاحب جمال دیـده با او زنا کرده! و مریم از زکریا حامله شده. زکریا را بکشید که همه ما را بدنام کرده است.

مردم درصدد کشـتن زکریا بر آمدند و بر سـر وی ریختند تا او را بکشـند. زکریا از ایشان گریخت تا به درختی رسـید و به آن پناه برد. درخت برای او شـکافته شـد و گفت: ای زکریا! داخل شو. وقتی داخل شد درخت به هم آمد و آن حضـرت از نظرها پنهان شد.

شیطان با بنی اسـرائیل از پی آن حضـرت می آمدند تا به درخت رسـیدند، - آن معلون دسـتور ساختن اره دو سر داد، او دست خود را بر درخت گذاشت و از پایین تا بالا کشـید. دل آن حضـرت را از پشت درخت شـناخت و دسـتور داد همان جا رابا اره دو سـر بریدنـد. بعضـی گویند: اره را از بالای درخت گذاشـتند، به طوری که اره از فرق سـر او بگذرد - و آن حضـرت را در میان درخت دو نیم کردند.

اره بر فرقش گذاشت و گفت: چونی

گفت: بر اولاد آدم هرچه آید بگذرد

زکریـا از این ماجرا احساس درد و ناراحتی نکرد و به شـهادت رسـید. آن ملعون، بعـد از این، میان بنی اسـرائیل ناپدیـد شـد و دیگر کسی او را ندید!

بعـد از شـهادت زکریا خداوند متعال عده ای از فرشـتگان را فرسـتاد تا آن حضـرت را غسل دادند و بر او نماز خواندند و بدن مطهر او را دفن نمودند.(۳۴۶)

تهمت شیطان به مریم

شیطان بعد از آن که حضرت زکریا را به شهادت رسانید، در صدد برآمد که آبروی حضرت

مریم را نیز بریزد و در پی فرصت بود.

وقتی حضرت عیسی علیه السلام متولد شد، آن ملعون به صورت زنی از بنی اسرائیل در آمد و آنان را واداشت تا به مریم ناسزا گویند و آب دهان به صورت ایشان اندازند.

وقتی زن ها مریم را دیدند که فرزندش را در آغوش گرفته می آید، شروع کردند به ایشان ناسزا گفتن. به او گفتند: ای مریم! حیف از آن سابقه درخشان و این آلودگی! صد حیف از آن دودمان پاکی که این گونه بدنام شد. ای مریم! تو مسلما کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی! این کار شایسته تو نبود. بعضی به او گفتند: ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود، مادرت نیز هرگز آلودگی نداشت و زناکار نبود.

در این هنگام، مریم به فرمان خدا سکوت کرد. تنها کاری که انجام داد این بود که اشاره به نوزادش عیسی علیه السلام کرد - که از او بپرسید. آنها گفتند:

ما چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟! - ای مریم! ما را مسخره کرده ای - ولی این حالت چندان به طول نینجامید؛ چرا که آن نوزاد زبان گشود و با آنان سخن گفت. و رفع تهمت از مادر خود کرد و بینی شیطان را به خاک مالید. (۳۴۷)

بعد از آن، مریم فرزند خود عیسی را برداشت و از بیت المقدس بیرون آمد تا به آبادی رسیدند. کد خدای آن آبادی، مریم را به خانه خود برد و روز به روز به احترام مریم می افزود.

باز، شیطان به فکر توطئه و تهمت دیگری برآمد که ضربه خود را به مریم و فرزندش بزنند. نقشه

آن ملعون این گونه بود که، شبی طفل آن کدخدا را خفه کرد و آمد پیش وی و گفت: این زن نمک نشناس طفل تو را کشته است. من دیـدم این زن و فرزندش حلق این طفل معصوم و بی گناه را فشـردند تا مرد. دلم به حال این طفل سوخت و ناراحت شدم.

کدخـدا عاقل بود. مریم را طلبید و گفت: من چه بدی در حق تو کرده بودم که پسـر مرا کشتی؟! مریم قسم یاد کرد که من از این قضیه اطلاع ندارم.

آن مرد گفت: من، آن را به خدا واگذاشتم، لیکن دیگر این جانمان که چشم من به صورت شما نیفتد. نمی توانم قاتل فرزندم را ببینم. ایشان هم از آن جا بیرون رفتند و خانه به دوش، هر روز در دهی به سر می بردند.(۳۴۸)

صدقه دادن از زبان شیطان

اگر چه شـیطان بـا دادن صـدقه مخالفت می کنـد و از کسانی که می خواهنـد از مال خود به نیازمنـدان ببخشـند جلوگیری می نماید، اما وقتی که از ویژگی های صدقه دادن از او می پرسند، حقیقت و منافع صدقه را بیان می کند.

در یک دیدار، حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله وسـلم چند سؤ ال از او کردند، او همه را جواب داد. یکی از سؤ ال ها این بود که حضـرت فرمود: ای ملعون! صدقه دادن امت من نزد تو چگونه است و منافع صدقه چیست؟ شـیطان در جواب حضـرت عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! در صدقه دادن امت تو شش خصلت و منفعت است.

اول این که، با صدقه و بخشش کردن، نه تنها مال انسان کم نمی

شود، بلکه هر روز بر دارایی صدقه دهنده افزوده می شود.(۳۴۹)

دوم این که، به واسطه صدقه دادن، عمر طرف زیاد و مرگ های ناگهانی و حوادث ناگوار از او برطرف می گردد.(۳۵۰) - حدیثی در این باره وارد شده که صدقه دادن هفتاد نوع بلا را برطرف می کند.(۳۵۱)

سوم، با صدقه دادن توانگری پیدا می شود و فقر و ناداری از بین می رود.(۳۵۲)

چهارم، صدقه به صاحبان و صدقه دهندگان خود تندرستی می دهد، از دردها و رنج های گوناگون نجات می یابند.

پنجم، کفه اعمال صدقه دهندگان در روز قیامت سنگین می شود و به خوبی و بدون ترس از پل صراط می گذرند.

ششم، صدقه در روز قیامت دیواری می شود بین آتش جهنم و بخشش کنندگان، به طوری که آتش جهنم نمی تواند به آنان اذیت رساند.(۳۵۳)

نیز آن حضرت در این باره فرمودند: صدقه دادن پشت و کمر شیطان را می شکند.(۳۵۴) درباره گفته های شیطان روایات زیادی در کتاب های حدیث موجود است می توان از آنها استفاده کرد.

هم چنین آن حضرت فرمود: درباره وصی و جانشین من امیرالمؤمنین علیه السلام چه می گویی؟ آیا تا حال بر او دست یافته ای؟ عرض کرد: من هرگز بر آن حضرت دست نیافته ام و نخواهم یافت. فقط راضیم که او مرا به حال خود واگذارد و اذیتم نکند؛ تاب دیدار آن حضرت را ندارم، چون او را ببینم مانند پنبه ای که در آتش افتد و بسوزد، می سوزم.

اعمال شیطان

بسیاری از کارهای حرام از اعمالی شیطان است؛ زیرا او اختراع کرده و خود او هم اول انجام داده است.

در این جا لازم می

دانم مقـداری درباره اعمال کردار زشت شـیطان مطالبی را بنویسم تا کسانی که می خواهند از او و رفتارش پند بگیرند، بدانند کدام یک از کارها مورد علاقه او است:

۱. آدم کشـی؛ شیطان می کوشد مردم را به جان هم اندازد. او می خواهد از هر بهانه ای که شده زد و خورد به وجود آورد تا خون ریزی شود؛ مثل داسـتان فرزندان آدم و جنگ های کوچک و بزرگی که در دنیا به راه می افتد. همه به سـعی و کوشش آن ملعون است.

۲. عاق والدین؛ او سـعی می کند فرزندان را مغرور سازد و در آنها خودبینی ایجاد نماید تا حاضـر نباشند در مقابل پدر و مادر گوش به فرمان باشند؛ تا والدین هم آنها را نفرین و عاق نمایند؛ در نتیجه هم در دنیا گرفتار و بدبخت شده و هم در آخرت به عذاب مبتلا شوند.

۳. ربـاخواری؛ او مردم را تشویق به جمع کردن مـال دنیا می کنـد، گرفتن ربا را پیش آنان خوب جلوه می دهـد، لـذت و طعم این کار را برای اینان شیرین می کند. بندگان را تحریک می نماید که چیزی به دیگران نبخشند و اگر هم ببخشند درصدی از آن را به عنوان سود، خواستار شوند.

۴. حرام خوردن؛ می گویـد: به دست آوردن مـال بـدون زحمت کیف دارد. مـال خود و دیگران را از آن خودت حساب کن. مال یتیم، و تصرف در آن و مال موقوفه را مباح معرفی می کند.

۵. فرار از جنگ؛ زندگی کردن و زنده بودن را پیش چشم انسان زینت می دهد و می گوید: تو هنوز جوانی زن و بچه داری،

پدر و مادر داری، آنان بی سرپرست و حیران می شوند، کسانی هستند که به جای تو در مقابل دشمن مبارزه کنند، حفظ جان واجب است. او این وسوسه های دل پذیر و فریبنده را به فکر رزمندگان و جنگ جویان می اندازد که میدان را رها کنند و بگریزند.

۶. نسبت ناشایست دادن؛ هم و غم او این است که دامن پاکان را لکه دار کند، آبرو و شخصیت ایشان را از بین ببرد. لذا عده ای را وادار می کند که برای رسیدن به مقصود خود به زنان و مردان پاک تهمت بزنند و نسبت زنا و لواط بدهند.

۷. کم فروشی؛ بازاریان و تجار و کسبه کوچه و بازار را وادار می کند که مقداری از جنسی را که می خواهند بفروشند کم کنند، و جنسی را که می خواهند بخرند زیادتر بگیرند. به آنها القا می کند که شما هم خرج دارید،

بچه و زن دارید، کرایه مغازه دارید، باید مالیات بپردازید، پول آب و برق بدهید، ریخت و پاش و از بین رفتن دارد، چه اشکالی دارد اگر مقداری کم فروشی کنید؟

۸. ریش تراشی؛ شیطان تا در میان ملائکه و فرشتگان بود و آنان را نصحیت می کرد، ریش داشت، بعد از آن که از بهشت بیرون آمد حضرت آدم و پیامبران دیگر را دید که همه ریش دارند، برای این که با آنان هم مخالفت کرده باشد، ریش خود را تراشید پیامبر اسلام (ص) امت خود را از ریش تراشی نهی نمود و از کسانی که این کار را انجام می دهند مذمت کرده است.(۳۵۵)

۹. خواب بین الطلوعین؛ یکی از خواب

های او، خواب بین طلوع صبح و طلوع خورشید است. خواب در این ساعات مورد علاقه شیطان است. در این زمان می آید و اطراف لحاف انسان را می گیرد و در گوش افرادی که خواب هستند بول می کند که صدای اذان را نشوند. زمین در این هنگام از دست کسانی که خواب باشند ناله می کند.(۳۵۶)

۱۰. خواب در مجلس ذکر؛ وقتی مجلس ذکر خدا و موعظه برقرار می شود،

می آید و انسان را به خواب می برد. طریقه به خواب کردن او این است که سرمه به چشم انسان می کشد و در اثر آن، چشم گرم می شود و در آن مجلس انسان چرت می زند.(۳۵۷)

۱۱. احتلام کردن؛ از اعمال او محتلم کردن مردم به خصوص جوانان است.

خود را در خواب ایشان به صورت زن زیبا یا جوان زیبا در می آورد و در اختیارشان قرار می دهد تا انسان را در خواب جنب کند و به نماز و روزه انسان آسیب برساند.

۱۲. ریختن آبرو؛ آشکار کردن عیب مردم، چه در قالب شعر و چه در گفتار، از اعمال شیطان است. دلیل آن هم آیات و روایاتی است که در مذمت غیبت وارد شده.(۳۵۸)

۱۳. غنا؛ غنا و آوازخوانی از اعمال شیطان است. حرمت آن هنگامی است که صدا را در گلو بچرخانند و به اصطلاح (چهچه بزنند).(۳۵۹)

۱۴. نجوا؛ نجوا و در گوشی گفتن در مجالس از خواسته های زشت شیطان است. خداوند در این باره می فرماید:

انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین امنوا

(به درستی که نجوا و راز گفتن و در مجالس در گوشی صحبت کردن از اعمال زشت و قبیح

شیطان است که می خواهد به این وسیله مؤمنان را پریشان خاطر سازد).(۳۶۰)

یکی از علت های پریشانی مؤمنان این است که دو نفر در مجلسی با هم در گوشی صحبت کنند. در این هنگام دیگران فکر می کنند که درباره ایشان حرف می زنند به این خاطر، آزرده می شوند.

۱۵. صنج؛ صنج از آلات لهو و زدن آن حرام است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در این باره فرمود: از صنج زدن دوری کنید؛ زیرا شیطان همراه صنج زن قدم بر می دارد و ملائکه از تو متنفر می شوند و از تو دوری می کنند.(۳۶۱)

۱۶. عود؛ نوعی از آلات لهو و از اعمال شیطان و استعمال آن حرام است. روایتی در این زمینه می فرماید: عود زدن نفاق را در قلب ها می رویاند، همان طور که آب سبزه را می رویاند.(۳۶۲)

۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰؛ شراب، قمار، بت پرستی، تیرهایی که با آنها گرو بندی می کنند. همه از کارهای شیطان است. قرآن در این باره می فرماید:

یا ایها الذین امنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون

(ای اهل ایمان! شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گرو بندی - که در زمان جاهلیت بوده - همه پلید و از اعمال شیطان است. از آنها، دوری کنید تا رستگار شوید).(۳۶۳)

۲۱، ۲۲ و ۲۳؛ لواط، مساحقه، زنا، این سه چیز هم از اعمال بسیار زشت و شرم آور شیطان است که، اول در میان قوم لوط رواج داده شد و سپس به جاهای دیگر سرایت کرد. - لواط عمل بسیار

زشت و قبیحی است که مرد با مرد انجام می دهد و مساحقه عمل زشتی که زن با زن انجام می دهد و منشاء این دو عمل، از دو شیطان، به نام زوال و لاقیس در زمان لوط بوده است.(۳۶۴)

۲۴؛ جیغ کشیدن: جیغ زدن در هنگام مصیبت از اعمال شیطان است. در حدیثی آمده:

الصراخ من الشیطان و البکاء من الرحمان

(جیغ کشیدن و فریاد و فغان در مصیبت ها از اعمال، شیطان و گریه کردن خدایی است).(۳۶۵)

۲۵؛ هنگام ناراحتی و فکر کردن، دست به زیر چانه زدن، و ناخن به دندان گزیدن، و ریش را با دندان گرفتن و کندن از خوی شیطان می باشد.(۳۶۶)

۲۶. خوابیدن بر روی شکم، در خبری آمده است که: شیطان بر روی شکم و صورت می خوابد. معصومان علیه السلام از آن نهی کرده اند.(۳۶۷)

۲۷. مجادله؛ جدال، لجاجت، دعوا و زد و خورد کردن از خوی شیطان است. همان طور که خداوند از قول حضرت موسی علیه السلام چنین می فرماید:

قال هذا من عمل الشیطان انه عدو مضل مبین

حضرت موسی علیه السلام وقتی دید دو نفر، یکی مؤمن و دیگری کافر، با هم مشاجره می کنند، (فرمود: - این کار فریب و وسوسه شیطان است. به درستی که او گمراه کننده مردم است، گمراه کننده ای سخت و آشکار).(۳۶۸)

۲۸. زلف؛ زلف گذاشتن و جلو سر را نتراشیدن از روش شیطان است. (انسان یا باید سر را هیچ نتراشد یا همه آن را بتراشد).(۳۶۹)

۲۹. شبیه: شبیه در آوردن، خود را شبیه امام حسین یا دیگر امامان کردن اعمال شیطانی است. اول کسی که شبیه در آورد، دو نفر بودند، یک زن و

شوهر - مرد به نام (مره) و زن به نام (لیلا). مختار وقتی قیام کرد، فرستاد هر دو را آوردند و دستور داد آنها را به هم بستند و در آتش انداختند.(۳۷۰)

۳۰. بخل؛ یکی از روش های ناپسند شیطان بخل است. هم خودش بخیل است و هم مردم را به بخل دعوت می کند. قرآن در این باره می فرماید:

الشیطان یعدکم الفقر و یاءمرکم بالفحشاء

هنگام کمک به دیگران، (شیطان شما را از فقر و بی چیزی می ترساند و بخل را در دستور کارتان قرار می دهد و به کارهای ناروا دعوت می کند).(۳۷۱)

۳۱. گریه دروغ؛ اول کسی به دروغ گریه کرد. شیطان بود. او پیش حوا - مادر بزرگ آدمیان - آمد و شروع کرد به دروغ گریستن و گفت: من دلم بر جوانی تو می سوزد؛ زیرا تو می میری (آیا می خواهی تو را راهنمایی کنم به درختی که اگر از آن بخوری پیر نشوی و نمیری!؟).(۳۷۲)

۳۲. نقاشی؛ چهره پردازی و ساختن مجسمه انسان یا حیوان از کارهای شیطان است. و آن، حرام و سازنده اش در عذاب است. (۳۷۳)

۳۳. سحر؛ سحر و ساحری از اعمال شیطان است. او استاد سحر بود. قرآن در این رابطه می فرماید: شیاطین به مردم سحر یاد می دادند.(۳۷۴) وقتی سلیمان از دنیا رفت آن ملعون در نامه هائی درباره سحر نوشت و زیر تخت سلیمان گذاشت بعد بیرون آورد و گفت: سلیمان ساحر بوده و این نامه ها علامن آن است.

۳۴. مکر؛ خدعه و نیرنگ وسیله ای است که با آن مردم فریفته می شوند و از راه راست منحرف می گردند.

۳۵. کبر؛ اولین سرکشی

شیطـان در برابر خـدا اسـت. و به واسـطه همین بـود گفت: (من از آدم بهـترم؛ زیرا مرا از آتش و او را از خـاک خلـق کردی). (۳۷۵)

نردبان خلق این ما و من است

عاقبت زین نردبان افتادن است

هر که بالاتر رود ابله تر است

کاستخوانش خوردتر خواهد شکست

۳۶. خمیازه، خمیازه کشـیدن عادت شیطان است. خمیازه یک سستی است که بر انسان چیره می شود و آن هم از سنگینی بدن و کسالت به وجود می آیـد. سـنگینی بـدن هم از پرخوری و آشامیـدن زیاد و شـهوات به وجود می آید. و انسان همواره دهن دره می کند.

عجله از شیطان است

از جمله اعمالی که به شـیطان نسبت می دهند، عجله کردن در کارها است. آیات و روایاتی در زمینه نکوهش آن آمده است، و در یک جا قرآن می فرماید: انسان از عجله و شتاب خلق شده، ولی شما ای انسان ها! عجله و شتاب نکنید.(۳۷۶)

در جـای دیگر می فرمایـد: انسـان، همان گونه که خواهان نیکی ها است به خاطر شـتاب زدگی و عـدم مطالعه کافی، به دنبال بدی ها به راه می افتد؛ چرا که انسان ذاتا عجول است.(۳۷۷)

در جای دیگر راجع به عجله موسی برای رفتن به کوه، می فرماید: ای موسی! چرا عجله و شتاب کردی؟.(۳۷۸)

داستانش چنین بود که، خداوند به موسی وحی نمود که با عده ای از مردم برای گرفتن تورات به کوه طور بیاید. موسی از قوم جـدا شـد و با عجله خود را به کوه طور رسانید؛ در حالی که مردم هنوز در راه بودند. خداوند در خطاب به موسـی می گوید: چرا در آمدن عجله کردی و با قوم خود نیامدی؟

اما روایاتی که

در نکوهش شتاب در کارها از معصومان علیه السلام آمده زیاد است. از جمله: حضرت علی علیه السلام می فرماید: عجله و شتاب در کارها موجب لغزش می شود. از همین رو، وقتی می خواهد مالك اشتر را والی مصر کند به ایشان می نویسد: ای مالك! در تصدیق سخن چینان تعجیل کن! زیرا آنان گرچه در لباس ناصحین جلوه گر می شوند، خواه ناخواه خیانت می کنند.(۳۷۹)

مکن در مهمی که داری شتاب

زراه تاءنی عنان بر متاب

که اندر تاءنی زیان کس ندید

ز تعجیل بسیار کس خجالت کشید

در روایت دیگر می فرمایند: شتاب زدگی در کارها از شیطان و فکر کردن در آنها از رحمان است.(۳۸۰)

خود شیطان هم، بد عاقبت شد، به این دلیل که در قضاوت عجله کرد و گفت: من از آدم بهتر هستم زیرا او از خاك است و من از آتش.

عجله در گفتار و کردار و رفتار در همه جا ناشایست و اعمال شیطان به حساب می آید، مگر در چند جا:

۱. توبه کردن از گناه که عجله کردن در آن خواب است؛ زیرا ممکن است عمر انسان تمام شود و با حال گناه از دنیا برود. و در نتیجه داخل آتش خواهد شد.(۳۸۱)

۲. عجله در به جا آوردن حج؛ زیرا ممکن است عمر انسان کفاف ندهد که آن را در سال های بعدی به جا آورد، یا مال او تلف یا راه ناامن شود.

۳. عجله در پرداخت بدهی مردم؛ چون یکی از واجبات فوری، پرداختن حقوق و قرض مردم است و تاءخیر در آن گناه دارد.

۴. عجله در غسل جنابت؛ زیرا انسان جنب تا زمانی که غسل نکرده از خدا

و قرآن فاصله دارد، تا جایی که حق ندارد دست روی اسم خدا بگذارد.

۵. عجله برای خوانـدن نمـاز اول وقت و شـرکت در نماز جماعت؛ از این رو که تاءخیر آن باعث می شود انسان از ثواب هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امامان بزرگوار وعده فرموده اند، محروم شود.(۳۸۲)

۶. شتاب در آوردن طعام برای مهمان. شاید مهمان گرسنه باشد و شرم کند که بگوید من گرسنه هستم، و گرسنه بماند.

۷. عجله در ازدواج جوانان چه دختر و چه پسـر؛ چون در آن آفاتی است؛ به خصوص دختران. در این باره حـدیثی می گویـد: روزی حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله وسلم تشریف بردند بالای منبر، بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند: ای مردم! جبرئیل از جانب خداوند به من خبر داد و گفت: دختران جوان و بکر مانند میوه های رسیده هستند که اگر آن را نچینند خورشید آنان را فاسد می کند. دختران جوان هم اگر شوهر نکنند فاسد می شوند. هیچ دوایی برای آنان نیست مگر شوهر کردن.(۳۸۳)

۸. عجله کردن در تجهیز و دفن میت؛ زیرا در تاءخیر دفن میت، هم توهین به میت است و هم به بازمانـدگان او و ممکن اسـت در اثر گرمای زیاد بو بگیرد. در این چند جا عجله نیکو می باشد و به نفع جامعه است.

ساختن ساز از اعمال شیطان است

۳۸. اولین کسی که دستگاه ساز را ساخت و خود هم در آن دمید شیطان بود. علت اختراع و ساختن آن از این قرار است:

وقتی قابیل از روی حسادت برادر خود هابیل را در غیاب پدرش آدم علیه السلام کشت، از ترس پدر فرار

کرد و در میـان کوه هـا آواره شـده، از تنهایی رنـج می برد و نمی دانست چه کنـد. تا این که رفیقش شـیطان او را از تنهایی و وحشت نجات داد و سازی ساخت و نخست خود در آن دمید و به دیگران هم یاد داد.

وقتی حضرت آدم علیه السلام از دنیا رفت و قابیل امنیت یافت آشکار شد و با شیطان ساز می زدند و می رقصیدند.

در مجلسـی که ساز نواخته شود و عده ای گرداننده آن شوند، خود شیطان هم ساز به دست می گیرد و با نوازندگان می نوازد و مردم و اهـل آن مجلس را به سـر مستی و شـادابی می کشانـد. در خانه ای که ساز نواخته شود و آواز و غنا در آن بخواننـد، غیرت و مردانگی از اهل آن خانه دور می شود.

اسحاق بن بریر می گوید: از امام صادق علیه السلام، شنیدم که فرمود: نام یکی از شیاطین (قنذر) است. او مسئول گرفتن حیا و حمیت افرادی است که در مجلس ساز و آواز حاضر می شوند - هرگاه در خانه ای چهل روز ساز زده شود به طوری که مردم در آن مجلس اجتماع کننـد، آن شـیطان، هر یک از اعضای بدنش را بر همان عضو صاحب خانه می گذارد و در همان عضـو می دمـد. مروت صاحب خانه گرفته و بی غیرت می شود؛ به طوری که اگر ناموس او در خطر افتد باکی ندارد و ناراحت نمی شود!.(۳۸۴)

لهو الحـدیث که در قرآن آمده: انحراف از راه راست و یا همان آلات ساز و آواز است.(۳۸۵) در روایتی آمده: شنیدن ساز و آواز انفاق را

در قلب انسان می رویاند همان طور که آب، زراعت را می رویاند.

در روایت دیگر دارد، کسی که به سخن سخن گویی گوش دهد او را پرستیده، و شیطان هم اول کسی است که بعد از خارج شدن آدم از بهشت آواز خواند و خرسند شد.(۳۸۶)

حضرت رسول (ص) برای شیطان هم رحمت است

وجود مبارک حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم برای همه جهانیان، اعم از جن و انس، رحمت و برکت است. آن گونه که قرآن مجید می فرماید:

و ما ارسلناک الا رحمه العالمین

(ای پیامبر گرامی - ما تو را برنگزیدیم، مگر این که برای جهانیان رحمت و برکت باشی).(۳۸۷)

نه این که وجود مبارک آن حضرت فقط برای جن ون انس رحمت است؛ بلکه برای دشمن ترین دشمنان ایشان هم رحمت است. رحمت بودن حضرت آن لعین را هم در بر می گیرد.

در کتاب (معارج النبوه) نقل شده: چون خداوند متعال ابلیس را از درگاه خود راند و او را مشمول لعن خود و ملائکه قرار داد، فرشته ای را بر آن داشت تا هر روز چند سیلی بر پشت گردن آن ملعون بزند. آن سیلی ها بسیار درد آور بود به گونه ای که اثر آن تا روز دیگر او را می آزرد.

بعد از آن که خداوند وجود مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم را برگزید و آیه فوق را درباره ایشان نازل فرمود، شیطان به درگاه خداوند بنالید و عرض کرد:

خدایا! من نیز از عالمیان هستم، آیا مرا از این آیه رحمت هیچ بهره و نصیبی نخواهد بود؟ رحمت آن حضرت شامل حال من نخواهد شد؟

خطاب آمد: چرا. رحمت وجود ایشان تو

را هم بهره مند می کند. سپس به آن فرشته ای که هر روز او را طپانچه می زد فرمود: از هم اکنون طپانچه و سیلی بر او نزن، و او را معاف دار تا او نیز از وجود مقدس آن حضرت و رحمت بودن ایشان بهره برده باشد و این آیه شامل حال او هم بشود. (۳۸۸)

نه این که رحمت بودن آن حضرت فقط شامل حال ابلیس شد، بلکه همه شیاطین نیز از آن برخوردار شدند. مسلم است که همه شیاطین نعمت وجود را که بالاترین نعمت ها است به طفیل وجود مبارک آن حضرت می دانند و اقرار دارند که وجود آنان در پرتو وجود آن حضرت است. آن چنان که در حدیث قدسی آمده:

لو لاک لما خلقت الا فلاک

(اگر وجود مبارک تو نبود، زمین و آسمان - بهشت و جهنم و هر آن چه در جهان هست - را خلق نمی کردم).(۳۸۹) (پس آفرینش همه چیز در سایه سار هستی فرستاده خدا معنا یافت.)

گاهی شیطان به انسان نزدیک می شود انسان باید طوری رفتار کند که شیطان همواره از او دور شده و فاصله بگیرد. مواظب باشد که به او نزدیک نشود، ولی گاهی انسان از روی بی اطلاعی یا بی توجهی ممکن است کاری کند که به وسیله آن، شیطان خود را به او نزدیک کند و امکان دارد ضرری هم به او برساند. از جمله:

۱. بول کردن بر روی قبر یا کنار آن، این کار توهین و جسارت به اهل قبور است.(۳۹۰)

۲. ادرار کردن در آب ایستاده و راکد؛ چون موجوداتی که در آب هستند اذیت می شوند و یا از

بین می روند.

حضـرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: در آب ایستاد بول نکنید؛ زیرا برای آب هم اهلی هست و در اثر بول کردن در آب آنها اذیت می شوند.

۳. در حال ایستاده بول کردن - و این نیز برای وجود انسان طبق نظریه پزشکان، زیان دارد.(۳۹۱)

۴. با یک کفش راه رفتن - یعنی یک پای انسان کفش داشته و یک پا بدون کفش باشد.

۵. در حال ایستاده آب آشامیدن - روایتی می گوید: آشامیدن آب به حال ایستاده، مکروه است.

۶. شب را تنها خوابیدن - خانه ای که غیر از انسان کسی در آن نباشد.

۷. تنها در آب رودخانه های بزرگ یا سیلاب شنا کردن؛ چون احتمال خطر می رود - که شیطان در این هنگام با سرعت خود را به انسان نزدیک کنـد. و گاهی نیز باعث از بین رفتن او شود.(۳۹۲) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السـلام آمده که، اگر کسی این کار را کرد و دچار بلا و ناراحتی شد، سرزنش نکند، مگر خودش را.

چهار زن از دست شیطان رهیدند

از آن جایی که شـیطان قسم خورده همه فرزنـدان آدم را گمراه نمایند و هر گروهی را با نقشه ای از راه بیرون کند، و تا کنون انجام داده و بعدا هم انجام خواهد داد؛ یکی از آنها که برای او خیلی هم آسان می باشد طایفه زنان اند. اولین کسی را هم که گول زد و وسوسه اش در او اثر نمود حضرت حوا، مادر آدمیان بود.

روزی آن ملعون پیش رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمد، حضرت از او چند چیز پرسید و او هم همه را پاسخ

داد. یکی از آنها این بود: رفیقان تو کیان اند؟ پاسخ داد: دروغ گویان، غمازان و زنان. پرسید: دام تو چیست؟ گفت: زنان. به واسطه اینان مردان را از راه مستقیم بیرون می برم، و خود ایشان را با مکر و حیله و دل سوزی به کارهای ناشایسته وادار می کنم و به این وسیله، جهنمی می نمایم.

فرمود: چه تعداد از زنان از تو فرمان برداری می کنند و تابع تو هستند. عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! آن قدر زیاداند که نمی توان شماره کرد و به حساب آورد. ممکن است از هزاران زن فقط یکی از من اطاعت نکند و بقیه گوش به فرمان من هستند و مایه دل گرمی و امید من به آنان است.

آن حضرت علیه السلام پرسید: تا به حال بر چند زن غالب نشدی و نتوانستی بر آنان چیره شوی؟ عرض کرد: یا رسول الله! تا به حال بر چهار زن دست نیافتم – و آنان زنان نمونه بوده اند.

نخست آسیه؛ زن فرعون، دختر مزاحم، عمری در خانه فرعون، که ادعای خدایی می کرد، زندگانی نمود و یک لحظه به خدای خود کافر نشد و فرعون را به خدایی نپذیرفت. مطیع پیغمبر زمان خود حضرت موسی (ع) بود و در پایان هم به دست فرعون به شهادت رسید.

دوم مریم؛ مادر حضرت عیسی علیه السلام که از روز تولد در بیت المقدس بوده و از اول تا آخر عمرش به عبادت خداوند متعال به سر برد و دست نامحرمی به وی نرسید. خداوند از لطف و عنایت خود بدون شوهر، حضرت عیسی (ع)

را به او عنایت کرد.

سوم خدیجه؛ همسر و حرم تو. آن زنی که همه دارایی خود را به تو سپرد و همه را وقف اسلام و هدف شما نمود. در لحظات دشوار از اسلام و مکتب تو پشتیبانی کرد.

چهارم؛ که از همه آنان بهتر و گرامی تر است، دخترت فاطمه (س) می باشد. در همه دنیا زنی به خوبی و شایستگی و ایمان و علم و اخلاق او نیامده است.(۳۹۳)

در تنگناها از شر شیطان به خدا پناه ببرید

در بعضی جاها باید از شر شیطان رانده شده به خداوند بزرگ پناه برد و شیطان را از خود دور نمود.

چگونه و با چه لفظی باید این کار را کرد، نکته ای است. آن چه معروف و مشهور در میان مردم است و همه گان می گویند این عبارت است: (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم). در روایتی هم هست که امام صادق علیه السلام به هنگام تلاوت سوره حمد و هنگام نماز می فرمود: (اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم).(۳۹۴)

لازم است مقدمتا این را هم بدانیم که منظور، فقط گفتن جمله فوق به زبان نیست؛ زیرا تا قلب شخص متوجه آن نباشد، و مفهوم آن را درک نکند سودی ندارد؛ یعنی افزون بر گفتن جمله بالا، باید توجه به خدا هم در دل باشد، و خود را از هوا و هوس، تعصب غرور، کبر و خودبینی، خودخواهی و خود محوری جدا نماید، از هر چیزی که انسان را از یاد خدا و توجه به نماز و عبادت غافل می کند بر کنار دارد؛ زیرا ممکن است با گفتن (اعوذ بالله) شیطان دور نشود و باز انسان را وسوسه کند و به شک اندازد. اما

وقتی قلب متوجه خدا باشد و از صـفات پلید، پاك و پاکیزه گردد، و با تقوا و ورع آباد گردید، دیگر شیطان به او دست رسی ندارد و از او دور می گردد و جایی برای وسوسه و به شک انداختن باقی نمی ماند. معنی پناه بردن به خدا از شـر شیطان همین است.

اما جاهایی که باید از شر آن ملعون به خدا پناه برد، طبق دستور قرآن و معصوم از این قرار است.

۱ - هنگام خواندن قرآن:

اذا قراءت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم

(هنگامی که می خواهی قرآن بخوانی از شـر شـیطان رانـده شـده و به خـدا پناه ببر - تا درک درست حقایق آن برای تو آسان شود).(۳۹۵)

۲. زمـان نماز: در روایاتی آمـده که، هنگام نماز، شـیطان حاضـر می شود و آن قـدر نماز گزار را وسوسه می کنـد تا از حالت نماز بیرون آید.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: وقتی بنده خدا مشغول نماز می شود، شیطان می آید و می گوید: به فکر فلان چیز و فلان کس، و فلان کار باش و چیزهایی را در ذهن انسان ردیف می کند تا وقتی که فراموش کند نماز می خواند و چند رکعت خوانده است.(۳۹۶)

از این رو، هنگـام نمـاز بایـد از شـر شـیطان به خـدا پنـاه برد که آن ملعون از انسـان دور شود و فکر انسـان را به چیزهای دیگر مشغول نکند.

ابن عباس نقل کرده: اول چیزی که جبرئیل به حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نازل کرد این بود که گفت: ای محمد! بگو (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) بعد از آن گفت: ای

محمد! بگو: (بسم الله الرحمن الرحیم).(۳۹۷)

مستحب است وقت نماز، بعد از تکبیره الاحرام و قبل از (بسم الله) انسان (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) بگوید، و ثوابی که برای این جمله وارد شده این است که، هر کس آن را بگوید به عدد هر مویی که در بدن انسان است عبادت یک سال در نامه عمل او نوشته می شود.(۳۹۸)

۳. هنگام وسوسه شیطان: خداوند متعال در قرآن مجید در این باره می فرماید:

و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف، من الشیطان تذکروا فاذا مبصرون

(هرگاه وسوسه های شیطان متوجه تو شد، به خدا پناه ببر و خود را به او بسپار، و از لطفش مدد بخواه؛ زیرا او، هم سخن تو را می شنود و از اسرار درونت آگاه و هم از وسوسه های شیاطین با خبر است)(۳۹۹) بعد از آن راه غلبه و پیروزی بر وسوسه های شیطان را به این صورت بیان می کند:

هنگامی که وسوسه های شیطانی، پرهیزکاران را احاطه می کند، به یاد خدا و نعمت های بی پایان، و عاقبت شوم گناه و مجازات دردناک خدا می افتند. در این هنگام ابرهای تیره و تار وسوسه از اطراف قلب آنها کنار می رود و راه حق را به روشنی می بینند و آن را انتخاب می کنند.

انسان در هر مرحله ای از ایمان، و در هر سن و سال که باشد گاه گاهی گرفتار وسه های او می گردد. گاهی در خود احساس می کند که نیروی محرک شدیدی در درون جانش آشکار شده و او را به گناه دعوت می

نماید، آن نیرو غیر از وسوسه های شیطان و شیطان صفتان، چیز دیگری نیست و در اثر یاد خدا و تقوای قلب، تمام وسوسه ها کنار می رود.

۴. موقع طلوع و غروب خورشید، باید از شر شیطان به خدا پناه برد؛ زیرا این وقت، وقت غفلت و بی توجهی انسان به خدا است.

۵. وقتی که صدای زوزه سگ ها و الاغ ها بلند شود، باید از شر شیطان به خدا پناه برد؛ زیرا آنها شیاطین را می بینند و شما نمی بینید.

شیطان در چند جا زوزه کشید

اول، وقتی که حضرت آدم علیه السلام توبه کرد و خداوند توبه او را پذیرفت - هنگامی که او از بهشت اخراج شد، دویست سال گریه کرد تا این که جبرئیل نازل شد و گفت: ای آدم آن اسامی که بر ساق عرش نوشته بود بخوان و خدا را به آنها قسم بده تا توبه ات قبول شود - و آنها را به آدم یاد داد. - چون حضرت آدم خدا را نافرمانی کرد و از بهشت بیرون آمد، شیطان خوش حال که آدم هم مانند او از بهشت رانده شده است؛ ولی آدم با توجه به خدا توبه اش پذیرفته شد. این شیطان ملعون از سوز دل ناله کرد که ملائکه آسمان و زمین را متوجه کرد و همه او را لعنت کردند.(۴۰۰)

دوم، روزی بود که حضرت یوسف از دست زلیخا گریخت، ووقتی زیلخا یوسف را خرید، عاشق او شد و او را در سالن شاهی برد و درها را بست، شیطان خوش حال شد که پیغمبر زاده و گبر زاده را در مجلس خلوتی جمع کرده، یوسف زنا می کند، و

نـامش از مرتبه نبوت محو خواهـد شـد! هنگامی که یوسف فرار کرد و خود را نجات داد، بر مقام و مرتبه او افزوده می شود – این بود که شیطان از سوز دل ناله ای کرد که ملائکه صدای او را شنیدند و لعنتش نمودند.(۴۰۱)

سوم، در عیـد غـدیر خم وقتی که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم حضـرت علی علیه السـلام را به خلافت نصب کرد و فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه) بعـد فرمود:ای مردم! دوستی علی حسـنه است. با دوستی و ولایت علی هیچ گناهی مانع از رفتـن بـه بهشـت نمی شـود. در این هنگـام شـیطان از دل پر درد خـود نـاله ای کشـید و گفت: از این پس چه کنم و چـاره من چیست؟ اولاد خود را جمع کرد و گفت: تا می توانید مردم را به شک اندازید. محبت و ولایت و دوستی علی را چنان بر مردم مشـتبه کنیـد که او را به خـدایی باور کننـد و از راه غلو به جهنم برونـد. و عـده ای از راه و روش او برگردنـد و جهنمی شوند. (۴۰۲)

چهارم، روز عاشورا بشـیار زحمت کشید تا زمینه ای فراهم آورد به طوری که همه لشگر عمر سعد علیه امام حسین علیه السلام شوریدند و او را به قتل رساندند! آن گاه همه شـیاطین، روی زمین پخش شدند و با شادی و خوانندگی ابراز خرسندی کردند. شیطـان می گفت: عجب خلـق خـدا را گمراه کردم. گـاهی به صورت شـمر و گـاهی به صورت عمر سـعد مردم را واداشت تا بجنگند. سرانجام گفت: کار را درباره فرزندان آدم به پایان رساندم. آن چه مقصود

من بود امروز دست گیرم می شود. جبرئیل پرسید: این همه سرخوشی تو برای چیست؟

ای سگ ملعون جواب من بگو

راست گوی و در دغا زوزه مجو

گفت: به خاطر این که از زمان حضرت آدم تا کنون چنین حادثه ای واقع نشده و نخواهد شد.

بعد از آن که حضرت علیه السلام به شهادت رسید، درهای آسمان گشوده شد تا ملائکه، کربلا را ببینند. زمانی که شیطان با خبر شد خداوند چه ثوابی برای پیروان و زیارت کنندگان او قرار داده، از کرده خود پشیمان شد از روی حسرت و ندامت نعره ای کشید که جمیع ملائکه او را لعنت کردند. گفت (واویلاه) قضیه بر عکس شد و مردم بیشتر داخل بهشت شدند.(۴۰۳)

پنجم، روزی که بهشت بر او حرام شد و به زمین آمد از ناراحتی فریادی زد که، چرا از آن مقام قرب و جمع ملائکه رانده شده و باید در زمین تنها باشد.(۴۰۴)

ششم، وقتی تکبر نمود و آدم را سجده نکرد، خداوند و جمیع ملائکه او را لعن کردند. او از حسرت و دوری از بهشت و از دست رفتن حسنات و عبادت هایش فریادی کشید.(۴۰۵)

هفتم، وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به پیامبری مبعوث شد و مردم را از نادانی و گمراهی و جهنم نجات داد و به سوی بهشت رهنمون ساخت، زوزه ای کشید.(۴۰۶)

هشتم، زمانی که آیه توبه نازل شد،(۴۰۷) مبنی بر این که انسان اگر گناهی کند یا ظلمی به خود و دیگران روا دارد و سپس خدا را بخواند و طلب استغفار نماید، خداوند تمام گناهان او را می بخشد. در این موقع شیطان فریادی کشید

و ناله زد به طوری که تمام بچه شیطان ها دور او جمع شدنـد و احوال او را پرسیدند؟ گفت: آیه ای نازل شـده که خـدا تمام گناهان را می بخشد و زحمات ما باطل می شود.(۴۰۸)

نهم، بعد از تولد حضرت عیسی علیه السلام وقتی می خواست به آسمان رود، فرشتگان به دستور خداوند او را سنگ باران نمودند و از آسمان چهارم برگداندند.(۴۰۹)

دهم، وقتی که آخرین پیامبران (حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم) پا به عرصه وجود گذاشت ناله او بسیار سوزناک بود.

یازدهم، وقتی سوره مبارکه (حمد) نازل شد فریادی زد و یاران خود را فرا خواند و داستان آمدن سوره را بیان کرد. وبه او گفتند:ای (عزازیل!) چرا از نازل شده این سوره نالیدی!؟

گفت: من در لوح محفوظ دیدم که نوشته بود، اگر بنده ای از بندگان خدا در تمام طول روز گناه کرده باشد و پیش از آن که آفتاب غروب کند، طهارت بگیرد و سه مرتبه این سوره را بخواند، به برکت آن، همه گناهانش آمرزیده می شود و بدون واسطه از میان عرش ندایی آمد که ای بنده من! گناهانت را آمرزیدم و اسم تو را در دفتری که اسم صالحان را در آن نوشته ام ثبت کردم!(۴۱۰)

دل خوشی های شیطان

شیطان از بعضی کارها، گفتارها و برنامه ها خرسند می شود! گاهی خوشحالی او چنان زیاد است که فریاد می زند و آن خبر دل نشین را به فرزندان و دوستان و طرف داران خود می دهد:

۱. امام صادق علیه السلام می فرماید: آن اندازه که مرگ عالم، فقیه و دانش مند شیطان را خوشحال می کند هیچ چیز

دیگر او را خوشحال نمی کند.(۴۱۱)

۲. شیطان می گوید: از جمله کسانی که اندوه مرا بر طرف و سرخوشی و شادابی به من می دهند و به همین خاطر آنها را بر گردن خود سوار می کنم،

زن ها هستند! آنان نور چشمان من اند. وقتی که لعن و نفرین بندگان صالح بر من جمع می شود، پیش زن ها می روم. با هم نشینی با آنان تمام ناراحتی بر من بر طرف می شود.(۴۱۲)

۳. شیطان از الاغ خوشش می آید، به خصوص اگر الاغ سیاه باشد. می آیند و با او بازی می کنند. گاهی آن را می ترسانند، حیوان می رمد و صاحب خود را بر زمین می زند و آنها می خندند. گاهی خاری زیر دم آن می گذارند، الاغ بر می جهد و لگد می زند. گاهی هم صاحب الاغ می خواهد از راهی برود که شیاطین دم الاغ را می گیرند و نمی گذارند برود.(۴۱۳)

۴. از شیطان پرسیدند: کدام طایفه را بیشتر دوست داری؟

گفت: دلالان را، چون من به دروغ گویی آنان قانع بودم. آنها قسم دروغ را هم بر آن می افزایند!(۴۱۴)

۵. وقتی دو نفر با هم نزاع کرده و از هم قهر نمایند، شیطان از خوشحالی در پوست خود نمی گنجد و فریاد می زند.(۴۱۵)

۶. روزی حضرت سلیمان بن داوود علیه السلام از شیطان پرسید: چه کاری نزد تو محبوب تر است که همان کار نزد خدای متعال منفورترین کارها است. گفت: در هم آمیختن مرد به مرد و زن به زن - مرد با مرد عمل زشتی انجام دهد که آن را لواط گویند و زن با زن

عمل زشتی انجام دهد که آن را مساحقه گویند.

۷. شیطان از رنگ و لباس قرمز خوشش می آید؛ چون خون انسان و اغلب حیوانات قرمز است. او با دیدن رنگ قرمز رام می شود. آن ملعون تشنه خون است و از خون ریزی استقبال می کند.

۸. خنده و قهقهه او را خوشحال می کند.

۹. شیطان از آدم لخت و عریان خوشش می آید و از او لذت می برد و در او طمع می کند. در احادیث آمده است: کراهت دارد انسان لنگ در زیر آسمان یا در میان آب در حمام غسل کند.(۴۱۶)

ناگواری های شیطان از چند عمل و چند چیز است که شیطان بدش می آید. او به وسیله آنها ناراحت می شود و فرار می نماید، در اثر ناراحتی گریه می کند و دست و پای خود را مجروح می سازد و گوشه نشینی را اختیار می نماید از جمله:

۱- سجده کردن برای خدا؛

زید شحام می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: انسان مؤمن وقتی در برابر خدا سجده می کند و آن را طول می دهد، شیطان از ناراحتی فریادش بلند می شود، به کناری می رود گریه می کند و می گوید: ای وای بر من! چگونه این بنده خدا، او را اطاعت می کند و من معصیت کردم، او سجده می کند و من از آن سرپیچی نمودم.(۴۱۷)

در حدیث دیگری وارد شده که: سجده های خود را طولانی کنید؛ زیرا سجده طولانی بینی شیطان را به خاک می مالد.(۴۱۸)

۲. تلاوت قرآن؛(۴۱۹)

یکی از چیزهایی که شیطان را ناراحت می کند خانه ای است که در آن قرآن

تلاوت شود؛ زیرا خانه ای که در آن قرآن تلاوت نمایند برکت در آن زیاد می شود، ملائکه در آن وقت و آمد می کنند. جایی برای شیطان باقی نمی ماند و از آن جا دوری می کند؛ در حالی که از آن خانه و اهلش ناراحت است و با چشم غضب به آنها می نگرد.(۴۲۰)

۳. دیدار با مؤمن؛

دید و باز دید مؤمنان از یک چنان شیطان و لشکریان او را ناراحت می کند که صدای خود را به استغاثه بلند می کنند، و به صورت خود می زنند و دست و پای خود را زخمی می نمایند.(۴۲۱)

۴. صدقه دادن؛

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از شیطان پرسید:ای ملعون! چرا مانع از صدقه دادن می شود؟ عرض کرد: عرض کرد: یا رسول الله! اگر اره ای بر سر من گذارند و مانند درخت و چوب سرم را اره کنند، برای من راحت تر است از صدقه دادن اشخاص. آن حضرت فرمود: چرا از صدقه ناراحتی؟ در جواب گفت: در صدقه دادن پنج خصلت است.۱. مال را زیاد می کند. ۲. مریضان را شفا می دهد. ۳. بلاها را دفع می کند. ۴. صدقه دهندگان به سرعت برق از پل صراط عبور می کنند. ۵. بدون حساب داخل بهشت می شوند و عذابی برای آنان نیست. رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا عذابت را زیاد گرداند.(۴۲۲)

۵. فرو بردن غضب؛

موقعی که انسان غضب می کند، شیطان شاداب می شود، اما اگر بتواند غضب خود را فرو می برد و از آن بکاهد، به شیطان زجر داده و او

را ناراحت کرده؛ به طوری که از او ماءیوس می شود و از او می گریزد.

۶. مسواک زدن؛

زمانی که انسان هنگام نماز و خواب و غیره دهان خود را مسواک می کند شیطان را به غضب می آورد.(۴۲۳)

۷. نماز اول وقت،

نماز اول وقت علاوه بر آن که فضیلت زیاد دارد و اقتدا کردن به امام زمان است، باعث قبولی آن می شود که ناراحتی و اذیت او را در پی دارد.(۴۲۴)

۸. صله رحم؛

دید و باز دید که خویشان و کمک نمودن به ایشان، بینی شیطان را به خاک می مالد و او را می رنجاند.

۹. دعا هنگام عطسه؛

وقتی کسی عطسه کند و دیگری برایش دعا کند و بگوید (یرحمک الله) و عطسه کننده در جواب بگوید: (یغفر الله لک) برای شیطان سخت تر از آن هیچ چیز نیست.(۴۲۵)

۱۰. سکوت؛

در مجالس و گرد هم نشستن ها، پشت سر کسی چیزی نگفتن او را به غضب می آورد.(۴۲۶)

شیطان از این ها نفرت دارد

۱. خطاف؛

پرستو، یکی از پرندگانی است که شیطان از او فرار می کند. آن پرنده قرآن می خواند. امام صادق علیه السلام می فرماید: این پرنده حافظ قرآن است و سوره حمد می خواند و کلمه (ولاالضالین) او مثل گفتن انسان است.(۴۲۷)

۲.کبوتر؛

کبوتر لاعی، بلکه همه کبوترها شیطان را دور می کنند. امام صادق و امام معصوم علیهم السلام این پرنده را در خانه نگاه می داشتند و می فرمودند: بال کبوتر برای شیطان به منزله بادبزن است. همین طور که بادبزن مگس ها را پراکنده می کند و می راند صدای بال کبوتر شیطان را فراری می دهد.

۳.خروس؛

خروس هم یکی دیگر است، خصوصا خروس سفید، ناراحتی شیطان از این

پرنده، به این دلیل است که تسبیح و ذکر می گوید و ذکر او (سبوح قدوس رب الملائکه و الروح) و (اذکرو الله یا غافلین) می باشد. این حیوان وقت شناس است و مانند مؤ ذن اوقات نماز را اعلام می کند.

ما خروسان چون مؤ ذن راستگو

هم رقیب آفتاب و سایه جو

پاسبان آفتابیم از دورن

گر کنی طشتی به روی ما نگون (۴۲۸)

۴.گریز از روزها؛

روز عرفه، عید قربان، جمعه و روز عید فطر، از روزهایی هستند که خداوند گناهان را می آمرزد.

۵.بلند گفتن بسم الله؛

شیطان از بلند گفتن (بسم الله) بدش می آید. از امام جماعتی که (بسم الله) را بلند بگوید فرار می کند. امام زین العابدین به ابوحمزه ثمالی فرمود: وقتی که صف جماعت بسته می شود. ابلیس می آید و از شیطانی که موکل بر امام جماعت است، می پرسد: آیا امام جماعت (بسم الله) را بلند گفت تا آهسته؟ اگر بگوید بلند گفت، می گریزد و اگر بگوید آهسته گفت، شیطان می آید و بر دوش آن پیش نماز، سوار می شود تا از نماز فارغ شود.(۴۲۹)

۶.استغفار؛

برگشتن از گناه، امید شیطان را قطع می کند راحت و آرامش نمی گذارد تا وقتی که باز او را به گناه و معصیت وادار نماید. (۴۳۰)

تسلط شیطان بر اموال ایوب

بیش ترین کوشش شیطان این است که اگر کسی خدا را بپرستد یا شکر نعمت هایش را ادا نماید یا کارهای نیک دیگری انجام دهد وی را از عبادت و شکر خدا باز دارد و به انحراف و گمراهی اندازد و از حق و حقیقت دور بدارد. درباره یکی از کسانی که آن ملعون آخرین سعی خود را

کرد تا منحرفش کند و از کار خیر و عمل صالح بازش دارد، حضرت ایوب علیه السلام بود؟

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: بلاهایی که حضرت ایوب علیه السلام به آن مبتلا شد به چه سبب شد؟ فرمود: برای نعمت بسیاری که خداوند به آن حضرت عنایت فرمود و او هم شکر نعمت های خدا را آن طور که شایسته بود به جا می آورد و در شکر گزاری کوتاهی نمی کرد.

شیطان وقتی شکر گذاری به امام ایوب علیه السلام را دید آتش خود بینی اش شعله ور شد عرض کرد: پروردگارا! ایوب علیه السلام به این جهت شکر و ثنای تو را می کند که نعمت فراوان به او عنایت کرده ای. اگر از نعمت هایی که به او عنایت نموده ای محرومش نمایی، خواهی دید که دیگر سپاس گر نخواهد بود، برای امتحان، مرا بر دارایی اش مسلط کن تا بدانی دیگر هرگز تو را شکر نمی کند!

خطاب از (رب الارباب) به شیطان رسید: تو را بر اموال و ثواب او مسلط کردم، هر کاری که می توانی انجام بده، تا برای همه معلوم شود که شکر ایوب برای مال و ثروت نیست. بلکه شکر و حمد و ثنای او فقط برای این است که مرا شناخته و به من عشق می ورزد.

شیطان از شنیدن این فرمان شاد شد و همه ثروت ایوب را از بین برد. امام سپاس گزاری های ایوب زیادتر شد. عرض کرد: خدایا! مرا بر زراعت های او مسلط فرما، ایوب چون دلش خوش است که زراعت دارد از این جهت، شکر می کند. خداوند او را بر

آنها هم مسلط کرد.

شیطان با همه یارانش بر زراعت های او دمیدند، و همه آنها دستخوش آتش شدند اما شکر او زیادتر شد. خداوندا! مرا بر گوسفندان و گاوها و شتران او مسلط فرما؛ زیرا هنوز امید او به چهار پایانش هست. خداوند به او رخصت داد. آن ملعون هم تمام گوسفندان و شترهای حضرت ایوب علیه السلام را نابود کرد. باز روحیه بندگی او افزونی یافت.

گفت: ای خدا! ایوب ۱۲ پسر رشید دارد و امیدش به فرزندانش است و می گوید: با کمک فرزندان باز هم مال و ثروت به دست خواهم آورد. گوسفندان و شتران باز پیدا می شوند، کشاورزی رونق می گیرد و کشت و کار به جریان می افتد. مرا بر پسران او مسلط فرما، وقتی رخصت گرفت شبی که همه فرزندان، مهمان برادر بزرگتر بودند آن ملعون ساختمان را بر سرشان خراب نمود. چون خبر به ایوب علیه السلام رسید، حمد خدا را کرد و گفت: خدایا! روزی به من فرزند دادی و روزی گرفتی اختیار همه به دست تو است.(۴۳۱)

تسلط شیطان بر بدن ایوب

وقتی که شیطان ایوب را چنین دید، دشمنی اش فزونی یافت و عرض کرد: خداوندا! سپاس ایوب برای این است که بدنش سالم می باشد و می گوید: باز کار می کنم و اموالی به دست می آورم. او می داند که به زودی آن چه از او گرفته ای باز پس خواهی داد، هنوز شکر تو را می کند و خود را نباخته است.

الحال اگر مرا بر بدنش مسلط کنی خواهی دید که دیگر شکر نخواهد کرد! خطاب از جانب خداوند به او رسید که تو را

بر بدنش مسلط گردانیدم - به غیر از عقل و دل، گوش و چشم و زبان او زیرا تو را در آنها تصرف نیست و آنها مربوط به من است.

آن ملعون چون رخصت یافت به سرعت فرود آمد که مبادا ایوب رحمت الهی را در یابد و بین او و شیطان حائل شود. آمد تا سد راه آن شود. پس از آتشی که خودش از آن خلق شده بود، در سوراخ های بینی ایوب دمید که از تاپایش زخمی گشت. مدت بسیاری در رنج بود. هم چنان ایوب را در حمد و شکر الهی کوشتاتر می یافت و زبانش دایما در یاد خدا بود.

مصیبت بر آن حضرت سخت شد که دیگر نتوانست داخل شهر بماند، از شهر و زندگی در آن دست شست و به بیرون شهر رفت. هر روز ناتوانی اش بیشتر می شد و در عوض شکر و سپاس گزاری او افزایش می یافت. یک مرتبه نشد که از درد خویش گلایه کند. روزی عیال او (رحیمه) عرض کرد: ای ایوب! مرض تو طول کشید از خدابخواه که تو را عافیت عنایت فرماید.

فرمود: ای زن! چند سال در حال رفاه و سلامت بودم. گفت: متجاوز از هفتاد سال. فرمود: چند سال است که بلا و مرض به من روی آورده؟ گفت حدود هفت سال. فرمود: هفتاد سال در رفاه و سلامت بودم اگر هفت سال در بلا و رنج باشم آیا جا دارد که تندرستی خود را از خدا بخواهم؟

وقتی شیطان دید هر چه اندوه بیشتر می شود، شکر گزاری اش فزونی می یابد، ناراحت شد، رفت پیش جماعتی از یاران

ایوب و گفت: بیایید برویم نزد آن بنده مبتلا شده و از او بپرسیم به چه دلیل به این بلای عظیم مبتلا گردیده است. چون نزد ایشان آمدند، گفتند: کاش ما را از گناه خود خبر می دادی، زیرا ما گمان نداریم این بیماری تو را مگر به واسطه گناهی که از ما پنهان کرده ای!

فرمود: به عزت پروردگار سوگند می خورم که من گناهی نکرده ام. هرگز طعامی نخورده ام، مگر آن که یتیمی یا مسکینی را با خود شریک کرده ام. هرگز دو طاعت برای من پیش نیامده، مگر این که هر کدام را بر من دشوارتر و سخت تر بوده است برگزیده ام شیطان از کار او سرگردان گشته بود. چه کند که او را از شکر گزاری باز دارد؛ زیرا حیله او در آن حضرت اثر نکرد و به مقصودش نرسید.(۴۳۲)

شیطان در مرحله اول زمین خورد

اگر گفتار و کردار و حرکات انسان برای خدا باشد از دشمن نمی ترسد، بر شیطان دشمنان دین غالب خواهد شد و اگر از روی هوا و هوس و مادیات باشد شیطان و بی دینان بر او غالب خواهند گشت.

گویند: در بنی اسرائیل عابدی بود. او را گفتند: در فلان جا درختی است که قومی آن را می پرستند. او برای رضای خدا و تعصب در دین خشم گرفت و از جای برخاست، تبر بر دوش نهاد و رفت تا آن درخت را از بیخ و بن قطع کند.

ابلیس به قیافه پیرمردی در آمد جلوی او را گرفت. از وی پرسید: کجا می روی؟ عابد گفت: به فلان جایگاه می روم تا آن درخت را قطع کنم که دیگر مردم

آن را نپرستند.

ابلیس گفت: برو به عبادت خود مشغول باش که این کار از دست تو بر نیایـد عجله ناراحت شد و با وی در آمیخت، ابلیس را بر زمین زد و روی سینه او نشست.

ابلیس گفت:ای عابـد! خداونـد پیامبرانی دارد، اگر بخواهـد این درخت قطع شود، یکی از پیامبران خود را می فرسـتد تا آن را ببرد، به تو چه مربوط است؟ خداونـد به تو چنین دسـتوری را نـداده است. عابد گفت: من باید این درخت را قطع کنم و چاره ای غیر از این نیست.

ابلیس گفت: تو مردی فقیر و عیال مند هستی و مردم خرجی تو را تاءمین می کنند. اگر دست از کار خود برداری و درخت را قطع نکنی، من قول می دهم که هر روز دو دینـار در زیر بـالش تو بگـذارم تـا هم خودت از آن اسـتفاده کنی هم به عابـدهای دیگر صـدقه دهی و انفـاق نمـایی و هر روز از بـابت صـدقه ثوابی عایـد تو گردد. عابـد قـدری در این بـاره فکر کرد و با خود گفـت: یـک دینـار را به مصـرف خـود می رسـانم و یکی دیگر را صـدقه می دهم. این کـار برای من بهـتر است تـا کنـدن آن درخـت؛ زیرا کنـدن آن، کـار پیـامبران اسـت نـه کـار مـن! برگشت بامـداد روز اول و دوم دست زیر بـالین خـود، دو دینـار را برداشت و به مصـرف رسانیـد. روز سوم دیـد که از دینار خبری نیست. خشم گرفت، تبر را برداشت و حرکت کرد. گفت: این دفعه تا درخت را قطع نکنم بر نمی گردم.

بار دیگر ابلیس سر راهش را گرفت و گفت: ای عابد! از

این کار دست بردار که از عهده ات بر نمی آید. این بار هم باز در هم آویختند ابلیس عابد را بر زمین زد و روی سینه زمین زدی.

ابلیس پاسخ داد: دفعه اول تو به قصد رضای خدا برای قطع درخت حرکت کردی، خشم تو خدایی بود و خداوند هم مرا مغلوب کرد و بر زمین زد و تو مسلط شدی؛ چون هر کس برای خداکاری انجام دهد، مرا بروی تسلطی نیست؛ ولی این دفعه تو با طمع و برای دنیا خشم گرفتی و تابع هوای نفس خود شدی، از این جهت من بر تو غالب شدم و ترا زمین زدم.(۴۳۳)

شیطان هنگام مرگ

در روایات آمده؛ هنگام مرگ انسان، شیطان به سراغ او می آید و با هر وسیله و نویدی می خواهد او را دو دل کرده و ایمانش را بگیرد؛ ولی مؤمن واقعی او را خوب می شناسد و ابدا به وعده های او دل خوش نمی کند.

ابن خدیجه می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: تمام کسانی که در آستانه مرگ قرار می گیرند، ابلیس یکی از ماءموران خود را وا می دارد که نزد او برود و او را به کفر بخواند. او هم آن قدر شبهه در دین او وارد می کند که با دو دلی روحش از بدنش جدا می شود؛ ولی مؤمن حقیقی نمی گذارند شیطان بر گرده او سوار شود.

بنابر این، هر دیدار کننده با بیمار در حال مرگ باید شهادت به توحید و نبوت را به وی تلقین نماید و: (لا اله الا الله محمد رسول الله) را به او یاد آورد شود تا آن که بیمار

جان دهد.(۴۳۴)

در اسلام سفارش شده که هنگام دیدار با بیمار نباید به حالت جنب رفت و نیز موقع داخل شدن بر میت باید شخص با وضو باشد، سوره (یس) و (وصافات) را بخواند، دعای عدیله بخواند، اطاق را معطر کنند؛ چون زمان فرود آمدن ملائکه است و آنها از بوی عطر خشنود می شوند و شیاطین از بوی عطر و قرآن خواندن و بسم الله گفتن ناراحت می شوند و بیرون می روند.

شیطان پاسبان شب می شود

اصبغ بن نباته از امیر المومنین نقل می کند که فرمود: سوگند به آن کسی که محمد را به حقیقت برانگیخته و خاندانش را گرامی داشته، هیچ چیز از وردها و دعاها نیست که شما آنها را بجویید از برای محافظت مرض و از سوختن، غرق شدن، دزدی، گمشده و گریختن چهارپایان، مگر این که در قرآن است. هر که خواهد از من بپرسد - تا به او جواب گویم.

مردی برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین برای ایمنی از دزد اگر آیه ای در قرآن است، به من بگو؛ زیرا که پیوسته شب ها از من دزدی می شود.

فرمود: چون به بستر خواب رفتی - این آیه را تا آخر سوره بخوان -: (قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا....) تا آن جا که می فرماید: و کبره تکبیرا.(۴۳۵)

و پس از آن فرمود: هر کس در بیابان خالی از سکنه شبی را به سر برد - آین آیه را خواند:

(ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام ثم استوی علی العرش...) تا آن جا که می فرماید: (تبارک الله رب العالمین)(۴۳۶) فرشتگان او را محافظت کنند و شیاطین

از او دور گردند.

بعد آن مرد به مسافرت رفت، به ویرانه ای رسید، شب را در آن جا خوابید، ولی این آیات را نخواند. شیطان به سراغ او رفت و بینی او را گرفت. در این حال رفیق شیطان به او گفت: او را مهلت بده، آن مرد - از این حرف - بیدار شد و آیه را خواند، همان آیه ای را که امیرالمؤمنین فرموده بود.

در این حال شیطان به رفیقش گفت: خدا بینی تو را به خاک مالید. اکنون باید تا به صبح او را پاس داری کنی. چون صبح شد. نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و جریان را گفت: بعد از آن عرض کرد: یا علی در سخن شما شفا و راستی یافتم. وقتی آفتاب بالا آمد به آن جا رفت و جای موهای شیطان را در زمین دید.(۴۳۷)

بلی، اگر کسی به آیات قرآن معتقد باشد، و آنها را (وحی) و از جانب خدا دانسته و بداند که خواندن آنها اثر دارد و با همان اعتقاد بخواند اثر خواهند داشت.

اگر چه بعضی معتقدند که هر چه باید واقع شود، می شود و چیزی نمی تواند جلوی آن را بگیرد؛ ولی خداوند متعال خودش در قرآن می فرماید:

یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب.

(خداوند هر چه را که بخواهد - از چیزهایی که برای انسان مقدر کرده - محو و نابود می کند و چیزهای دیگر را به جای آنها برقرار می کند و پیش خدا است ام الکتاب (لوح) محفوظ)(۴۳۸)

شیطان و ربا خواران

یکی از گناهان کبیره در اسلام، رباخواری است که خداوند به خورندگان آن وعده عذاب داده و آن

را از هر گنـاهی بزرگتر به حسـاب آورده است. حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم می فرمایـد: ربـا هفتاد نوع است و کوچکترین آن پیش خدا مانند کسی است که با مادر خود نزدیکی کرده باشد.(۴۳۹)

روایتی دیگر از جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام می گویـد آن حضـرت فرمود: یک درهم ربا پیش خدا از هفتاد زنا که تمام آنها با محارم انسان در بیت الله الحرام انجام شده باشد، بزرگتر است.(۴۴۰)

از حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم روایت شده: وقتی مرا به آسـمان بردند، مردانی را دیدم که شکم آنها مثل خانه هایی است که پر از مارها باشـند و از بیرون داخل آنها پیدا است. پرسـیدم: ای جبرئیل! اینان چه کسانی هسـتند؟ گفت: این ها ربا خواران اند.(۴۴۱)

و به گفته قرآن: ربا خواران روز قیامت بر نمی خیزند مگر مانند کسی که شیطان آنان را مس کرده باشد.(۴۴۲)

علامت ربا خواران این است که شـیطان، هم در دنیا و هم در آخرت آنان را مس می کند و حالت جنون و صرع به آنها دست می دهد. تعادل خود را از دست می دهند و مانند دیوانگان به این طرف و آن طرف می افتند.

درباره مس شـیطان در دنیا، روایتی از امام صادق علیه السـلام هست که گویـد: رباخوار از دنیا بیرون نمی رود، مگر این که به نوعی از جنون دچار خواهد شد.

این روایت، مس شـیطان در دنیا را بیان می کنـد: در همین دنیا ربا خوار، اگر چه یک روز به آخر عمرش باقی مانـده باشد، به صرع و جنون و از کار افتادن

مغز گرفتار می شود.(۴۴۳)

و اما مس شیطان بر رباخوار، در آخرت این که مال ربایی و ثروت حرامشان و بال آنان خواهد شد. حدیثی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: هنگامی که به معراج رفتم، دسته ای از مردم را دیدم که شکم آنان بس بزرک بود، هر چه تلاش می کردند برخیزند و راه بروند، برای آنان ممکن نبود و پی در پی به زیمن می خوردند. از جبرئیل پرسیدم این چه افرادی هستند؟ و جرمشان چیست، جواب داد: این ها ربا خواران هستند.(۴۴۴)

هم چنین ممکن است روز رستاخیز و هنگام زندگی در آن جهان در شکل دیوانگان و مصروعان محشور شوند.!

شیطان، اول انسان را به ربا گرفتن وادار می کند و در آخر عمر هم او را به جنون و دیوانگی و از کار افتادن مغز دچار می نماید. در قیامت هم بی اختیار شدن و پی در پی به زمین خوردن و در آخرین مرحله هم انسان را محکوم کردن و گناه را به گردن او انداختن است.

شیطان و شراب خواران قمار باز

از جمله چیزهایی که شیطان را به سرمایه گذاری روی آن تشویق می کند، اختلاف انداختن در میان مردم است، چون بر اثر دشمنی، آمد و شدها قطع شده و اختلاف و جدایی پدید می آید. در نتیجه به زد و حورد و کشت و کشتار، می انجامد و مایه خرسندی او می گرد.

به طوری که قرآن گفته: عداوت و دشمنی از شراب و قمار ناشی می شود.(۴۴۵) انسان شراب خورد عقل خود را از دست می دهد و دیگر کسی را نمی شناسد، مانند حیوان درنده

به همه افراد حمله می کنـد و آنها را می زند، مجروح کرده و می کشد. تاریخ به یاد دارد، کسان زیادی که در اثر شـرب خمر کشته و مجروح شده اند.

و قمار باز، وقتی باخت دشـمنی برنده را در دل می گیرند و در کمین می نشیند، هر وقت فرصت پیدا کرد انتقام خود را از وی می گیرد.

قمـار بـاز چنـدین سـاعت تمـام حـواس خود را جمع کرده تـا بر حریف خود غـالب شود. او به هیـچ چیز جز برنـده شـدن نمی اندیشد، اگر ناکام بماند با تنی رنجور و اعصابی در هم ریخته به مردم پرخاش می کند و ناسازگاری می نماید و اگر خسـته به خانه و بازار رود. دیگر تحمل شـنیدن هیـچ چیز را ندارد و حاضـر است به بهانه های پوچ زمینه ای فراهم شود که با مردم نبرد کند، همان چیزی که شیطان به دنبال آن است.

طبق گفته قرآن و اخبار: چند چیز از خواسته های شیطان است. مانند شراب و قمار، بت پرستی و بخت آزمایی، بازی با شطرنج و حتی بازی بچه ها با پول و گردو. کسانی که این بازی ها را می کنند، سینه خویش را برای شیطان لانه کرده اند نه نام خدا و رحمان.

تا به کی ابلیس را بر عرش یزدان راه دادن

از چه دیو دزد را بر گنج دل محرم نمودن

شیطان عاقبت را از آن اغنیا می داند

امـام صـادق علیه السـلام فرمـود: در بنی اسـرائیل عابـدی بود که مکرر می گفت (الحمـد الله رب العـالمین و العـاقبه للمتقین). شیطان از مداوت او بر این گفتار در خشم شده و شیطانی را نزد او فرستادو به او گفت بگو:

(و العاقبه للاءغنیاء) یعنی عاقبت نیکو از برای توان گران است.

چون شیطان پیش عابد آمد و این را گفت: میان او و عابد مؤمن نزاع در گرفت قرار گذاشتند نخستین کسی را که ببینند، از او بپرسند و به نظر او راضی شوند. به شرط این که نظر هر کدام موافق بود، او دست دیگری را قطع کند. کمی رفتند تا به شخصی رسیدند که از شیاطین بود به شکل انسان از او پرسیدند: آیا عاقبت نیک از آن پرهیزگاران است یا توان گران؟

گفت: عاقبت نیکو مال توان گران است. چون شیطان این را شنید فورا دست عابد را قطع نمود. باز عابد می گفت: (الحمد لله رب العالمین و العاقبه للمتقین).

شیطان ناراحت شد و گفت: هنوز همین را می گویی؟ باز میان آن دو، مشاجره شد. این بار نیز قرار گذاشتند از اولین کسی که می بینند بپرسند. بار دیگر شیطان مجسم شد. چون قضیه را برای او گفتند، گفته شیطان را تاءیید کرد، و گفت: (والعاقبه للاءغنیاء)

شیطان دست دیگر عابد را قطع نمود. باز هم عابد آن جمله را زمزمه می کرد که مرتبه سوم نزاع میانشان واقع شد. این دفعه قرار شد به اول کسی که برخورد کنند و وی به نفع هر کس قضاوت نماید او گردن دیگری را بزند. پس خداوند ملکی را به صورت شخصی فرستاد. چون قضیه را مطرح نمودند. آن شخص گفت: عاقبت نیکو برای تقوا پیشگان است و فورا دست های آن عابد را به جای خود گذاشت و دست بر آن مالید سالم شد او هر گردن شیطان را زد.

از آیات و روایات به دست

می آید که فقط پرهیزگاران رستگار می شوند و اعمال آنان مورد قبول است. قرآن هم با صراحت می فرماید:

انما یتقبل الله من المتقین

(همانا خداوند اعمال صالح را از افراد متقی قبول می کند)(۴۴۶).

مهر شیطان بر پیشانی این شخص

انس بن مالک نقل می کند: در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردی بود که از عبادت و کوشش او در نماز تعجب می کردیم. نام و کیفیت عبادتش را به عرض مبارک آن حضرت رساندیم. حضرت او را نشاخت، هیکل و قیافه اش را شرح دادیم باز نشناخت. در همین بین خودش از راه رسید. ما عرض کردیم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن شخصی که گفتیم همین فرد است.

فرمود: شما از کسی می گویید که در پیشانیش مهر شیطان است. آن شخص وقتی که به ما رسید سلام نکرد!؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: تو را به خدا راست بگو، وقتی به این جمع رسیدی با خود نگفتی که در بین این ها یک نفر از من بهتر نیست؟

جواب داد: بلی، صحیح است. آن گاه برای ادای نماز حرکت کرد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: چه کسی می تواند این مرد را بکشد؟ ابوبکر گفت: من. حضرت فرمود: برو او را بکش، او هم به راه افتاد. وقتی که درون مسجد رفت، آن مرد در نماز بود. با خود گفت: (سبحان الله) مردی را در نماز بکشم؟ با این که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از کشتن نمازگزار نهی فرموده است.

وقتی ابوبکر برگشت، فرمود: چه کردی،

عرض کرد: یا رسول الله! او مشغول نماز بود و به فرموده شما نمازگزار را نباید کشت.

باز فرمود: چه کسی می رود او را بکشد؟ عمر برخاست و گفت: من. اجازه گرفت و رفت. وقتی به آن مرد رسید او را در حال سجده دید. گفت: ابوبکر از من بهتر است او این کار را نکرد، عمر هم برگشت. حضرت پرسید چه کردی؟ گفت: او را در سجده دیدم، لذا از کشتن او صرف نظر کردم.

برای بار سوم حضرت فرمود: چه کسی آن شخص را می کشد؟ حضرت علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! من او را می کشم. فرمود: حرکت کن و او را بکش.

حضرت علی علیه السلام حرکت کرد. وقتی درون مسجد رفت، آن مرد بیرون رفته بود. علی علیه السلام برگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسید: یا علی! چه کردی؟ عرض کرد: یا رسول الله! او رفته بود. آن جناب فرمود: اگر او امروز کشته می شد دو نفر از امت من با هم اختلاف نمی کردند.(۴۴۷)

آن مرد ذوالثدیه (۴۴۸) است که در اثر سجده پیشانی او پینه بسته بود. وی در جنگ نهروان فرمانده و در راءس فتنه بود! و با ۱۲ هزار نفر در مقابل لشکر حضرت علی علیه السلام صف کشیدند و جنگ نهروان را برپا کردند. لشکریان حضرت علی او و چهار هزار نفر از طرف دارانش را در کنار نهر به هلاکت رسانیدند و بعد از جست و جو پیکر کثیف او را در آب یافتند.

شیطان پرستان

دانشمند بزرگ مصری (محمد فرید وجدی) در کتاب دائره المعارف خود نوشته است: در جزیره (مرتیبک)

طایفه ای بودند به نام (اتباع خناس). آنها شیطان پرست بودند. در آن جا کوهی بود که به سبب آتشفشانی بیست هزار نفر از بین رفتند. از جمله کسانی که نجات یافتند، همین شیطان پرستان بودند.

از آن پس (معبد) خود را از آن جا به نیویورک برده، به طور مخفی و برای اینکه کسی آنها نشناسد - که شیطان پرست هستند در آن جا زندگی می کنند، تا این که (اسعد افندی) مالکی با یکی از رؤ سای آنها دوست شد و به هر وسیله بود به (معبد) آنها رفت و گفت: در آن جا مجسمه شیطانی به رنگ سرخ و دارای دو شاخ و دم طولانی بود که همانند افعی غضب ناک به نظر می رسید. شیطان پرستان در اواخر شب مشغول عبادت ابلیس می شدند. (افندی) می گوید: در همان شب که من داخل (معبد) آنها راه یافته بودم زنی می خواست به دین آنها در آید. (من در آن هنگام بسیار ناراحت بودم که چطور زن ها را به دام خود می اندازند).

خلاصه، زن نزدیک (مطران) رئیس شیطان پرستان آمد. او به زن دستور داد به نماز ایستد و به رکوع رود. زن رکوع کرد. بعد به او گفت: دست ها را بلند کند، سپس (مطران) به زن چیزهایی تلقین کرد که از کفر ابلیس هم بدتر بود. ایشان در نماز خود خطاب به مجسمه شیطان کرده و می گوید: ای نور! به احترام و محبت خودت وجود ما را نگه داری کن؛ چون تو خلاصه و چکیده صلح و صلاحی. تو ای ابلیس! نور ابدی هستی، روح و جسم من

در اختیار تو است!

از یکی شان پرسیدم: چه معنی دارد که شما شیطان را پرستش می کنید و او را خدای خود می دانید؟!

گفت: به جهت آن که ما از عبادت ابلیس لذت می بریم، ولی از عبادت خالق منان، آن لذت را نمی بریم.

وقتی قانون و کتب دینی و آسمانی خدا را می خوانیم، همه اش ترس و خوف از آخرت است، انسان را از هر چه که لذت و کیف دارد باز داشته، لذا دلهای ما به سوی آنها گرایش ندارد و از عبادت خدا لذت نمی بریم. اما شیطان عکس او است؛ زیرا تمام چیزهایی را که حرام است، تمام لذتها و اموال و محارم و شهوات را برای ما مباح و حلال کرده، ما هر چه را دوست داریم و میل ما می کشد جایز دانسته، پس عبادت شیطان را بر عبادت خدای رحمان مقدم داشتیم.(۴۴۹)

جنایات شیطان پرستان

گوشه ای از جنایات و کارهای منافی عفت شیطان پرستان را که از زبان دو دختر انگلیسی نقل شده: بیان می کنیم تا ماهیت آنها برای همگان روشن تر شود.

دو خواهر نوجوان پرده از روی کارهای منافی عفت شیطان پرستان مقیم انگلیس برداشتند. و شکایت نامه ای را تسلیم مقامات قضایی انگلیس کردند شکایت آنها از والدین خود و جمعی از شیطان پرستان بوده به گفته آنها در یک مراسم مذهبی شیطان پرستان به این دو دختر تجاوز کرده اند.

این دو خواهر در زمان وقوع حادثه - که در سال ۱۳۶۱ اتفاق افتاد - فقط ۵ سال سن داشتند. ایشان در اظهارات خود خطاب به دادگاه عالی جنایی انگلیس اعلام کرده اند، در این

گونه مراسم، طرف داران این فرقه بدون لباس به رقص و نوشیدن خون خرگوش می پردازند.

این دو دختر در اعترافات تکان دهنده شان در این دادگاه گفته اند: شیطان پرستان خرگوش ها را به محل مراسم می آوردند و آنها را زنده، گردن می زدند و خون تازه آنها را می نوشیدند.

نیز گفته اند: والدین آنها که شیطان پرست اند، ایشان را مجبور به نوشیدن خون خرگوش می کردند. در مواردی هم به جای خون خرگوش از خون بچه های نوزاد استفاده می شود و سپس اجساد آنها را می سوزاندند. گاهی از آنها خواسته شده، در کشتن نوزادان مشارکت کنند.

در این دادگاه، ۵ شیطان پرست از جمله پدر و مادر این دو دختر به ۲۰ فقره جرم، شامل تجاوز جنسی، لواط، اغفال و امثال آنها متهم شده اند.

این ماجرا به طور جدی افکار عمومی انگلیس را تکان داد. این گونه رخدادها که در انگلیس اتفاق می افتد برخی از روشن فکران انگلیسی آنها را به کشورهای جهان سوم نسبت می دهند. در بسیاری موارد از آداب و سنت های ملت ها از جمله مسلمانان حتی رعایت حجاب را برای بانوان به عنوان آداب قدیمی و کهنه و حتی متعلق به عصر بربریت نام می برند.(۴۵۰)

شیطان اولین کافر

اول کسی که به خدا کفر ورزید شیطان بود. قبل از او، کسی به خدا کافر نشده بود. خداوند درباره کفر او می فرماید:

فسجد الملائکه کلهم اجمعون الا ابلیس استکبر و کان من الکافرین

در آن هنگام - که روح در آدم دمیده شد (همه فرشتگان - او را - سجده کردند به جز ابلیس که تکبر ورزید و

او از کافران بود!).(۴۵۱)

در این که شیطان کافر است شکی نیست، اما راجع به کفر شیطان که چه چیز باعث آن شد، آیا سجده نکردن باعث آن شد؟ یا حسد بردن بر مقام و منزلت آدم؟ یا برای معصیت و فسق او؟ هیچ کدام از این ها باعث کفر شیطان نبود؛ زیرا اگر بگوییم برای سجده نکردن بر آدم بوده، باید هر کس هم، به او دستور سجده داده شده و سجده نکند کافر باشد و چنین نیست. اگر برای حسد باشد، باید هر کس که در دنیا حسد ورزید کافر باشد در حالی که حسودان زیاداند و این هم درست نیست. اگر برای معصیت و فسق او باشد آن هم صحیح نیست؛ زیرا هر کسی که در دنیا گناه و معصیت کند باید کافر باشد و این هم درست نیست.

فقط می توان کفر او را به خاطر این دانست که به خدا نسبت ظلم و جور داد و معتقد بود که خدا درباره او ستم کرده، چون فکر می کرد از آتش آفریده شده و آتش از خاک برتر است و خداوند که فرمود: آدم را سجده کن می خواسته او را تحقیر و کوچک کند.

از این رو، وقتی خداوند به او فرمود: چرا آدم را سجده نکردی؟ دلیلی که آورد این بود؛ مرا از آتش خلق کردی و او را از خاک. با این سخن می خواست هم حکمت خدا را نفی کند، هم امر او را بی پایه بشمارد.

از لحن قول ابلیس چنین نتیجه گرفته می شود که آن ملعون، برای خود حاکمیت و استقلال در مقابل حاکمیت پروردگار قائل بوده

و این سرچشمه از نافرمانی ها و کفر است.

کفر شیطان از درهم آمیختگی خودخواهی، نادانی و حسد او نشاءت می گرفت. همه این ها دست به دست هم داد و سرانجام سر از کفر بیرون آورد. او را که سالیان دراز هم نشین ملائکه بلکه معلم آنان بود، از اوج قدرت و افتخار پایین کشید. کفر خودخواهی سرچشمه حسادت، و حسادت سرچشمه کینه توزی، و کینه توزی عامل خون ریزی و جنایات دیگر است.

کفر شیطان جلوتر از شرک او است. آن ملعون با سرپیچی از دستورهای خداوند از دین روگرداند و اول کافر شد؛ چون نخست آدم را سجده نکرد و سپس مشرک شد و راهی را در پیش گرفت که غیر از راه خدا بود.

ستایش شیطان از زن ها

در ملاقاتی که شیطان با حضرت یحیی علیه السلام داشت در ضمن گفت و گوهای زیادی که با هم داشتند. عرض کرد: یا (نبی الله!) امیدوار کننده ترین چیزها پیش من و آن چیزی که پشت من را محکم می کند و باعث روشنی چشم من می شود زن ها هستند؛ چون آنها وسیله گمراهی مردم و دام ها و تیری هستند که به خطا نمی روند. پدرم به فدای آنان باد. اگر آنان نبودند، قدرت نداشتم یک نفر را گمراه نمایم. به وسیله آنها به مقصد می رسم، مردم را به مهلکه می اندازم، چقدر آنان خوب هستند.

وقتی نیکان بر من غالب شدند و لشکریانم را تار و مار کردند، پیش زنها می روم، قلبم روشن و غضبم تمام می شود. اگر زن ها از ذریه آدم نبودند، من آنها را سجده می کردم آنان سرور من هستند،

جایگاه آنان گردن من است، آنان را بر گردن خود می نشانم.

اگر خواسته ای داشته باشند، نه با پا، بلکه با سرانجام می دهم؛ چون ایشان مایه امید، قوت کمر، نگه دار، تکیه گاه، مورد وثوق، و فریاد رس من هستند.(۴۵۲)

شیطان اولین بت را ساخت

تاریخ بت پرستی بر می گردد به زمان حضرت نوح علیه السلام. بت پرستی به این خاطر شایع شد که آدم پنج فرزند صالح داشت به نام های (ود)، (سواع)، (یعوق)، (یغوث) و (نسر) اول (ود) از دنیا رفت. مردم به خاطر مرگ او بسیار غمگین شدند، و در سرزمین بابل اطراف قبر او اجتماع کردند و از آن دور نمی شدند.

هنگامی که ابلیس این صحنه را دید، در سیمای انسانی، نزد آنها آمد و گفت: می خواهید برای شما صورتی بسازم که وقتی به آن نگاه کنید به یاد فرزند آدم بیفتید؟

گفتند: آری.

آن ملعون مجسمه ای برای آنها ساخت. بعد از آن هر یک از فرزندان آدم که از دنیا می رفتند، مجسمه ای ساخته و نام او را بر آن می گذاردند. سپس با گذشت زمان، شیطان این مطلب را به نسل های بعد هم القا کرد که نیاکان شما این مجسمه ها را می پرستیدند، شما هم پرستش کنید: در این جا خداوند نوح را فرستاد تا آنها را از بت پرستی باز دارد.

اولین کسی که بت را در میان عرب برپا داشت، (عمرو بن لحی) از قبیله (خزاعه) بود. او برای انجام کاری به شام رفته بود. در آن جا گروهی را دید که بت می پرستیدند. وقتی از آنها توضیح خواست، گفتند: ما این بت ها را پرستش می

کنیم. از آنها باران می خواهیم، به ما باران می دهنـد. یاری می طلبیم ما را یاری می کنند. گفت: ممکن است یکی از این بت ها را به من دهیـد تا به سـرزمین عرب ببرم؟! آنها بتی به نام (هبل) که از عقیق و به صورت انسانی ساخته شده بود به او دادند. آن را به مکه آورد و داخل کعبه نصب کرد. مردم را به عبادت آن فرا خوانـد. از آن پس، افرادی که از سـفر می آمدند، پیش از آن که به خانه خود بروند بعد از طواف خانه خدا به سراغ بت می رفتند.(۴۵۳)

شیطان دستور آتش پرستی می دهد

اولین کسـی که دسـتور آتش پرسـتی را داد ابلیس ملعون بـود. حضـرت آدم علیه السـلام برای این که بر حق بـودن فرزنـدان خویش را ثابت کند، به هابیل و قابیل دستور داد که قربانی کنند. هابیل چون دام دار بود یک گوسفند بزرگ و چاق گرفت و بالای کوه برد. برادرش قابیل هم چون کشاورز بود یک دسته گندم پوچ و بی مایه را برداشت به بالای کوه برد.

آتش آمد و گوسفند هابیل را سوزاند! اما دسته گندم قابیل سالم ماند؛ زیرا او قصدش اطاعت از پدر و خدا نبود. وی به منظور مسـخره کردن، این کار را انجام داد. به خلاف برادرش که فقط برای رضایت و اطاعت از پدر و مادر و خدا این عمل را انجام داد.

شیطـان از فرصت اسـتفاده کرد و به قابیل گفت: می دانی چرا قربانی تو قبول نشـد و قربانی برادرت هابیل پـذیرفته شـد؟ قابیل جواب داد: علت آن را نمی دانم برای من بیان کن. شیطان گفت: علتش این

است که برادرت آتش پرست بود! از این رو، قربانی او پذیرفته شد. تو هم اگر می خواهی قربانیت قبول افتد، باید آتش پرست شوی و در برابر آن کرنش کنی!

قابیل گفت: من آتشی را که برادرم پرستش می کرد، نمی پرستم. ولیکن آتش دیگری را عبادت می کنم و قربانی نزد او می برم که از من هم قبول کند.

پس از آن، آتشکده هایی ساخت و قربانی برای آنها برد. خدای خود را رها کرد و از عبادت او سرپیچید و آتش را تعظیم نمود و آتش پرستی را برای فرزندانش به ارث گذاشت. شیطان هم از این کار خرسند گشت و از او خواست تا آتش پرستی را در جهان رواج دهد.

شیطان همراه مد پرستان

یکی از مسائلی که در تمام دنیا رونق یافته فساد، تحریک شهوات، خودنمایی ها، اسارف و تبذیر، مسئله لباس و خودآرایی مانند سرطان، در همه جا ریشه دوانیده است. و ثروت های عظیمی را به نابودی کشانده که رقم بسیار مهمی را تشکیل می دهد. و اگر این سرمایه صرفه جویی می شد، بسیاری از مشکلات جامعه را حل می کرد و محرومان بسیاری را به رفاه می رساند.

مد پرستان و کسانی که لباس های تنگ و زننده می پوشند، کم بود و عقده حقارت دارند! این ها چون نمی توانند با اعمال نیک و کار پسندیده ای، خود را به جامعه نشان دهند، سعی می کنند با لباس های زننده و قیافه ای استثنایی، خود را انگشت نمای خاص و عام گردانند. این ها شیطان صفتانی هستند که به شیطان آبرو می دهند.

خیال می کنند اگر با ظاهری

ویژه و متمایز از دیگران در میان مردم آشکار شوند، می توانند محبوبیت نداشته خود را به کف آورند.

تاءسف در این است که ۲۰ سال پیش از ظهور جمهوری اسلامی، در بعضی از ادارات و ارگان ها هنوز کسانی هستند که با این نوع نگرش، خودنمایی می کنند. گویی با فرهنگ و باورهای دینی مردم کشور خود هیچ آشنایی ندارند.

پیشوایان دین با تجمل و مدپرستی مخالف بودند، تا جایی که جواب سلام آنها را نمی دادند و صورت خود را از آنان می گردانیدند و می فرمودند: شیطان با این ها و همراه ایشان است.

در تاریخ اسلام آمده، بعد از ظهور اسلام هیئتی از مسیحیان نجران به خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم رسیدند، در حالی که لباس های ابریشمی بسیار زیبا، که تا آن زمان در اندام عرب ها دیده نشده بود، در تن داشتند و انگشتر طلا به دست کرده بودند. هنگامی که به خدمت پیامبر رسیدند و سلام کردند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم جواب سلام آنان را نداد، صورت خود را برگرداند. حتی یک کلمه با آنان سخن نگفت.

از علی علیه السلام در این باره چاره خواستند و علت را پرسیدند؟ فرمود: من چنین فکر می کنم که این ها باید این لباس ها و انگشترهای گران قیمت را بیرون آورند، آن گاه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برسند. آنها هم این کار را کردند. حضرت جواب سلام آنها را داد و با آنان سخن گفت: سپس فرمود: سوگند به خدایی که مرا به حق فرستاده، اولین بار است که این ها

بر من وارد شدند، دیدم شیطان نیز همراه آنها است.(۴۵۴)

شیطان هم این را نمی پذیرد

مردم بر سه دسته اند؛ یک دسته را فقط خدا می پذیرد و یک دسته را فقط شیطان، دسته سوم را نه خدا می پذیرد و نه شیطان.

آن دسته ای که نه مورد قبول شیطان و نه مورد قبول خدا هستند، کسانی اند که با آبروی مردم بازی می کنند و با هر وسیله ممکن می خواهند حیثیت و آبروی مؤمنان را بریزند.

یکی از صفات بسیار زشت و ناپسندی که قرآن هم بارها آن را نهی کرده، ریختن آبروی مردم است و حتی برای آن، وعده عذاب و مجازات داده شده.

بردن حیثیت و آبرو، ممکن است از چند راه باشد یا با مسخره کردن مردم و خنداندن عده ای از دوستان باشد تا وسیله تفریحی فراهم شود که نتیجه اش خود را برتر و دیگران را پست تر شمردن است.

ممکن است از راه ایجاد بدبینی و بدگمانی در میان دیگران باشد، که این صفت نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می کند، بلکه برای خود او نیز بلایی است بزرگ؛ زیرا سبب می شود او از چشم مردم بیفتد. چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: (کسی که به مردم گمان بد داشته باشد از همه کس می ترسد و وحشت دارد.)

ممکن است آبرو بردن از راه غیبت کردن دیگران باشد و این از بزرگ ترین گناهان شمرده شده. گناه آن از عمل زنا بالاتر است! چه غیبت با زبان باشد، چه با چشم و ابرو و اشاره.

ممکن است از راه جست و جو کردن از کار دیگران، و به

دست آوردن اسرار و افشای آنها باشد. که آیات و روایات زیادی در نهی از آن وارد شده.(۴۵۵)

ممکن است بـا القـاب زشت و ناپسـند حیثیت شـخص را لکه دار نمود و آنهـا را بـا لقب های زشت تحقیر و کوچک نمایـد و آبروی مردم را ببرد.(۴۵۶)

ممکن است اشـخاص را مورد لعن و عیب جویی قرار دهـد و با این وسـیله مردم را بی اعتبار کند.(۴۵۷) کسانی که با یکی از این صفات، حیثیت و آبروی افراد را ببرند، جزو هیچ حزبی نخواهند بود، حتی حزب شیطان.

امام صادق علیه السـلام در این باره می فرماید: کسی که به منظور عیب جویی و ریختن آبروی مؤمنی، سخن بگوید تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می فرستد، و شیطان هم او را نمی پذیرد.(۴۵۸)

دام های شیطان و شیطان صفتان

بعد از آن که شـیطان در برابر آدم سـجده نکرد و رانده درگاه شد. باد غرور و خودخواهی بر عقل و هوشـش غالب گردید، و از خدا مهلت خواست. عرض کرد:

خـدایا! اگر به من تا روز قیامت مهلت دهی، این موجودی را که بر من مقـدم داشتی تمام فرزندانش را گمراه خواهم ساخت و ریشه آنها را از بیخ و بن بر می کنم و به گمراهی می کشانم.

خداونـد در جوابش فرمود: برو، و هر کـدام از آنهـا را که می توانی بـا صـدای خودت تحریـک و وسوسه کن و از راه راسـت منحرف نما، این برنامه خود شیطان است.

امـا برنـامه شـیطان صـفتان؛ با نغمه های هوس انگیز موسـیقی و خواننـدگی، تبلیغات گمراه کننـده و وسایل صوتی و سـمعی و بصری

فاسد، مردم را به انحراف می کشانند. مخصوصا در دنیای امروز که دنیای فرستنده های رادیویی و دنیای تبلیغات گسترده سمعی و بصری است که بیش از هر زمانی مهیج تر است. چرا که شیاطین و احزاب آنها در شرق و غرب جهان، بخش عظیمی از سرمایه های خود را در این راه مصرف می کنند، تا بندگان خدا را استعمار نمایند و از راه حق که راه آزادگی و استقلال و تقوا است، دور سازند و به صورت بردگانی بی اراده و ناتوان در آورند.

خداوند نیز خطاب به شیطان کرد و گفت: برو، لشکر سواره و پیاده ات را به سوی آنها گسیل دار، با نهیب و فریاد خود آنها را به سوی گمراهی بخوان و از آنان که دست یاران و مددکاران تواند کمک بگیرد.(۴۵۹) شیطان صفتان و ستم گران جهان هم برای به بند کشیدن درماندگان، ناگهان به نیروهای تحت فرمان خود فرمان می دهند به مناطقی که ممکن است با مقاومت آزادی خواهان روبه رو شوند، حمله کنند. همانند آن چه امروزه قدرت های بزرگ و جهان خواران شرق و غرب، نیروی ویژه ای را تدارک دیده اند تا بتوانند آنها را در کوتاه ترین مدت در هر منطقه ای از جهان که منافع نامشروع شیطانیشان به خطر بیفتد، اعزام کنند و هر جنبش حق طلبانه ای را در نطفه خفه کنند.

باز خداوند در جواب شیطان که گفت: همه را از راه راست بیرون می برم، فرمود: برو (در اموال و اولاد آنها که از تو پیروی می کنند شرکت جوی و شریک شو).(۴۶۰) این هم یکی دیگر از وسایل

مؤ ثر نفوذ شیطان در انسان است.

شیطـان صـفتان هم از همین شـیوه اسـتفاده می نماینـد و با شـرکت در اموال محرومان کارهایی ماننـد ربا، رشوه، قمار، دزدی، گران فروشـی را رواج می دهند. شیطان های جهان خوار در روزگار ما هم برای شرکت در اموال مردم کشورهای مستضعف، برنامه سـرمایه گذاری، تاءسیس شـرکت ها و ایجاد انواع کارخانه ها و مراکز تولیدی به راه می اندازند و در زیر پوشش آنها، انواع فعـالیت هـای نـاروا را انجـام می دهنـد. جاسوسـان خود را به نـام کارشـناس فنی و یا مشاور اقتصادی و مهندسـی، به این کشورها می فرسـتند و با هر نیرنگی که شـده آخرین رمق آنها را می گیرنـد و از رشـد و بالندگی اقتصادی آنها جلوگیری می کنند.

شیطـان صـفتان هم در شـکل گیری انسـان، ماننـد شـرکت شـیطان در نطفه - در صورتی که نام خـدا برده نشود - نقشـی فعال دارند. مثلا در مراکز فساد و فحشا، مدارس، دانشـگاه ها، کتاب خانه ها، بیمارسـتان هایی که دختر و پسـر مختلط هسـتند و بی بند و باری در آن جا حاکم است، کوشاتر می شوند.

ایجـاد مراکز فسـاد تحت پوشـش تفریحات سالم، چون ساختن هتل های بین المللی و گردهم آیی ها و تفریحات به نام علمی، سینماهـا و پخش فیلم های زننـده از برجسـته ترین برنامه های مخرب پیروان شـیاطین است. نه تنها فساد و فحشا را از این طریق ترویج می کنند بلکه نسـلی منحرف و سست، بی اراده، بی خیال و هوس باز پرورش می دهند. و در تار و پود فرهنگ و افکار آنها ریشه می دوانند. به طوری که افکار

آنان به دست شیاطین است و و به هر راهی که می خواهند می کشانند.

اتحاد شیاطین جنی و انسی

شیطان های جنی و انسی در چند مورد با هم شبیه اند و در چند مورد با هم فرق دارند. اما آن مواردی که مانند هم هستند، از این قرار است:

۱. شیطان جنی، انسان را به راه خلاف و گناه می کشاند و شیطان انسی هم همین کار را می کند.

۲. شیطان جنی با لباس حق به جانبی و دل سوزانه و خیرخواهانه می آید که انسان به او مشکوک نشود و حرف او را قبول کند، شیطان انسی هم با همین لباس و زبان چرب و نرم می آید.

۳. شیطان جنی انسان را از انجام کار خیر باز می دارد و نمی گذارد آن کار را انجام دهد و او را از عاقبت آن می ترساند. مثلا در انفاق کردن و دست گیری از محرومان می گوید: مال خود را انفاق نکن که فقیر خواهی شد، اگر خدا فلانی را دوست می داشت به او هم مال و ثروت می داد و او را بی نیاز می کرد! تو زن و فرزند داری، آینده تو روشن نیست، پیری و کوری داری، مال خود را بگذار برای روز تنگ دستی و سختی. شیطان انسی هم به همین دستور می دهد.

۴. وسوسه های شیطان جنی در قلب انسان اثر می گذارد. وسوسه های شیطان انسی هم همین طور است، تا جایی که طرف داران شان آن وسوسه ها را وحی منزل می دانند و تخلف از آنها را گناه نابخشودنی، و اطاعت از آنان را اطاعت خدا می دانند و خود

را مستحق ثواب و بخشش قلمداد می کنند.

در زمان ما هم دیدیم که وسوسه های سران منافقان (۴۶۱) چنان در دل هواداران گذاشت که بهترین علما و دانشمندان، پاکان و خوبان را به شهادت می رسانند(۴۶۲) به امید این که تکلیف شرعی خود را انجام داده باشند و به بهشت بروند.

اختلاف این دو دسته شیطان

اما جاهایی که شیاطین جنی و انسی با هم فرق دارند از این قراراند: ۱. شیطان جنی تو را می بیند و تو او را نمی بینی، کلام او در دلت اثر می کند بدون این که آن را با گوش بشنوی. قرآن می فرماید: او و قبیله اش شما را می بینند ولی شما آنان را نمی بینید.(۴۶۳)

ولی شیطان انسی با شما تماس دارد او را می بینید و صدایش را با گوش خود می شنوید و در دل شما اثر می گذارد! انسان را دعوت به فساد و فحشا و منکرات می کند و آنها را می آرایند و زینت می دهند.

امام فخر رازی در تفسیر خود می گوید: همان طور که شیطان جنی گاهی انسان را وسوسه می کند و گناه را پیش تو خوب جلوه می دهد و از کار خیر تو را باز می دارد، شیطان انسی هم همان را انجام می دهد. فقط فرقش این است که شیطان جنی خودش دیده نمی شود، ولی حرفش در دل اثر می کند و شیطان انسی هم خودش را می شود دید و هم حرفش شنیده می شود و در دل اثر می کند.

شیطان در نطفه اینها شرکت کرده است

خداوند درباره نقش شیطان در اموال و اولاد انسانها چنین می فرماید:

و شارکهم فی الاموال والاولاد

(در اموال و فرزندان آنان شرکت کن).(۴۶۴)

درباره چگونگی شرکت شیطان در اولاد انسان حدیثی از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که فرمودند: شیطان می آید و با زن و شوهری در حال نزدیکی هستند شرکت می نماید و با آن دو همکاری می کند.

ابوبصیر عرض کرد: از چه راه شناخته می

شود - که این شخص از نطفه شیطان است یا انسان - حضرت فرمود: به دوستی و دشمنی ما اهل بیت. هر کس ما را دوست داشته باشد، نطفه او از انسان، و هرکس ما را دشمن داشته از شیطان است.

راجع به کسانی که شیطان در نطفه آنها شرکت جسته، روایاتی از معصومان علیهم السلام وارد شده: که به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

۱. فحاش؛ امام صادق علیه السلام فرمود:

از نشانه های شرکت شیطان - در نطفه بعضی از انسان ها - که تردیدی در آن نیست، این است که شخص بد زبان باشد. از آن چه می گوید، و از آن چه درباره او می گویند، باکی نداشته باشد. (و ناراحت نشود).(۴۶۵)

نیز آن حضرت از رسول خدا فرمودند: هرگاه مردی را دیدید که باکی ندارد ازا آن چه می گوید و آنچه به او گفته می شود پس به درستی که یا از زنا یا از شرکت شیطان - در نطفه او - است.(۴۶۶)

امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که آن حضرت فرمود: خدا بهشت را بر بی آبرو و بی شرمی که حیا نداشته باشد، از آن چه گوید و آن چه به او بگویند، حرام زاده است؛ زیرا اگر از احوالش بازرسی کنی، یا از زنا است، یا از شرکت شیطان در نطفه او. به وی عرض شد: آیا در میان مردم شرکت شیطان هم هست؟ فرمود: آیا گفتار خدا در قرآن را نخوانده ای که به شیطان می فرماید: شرکت کن با ایشان در مال ها و فرزندانشان.(۴۶۷)

۲. زنا زاده؛

یکی دیگر از

کسانی که شیطان در شکل گیری نطفه اش نقش داشته، زنا زاده است. زن و مردی که از راه زنا و فحشا به هم رسیده اند فرزندی از آنها متولد شده شرعی نیست.

عبدالملک بن اعین می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم فرمود: هنگامی که شخصی می خواهد زنا کند در همان وقت شیطان هم دست به کار می شود و با وی شریک شده و عمل زنا را با هم انجام می دهند. در همان زمان نطفه آن دو مخلوط می شود و اولادی که به وجود می آید از شیطان است.(۴۶۸)

۳. خریدن کنیز از مال حرام؛

از جاهایی که شیطان در اولاد انسان شرکت می کند، خریدن کنیز با مال حرام یا مال حرام را مهریه زن خود قرار دادن که شیطان در اولاد او شرکت می کند.(۴۶۹)

۴. نگفتن بسم الله موقع جماع؛

وقتی انسان می خواهد با عیال شرعی خود نزدیکی کند، اگر (بسم الله) نگوید، شیطان حاضر می شود و با آن مرد همکاری کرده و در نطفه او شرکت می کند.(۴۷۰)

۵. کسانی که این صفات را داشته باشند؛

امام صادق علیه السلام فرمود: کسانی که باکی نداشته باشند، از آن چه به مردم می گویند و یا مردم به آنها می گویند، کسانی که باکی نداشته باشند که مردم آنها را در حال گناه و معصیت ببینند، کسانی که غیبت دیگران را کنند، کسانی که عشق و علاقه به حرام دارند و آنهایی که علاقه به زنا دارند شیطان در نطفه آنان شرکت داشته است.

۶. جماع در اول و نیمه ماه؛

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر یکی از شما بخواهد با عیال خود

نزدیکی کنـد، باید اول و نیمه ماه نباشد؛ زیرا شیطان هم در این دو زمان می خواهد صاحب فرزند شود که می آید و با انسان در جماع شرکت می کند. اگر فرزندی از آنان به وجود آید شیطان در آن شریک است.(۴۷۱)

در پایان لازم است اقوال مفسرین در رابطه به شرکت شیطان در اولاد انسان را بیان کنیم. راجع به آن چه خدا به شیطان فرمود: در اولاد انسان شرکت کن، ایشان چند قول گفته اند: یکی این که: شیطان انسان را به وسایل حرام و زنا و امثال آن دعوت می کند.

۲. وادار کردن انسان به این که فرزنـدان خود را به نام های بت ها بگذارنـد؛ ماننـد: عبـدالعزی و عبـدالات، که نام دو بت، در جاهلیت بود، (یعنی بنده عزی و بنده لات).

۳. این که فرزندان انسان را به گمراهی می کشد مانند این که آنها را به کیش های باطل و کارهای زشت دعوت می نماید.

شیطان زاده ها

عده ای هستند که آن ملعون مستقیما با مادرشان زنا کرده و آنها پدید آمده اند. از جلمه:

۱. حجاج؛ زراه نقل می کند که:

یوسف پـدر حجاج یکی از دوسـتان امام زین العابدین علیه السـلام بود در یکی از روزها داخل خانه خود شد و می خواست با عیال خود هم بستر شود. عیالش به او پرخاش کرد و گفت:ای یوسف! چه خبر است؟ تو چند لحظه پیش با من هم بستر شدی!

یوسف هم از خانه مسـتقیما به خـدمت امام سـجاد علیه السـلام رفت و داسـتان همسـر خود را نقل کرد: آن حضـرت فرمود: از اعیال خود نه ماه کناره بگیر و در این مدت با

او هم بستر نشو - چون شیطان با قیافه تو با او نزدیکی کرده است - بعد از نه ماه حجاج از او متولد شد. لذا آن شخص مستقیما از فرزندان شیطان است.

علت خون ریزی و سفاکی او هم از این جهت بود. وقتی از مادر متولد شد، پستانش را نمی گرفت! در آن زمان طبیبی بسیار حاذق و پرتجربه و معروف به نام (حارث بن کنده) بود، به طوری که بعضی بیماران سخت پیش او می آمدند و معالجه می شدند.

مادر حجاج در فکر بود چه کند تا این بچه پستانش را بگیرد. در این هنگام شیطان به صورت همان طبیب، (حارث بن کنده) آمده! شیطان گفت: ای زن! شنیده ام خداوند متعال پسری به یوسف عنایت کرده، ولی او پستان نمی گیرد. من آمده ام او را معالجه کنم. اهل خانه خوشحال شدند و گفتند:ای طبیب! دستور چیست و چه باید بکنیم؟

شیطان گفت: بروید یک بز کوهی را با یک مار سیاه بیاورید، رفتند بز و مار را آوردند. شیطان دستور داد، هر دو را بکشید و خونشان را در یک طشت مخلوط کنید، آنها هم همین کار کردند. بعد از آن دستور داد بچه را آوردند او را لخت و عریان نموده داخل آن طشت نمودند و به زیر خون ها بردند و خون آلود نمودند و به مادر دادند حجاج شروع به شیر خوردن کرد. (۴۷۲)

شیطان در دو مرحله شخصیت او را می سازد، نخست با مادرش نزدیکی می کند و سپس به نام درمانش، خون به خورد او می دهد، و او را با خون آشنا می کند.

او با این شخصیت،

سادات و دوستان علی علیه السلام را می کشد و از این کارش لذت می برد. در ماه مبارک رمضان دستور می دهد هر روز دو نفر از سادات را بیاورند در مقابل چشمش سر ببرند، و خون آنها را با آرد مخلوط کنند و برای افطار او نان تهیه نمایند. اول با آن نانها افطار نماید و لذت ببرد. این است دشمنی او با فرزندان آدم، (زهی ناپاکی و حرام زادگی.)

۲. یزید؛

یکی دیگر از شیطان زاده ها که از خون ریزی لذت می برد و خون هزاران انسان پاک و بی گناه را بر زمین ریخت و بهترین افراد این عالم را به کشتن داد و افتخار هم می کرد، یزید پسر معاویه پسر ابوسفیان (که نفرین و عذاب خدا بر او باد) بود که به قول امام حسن مجتبی علیه السلام او از اولاد شیطان بوده است.

از ابن عباس نقل شده که: روزی امام حسن مجتبی علیه السلام با یزید پسر معاویه نشسته بودند و خرما می خوردند. یزید پلید عرض کرد: ای حسن بن علی! من از تو خوشم نمی آید و تو را دشمن دارم.

آن حضرت فرمود: پس در این صورت بدان که شیطان ملعون با پدرت در نطفه تو شرکت کرده است و تو از هر دوی آنها به وجود آمده ای! این دشمنی و کینه را از شیطان به ارث برده ای.

از این بالاتر، بدان که - شیطان با حرب - جد بزرگ تو - در جماع شرکت کرد و صخر جد دیگر تو از آن زاده شد. از این جهت بود که جد تو با جدم رسول الله

دشمن بود و تو هم الان با من دشمنی.(۴۷۳)

شیطان از بسم الله می ترسد

از جمله جاهایی که شیطان هنگام گفتن (بسم الله) از انسان دور می شود.

۱- در گذشته بیان شد که شیاطین در اموال و اولاد انسان شرکت می کنند. اگر کسی بخواهد شیطان از او دور شود، و در امور زندگی او شرکت نکنند یک راه دارد و آن گفتن (بسم الله) و نام خدا را بر زبان آوردن است؛ زیرا شیطان از اسم خدا می ترسد. روایاتی که در این باره از پیامبر و امامان علیه السلام نقل شده: می آوریم تا انسان در تمام کارهای خود نام خدا را ببرد و به یاد او باشد.

اگر کسی می خواهد شیطان در اولاد او شرکت نکند، باید موقع جماع نام خدا را ببرد تا او فرار کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی کسی می خواهد پهلوی عیال خود رود نام خدا را بر زبان آورد و (بسم الله) بگوید؛ زیرا اگر بدون نام خدا مشغول شود و صاحب فرزند گردد شیطان در او شرکت کرده، دلیل آن هم این که او دشمن ما خانواده خواهد بود.

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: انسان وقتی می خواهد با عیال خود هم بستر شود و نشست جایی که باید بنشیند،شیطان هم برای همان عمل حاضر می شود. اگر انسان (بسم الله) بگوید؛ شیطان از او دور می شود. ولی اگر مشغول عمل شد و نام خدا را نبرد شیطان هم آلت خود را داخل می کند. پس عمل از هر دو و نطفه از یک نفر آنها است.

ابوبصیر عرض کرد: جانم به فدایت،

از کجا شناخته می شوند؟ امام فرمود: به دوستی و دشمنی ما.(۴۷۴)

۲- امام محمد باقر علیه السلام فرمود: وقتی کسی لباس خود را عقب می زند برای بول کردن یا عریان می شود برای حمام رفتن، باید (بسم الله) بگوید. چون وقتی (بسم الله) گفت، شیطان چشم خود را می بندد و از او دور می شود.

۳. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ضمن حدیثی فرمودند: وقتی یکی از شما به منزل رسید باید (بسم الله) بگوید، تا شیطان فرار کند.(۴۷۵)

۴. علی بن اسباط گوید: امام رضا علیه السلام به من فرمود: وقتی برای سفر یا غیر آن از منزل بیرون می روی بگو:

(بسم الله امنت بالله توکلت علی الله ما شاء الله، لا حول و لا قوه الا بالله)

زیرا اگر شیطان با تو ملاقات کرد ملائکه با تازیانه بر سر و صورت او می زنند و می گویند: بر او راهی نداری؛ چون او نام خدا را برد و ایمان به او آورد و بر او توکل نمود.

۵. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر کسی از شما موقع وضو نام خدا را بر زبان جاری نکند، شیطان در وضو او شرکت می کند و اگر انسان هنگام خوردن و آشامیدن و لباس پوشیدن (بسم الله) نگوید، شیطان در آن کارها شرکت می کند.(۴۷۶)

۶. ابوحمزه ثمالی می گوید: علی بن حسین علیه السلام به من فرمود:ای ثمالی! هنگامی که وقت نماز برسد، شیطان می آید و روی شانه می نشیند و می گوید: آیا نام خدا را برده ای؟ اگر بگوید: بلی از او دور می شود و اگر بگوید:

خیر، بر شانه او می نشیند تا این که نماز خوانده شود و مردم پراکنده گردند.

ابوحمزه ثمالی می گوید: عرض کردم: آیا آنها قرآن نمی خوانند؟ آن حضرت فرمودند: چرا ولی آن چه تو فکر می کنی نیست.ای ثمالی! مراد بلند گفتن (بسم الله الرحمن الرحیم) است که شیطان را دور می کند.(۴۷۷)

۷. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: اگر انسان هنگام سوار شدن (بسم الله) بگوید، ملکی پشت سر او سوار می شود و از او محافظت می کند، تا زمانی که پیاده شود. و اگر سوار شد و (بسم الله) نگفت، شیطان پشتش سوار می شود و به او می گوید: آواز بخوان. اگر گفت: من آواز ندارم و نمی توانم بخوانم به او می گوید: مست و بی حال شو. او مست می شود، تا وقتی پیاده شود.

حضور شیطان موقع نماز

زمانی که انسان می خواهد نماز بخواند، شیاطین دور او را می گیرند تا نگذارند نماز برگزار شود. وعده می دهند که هنوز زود است و برای نماز وقت زیادی مانده، فعلا خسته ای قدری استراحت کن، الان گرسنه ای قدری غذا بخور، بعدا نماز را خواهی خواند.

بعد از این که مشغول نماز شد او را وسوسه می کنند و توجه او را از نماز و اطاعت منصرف می نمایند. و به چیز دیگری مشغول می دارند، فکر انسان را به همه جا می برند به جز نماز.(۴۷۸)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموند: وقتی بنده ای مشغول نماز و ذکر خدا می شود: شیطان می آید و به او می گوید: به یاد فلان

چیز باش، فکر فلان کار را بکن، این قدر وسوسه می کند تا انسان را از فکر نماز بیرون ببرد و به شک اندازد، به طوری که نداند چند رکعت نماز خوانده است.

در حدیث دیگری آمده: وقتی انسان مشغول نماز شد شیطان می آید سد راهش می شود و تحریکش می کند تا از نماز دور گردد. در این موقع جنگ و نزاع میان نمازگزار و شیطان بر پا می شود.(۴۷۹)

به همین جهت آن مکانی را که برای نماز انتخاب شده محراب می گویند، محراب مکان حرب و جنگ است، چون شیطان موقع نماز در آن مکان می آید، وسوسه می کند که انسان را منصرف کند و انسان کوشش می نماید با او مخالفت نماید گاهی شیطان غالب می شود، و توجه انسان را از نماز بیرون می برد و گاهی انسان، این زد و خورد تا آخر نماز ادامه دارد.

لذا به انسان دستور داده شده که: وقتی می خواهد نماز یا قرآن بخواند، از اول آمده باشد، و خود را مسلح نماید، ضربه اول را به او بزند و آن ضربه پناه بردن به خدا از شر شیطان و وسوسه های اوست، قرآن هم با کمال صراحت می فرماید:

(هنگام قرآن خواندن، پناه به خدا ببر از شر شیطان رانده شده).(۴۸۰)

خواسته شیطان از این زن هنگام نماز

در زمان حضرت عیسی بن مریم علیه السلام زنی بود پرهیزگار و با خدا. وقت نماز هر کاری را رها می کرد و مشغول نماز می شد.

روزی مشغول پختن نان بود که مؤ ذن بانگ اذان داد و مردم را به نماز فرا خواند. این زن دست از نان پختن کشید و مشغول

نماز شد. چون به نماز ایستاد، شیطان در وی وسوسه کرد و گفت:ای زن! تا تو از نماز فارغ شوی همه نان های تو می سوزند.

زن در دل خود جواب داد: اگر همه نانها بسوزد، بهتر است تا این که روز قیامت تنم به آتش دوزخ بسوزد و عذاب شوم.

شیطان بار دیگر وسوسه کرد که:ای زن! پسرت در تنور افتاد و بدنش سوخت. زن در دل جواب داد: اگر خداوند مقدر کرده است که من در حال نماز باشم و پسرم در آتش تنور بسوزد، من به قضای خدا راضیم و نماز خود را رها نمی کنم و اگر خدا بخواهد او را از سوختن نجات می دهد.

در این حال شوهر زن از راه رسید، زن را دید که مشغول نماز است و تنور هم روشن می باشد، در تنور نان ها را دید که پخته شده ولی نسوخته است و فرزندش در میان آتش بازی می کند و به قدرت خدا آتش در او اثر نداشت.

وقتی زن از نماز فارغ شد دست او را گرفت نزدیک تنور آورد و گفت: داخل تنور را نگاه کن. وقتی زن به درون تنور نگاه کرد، دید فرزندش سالم و نان ها پخته شده بدون آن که سوخته باشد. زن فورا سجد شکر به جای آورد و خدای خود را سپاس گزارد.

شوهر، فرزند خود را برداشت و پیش حضرت عیسی علیه السلام برد و داستانش را برای آن حضرت تعریف کرد! او فرمود:ای مرد! برو از همسرت بپرس چه کرده و با خدای خود چه رابطه ای داشته؟ شوهر آمد و از او سوال نمود. زن در

جواب گفت: من با خدای خود عهد کرده ام چند عمل نیک را انجام دهم. آنها عبارت اند از: ۱. همیشه کار آخرت را بر کار دنیا مقدم بدارم ۲. از آن روزی که خود را شناختم بدون وضو نبوده ام ۳. همیشه نماز خود را در اول وقت می خوانم ۴. اگر کسی بر من ستم کرد و مرا دشنام داد کینه او را در دل نگیرم، و او را به خدا واگذارم ۵. در کارهای خود به قضای الهی راضی باشم ۶. سائل را از در خانه ام ماءیوس نکنم ۷. نماز شب را ترک ننمایم.

حضرت عیسی فرمود: اگر این زن مرد بود، پیغمبر می شد، چون کارهای پیغمبران را می کند و شیطان نمی تواند او را فریب دهد.(۴۸۱)

وسوسه های شیطان در نماز منار می سازد

در حدیثی آمده: اگر انسان دو رکعت نماز با تمام شرایطش که مورد قبول خداوند باشد بخواند او را عذاب نمی کنند.

یک نفر مورد وثوق و عادل نقل کرد از این رو، تصمیم گرفتم بروم مسجد کوفه و در خلوت، دو رکعت نماز با همه شرایط بخوانم. به مسجد رفته و مشغول نماز شدم. به قلب من افتاد که مسجد کوفه با این عظمت، منار ندارد و باید برای ساختن آن اقدامی کرد. به فکر مصالحی مانند گچ و سنگ افتادم، که از کجا باید تهیه شود، با چه وسایلی باید آورد، از چه راهی، با کمک چه کسانی، معمار و بنا و عمله چه کسانی باشند، چه قدر بودجه لازم دارد، چه شکلی باید ساخته شود! وقتی منار را در ذهن ساختم، از آن دو رکعت نماز هم فارغ شدم، پیش خود

گفتم: من آمدم منار بسازم، نیامدم نماز بخوانم.(۴۸۲)

در نمازی یا که می سازی منار

این نماز تو نمی آید به کار

این نمازی را که خواندی ناصواب

از خدای تو نمی آید جواب

شیطان برای غسل و نماز دل سوزی می کند

در جنگ بدر، بعد از آن که لشکر اسلام و کفر در برابر هم قرار گرفتند، مسلمانان جز جنگ چاره ای دیگر نداشتند و انبوه نفرات دشمن آنها را به وحشت و هراس انداخته بود. دست به دعا برداشته و با خدای خود به راز و نیاز پرداخته و با گریه و زاری از او یاری طلبیدند. مدتی بر این منوال گذشت. پس از آن، خداوند چنان آرامشی بر دلهای آنان مسلط کرد که تمامی ترس و وحشتی که لشکر مشرکین در دل مسلمانان افکنده بود، از میان رفت.

همگی با اطمینان خاطر، شب را تا صبح خوابیدند، پس از آرامش و تجدید قوا به قصد اقامه نماز صبح، از خواب بیدار شدند، در حالی که عده ای زیاد جنب شده و احتیاج به غسل داشتند. بعضی می خواستند وضو بگیرند، و گروه دیگر دچار تشنگی شده بودند.

چون کفار زودتر از مسلمانان چاه های آب را تصرف کرده بودند و آب در اردوگاه مسلمانان وجود نداشت، شیطان در این موقع، وقت را غنیمت شمرد و در دل آنان وسوسه کرد و آنها را به فکر انداخت که دشمنان شما چاه های آب را تصرف کردند و در حال رفاه به سر می برند. ولی شما آب ندارید که بخورید، باید در حال نجاست و جنابت و بدون وضو و غسل نماز بخوانید، نماز با این وضع فایده ندارد و نخواهد داشت.

خداوند متعال برای جلوگیری از تاءثیر

وسوسه و فکر شیطان که آن ملعون در دل آنان انداخته بود، فورا بارانی فرستاد، مسلمانان با آن آب باران که در گوالها جمع شده بود، غسل کرده و وضو گرفته و لباس خود را پاکیزه نمودند، و با خاطری آسوده مشغول جنگ شدند و بر مشرکین غالب آمدند. آنها با آن همه نیرو شکست خوردند و فرار نمودند، عده زیادی هم کشته شدند.(۴۸۳)

شیطان در این هنگام از در خیر خواهی می گوید: نماز بدون غسل و وضو فایده ندارد و با این وسیله می خواهد مسلمین را سست و بی حال کند که مشرکین غالب شوند و آنان را از بین ببرند؛ ولی با کمک خداوند و نیروی لایزال الهی کار بر عکس می شود و مسلمین که اندک به حساب می آمدند، بر کفار که چند برابر آنان بودند پیروز شدند. این شکست، شکست شیطان بود که کاری از پیش نبرد.

شیطان شتر عایشه

بدترین شترها در دنیا (جمل) عایشه بود، که با آن به جنگ حضرت علی علیه السلام رفت و هزاران نفر را به خاک و خون کشید. در دفاع از آن شتر حدود هفتاد نفر بی دست شدند.

وقتی عمر، لشکر به جنگ پادشاه عجم می فرستاد، صاحب شتر، آن را آورده بود در مدینه تا بفروشد. سلمان فارسی، هر وقت آن شتر را می دید، سنگ بر می داشت و به آن می زد!

ساربان می گفت:ای سلمان! تو که اذیت کننده نبودی! چرا بدون دلیل شتر مرا می زنی؟ این شتر تو حیوان نیست، بلکه شیطان است و از طایفه جن. اسم آن (عسکر) فرزند کنعان است.

من آن را می شناسم!ای ساربان این

جا کسـی شتر تو را نمی خرد، اگر می خواهی آن را بفروشـی به حوئب ببر، آن جا به هر قیمت بخواهی از تو می خرند، او هم شتر را برد همان جا که سلمان گفته بود.

وقتی عایشه از مکه برگشت، طلحه و زبیر او را فریفتنـد که باید به خون خواهی عثمان برخیزی. گفتند: باید برویم در بصـره از آن جا جمعیت برداریم و با علی جنگ کنیم.

در راه که می آمدند، خواسـتند شتری برای هودج عایشه بخرند که از شتران دیگر قوی و بلند و نمایان تر باشد. همین (عسکر) پسر کنعان را آوردند و عایشه آن را دید پسندید. صاحب شتر شروع کرد تعریف کردن که چقدر قوی است، زیرک و باهوش است، تا جایی که گفت: تربیتش کرده ام، وقتی صـدا می زنی می آیـد! وقتی گفتی برو، می رود. صـدایش صـدا زد و گفت: (عسکر، عسکر) شتر پیش وی آمد.

همین که عایشه اسم (عسـکر) را شـنید، گفت: برگردانید، من بر این شتر سوار نمی شوم. گفتند: ای خانم! از این شتر بهتر پیدا نمی شود، به درد ما می خورد، خوب شتری است. جواب داد: پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم مرا از سوار شـدن بر آن منع فرموده، بروید شتر دیگری بیاورید.

چون آنها شتری از این بهتر پیدا نکردند، افسار و جهاز و زانو بندش را تغییر دادند و داخل شتران (یعلی بن منبه) کردند. شتری که با یک اهدایی به منظور کمک به طرف داران عایشه تهیه دیده شده بود. تا با علی بجنگند. این حیوان را پیش او آوردند و گفتند: این قوی تر

و از آن شتر بهتر است. بعد محمل عایشه را بر آن بستند و به بصره آمدند و آن شهر را تصرف کردند، بیت المال را تقسیم نمودند، مردم را برای جنگ با علی شوراندند و گفتند: مقصود عایشه همسر پیامبر، خون خواهی عثمان است، صد وبیست هزار نفر از دور و نزدیک جمع کردند، در حالی که لشکر علی از دوازده هزار تا بیست هزار نفر نوشته شده. محمل عایشه آماده شد، صفحه های آهنی بر آن کوبیدند، تا آسیبی به عایشه نرسد و پرچمی بالای آن بستند. جنگ شروع شد. در آن دست هفتاد نفر که بر مهار شتر بود قطع شد. دست هر کس را قطع می شد، دیگری می آمد جلوی شتر و مهار او را به دست می گرفت، حدود هفده هزار نفر از لشکر عایشه و دویست نفر از لشکر حضرت علی کشته شدند.

حضرت علی علیه السلام فریاد می زد که خود را به (شتر) رسانید و آن را پی کنید؛ که آن شیطان است و تا کشته نشود مردم متفرق نمی شوند. اول محمد بن حنفیه قصد (شتر) کرد ولی کاری از پیش نبرد. امام حسن علیه السلام جلو رفت و نیزه ای بر حیوان زد و برگشت. مالک اشتر خود را به (عسکر) رسانید و یک پایش را قطع کرد. یکی از لشکریان عایشه شانه خود را زیر ران شتر قرار داد که زمین گیر نشود. مالک او را هم کشت. شتر تا مدتی روی سه پا ایستاده بود. علی علیه السلام فرمود: از شیاطین زیر شتر را گرفته پایش را بزنید. وقتی (عسکر) را کشتند، مردم

متفرق شدند و جنگ خاتمه یافت.(۴۸۴)

داستان جنگ جمل مفصل است. ما قصدمان فقط (شتر) عایشه بود تا بدانیم که آن ماءمور شیطان بود. داستان جنگ جمل در کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است.

شیطان دستور دین جدید می دهد

او هر چه کرد که مال دنیا را به دست آورد و به زندگی خود رونقی بخشد، ممکن نشد. در راه حلال کوشش کرد به دست آورد نشد، از راه حرام باز نشد!

شیطان پیش او آمد و گفت:ای فلانی! تو نتوانستی دنیا را نه از راه حلال و نه از راه حرام به دست آوری. آیا می خواهی تو را راهنمایی کنم به کاری که دنیای تو رونق پیدا کند و همه از تو تبعیت نمایند؟

در جواب گفت: بلی! شیطان گفت: برو برای خود دینی انتخاب کن و مردم را به آن بخوان. او هم همان کار را کرد. مردم دور او را گرفتند و از وی حمایت کردند، دنیا هم به او روی آورد. بعد از مدتی به اشتباه خود پی برد و گفت: چه کار خلافی کردم، مردم را گمراه و از دین حق بیرون کردم. دیگر توبه ام قبول نمی شود مگر آن که کسانی را که گمراه کرده ام، آگاه کنم و به راه راست برگردانم.

آنها را گرد آورد و برایشان صحبت کرد و گفت:ای مردم! این دینی که من شما را بدان دعوت کردم، دین باطلی بود و من آن را به وجود آورده بودم. آن را رها کنید و به دنبال حق و حقیقت روید. آنها در جواب گفتند: تو دروغ می گویی، همان دین، حق است! تو درباره آن شک کرده ای و از

آن برگشته ای. آن شخص وقتی چنین دید، زنجیری به گردن خود انداخت و میخ هایی به آن زنجیر بست و گفت: من خودم را باز نمی کنم تا این که خداوند توبه مرا بپذیرد.

خداوند به پیغمبر آن زمان وحی کرده که: ای پیامبر! به فلانی بگو: قسم به عزت و جلالم، اگر آن قدر مرا بخوانی تا بند بندت از هم جدا شود، توبه ات را قبول نمی کنم، مگر این که آن کسانی را که با این دین از دنیا رفته اند، زنده کنی و از گمراهی نجات دهی.(۴۸۵)

تمثل شیطان به صورت انسان

از ثعلبه بن زید انصاری نقل شده که گفت: از جابر عبدالله انصاری شنیدم، می گفت: ابلیس چهار بار به صورت چهار نفر مجسم شد.

اول به صورت سراقه بن جعشم:

در جنگ بدر به صورت سراقه در آمد و به کفار قریش گفت: امروز هیچ کس بر شما غالب نخواهند شد؛ زیرا شما با داشتن این همه نفرات و ساز و برگ جنگی ارتشی شکست ناپذیر هستید. وانگهی من نیز در کنار شما هستم و به وقتش چون یک همسایه وفادار و دل سوز از هیچ گونه حمایتی دریغ ندارم.(۴۸۶)

دوم به صورت منبه بن حجاج:

در روز عقبه به قیافه او در آمد و فریاد کرد: ای یاران! محمد و کسانی که از دین برگشتند کنار عقبه اند. آنها را دریابید. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به انصار فرمود: نترسید! چون صدای او به کسی نمی رسد.(۴۸۷)

سوم به صورت پیرمردی از اهل نجد:

روزی که کفار مکه در (دار الندوه) برای مشورت در مورد قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

و سلم اجتماع کردند، شیطان به صورت پیرمرد نجدی وارد مجلس شد و دستورهای لازم را در این باره داد. خداوند او را آگاه کرد و فرمود: به یاد بیاور زمانی را که مشرکان مکه نقشه می کشیدند تو را یا به زندان اندازند یا به قتل رسانند و یا تبعید کنند، و چاره اندیشی می کردند، ولی خدا نقشه آنان را نقش بر آب کرد.(۴۸۸)

چهارم به صورت مغیره بن شعبه:

روزی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود، آن لعین به صورت مغیره در آمد و در میان مهاجر و انصار فریاد زد: ای مردم! خلافت را مانند پادشاهان ایران و قیصران روم قرار دهید. هر کس بعد از خود آن را به فرزندان یا خویشانش وصیت کند و آن را در اختیار بنی هاشم قرار ندهد تا آنها هم در اختیار فرزندان خود قرار دهند.(۴۸۹)

آن ملعون برای این که با پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نماید و ایشان را از بین ببرد، در این چهار جا به صورت انسان در آمد.

شیطان با پیامبران

اندرزهای شیطان به نوح حضرت عبدالعظیم حسنی از معصوم نقل می کند: - بعد از طوفان نوح وقتی کشتی روی زمین قرار گرفت - شیطان پیش نوح آمد و گفت: تو خدمتی بزرگ به من کردی در پیش من حقی داری. می خواهم در عوض تو را نصیحت کنم و به تو خیانت نمی کنم. حضرت نوح، از کلمات شیطان و از این که می خواهد او را نصیحت کند ناراحت شد. خداوند به او وحی کرد که:ای نوح سخن او را قبول

کن! نـوح فرمـود: هر چه می خواهی بگو. شـیطان گفت: - ای نوح! بخیـل، حریص، حسود، جبـار و عجول مبـاش - چون اگر بدانم کسـی این صفات را دارد او را مانند توپ این طرف و آن طرف پرت می کنم. حضرت نوح فرمود: خدمتی که من به تو کردم چیست؟ جواب داد: نفرینی که درباره قوم خود نمودی و همه را به هلاکت رسانـدی و آنها را به جهنم فرسـتادی. من از دست آنها راحت شدم و اگر خودم می خواستم آنان را گمراه و به گناه بکشانم، یک عمر وقت لازم بود.(۴۹۰)

در حـدیث دیگری از امام صادق علیه السـلام آمده: - بعد از آن که نوح از هر حیوانی یک جفت نر و ماده، به کشتی برد - تا از غرق شـدن نجات یابند و بعدا نسل آنها زیاد شود، نوبت به الاغ رسـید، نوح به سوی الاغ آمد تا آن را به درون کشتی ببرد، الاغ سرپیچی کرد و نرفت؛ زیرا شیطان در دست و پای او را قرار گرفته بود. وقتی نوح سرپیچی الاغ را دید، فرمود: ای شیطان! داخـل شو! الاـغ رفت. و شـیطان هم همراه الاـغ داخـل کشـتی رفت بـدون آن که نوح متوجه شود. وقتی کشتی روی آب قرار گرفت چشم نـوح به شـیطان افتـاد که گوشه ای نشسـته بود. گفت:ای ملعون! گم شو، چه کسـی، به تو اجـازه داد وارد شوی؟ پاسخ داد: خودت! وقتی که می خواستی الاغ را سوار کنی، گفتی:ای شیطان! داخل شو، من هم داخل کشتی شدم.

شیطان گفت: آیا می خواهی دو چیز به تو یاد دهم؟! نوح فرمود: من احتیاج به گفتار

تـو نـدارم، امـا هر چه می خـواهی بگـو، شـیطان گفت: آن دو چیز یکی حرص است که از آن دوری کن؛ چون آدم و حوا به خاطر حرص از بهشت خارج شدند.

دوم حسـد است، از آن هم بپرهیز! چون حسـد باعث شـد که خداونـد مرا از بهشت خارج کرد. خداوند به حضـرت نوح وحی کرد که هر دوی آنها را بپذیر، اگر چه خودش ملعون است.(۴۹۱)

بعضـی روایـاتی که از معصومـان علیهم السـلام نقل شـده، علت رانـدن شـدن شـیطان را از درگاه الهی، حسـد بردن آن ملعون دانسته و سجده نکردن در مقابل آدم را ناشی از همین خوی او بر شمردند.

حضرت علی علیه السلام در این باره فرمود: الحسد معصیه ابلیس الکبری (حسد، معصیت و نافرمانی شیطان بزرگ بود).(۴۹۲)

امـام صادق علیه السـلام در حـدیثی که حسـد را به دو قسم تقسـیم فرموده، چنین می گویـد: یک قسم حسـد غفلت و دیگری حسـد فتنه است. آنگاه در مورد قسم دوم می فرمایـد: حسـد دوم، بنـده را به کفر و شـرک می کشانـد. به واسط حسـد بود که شیطان دستور خدا را رد کرد و از سجده به آدم خودداری نمود.(۴۹۳)

کافران هم جنس شیطان آمده

جانشان شاگرد شیطانان شده

صد هزاران خوی بد آموخته

دیده های عقل و دل بر دوخته

کمترین خوشان به زشتی آن حسد

آن حسد که گردن ابلیس زد

از خدا می خواه دفع این حسد

تا خدایت وارهاند از جسد(۴۹۴)

در روایت دیگری از جناده بن امیه است که می گوید: نخستین گناه حسد بردن شیطان به آدم بود. چون آن ملعون ماءمور شد به آدم سجده کند حسد - بر مقام و شخصیت آدم - او را به

نافرمانی واداشت و سجده نکرد.(۴۹۵)

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث (اربعه ماءه) شماره ۳۱۱ فرمود: هرگاه انسان خود را آماده برای نماز اول وقت کرد شیطان می آیـد در مقابلش می ایسـتد و از روی حسـد به خاطر نعمت هایی که خداوند در عوض این نماز به او می دهد و آن ملعون خود از آن محروم شده، به وی می نگرد.(۴۹۶)

ور حسد گیرد تو را ره در گلو

در حسد ابلیس را باشد غلو

کو ز آدم ننگ دارد از حسد

با سعادت جنگ دارد از حسد

عقبه ای زین صعب تر در راه نیست

ای خنک آن کش حسد همراه نیست

این جسد، خانه حسد آمد باران

کز حسد آلوده گردد خاندان

خانمان ها از حسد گردد خراب

بازشاهی از حسد گردد غراب

خاک شو مردان حق را زیر پا

خاک بر سر کن حسد را هم چو ما

شیطان و هاجر

بعـد از آن که حضـرت ابراهیم خلیل الرحمان علیه السـلام برای دیـدار فرزند خود حضـرت اسـماعیل علیه السـلام به مکه آمد فرزندش به شـکار رفته بود. هنگام مراجعت، چشم پدر به جمال دل آرای او افتاد، دید در زیر درخشـندگی خورشید و نشستن گرد و غبار راه به گونه های اسماعیل، زیبایی وصف ناگفتنی یافته و نورانینی مخصوص از سیمایش به چشم می آید.

ناخود آگاه این مهر پدری بیش از پیش مشغولش کرد. به همان اندازه که محبت فرزند در دلش جای گرفت از محبت به خدا که ابراهیم به آن اعتراف داشت کم شد.

به گفته قرآن مجیـد: نبایـد در یک سـینه بیش از یک قلب و در یک قلب بیشتر از یک محبت باشـد).(۴۹۷) آن هم محبت به خدا و هر چه غیر از

آن است باید بیرون رود؛ حتی محبت فرزندش اسماعیل نیز باید جای خود را به خدا بدهد و قلب پدر مالامال از عشق او باشد.

شب در عـالم خواب به ابراهیم گفته می شود: فرزنـدت را قربانی کن! این خواب را در یک شب چنـد مرتبه (یا در چنـد شـب پیاپی) دید. یقین کرد که خواب شیطانی نیست بلکه رحمانی است.

صبح پیش هاجر (مادر) اسماعیل آمد و گفت: در این نزدیکی ها دوستی صمیمی دارم، می خواهم فرزندم را پیش او ببرم.

ای هـاجر! سـر و صورت او را شـست و شو ده، موهـایش را شانه کن، عطر و عنبر به زلفانش بزن، خوش بویش نما، لباس های زیبا بر اندام دل آرای او بپوشان، بر چشم های جذاب و درشت او سـرمه بکش و آماده میهمانی کن. در ضـمن، کارد و طنابی مهیا نما؛ زیرا ممکن است دوست و صاحب خانه بخواهد قربانی کند و جلوی پای ما خون بریزد، کارد و طناب نداشته باشد؟!

هاجر هم طبق گفته شوهر خود عمل کرد و دست اسماعیل زیبا و جوان را در دست پدر نهاد و مقداری هم نان به آنان داد.

در این هنگام، شیطان به فقان آمـد، از تعجب انگشت حیرت به دهان گرفت! شـگفتا! چه قدر مطیع فرمان؟ چه اندازه تسـلیم؟ بعـد از یک عمر در آرزوی فرزنـد بودن و الان دل از او بریـدن! بایـد چاره ای کرده و نگـذاشت این دسـتور عملی شود، باید فکرش را منصرف کنم، وسوسه اش نمایم. اندیشید از چه راهی داخل شوم، کدام راه نزدیک تر به مقصود است. از راه عاطفه وارد می شوم. مهر مادری را به

جوش می آورم. مادر را تحریک می کنم و او زود فریب می خورد. او زن است و سست ایمان، برای نجات فرزندش دست به هر کاری می زند، جلوی فرزند را می گیرد، نمی گذارد با پدر برود، گریه می کند، اشک می ریزد، فغان سر می دهد، التماس می نماید، دلیل و برهان می آورد؛ و خلاصه او بهترین وسیله برای جلوگیری از دستور و فرمان الهی است.

چون روان شد از پی قربان

شد بلند از جان اهریمن عویل

آن عدوی پشت در پشت کهن

دشمن ایمان و عقل و جان من

آن حسود بی نوای بی خرد

هر دمی صدنیش حسرت می خورد

از حسد شیطان جگر را چاک کرد

بر زمین افتاد و بر سر خاک کرد

گفت: آمد وقت آن،ای دوستان

رخنه اندازیم در این خاندان

رخنه در رکن نبوت افکنیم

تیشه ای بر ریشه خلت (۴۹۸) زنیم

هین بگفت و چاره جویی سازد کرد

خدعه و دستان و مکر آغاز کرد

آن ملعون با عجله آمد در خانه هاجر را زد به شکل پیرمردی ناصح و دل سوز، رو به او کرد و گفتن: ای هاجر! جوانی زیبا و خوش اندام را دیدم دنبال پیرمردی از این راه می رفتند. جواب داد: آن جوان فرزند و آن پیرمرد شوهر من هستند.

گفت: به کجا می روند؟ در پاسخ گفت: به دیدن دوستشان. گفت: ابراهیم حقیقت را به تو نگفته، می خواهد او را بکشد. هاجر گفت: ابراهیم پیامبر مهربانی است، قاتل نیست، تا کنون او کسی را نکشته است، او علاقه زیاد به فرزندش دارد. علاوه بر آن، از اسماعیل گناهی سر نزده است که مستحق قتل باشد!

شیطان گفت: مگر ندیدی کارد و ریسمان

با خود برد، می گوید: خدا به او دستور داده و در خواب دیده که باید اسماعیل را بکشد.

هاجر فورا جواب داد: اگر خدا گفته من راضـی ام.ای کاش! مرا از مغرب تا مشـرق زمین چون اسماعیل و از اسماعیل بهتر بود و همه را در راه خداوند می دادم!!

زین طمع شیطان چه پیری قد کمان

شد به سوی خانه هاجر روان

حلقه بر در زد، عصا بر دست او

دام صید عالمی در شست او

گفت: پیری ناصح و فرزانه ام

آشنا جانم به تن بیگانه ام

خیر خواهم، دوستم آگه ز کار

عاقبت بین، پندگو و هوشیار

سوی من خوانید آن بیچاره زن

آن نگار مبتلای ممتحن

تا به او سازم عیان رازی عیان

آگهش سازم زمکر آسمان

هاجر آمد لرز لرزان پشت در

گریه ها سر کرد چون ابر بهار

گفت: با تو چون بگویم این خبر

چون به جانت افکنم شور و شرر

گرنهان سازم به سوزد استخوان

ور بگویم: آتش افتد در زبان

آه از اسماعیل آن سرور روان

صد هزار حیف از آن نوجوان

گفت: چون شد او بگو ای گنده پیر

ای زبانت شعله و لفظت شریر

گفت: می دانی که ابراهیمی زار

می برد او را کجا این دل فکار

گفت: آری سوی مهمانیش برد

جانب سلطان ایوانش برد

گفت: مهمانی کجا سلطان کجاست

بزم کو و سفره کو، ایوان کجاست

برد او را سوی زندان فنا

بهر کشتن برد او را در منا

برد او را تا بریزد خون او

صد دریغ از آن رخ گلگون او

برد او را تا جدا سازد سرش

افکند در خاک و در خون پیکرش

گفت: هاجر با وی ای فرتوت گنگ

ای زبانت لال باد و پای لنگ

کی پدر کشته است فرزندی به تیغ

کی کند خورشید ماهی زیر میغ

خاصه فرزندی چون اسماعیل من

و آن

پدر هم آن خلیل بت شکن

خاصه او را نی گناهی نی خطا

بی گنه کشتن کجا باشد روا

گفت: می گوید که فرمان خداست

آنچه فرمان خدا بر من رواست

گفت: هاجر: چون بود فرمان او

صد چو اسماعیل من قربان او

من از او، فرزند از او، شوهر از او

جسم از او و جان از او سر از او

کاش می بودی مرا سیصد پسر

همچو اسماعیل با صد زیب و فر

جمله را در راه او می کشتمی

کاکلش در خاک و خون آغشتمی

این بگفت و خاک را در بست و رفت

اهرمن را هم کمر بشکست و رفت (۴۹۹)

در این هنگام هاجر او را شناخت، فهمید او شیطان است و برای اغوای او و مخالفت کردن با دستور خداوند متعال این دل سوزی ها را می کند، به او بد گفت و سنگ بارانش کرد و از خود راند و آخر الامر در را محکم بست و به درون خانه رفت.

شیطان و ابراهیم علیه السلام

چون از هاجر ماءیوس شد و مکر و حیله اش در آن زن خداشناس و موحد اثر نکرد. آمد پیش ابراهیم علیه السلام و گفت: ای ابراهیم! جوانی زیبا و خوش اندام پشت سر تو می آید، او کیست؟ ابراهیم خلیل گفت: او فرزندم اسماعیل است.

گفت: او را به کجا می بری؟ به منا می برم تا قربانی کنم. شیطان با تعجب گفت: قربانی برای چه؟! گناه او چیست؟ یک عمر

آرزوی فرزند داشتی تا خداوند در سن پیری فرزندی چنین زیبا و خوش اندام به تو عنایت کرد. اینکه که او به حد رشد و کمال رسیده و چشم تو به او روشن شده می خواهی او را بکشی، آیا

دلت راضی می شود او را به دست خود سر ببری و خونش را بر زمین بریزی؟

حضرت ابراهیم فرمود: خداوند در خواب به من وحی فرمود: او را ذبح کنم، این دستور او است و من هم فرمان او را می برم.

گفت:ای ابراهیم! خواب اثر ندارد، نباید به آن اعتنا نمود. این خواب، خواب شیطانی بوده، بی جهت فرزند خود را نکش، اگر چنین کنی در میان مردم رواج پیدا می کند و همه تا روز قیامت فرزندان خود را می کشند.

چون ز هاجر گشت نومید آن پلید

سوی ابراهیم از غفلت دوید

آمد و گفت: ای خلیل مؤتمن

یک نصیحت بشنو از من بی سخن

یا خلیل الله! نصیحت گوش کن

ترک این سودای عالم جوش کن

کی توان از حکم خوابی بی اثر

سر بریدن از تن زیبا پسر

چون که این فرمان ترا آمد به خواب

از پی خوابی مکن چندین شتاب

شاید این خواب تو شیطانی بود

عاقبت سودش پشیمانی بود

وقتی شیطان سخن را بدین جا رسانید، حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود:ای ملعون! تو شیطانی، کسی هستی که باعث بیرون شدن حضرت آدم از بهشت شدی، تو مردم را از راه حق منحرف می کنی، تمام فتنه و فساد عالم زیر سر تو است، تو دشمن اولاد آدم و مردان نیک سیرت بشریت هستی، قسم یاد کردی تمام فرزندان آدم را به انحراف بکشانی، مگر افراد مخلص و پاک را، و من یکی از آنها می باشم که به حرف تو اعتماد ندارم.

ای ملعون! این را بدان که دست پلید تو به دامن پاک انبیا نمی رسد، مکر تو دام اولیا نمی شود. آنان تو را شناخته و به سخنت گوش نمی

دهند، سخنانت هر چند جذاب و دل فریب و ناصحانه باشد در آنان اثر نمی کند.

ابراهیم علیه السلام او را دور کرد، و هفت سنگ به آن پلید زد و او پنهان شد.

گفت: ای ابتر! برو شیطان تویی

غول هر ره، دزد هر دکان تویی

دست نبود دیو را بر انبیاء

مکر شیطان نیست دام اولیاء

خواب ایشان خواب رحمانی بود

اشحه ای ز الهام ربانی بود(۵۰۰)

شیطان و اسماعیل

بعد از آن که حضرت ابراهیم علیه السلام شیطان را سنگ باران کرد و از پیش خود راند و ناامیدش کرد، با شتاب خود را به حضرت اسماعیل رسانید و با زبان خیر خواهانه گفت: ای اسماعیل! پیرمردی که جلوتر می رود کیست و به کجا می رود؟

فرمود: پدر من ابراهیم خلیل الرحمان است و به میهمانی دوست می رویم. پدرم دوستی دارد که وی ما را دعوت نموده و ما رهسپار آن جا هستیم.

شیطان گفت: پدرت حقیقت را به تو نگفته، دوست کجا است، دعوتی در کار نیست! ای اسماعیل! پدرت قصد کشتن تو را دارد، او می خواهد گلوی نازکت را پاره کند سرت را ببرد؟!

گفت: پدرم علاقه زیادی به من دارد، مرا دوست می دارد و پدری است مهربان، مگر می شود پدری دل سوز و مهربان فرزند خود را بدون گناه بکشد؟!

وی گفت: مگر ندیدی کارد و طناب برداشته؟ می گوید: خدا در خواب از او خواسته تا تو را قربانی کند.

اسماعیل گفت: اگر خدا گفته باید بکشد، و اطاعت نماید، اگر خدا دستور داده فرمان، فرمان او است. یک بار سر بریدن سهل و آسان است. ای کاش! مرا هزار مرتبه در راه دوست سر می بریدند،

باز زنده می شدم و کشته راه دوست می شدم.

اسماعیل نیز با او همان کرد که پدرش کرده بود. این رفتار عاشقانه حضرت ابراهیم و فرمان بردن از خدا و سنگ زدن به شیطان الگویی شد تا دیگر دین داران، تا دنیا باقی است به پیروی از حضرتش در مکه شریف و منا، راه و آیینش را بزرگ داشته و به دستور خداوند گردن نهند.

چون خلیل الله فکند آن را شهاب

سوی اسماعیل آمد با شتاب

دام ابلیس و حیل را ساز کرد

مکر و کید و وسوسه آغاز کرد

زد به سنگ آن را پس اسماعیل راد

سنت رمی جماز از این نهاد

می کنم یعنی ز خود دور اهرمن

هم چو اسماعیل آن شاه زمن (۵۰۱)

شیطان و جرجیس

گفته اند: روزی حضرت جرجیس پیامبر، با شیطان دیدار کرد و به او فرمود:ای روح خبیث و نجس! و ای خلق ملعون! چه چیز تو را وا می دارد که باعث هلاکت خود و دیگران شوی، در حالی که می دانی تو و پیروان و لشکریانت به سوی جهنم پیش می روید.

آن ملعون گفت: اگر مرا مخیر کنند بین تمام آن چه را که آفتاب بر آن می تابد، و ظلمت شب آن را فرا می گیرد، و بین هلاک کردن و گمراه کردن ایشان، گر چه یک نفر را در یک چشم به هم زدن باشد، من یک چشم به هم زدن و گمراه کردن ایشان را بر جمیع آن لذت ها بر می گزینم.

گمراه کردن یک نفر از بنی آدم نزد من محبوب تر است از لذت همه دنیا و آن چه در آن است.

از این رو، آن ملعون در کشاندن مردم

و به فساد، و مانع شدن از کار خیر و صلاح بسیار شتاب دارد. در حدیثی آمده: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: العجله من الشیطان (عجله کردن در کارها از شیطان است).(۵۰۲) مگر در چند کار که خوی پیامبران است.(۵۰۳)

دستور سلیمان به شیاطین

شیاطین موجوداتی هستند که دیده نمی شوند، ولی آیاتی در قرآن هست که نشان می دهد آنها با اراده پروردگار به دید انسان می آیند. ما برای نمونه به تفسیر چند آیه می پردازیم.

(بعضی از شیاطین جنی را مسخر سلیمان کردیم که در دریا غواصی کرده و یا به کارهای دیگری در دستگاه او بپردازند و ما نگهبان شیاطین برای ملک سلیمان بودیم).(۵۰۴)

(و شیطان را که بناهای عالی می ساختند و از دریا جواهرات گران بها می آوردند، نیز مسخر - داوود و سلیمان - کردیم. عده ای دیگر از شیاطین را به دست او به غل و زنجیر کشیدیم. این نعمت سلطنت و قدرت از بخشش ما است.)(۵۰۵)

ابوبصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: حضرت سلیمان فرمان داده بود شیاطین برای بنا کردن ساختمان، از محلی سنگ بیاورند. تا آن که روزی با ابلیس ملاقات کردند. گفت: در چه حال هستید؟ گفتند: در کار سختی هستیم که طاقت آن را نداریم. ابلیس گفت: مگر نه این است که شما در وقت بازگشت، بار حمل نمی کنید؟ گفتند: چرا. ابلیس گفت: پس شما در راحتی هستید. باد، این خبر را به گوش سلیمان رسانید. سپس حضرت سلیمان دستور داد: هنگام رفتن سنگ ببرند و وقت بازگشت، گل بیاورند. پس از چندی که گذشت، باز ابلیس

را دیدند. او پرسید: حال شما چگونه است؟

گفتند: بسیار در زحمت هستیم و از خستگی دیگر رمق نداریم. گفت: مگر نه این است که شما روز کار می کنید و شب را می خوابید!؟ گفتند: چرا. ابلیس گفت: پس شما هنوز در راحتی هستید! این خبر را نیز باد به حضرت سلیمان رسانید. دستور داد، هم روز کار کنند و هم شب و تا حضرت سلیمان زنده بود وضع به همین نحو بود.(۵۰۶)

شیطان و ذوالکفل

وقتی (الیسع) پیغمبر به حد رشد و کمال رسید و به پیامبری برگزیده شد، اندیشید، پس از خود چه کسی را در میان قوم بگمارد که راهنمای مردم باشد تا به امورشان رسیدگی کند؟

به دنبال همین فکر، مردم را جمع نمود و به آنان فرمود: چه کسی حاضر است بعد از من سه کار بکند تا او را به جای خود خلیفه گردانم؟ آن سه کار این است: اول این که روزها، روزه بگیرد؛ دوم شبها را به عبادت و بندگی خدا به پایان ببرد؛ سوم آن که در میان مردم اصلا غضب نکند.

یک نفر از آن میان که مردم او را با چشم بی اعتنایی نگاه می کردند برخاست؛ شاید (ذوالفکل) بود - گفت: من حاضرم عمل کنم! الیسع توجهی نکرد. روز دوم باز در اجتماع مردم، ظاهر شد و همان حرف دیروزی را تکرار کرد. مردم ساکت شدند مگر همان جوان.

(الیسع)، آن جوان را خلیفه خود قرار داد و خداوند هم او را به پیغمبری منصوب کرد. او هم، در میان مردم به قضاوت مشغول شد و هیچ وقت غضب نکرد.

ابلیس، شیاطین و طرف داران خود را جمع کرد

و گفت: کـدام یـک از شـما می توانیـد (ذوالفکـل) را به غضب آوریـد؟ یکی از آنهـا به نام (ابیض)(۵۰۷) گفـت: من. ابلیس گفت: کار خود را شروع کن و به هر حیله که می توانی او را به غضب آور.

وقتی (ذوالفکل) اول ظهر دست از کار کشـید و به خانه آمـد، برای استراحت و خواب آماده شـد، شـیطان بر در خانه او آمـد. فریاد زد و گفت: من مظلوم واقع شـدم، به فریادم برسـید، من بر نمی گردم تا حقم گرفته شود. جناب (ذوالفکل)، انگشتر خود را از دست بیرون آورد و به او داد. فرمود: این انگشتر را نشان طرف خود بده و با هم بیایید تا حق تو را بگیرم!

او هم رفت و فردا آمد، باز موقع خواب فریاد زنان گفت: من مظلوم واقع شدم!

دشمن من توجهی به انگشتر نداشت. دربان گفت: وای بر تو! (ذوالفکل) دو روز است نخوابیده، بگذار بخوابد.

جـواب داد: دست از او نمی کشم؛ چون به من ظلم شـده. دربـان به (ذوالفکـل) خـبر داد. او هم نـامه ای نوشت و مهر کرده به دست او داد که به دشـمن خود برسانـد. او رفت و روز سوم هنگـام خواب آمـد. فریـاد زد و گفت: به نامه هم توجهی نکرد! و همواره فریـاد می زد، تـا این که (ذوالفکـل) بـدون آن که ناراحت شود و غضب کنـد، در هوای بسـیار گرم بلنـد شـد، دسـت شیطان را گرفت و گفت: برویم، حق تو را بگیرم.

وقتی شیطان چنین دید، دست خود را کشید و فرار کرد و از خشم گرفتن او ناامید شد.

خداوند داستان این پیامبر صابر را برای پیامبر اسلام صلی الله

علیه و آله وسلم بیان می کند(۵۰۸)، تا این که ایشان هم در مقابل اذیت کفار، صبر کند. همان طوری که پیامبران پیشین، در مقابل بلاها و اذیت مشرکان صبر می کردند.(۵۰۹)

شیطان و صوفی

همه می خواهند کارهای بزرگی را که شیطان انجام می دهد، بشناسند و پی به حقیقت و ذات کثیف او ببرند و بدانند خیانت ها و جنایت های او تا چه اندازه بوده است. لذا داستانی را که در ضمن آن، شیطان خود را معرفی کرده می آوریم.

در حدیثی طولانی آمده: روزی (علی بن محمد صوفی) شیطان را دید.

آن ملعون از (صوفی) پرسید: چه کسی هستی؟ جواب داد: من از فرزندان آدم علیه السلام هستم. شیطان گفت: (لا اله الا الله) تو از قومی هستی که گمان می کنند از دوستان خدایند. در حالی که معصیت او را می کنند! می پندارند از دشمنان شیطان اند در حالی که اطاعت او را می نمایند!

(صوفی) گفت: تو چه کسی هستی؟ جواب داد: من صاحب قدرت و اسم بزرگ و طبل عظیم هستم. من قاتل هابیلم، سوار شونده در کشتی نوحم، پی کننده ناقه صالحم، روشن کننده آتش ابراهیمم، طراح قتل یحیایم، غرق کننده قوم فرعون در رود نیلم، به حرکت آورنده وسائل سحر و جادو در برابر موسایم، سازنده گوساله سامری - برای انحراف و امتحان - بنی اسرائیلم، من سازنده و صاحب اره بر فرق زکریایم، حرکت کننده با لشکر ابرهه برای خراب کردن خانه کعبه با فیلانم، طراح قتل پیامبر اسلام در احد و حنینم، به وجود آورنده لشکر صفینم، من القا کننده و به وجود آورنده حسد روز سقیفه در قلوب

منافقانم.

من صاحب هودج در روز جنگ بصره و بعیرم، من شتر عایشه در روز جملم، دشنام دهنده در روز عاشورا و کربلا به مؤمنانم، من امام و رهبر، پیشوا و دستور دهنده منافقانم، من بزرگ عهد و پیمان شکنانم، من رکن و ستون ظالمانم، گمراه کننده مارقینم، نابود کننده اولینم، به انحراف کشنده و گمراه کننده آخرینم، (ابومره) نه مخلوق از گل بلکه خلق شده از آتشم؛ غضب شونده رب العالمینم، من لعنت و رانده شده خدا و فرشتگان و جن وانس و همه مخلوقاتم.

(صوفی) گفت: تو را به حق آن خدایی که به گردن تو حق دارد، مرا راهنمایی کن بر عملی که به واسطه آن تقرب به خدا پیدا کنم و به واسطه آن در مشکلات روزگارم کمک بگیرم، شیطان گفت: در دنیا به آن چه تو را کفایت کند قانع باش و کمک بگیر بر آخرت خود به دوستی علی بن ابی طالب و دشمن باش با دشمنان او. به درستی که من عبادت کردم خدا را در هفت آسمان و معصیت نمودم او را در هفت زمین، نیافتم هیچ ملک مقربی و نه نبی مرسلی را مگر این که به واسطه دوستی علی علیه السلام به خدا نزدیک شده باشد.

صوفی می گوید: ناگهان از پیش چشمم غایب شد. آمدم پیش امام باقر علیه السلام و این خبر را برای ایشان گفتم حضرت فرمود: آن ملعون شیطان بود که به زبان ایمان آورد و در قلب خود کافر شده است.(۵۱۰)

پندهای شیطان به موسی

امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان آمد پیش حضرت موسی علیه السلام در حالی که مشغول مناجات بود. فرشته ای به شیطان

گفت: چه امیدی از حضرت موسی داری زمانی که او به مناجات ایستاده است؟

شیطان جواب داد: همان امیدی که از پدرش حضرت آدم داشتم و حال آن که او در بهشت بود.(۵۱۱)

از معصومان علیه السلام نقل شده: روزی حضرت موسی علیه السلام نشسته بود، شیطان بر او وارد شد در حالی که کلاهی رنگارنگ بر سر داشت. آن را از سر خود برداشت کناری گذاشت و رفت نزدیک حضرت موسی (ع) سلام کرد. آن حضرت فرمود: تو کیستی؟ گفت: شیطانم. فرمود: خدا خانه ات را خراب کند و تو را از مردم مؤمن دور دارد، این کلاه راه راه رنگارنگ چیست؟ گفت: دلهای مردم را وسیله آن جذب می کنم. موسی به او فرمود: به من خبر بده که وقتی فرزند آدم گناه می کند، چه موقع بر او مسلط می شوی؟ گفت: زمانی که عجب او را بگیرد و عمل خود را بزرگ و زیاد حساب کند و گناه خود را کوچک به حساب آورد.

حق تعالی گفت با موسی به راز

کافر از ابلیس روزی جوی باز

چون باید ابلیس را موسی به راه

گشت از ابلیس موسی رمز خواه

گفت دائم یاددار این یک سخن

من مگو تا تو نگردی مثل من

گر به موئی زندگی باشد تو را

کافری نی بندگی باشد تورا

بعد گفت:ای موسی! - می خواهم تو را نصیحت کنم و آن این که - با زنی که بر تو حلال نیست در جایی خلوت نکن، چون اگر مردی با زنی نامحرم خلوت کند، من خودم رفیق او هستم - و این قدر وسوسه می کنم تا آنها را به گناه بکشانم - دیگر اینکه اگر با

خدا عهد و پیمان بستی فورا به آن وفا کن، چون اگر کسی با خدا عهد کند، من میان او وعهدی که کرده واقع می شوم – و نمی گذارم که به عهد خو وفا کند و هم چنین اگر تصمیم گرفتی که صدقه دهی، آن را زود بده، چون اگر کسی قصد صدقه کند من رفیق او خواهم شد و او را از صدقه دادن باز می دارم.(۵۱۲)

شیطان می خواست موسی را فریب دهد

صدوق از امام صادق علیه السلام نقل کرده: روزی حضرت موسی علیه السلام برای مناجات به کوه طور می رفت. شیطان هم در پی او رفت. یکی از ملائکه بر او نهیب داد و گفت: از دنبال موسی که کلیم خدا است بر گرد، مگر به او امید دادی؟ شیطان گفت: آری، چنانچه پدر او آدم را به خوردن گندم اغوا کردم، از موسی هم امید دارم که بر ترک اولی وادارش کنم – موسی متوجه شد – شیطان گفت:ای موسی کلیم! می خواهی تو را شش جمله پند بیاموزم؟ موسی فرمود: خیر، من احتیاج ندارم، از من دور شو.

جبرئیل نازل شد و گفت:ای موسی! صبر کن، و گوش بده. او الان نمی خواهد که تو را فریب دهد. موسی ایستاد و فرمود: هر چه می خواهی، بگو. شیطان گفت آن شش چیز از این قرار است:

اول: در وقت دادن صدقه به یاد من باش و زود بده که من پشیمانت می کنم، اگر چه آن صدقه کم و کوچک باشد؛ چون ممکن است همان صدقه کم تو را از هلاکت نجات دهد و از خطر حفظ نماید.

در احادیث زیادی آمده: اگر انسان در کار

خیری که می خواهد انجام دهد عجله نکند شیطان او را از راه می زند و نمی گذارد انجام دهد.

دوم:ای موسی! با زن بیگانه و نامحرم خلوت مکن؛ چون در آن صورت من نفر سوم هستم و تو را فریفته و به فتنه می اندازم و وادار به زنا می کنم.

سوم:ای موسی! در حال غضب به یاد من باش، برای اینکه در حال غضب تو را بر امر خلاف وادار می نمایم و آرزو می کنم که اولاد آدم غضب کند تا من مقصود خود را عملی سازم.

چهارم: نزدیک چیزهایی که خداوند از آنها نهی کرده مشو؛ چون هر کس به آنها نزدیک شود من او را در آنها می اندازم.

پنجم: در دل خود فکر گناه و کار خلاف مکن؛ چون من اگر دلی را چرکین دیدم به طرف صاحبش دست دراز می نمایم و او را اغوا می کنم، تا آن کار خلاف را انجام دهد.

ششم: تا خواست ششم را بگویم، جبرئیل نهیب داد به موسی و گفت:ای موسی! حرکت کن و گوش نده، او می خواهد در نصیحت ششم تو را بفریبد. موسی حرکت کرد و رفت. شیطان صیحه کشید و گفت:ای وای! پنج کلمه موعظه را که ریشه کار من در آنها بود شنید و رفت. می ترسم آنها را به دیگران بگوید و آنها هدایت شوند! من می خواستم پس از پنج کلمه حق، او را به دام اندازم، او و دیگران را اغوا نمایم ولی از دستم رفت.(۵۱۳)

سؤال موسی از شیطان

روزی حضرت موسی بن عمران علیه السلام برای مناجات به کوه طور می رفت. در بین راه به شیطان برخورد و شروع

کرد با او صحبت کردن و شیطان هم جواب می داد.

موسی علیه السلام فرمود: چرا آدم را سجده نکردی تا به لعنت خدا و ملائکه و جن و انس گرفتار نشوی؟ در جواب گفت:ای موسی! من به تو راست می گویم. غرض خداوند سجده بر آدم نبود، بلکه می خواست مرا بیازماید و بداند آیا من غیر او را سجده می کنم یا خیر! ولی من چون عاشق خدا بودم، حاضر نشدم غیر او را سجده کنم و دست از عبادت او بردارم.

پور عمران بدن غرقه نور

می شد از بهر مناجات به طور

دید در راه سرد و نان را

غایت لشکر محزونان را

گفت: کز سجده آدم به چه رو

تافتی روی رضا راست بگو

گفت: شیطان به تو می گویم راست

که تو را نی خبر از عالم ماست

من و ما نیست میان من و دوست

آن چنانم که خدا گویدم اوست.

گفت: موسی که اگر کار این است

لعن و طعن تو چرا آیین است

گفت: شیطان که از این گفت و شنود

امتحان کردن من بد نه سجود

گفت: عاشق که بود کامل سیر

پیش جانان نبرد سجده به غیر

این دم از کمشکش خود رستم

پیش زانوی ادب بنشستم

هم چنین در جواب شخص دیگری که از او پرسید: چرا آدم را سجده نکردی تا مورد لعن ابدی قرار نگیری؟ گفت: مثلی برای تو بیاورم تا مطلب معلوم شود.

مردی دختر سلطان را دید و عاشق او شد. داستان عشق او در شهر پیچید. روزی دختر سلطان به آن مرد گفت: مرا خواهری است از من زیباتر، که من کنیز او هم نمی شوم و حسن و جمال او از من بهتر است.

گر ببینی خواهرم را یک

زمان

تیر مژگانش کند پشتت کمان

بنگر اکنون گر نداری باورم

کز عقب می آید اکنون خواهرم

آن مرد که مدعی عشق بود پشت سر خود نگاه کرد تا او را ببیند. دختر دست بر سینه اش زد و او را انداخت.

گفت: گر عاشق بدی یک ذره ای

کی شدی هرگز به غیری غره ای

قصه ابلیس و این قصه یکی است

من ندانم تا کرا اینجا شکی است

ترک سجده از حسد گیرم که بود

آن حسد از عشق خیزد نه از سجود(۵۱۴)

شیطان دامهای خود را به یحیی نشان داد

امام رضا از اجداد خود علیهم السلام نقل می کند: شیطان از زمان حضرت آدم (ع) تا هنگامی که حضرت عیسی علیه السلام به پیغمبری رسید نزد انبیا می آمد، و با ایشان سخن می گفت و سؤال هایی می کرد، با حضرت یحیی (ع) بیشتر از دیگر پیغمبران آمد و رفت داشت.

روزی حضرت یحیی علیه السلام به او فرمود: ای ابومره! (این لقب شیطان است) مرا به تو حاجتی است. شیطان گفت: قدر تو از آن بزرگ تر است که حاجت تو را بتوان رد نمود. آن چه می خواهی بپرس تا پاسخ گویم.

حضرت یحیی (ع) فرمود: می خواهم دام های خود را که بنی آدم را به آنها گرفتار می کنی به من نشان دهی!

آن ملعون پذیرفت و به روز دیگر وعده کرد. چون صبح شد، حضرت یحیی در خانه را بازگذاشت و منتظر او نشست. ناگاه دید که صورتی در برابرش ظاهر شد، رویش مانند روی میمون، بدنش مانند بدن خوک، طول چشم هایش در طول رویش، هم چنین دهانش در طول رویش است. دندانهایش یک پارچه استخوان بود، چانه و ریش نداشت، دو سوراخ دماغش

به طرف بالا بود، آب از چشمش می ریخت، چهار دست داشت، دو دست در سینه او و دو دست دیگر در دوش او رسته بود. پی پاهایش در پیش رویش و انگشتان پاهایش در عقب می باشد و به قول شاعر که می گوید:

ندانم کجا دیدم اندر کتاب

که ابلیس را دید شخصی به خواب

به بالا صنوبر به دیدار حور(۵۱۵)

چه خورشیدیش از چهره می تافت نور

فرا رفت و گفت: ای عجب این توئی

فرشته نباشد بدین نیکویی

تو کاین روی داری و حسن و قمر

چرا در جهانی به زشتی سمر(۵۱۶)

چرا نقش بندت در ایوان شاه

بدیدم دهن روی کرده است و زشت و تباه

تو را سهمگین (۵۱۷) روی پنداشتند

به گرما به در زشت بنگاشتند

شنید این سخن بخت برگشته دیو

به زاری بر آورد بانک و غریو

که ای نیک بخت این نه شکل من است

ولیکن قلم در کف دشمن است

برانداختم بیخشان از بهشت

کنونم ببین می نگارند زشت

حضـرت یحیی دید آن ملعون قبایی پوشـیده و کمربندی بر روی آن بسـته، بر آن کمر بند رشته و نخ هایی رنگارنگ آویخته، بعضی سرخ و بعضی سبز، به هر رنگی رشته ای در آن میان دیده می شد، زنگ بزرگی در دست و کلاه خودی بر سر نهاده و بر آن کلاه قلابی آویزان کرده است!

تا که حضـرت یحیی او را به این هیئت دید، از او پرسید: این کمربند چیست که در میان داری؟ گفت: این علامت انس گیری و محبوبیت است که من پیدا کرده ام و برای مردم زینت داده ام.

فرمود: این رشته های رنگارنگ چیست؟ گفت: اینها اصناف زنان است که مردم را با رنگ های مختلف و رنگ

آمیزی های خود می ربایند!

فرمود: این زنگ که به دست داری چیست؟ گفت: این مجموعه ای است که همه لـذت ها در آن جمع گشـته. (ماننـد طنبور، بربط، طبل، نـای و غیره.) چـون جمعی بـه شـراب خـوردن پرداخته و لـذتی نبرنـد من این رنـگ را به حرکت در می آورم تا مشـغول خواننـدگی و سـاز شونـد، چـون صـدای آن را شـنیدند، از طرب و شوق از جـا به در می رونـد. یکی رقص می کنـد، دیگری بشکن می زند و آن دیگر جامه بر تن می درد.

حضـرت یحیی (ع) فرمود: چه چیز بیشتر موجب کامیابی تو می گردد؟ گفت: زنها، که آنها تله های من هسـتند. چون نفرین و لعنت های صالحان بر من جمع می شود، نزد زنها می روم و از آنها سرخوش می شوم.

حضـرت یحیی (ع) فرمود: این کلاـه خود که بر سـر گذاشتی چیست؟ گفت: بـا این کلاه، خود را از نفرین های صالحان حفظ می کنم. فرمود: این قلاـب که بر کلاـه آویزان کرده ای چیست؟ گفت: بـا این، دلهـای صالحان را می گردانم و به سوی خود می کشم.

آن حضـرت فرمود: تا حال هرگز بر من دست یافته ای؟ گفت: خیر، ولیکن در تو یک خصلت هست که مرا خرسند می سازد. فرمـود: آن کـدام است؟ جواب داد: هنگـام افطـار، قـدری غـذا بیشـتر می خوری و این موجب سـنگینی تو می شود و دیرتر به عبادت برمی خیزی.

حضرت فرمود: من با خدا عهد کردم که هرگز از طعام سیر نشوم، تا خدا را ملاقات نمایم. شیطان هم گفت: من نیز عهد کردم که دیگر هیچ مسلمانی را نصیحت نکنم تا

خدا را ملاقات کنم. پس بیرون رفت و دیگر به خدمت آن حضرت نیامد.(۵۱۸)

مردم در نزد شیطان سه گروه اند

وهب بن ورد نقل می کند: روزی شیطان در برابر یحیی بن زکریا نمایان گشت و گفت: یا یحیی! می خواهم اندرزتان دهم.

فرمود: به نصحیت تو احتیاج نـدارم، ولکن مرا از بنی آدم خبر بـده که در پیش تو چگونه اند؟ ابلیس عرض کرد: بنی آدم در پیش من بر سه گونه اند:

۱ - طایفه اول مؤمنان می باشـند که سـخت ترین افرادند همیشه آنها را وسوسه می کنیم تا به گناه آلوده کنم و از راه منصرف شونـد. بعـد از آن متوجه می شونـد که کار اشـتباهی انجام داده اند. (مانند زمانی که واعظی به منبر می رود و مردم را پند می دهـد، آیات توبه را برای آنان می خواند و آنها فورا عوض می شوند. در این زمان - توبه و اسـتغفار می نمایند، از گناه دسـت می کشند) نمی توانم در رابطه با آنان کاری از پیش ببریم، فقط ناراحتی و زحمت ما از این طایفه است.

۲ - طـایفه دوم کسـانی هسـتند که در اختیار ما و به فرمان ما تسـلیم می باشـند. آنها را ماننـد توپی که در دست کودکان شـما است و به هر طرف پرت می کننـد، همـان طور آنـان در دست ما هسـتند و به هر جا و هر گناه و فساد و فحشا که بخواهیم می کشانیم. آنها برای ما زحمتی ندارند، لازم نیست برای آنها وقت صـرف کنیم، حتی خود آنان بدون این که ما دستوری بدهیم، اجرا کننده اند.

۳ - طایفه سوم مانند شما پیامبران و اولیاءالله و مؤمنین حقیقی

می باشند که حرف و وسوسه ما در آنان اثر ندارد؛ چون این را می دانیم، زحمت به خود نمی دهیم، دنبال آنان نمی رویم، از اول از ایشان ماءیوس هستیم و در نتیجه از دست آنان راحتیم.(۵۱۹)

توبه شیطان

از ابن عباس نقل شده: وقتی حضرت عیسی علیه السلام به پیامبری رسید و سی سال از عمر او گذشت، روزی شیطان لعین در پشت بیت المقدس با آن حضرت دیدار کرد و گفت: ای عیسی! تو آن بزرگی هستی که خدا تو را بزرگ و با شخصیت قرار داد و بدون پدر به وجودت آورد! عیسی (ع) فرمود: بلکه بزرگی از آن کسی است که مرا بدون پدر خلق کرد و همین طور حضرت آدم (ع) و حوا را بدون پدر و مادر آفرید.

گفت: ای عیسی! تو آن بزرگی هستی که خدا تو را به جایی رسانیده که در کودکی و در گهواره سخن گفتی. عیسی فرمود: ای شیطان! بزرگی مخصوص آن کسی است که زبان مرا گویا کرد و گنگ نگردانید و اگر می خواست می توانست بدون زبانم کند. گفت: ای عیسی! تو کسی هستی که در بزرگی و خدایی به جایی رسیدی که با گل، پرنده ای ساختی و بر آن دمیدی و او به پرواز در آمد.

فرمود: بزرگی مال کسی است که مرا آفریده است و آنچه را که من در او دمیدم، به پرواز درآورد.

گفت: تو در بزرگی به جایی رسیدی که مریض ها را شفا می دهی! فرمود: بزرگی مال کسی است که به اذن او شفا می دهم و اگر بخواهد خود من را هم مریض می گرداند.

عرض

کرد: تو چنان بزرگوار هستی که مرده را زنده می کنی! فرمود: بزرگوار کسی است که به اذن او مرده را زنده می کنم و ناچار او خودم را می میراند و خود باقی می ماند.

عرض کرد: ای عیسی! تو آن بزرگ و خدایی هستی که از دریا عبور می کند، بدون آن که پاهایت تر شود و در آن فرو نمی روی. فرمود: عظمت کسی دارد که دریا را در برابر من رام کرد و اگر بخواهد مرا غرق می کند.

عرض کرد: ای عیسی! تو آن کسی هستی که در آینده نزدیک از زمین و آسمانها و آن چه در آنها است بالاتر می روی و فوق همه آنها قرار می گیری و به جایی خواهی رفت که تدبیر امور خلایق و تقسیم ارزاق آنها را می کنی.

عیسی گفت: حمد و ستایش می کنم خدا را به وزن سنگینی عرش و به اندازه ای که آسمان ها و زمین پر شود.

وقتی شیطان چنین شنید، راه خود را گرفت و رفت تا رسید به دریای سبز و فکر کرد که چیزی از خود ندارد و هر چه هست از خدا است. زنی از جن در کنار دریا می رفت ناگاه نگاهش به ابلیس افتاد! دید روی صخره به سجده افتاده و اشک آن ملعون روان است. از روی تعجب به شیطان نگاه کرد و گفت: وای بر تو ای ملعون! چه امیدی از این سجده طولانی داری؟ در جواب گفت: ای زن مؤمنه! و ای دختر مرد مؤمن! امیدوارم خداوند از آن قسمی که خورد و گفت: مرا داخل جهنم و آتش کند برگردد و

به رحمت خودش مرا به بهشت ببرد.(۵۲۰)

امام باقر علیه السلام فرمود: یکی از روزها شیطان با عیسی بن مریم (ع) ملاقات کرد. آن حضرت فرمود: آیا شده که مکر و حیله تو در من اثر کرده باشد و مرا فریفته باشی؟

گفت: چگونه مکر و حیله من به تو رسد، در حالی که جده تو زن عمران، وقتی که مادرت به دنیا آمد، به خدا پناه برد و گفت: پروردگارا! فرزندی که زاده ام دختر است و من او را (مریم) نام نهادم. او و فرزندانش را از شر شیطان رجیم به پناه تو در آوردم. تو ای عیسی! از ذریه او هستی حیله من در تو مؤ ثر نیست.(۵۲۱)

شیطان باز هم به عیسی طمع دارد

روزی شیطان جلوی حضرت عیسی علیه السلام ظاهر شد و عرض کرد:ای کسی که آدم های کور را شفا می دهی! مریض ها را از بیمارهای کشنده می رهانی و مرده ها را زنده یم کنی! - اگر راست می گویی - خود را از کوهی بلند بینداز و خود را حفظ کن که صدمه به تو و جان تو نرسد. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: می خواهی مرا بفریبی که اقدام به خودکشی کنم و مورد غضب خداوند واقع شوم و مخلد در آتش باشم. بعد فرمود: تمام کارهایی که از من صادر می شود به اذن خدا است و از خود نمی توانم کاری انجام دهم.(۵۲۲)

در این جا شیطان لعین از روی فریب و شیطنت خود به زبان خیرخواهی و نصیحت به آن حضرت چنین گفت: اگر این کار را انجام دهی و خود را از بالای کوه پرت کنی، مردم به تو علاقه

بیشتری پیدا می کنند و ایمان آنها محکم تر می شود و آنان که هنوز ایمان نیاورده اند، ایمان خواهند آورد.

با این نیرنگ می خواست عیسی بن مریم (ع) را وادار به خودکشی کند و در نتیجه، به عقوبت الهی گرفتار شود و اگر کشته نشد، لااقل یک عمل غیر عقلانی و خلاف دستور خدا انجام داده باشد. (شیطان را همین بس که پیغمبری از پیامبران الهی را وادارد که که اگر شده کار پسندیده ای را ترک نماید.)

شیطان و سلمی

وقتی هاشم و مطلب برای خواستگاری (سلمی) به مدینه آمدند، پیش پدر سلمی رفتند و مطلب خود را بیان کردند، (سلمی) و پدرش رضایت دادند، شیطان به صورت پیرمردی در آمده به سلما گفت: من از اصحاب هاشم هستم برای نصیحت و خیرخواهی پیش تو آمده ام. هاشم، اگر چه در زیبایی در آن مرتبه است که می دانی، ولیکن چند صفت زشت در او وجود دارد. از جمله: بسیار بخیل و مال دوست و به زنان کم رغبت است. زنی را که بسیار دوست دارد بیشتر از دو ماه نگاه نمی دارد. زنان بسیاری گرفته و همه را طلاق داده است. دیگر این که او در جنگ ها ترسو است و شجاعت ندارد، (سلمی) گفت: اگر آن چه در حق او می گویی راست باشد، اگر قلعه های خیبر را برای من پر از طلا و نقره کنند در او رغبت ننمایم او را نخواهم پذیرفت. شیطان لعین امیدوار شد و در پوشش شخصی دیگر از اصحاب هاشم نزد (سلمی) آمد و مانند آن افسانه ها را بار دیگر بر او خواند! باز در

لباس شخص سومی نزد او رفت، و همان حرف های گذشته را تکرار کرد. وقتی پدر سلمی نزد او آمد، او را غمگین یافت. گفت: ای سلمی چرا اندوه گینی؟ امروز هنگام شادی و کامیابی تو است، عزت و کرامت ابدی، برای تو فراهم گردیده است.

سلمی گفت: ای پدر! می خواهی مرا به ازدواج شخصی در آوری که به زنان میلی ندارد و آنان را طلاق می دهد؟ او آدمی ترسو است، در جنگ ها شجاعت ندارد. پدر سلمی چون این سخن را شنید، خندید و گفت: ای سلمی! هیچ یک از آن صفاتی که گفتی در این مرد وجود ندارد. مردم به بخشش و گذشت او مثل می زنند، از بسیاری طعام که به مهمانان خورانیده و از بسیاری گوشت و استخوان که برای ایشان فرستاده، او را هاشم نامیده اند. هرگز زنی را طلاق نداده و در شجاعت شهره آفاق است، در خوش رویی و خوش خویی نظیر ندارد. آن که این سخنان را به تو گفته شیطان بوده است.

شیطان در مجلس عقد سلمی

بعد از آن که (سلمی) سخاوت و شجاعت هاشم را از پدر خود شنید او را پسندید و مجلس عقد برپا شد. (عمرو) پدر (سلمی) گفت: ما خطبه عقد را قبول کردیم، لیکن ناچاریم به عادت قدیمی خود عمل کنیم، و آن مهر زیادی است که برای این امر باید بپردازید. اگر این عادت در میان ما نبود اظهار نمی کردیم. مطلب برادر هاشم گفت: ما صد ناقه سیاه چشم، سرخ مو، برای شما می فرستیم.

شیطان که از جمله حضار بود، گریست. نزد پدر (سلمی) آمد و گفت: مهر را زیاد کن! (عمرو)

پدر سلمی گفت: ای بزرگواران! قدر دختر ما نزد شما همین بود؟ مطلب گفت: هزار مثقال طلا می دهیم. باز شیطان اشاره کد به سوی پدر سلمی و گفت: مهر را اضافه کن! پدر سلمی گفت:ای جوان! در حق ما کوتاهی کردی. مطلب گفت: یک خروار عنبر و ده جامه سفید مصری و ده جامه عراقی نیز افزودم. باز شیطان گفت: زیادتر بخواهید! پدر سلمی گفت: نزدیک آمدید احسان کردید، باز هم اکرام فرمایید: مطلب گفت: پنج کنیز هم برای خدمت ایشان می دهیم! باز شیطان اشاره کرد بیشتر طلب نمایید، پدر سلمی گفت:ای جوان! آنچه می دهید باز به شما باز می گردد. مطلب گفت: ده اوقیه (۵۲۳) مشک و پنج قدح کافور نیز افزودیم، آیا راضی شدید؟ باز شیطان خواست وسوسه کند، پدر سلمی بر او بانگ زد و گفت: بد سیرت دور شود. مرا در این مجلس شرمنده کردی. آن گاه مطلب نیز او را از خود راند و بر او بانگ و درخواست کرد او را از خیمه بیرون کردند.

شیطان از دست هاشم فرار می کند

وقتی شیطان را از مجلس بیرون کردند، یهودیانی که دشمن هاشم بودند و در مجلس حضور داشتند نیز بیرون رفتند. بزرگ یهودیان به سلمی گفت: این مرد پیر داناترین مردم شام و عراق است، چرا فکر و تدبیر او را نادیه گرفتید؟ ما دوست نداریم دختر خود را به غریبی که از اهل بلاد ما نیست بدهی. سپس چهارصد نفر از یهودیان که حاضر بودند، شمشیرهای خود را کشیدند و در برابر هم ایستادند. بزرگان حرم هم چهل نفر بودند، آنها هم شمشیرها را کشیدند. مطلّب بر سرکرده یهود حمله آورد

هاشم بر شیطان ملعون. شیطان گریخت. هاشم به او رسید او را گرفت بلند کرد و بر زمین زد.

چون نور محمد صلی الله علیه و آله و رسالت در صلب هاشم بود، بر او تابید نعره زد و به سرعت از زیر دست او گریخت. (۵۲۴)

شیطان در تولد پیغمبر (ص)

از امام صادق علیه السلام روایت شده: شیطان به هفت آسمان بالا می رفت و اخبار آسمانها را می شنید. هنگامی که حضرت عیسی علیه السلام زاده شد او را از سه آسمان باز داشتند و تا چهار آسمان بیشتر بالا نمی رفت. وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد. او را از همه آسمانها منع کردند، و شیاطین را با تیرهای شهاب از رفتن به آسمان ها راندند. قریش گفتند: باید عمر دنیا به سر آمده و هنگام قیامت باشد که اهل کتاب می گفتند و ما می شنیدیم! عمرو بن امیه که داناترین مرد عرب جاهلیت بود، گفت: بنگرید اگر ستاره های معروفی که مردم به وسیله آنها هدایت می شوند و به واسطه آنها زمستان و تابستان را ارزیابی می کنید، اگر یکی از آنها بیفتد، بدانید وقت آن است که همه اهل دنیا نابود می شوند و اگر آنها به حال خود هستند و ستاره های دیگری ظاهر شده پس باید منتظر حادثه ای غیر از این باشید.

نیز امام صادق علیه السلام فرمود: در آن شب، شیطان در میان اولاد خود فریاد زد تا همه دور او جمع شدند. گفت:ای سید و بزرگ ما چه چیز تو را این قدر آشفته کرده است؟

گفت: وای بر شما، از آغاز شب تا کنون احوال

آسـمانها را دگرگون می یابم. باید حادثه عظیمی در زمین رخ داده باشد، از زمانی که عیسـی علیه السـلام به آسمان بالا رفت مانند آن واقع نشده است!

بروید بگردید و جست و جو کنید که چه رخداد مهمی شده است؟ رفتند و همه جا را گشتند. برگشتند و گفتند: چیزی نیافتیم. آن ملعون گفت: به دست آوردن این خبر کار من است. آن گاه در زمین به کاوش پرداخت. تمام دنیا را زیر پا گذاشت تا به حرم رسید، دید ملائک اطراف حرم را گرفته اند، خواست به حرم رود که ملائک بر او بانگ زدند، او برگشت.

مانند گنجشک، کوچک شد و می خواست از جانب کوه حرا داخل شود، گفتند ای ملعون! برگرد.

گفت:ای جبرئیل! یک حرف از تو سؤال می کنم، بگو امشب چه خبر مهمی واقع شده است؟

جبرئیل گفت: محمد صلی الله علیه و آله که بهترین پیامبران خداست امشب متولد شد. پرسید: آیا مرا در او بهره ای هست؟ جبرئیل گفت: خیر، پرسید: آیا در امت او بهره ای دارم؟ گفت: بلی، شیطان گفت: راضی شدم (۵۲۵)

هنگام ولادت آن حضرت، شیطان را به زنجیر بستند و چهل روز او را در قلعه ای زندانی نمودند، تخت او را چهل روز در آب شناور کردند، بت ها همه سرنگون شدند و صدای واویلا از شیطان بلند شد.(۵۲۶)

شیطان در شکم بت

شیطان برای فریفتن مردم از هر راهی استفاده می کند حتی از زبان بت و داخل شدن در شکم آن. در این باره به داستان زیر توجه کنید:

عمر بن جبله کلبی می گوید: روزی گوسفندی برای بتی قربانی کردم. از درون بت صدایی شنیدم که گفت:

یا عصام، یا عصام، اسلام آمد، بت ها نابود شد، خون ها محفوظ ماند و صله رحم رواج پیدا کرد.

عمرو می گوید: من از این قضیه تعجب کرده و گوسفندی دیگری قربانی کردم. باز صدایی از بت خطاب به بکر بن جبل شنیدم که می گفت: پیامبر مرسل (ص) آمد، اهل یثرب او را تصدیق می کنند، و اهل نجد و تمامه، و اهل فلج و یمامه او را تکذیب می نمایند.

بعد از این قضیه، عمرو بن جبله و بکر بن جبل خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و اسلام آوردند. در این هنگام شیطانی که نامش مسعر بود از درون بت هبل اشعاری در تعریف و تمجید از بت و بت پرستی خواند. بعد از شنیدن این اشعار، تمام بت پرستان به سجده افتادند؟! دوباره شیطان خطاب به مردم گفت: فردا هم بیایید تا درباره بت پرستی بیشتر برای شما سخن بگویم. - بت پرستان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: - تو هم فردا باید به مسجد الحرام بیایی و حقیقت را از زبان این بت بزرگ بشنوی. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این داستان افسرده خاطر گردید. در این هنگام، یکی از جن های مؤمن پیش آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله! حتما فردا شما هم تشریف بیاورید. من شیطانی را که از درون بت سخن می گفت کشتم و خود به جای او سخن خواهم گفت.

روز بعد همه بت پرستان، طبق گفته شیطان، گرد آمده و به انتظار پیامبر (ص) ماندند. وقتی آن

حضرت وارد مسجدالحرام شد تمام بت ها سرنگون شدند!! مشرکان فورا آنها را به جای خود قرار داده و به بت (هبل) گفتند: سخنانی که دیروز قول دادی، به گوش محمد برسان؟! ناگهان از داخل شکم بت (هبل) صدایی بر آمد و از آن حضرت تعریف و تمجید بسیاری کرد و بت پرستی را باطل اعلام نمود و گفت:

ای مردم! بعد زا موسی و عیسی، حضرت محمد (ص) پیامبر بر حق است. مردم باید از وی پیروی کنند و بت پرستی را ترک نمایند که آن باطل است.

بت پرستان شرمگین و خجالت زده به هم گفتند: محمد بتها را هم فریب داده؛ همان طور که خود را فریب داده و عده ای را به دین خود دعوت کرده است.(۵۲۷)

شیطان در میان شاه درخت

شیطان نه تنها برای منحرف کردن مردم درون بت می رود، بلکه برای گمراه نمودن آنان به میان درخت رفته و از آن جا با مردم جاهل سخن می گوید و آنا را از خدا دور و علیه پیامبرش تحریک می کند. مانند سخن گفتن او با اصحاب (رس) از میان شاه درخت.

اصحاب (رس) قومی بودند بعد از سلیمان بن داود در منطقه در مینیه آذربایجان، یا در بلاد مشرق، یا انطاکیه و در اطراف یمامه زندگانی می کردند. امیرالمؤمنین در تفسیر آیه

(و اصحاب الرس و ثمود و قرونا بین ذالک کثیرا)

می فرماید: اصحاب (رش) پس از طوفان نوح علیه السلام درخت صنوبری (۵۲۸) به دست یافت بن نوح علیه السلام کنار چشمه (روشن آب) کشت شده بود، اصحاب (رس) آن را عبادت می کردند!

آن جمعیت در دوازده آبادی سر سبز و خوش آب و هوا

به نام های آبان، آذر، دی، بهمن، اسفند، فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور ساکن بودند که بزرگترین آبادی اسفندار (و شاه درخت) در کنار آن بود. در بیرون هر آبادی شاخه ای از صنوبر را کاشته و نهری را از همان (روشن آب) از کنار آن درخت جاری ساخته بودند.

مردم هر ماه در یک آبادی عید گرفته و جشن و پای کوبی برگزار می کردند. قربانی ها کرده و داخل آتش می انداختند. وقتی دود آن قربانی ها بلند می شد در مقابل درخت صنوبر به سجده افتاده، گریه و زاری می کردند و درخواست آمرزش گناهان خود را می نمودند!

در این هنگام، شیطان با صدای نازکی از میان درخت با آنان صحبت کرده و می گفت: ای بندگان! من از شما راضی شدم، شما را بخشیدم و از گناهان شما در گذشتم سر از خاک بردارید.

وقتی مردم این بشارت را می شنیدند را می شنیدند از خوشحالی به رقص و پای کوبی می پرداختند، شرب خمر می نمودند تا روز به پایان می رسید و متفرق می شدند.

هنگامی که عید نوروز فرا می رسید جمعیت دوازد آبادی، در شهر اسفندار کنار صنوبر بزرگ (شاه درخت) اجتماع می نمودند و جشن و سرور بیشتری بر پا می کردند، قربانی های زیادتری کرده و گریه ها و ناله های بیشتری سر داده و سجده های طولانی تری می کردند. در این بین شیطان با صدای بلندتر و خشن تری آنان را به آمرزش گناهان، عفو و مغفرت، بهشت و نعمت های آن وعده می داد.

آن بیچاره ها از خوشحالی سر از پا نمی شناختند و

به لهو و لعب مشغول می شدند به رقص و پای کوبی بیشتری می پرداختند. این کار تا ۱۳ روز ادامه داشت در روز سیزدهم متفرق شده و به آبادی های خود بر می گشتند.

وقتی شیطان آنان را به گمراهی کشانید و در گناه و معصیت غرق کرد، خداوند پیامبری به نام (حنظله) بر ایشان فرستاد. آنها هم پیامبر را در چاه زندانی کردند. خدا بر آنان غضب کرد و به بدترین عذاب مجازاتشان نمود.(۵۲۹)

شیطان در گردهم آیی تروریستی مکه

روایت شده: وقتی کفار قریش دیدند پیامبری حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هر روز رونق می گیرد و حیله های آنها سودی نبخشیده سرکردهای قریش در (دار الندوه) نشست ویژه ای ترتیب دادند.

کسی که سنش از چهل سال کم تر بود راه نمی دادند. این گردهم آیی از چهل نفر از سران قریش شکل گرفت. شیطان ملعون هم به صورت پیرمردی در آمد! خواست داخل شود، دربان گفت: کیستی؟ جواب داد: پیرمردی از اهل (نجد) هستم و شما به راءی من احتیاج دارید؟! شنیدم برای خلاصی از دست این مرد جمع شده اید. آمده ام که راءی خود را در این باب به شما بگویم، دربان گفت: داخل شو، او هم داخل شد و در جای خود نشست. وقتی مجلس رسمیت پیدا کرد، ابوجهل گفت: ای گروه قریش! در میان عرب کسی از ما عزیزتر نبود، ما اهل خانه خداییم، مردم از اطراف عالم هر سال دو مرتبه برای حج و عمره به مکه می آیند و ما را گمراهی می دارند.

چنین بودیم تا آن که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم

در میـان مـا سـر بر آورد. از نظر راست گوی او را امین خود قرار دادیم. الاـن که بزرگ شـده ادعا می کنـد پیامبر خـدا است، خبرهای آسمان به سوی آن می آید، بی خردی را به ما نسبت می دهد.

به خـدایان ما بـد می گویـد. جوانان ما را فاسـد و جماعت ما را پراکنـده نموده است. می گوید: گذشـتگان ما، در آتش اند و هیـچ چیز از این، برای مـا سـنگین تر نیست. من برای او فکری کرده ام، همه گفتنـد: چه فکری؟ گفت: کسـی را بفرستیم او را پنهانی بکشـد! اگر بنی هاشم خون او را طلب کردنـد ده دیه برای خون او بـدهیم! شـیطان گفت: این فکر، بسـیار خبیث است. گفتند: چرا؟ جواب داد: زیرا بنی هاشم کشنده او را می کشنده، چه کسی حاضر است کشته شود؟

عاص بن وائل و امیه ابن خلف گفتنـد: ساختمانی محکم می سازیم. سوراخ هایی در آن می گـذاریم، او را در آن جا زنـدانی می کنیم و در آن را می بندیم تا کسی نتواند پیش او رود! همان جا بماند تا بمیرد!

شیطان گفت: این پیشنهاد از اولی بدتر است. بنی هاشم هنگام حج از مردم کمک می خواهند و او را نجات می دهند.

ابوسـفیان گفت: او را به شتر چموشـی سوار می کنیم و محکم می بندیم، از شهر بیرون می کنیم تا شتر او را در کوه های مکه پاره پاره کند.

شیطـان گفت: این رای از همه آنهـا ناپسـندتر است. اگر او را زنـده بیرون کنیم، او از همه کس خـوش روتر و خـوش زبـان تر است. با شیرین زبانی همه قبایل عرب

را فریفته خود می نماید. لشکری تجهیز کرده حمله می کند و شما را از بین می برد! همه کفار حیران شدند و به شیطان گفتند: ای پیرمرد! نظر تو درباره این امر چیست و چه باید کرد؟ جواب داد: نظر من این است که از هر قبیله یک نفر، از بنی هاشم هم یک نفر با خود هم صدا کنید و همه یک مرتبه با شمشیر بر سر او ریزید و او را بکشید.

در این صورت خون او در میان قبایل پخش می شود و بنی هاشم نمی توانند طلب خون او کنند، اگر دیه بخواهند به آنها بدهید.

اهل شورای مکه گفتند: ما دیه می دهیم و همه به اتفاق گفتند: رای این پیرمرد نجدی از همه بهتر است و همان را پسندیده و عمل کردند.(۵۳۰)

شیطان در جنگ بدر

وقتی که لشکر اسلام و مشرکان در برابر هم صف بستند، و صف ها سامان گرفت، ابلیس به صورت سراقه بن مالک نزد قریش آمد. قرآن در این باره می فرماید:

-ای پیامبر! به یاد آر وقتی را که، شیطان کردار زشت آنا را در نظرشان زیبا نمود - و برای فریب دادن آن جاهلان به شکل پیرمردی در آمد - و گفت: من با قبیله خود شما را یاری می دهم و کارهای پلیدشان را به دید آنان آراسته گردانید.

و نیز افزود: هم چنین امروز - مسلمانان تاب مقاومت شما را ندارند - احدی بر شما غالب نمی شود، (و قال لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جارلکم) و من امروز شما را امان دهنده ام و لشکری بسیار از شیاطین را حاضر کرده و به

کفار نشان داد و گفت: با این لشکر به کمک شما آمده ام و شما را پشتیبانم!.(۵۳۱)

پرچم را به من دهید. سپس علم را به دست گرفت و از پیشاپیش لشکر حمله می کرد. چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین دیده دست نیاز به درگاه خالق بی نیاز بلند کرد و مشغول دعا و تضرع شد.

گفت: خدایا! اگر این ها کشته شوند، دیگر در این سرزمین کسی تو را نمی پرستد. جبرئیل نازل شد و گفت: یا رسول الله! غمگین مباش، خداوند مرا با هزار فرشته فرستاد. در همین هنگام ابر سیاهی با برق بسیار بر بالای سر لشکر ظاهر شد حضرت ایستاد، مسلمانان صدای اسلحه از آن می شنیدند، و آوازی شنیدند که می گفت: نزدیک برو ای هیزوم (هیزوم نام اسبی است که آن روز جبرئیل بر آن سوار بود) چون ابلیس لعین جبرئیل امین را دید در حالی که دستش در دست حارث بن هشام بود علم را از دست انداخت و به عقب برگشت که فرار کند!

حارث گفت: ای سراقه! کجا می روی؟ در چنین حالی ما را تنها می گذاری؟ ابلیس گفت: من می بینم چیزی را که شما نمی بینید. من نیروی عظیمی از فرشتگان آسمان را می بینم و شما نمی بینید! و گفت: از شما بیزارم. از قدرت و غضب و عقاب خدا می ترسم که عقاب خداوند بسیار است.(۵۳۲)

حارث به گمان آن که سراقه است گفت: ای سراقه! تو دروغ می گویی. من چیزی نمی بینم، مگر فرومایگان مدینه را. شیطان با دست خود بر سینه حارث زد و دست خود

را از دست او بیرون آورد و گریخت. در پی او مردم هم گریختند.

مولانا این تکه تاریخ و فرار شیطان از ترس ملائکه را در قالب اشعاری بیان کرده است:

همچون شیطان در سپه شد صد یکم

خواند افسون که اننی جار لکم

چون قریش از گفت او حاضر شدند

هر دو لشکر در ملاقات آمدند

دید شیطان از ملائکه اسپهی

سوی صف مؤمنان اندر رهی

ان جنودا لم تروها صف زده

گشت جان او زبیم آتشکده

پای خود واپس کشیده می گرفت

که همی بینم سپاهی من شگفت

گفت: حارث از سراقه شکل هین

دی (۵۳۳) چرا تو می نگفتی این چنین

گفت: این دم من همی بینم حرب

گفت: می بینی جعاشیش عرب

می نبینی غیر این لیک ای تو ننگ

آن زمان لاف بود این وقت جنگ

دی همی گفتی که پایندان شدم

که بودتان فتح و نصرت دم به دم

دی زعیم الجیش (۵۳۴) بودی ای لعین

وین زمان، نامرد و ناچیز و مهین

تا بخوردیم آن دم تو و آمدیم

تو به تون (۵۳۵) رفتی و ما هیزم شدیم

چون که حارث با سراقه گفت: این

از عتابش خشم گین شد آن لعین

دست خود خشمین ز دست او کشید

چون ز گفت اوش درد دل رسید

سینه اش را کوفت شیطان و گریخت

خون آن بیچارگان زین مکر ریخت

چون که ویران کرد چندین عالم او

پس بگفت انی بری منکم

کوفت اندر سینه اش انداختش

پس گریزان شد چو هیبت تاختش (۵۳۶)

جبرئیل شیطان را دنبال کرد و به تعقیب او پرداخت تا به دریا رسیدند. در آب فرو رفت و گفت: پروردگارا! وعده ام دادی که تا آخر دنیا زنده بمانم، به وعده خود وفا کن، ای خدا! مگر از مهلتی که به من دادی پشیمانی؟

عده ای از کفار کشته

و عده ای اسیر شدند و بقیه هم به طرف مکه بر گشتند. هنگامی که به مکه رسیدند گفتند: سراقه ما را فراری داد.

خبر به سراقه رسید، نزد قریش آمد. سوگند یاد نمود و گفت: من از جنگ شما با خبر نشدم تا وقتی که خبر گریختن شما را شنیدم. من در آن جنگ اصلا حاضر نبودم.

وقتی مسلمان شدند، تازه فهمیدند آن کسی که گریخت شیطان بوده که به شکل سراقه در آمده و باعث شکست آنها شده است.(۵۳۷)

شیطان و عمار یاسر

(عمار) هم از جمله کسانی است که از اول، زیر بار فرمان شیطان نرفت. از همان آغاز با او مخالف بود با مسلمان شدن و عبادتش او را اذیت می کرد. چند مرتبه با شیطان کشتی گرفت و او را بر زمین زد.چنان چه وارد شده: در یکی از سفرها، که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب خود می رفتند، آب آنان تمام شد. آن حضرت به (عمار) فرمود: برو از چاهی که در فلان موضع بیابان است آب بیاور.

وقتی (عمار) کنار چاه رسید، می خواست آب بردارد، شیطان آمد و گفت: نمی گذارم از این چاه آب برداری! زیرا چاه مسکن شیاطین است.

(عمار) در برابرش ایستاد و با او در افتاد. با یک حمله شیطان را بر زمین زد. سنگی برداشت و با آن بینی شیطان را شکست. وقتی روی سینه او نشست، دید بسیار لاغر و رنجور است.

پرسید: آیا همه شیاطین چنین لاغراند؟ در جواب گفت: بعضی از شیاطین چاق و بعضی لاغرند، من هم که چنین لاغرم بر انسانی موکل هستم که موقع خوردن غذا (بسم الله) می گوید

و من نمی توانم از غذاهای او بخورم، از این رو لاغر شده ام.

سپس گفت: ای (عمار)! از روی سینه من بلند شو تا بار دیگر کشتی بگیریم، اگر این دفعه نیز مرا به زمین زدی چیزی به تو یاد می دهم که از آن نفع ببری.

(عمار) از روی سینه او بلند شد و کشتی گرفتند. این بار هم شیطان را بر زمین زد و گفت: چیزی را که به من قول دادی، بگو. شیطان گفت: ای (عمار)! بدان در هر خانه ای که قرآن خوانده شود به خصوص (آیه الکرسی) شیاطین از آن فرار می کنند.

(عمار) یاسر او را رها کرد و مشک خود را پر آب نمود و برگشت خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، و داستان را برای آن حضرت تعریف نمود.(۵۳۸)

شیطان در روز عاشورا

شیطان لعین تصمیم گرفته که انتقام خود را از اولاد آدم بگیرد. لذا در تمام اختلافات حضور پیدا می کند، در تمام جنگ ها حاضر می شود و جبهه دشمن را تقویت می کند، فراریان را با حیله بر می گرداند، به سوی میدان می کشاند و آتش جنگ را شعله ور می سازد.

یکی از آن جاها روز عاشورا بود که تمام لشکریان خود را جمع کرده و به پایکوبی و رقص پرداخت. هر کس از لشکر امام حسین علیه السلام شهید می شد، از خوشحالی فریاد می زد و رقص می کرد. هر کدام از لشکریا عمر سعد فرار می کردند، شیطان به صورت یکی از سر کرده های لشکرها در می آمد و سر راه شان را می گرفت و آنان را به میدان

بر می گرداند. می گفت: وای بر شما، این همه جمعیت و مردان شجاع، از یک نفر تشنه و بی کس و مجروح گریزان شده اید! مردانگی و غیرت شما کجا رفت؟! برگردید او را محاصره کنید، با ضرب شمشیر از پای در آورید و اگر نمی توانید، او را تیر باران نمایید.

با حیله و نیرنگ لشکر را بر می گردانید و شوری دیگر در جنگ ایجاد می کرد. ولی آنها چون جراءت نمی کردند از نزدیک با امام حسین علیه السلام بجنگند از دور، آن قدر تیر به سوی آن مظلوم انداختند که مانند مرغ پر در آورده بود. وقتی که تیر سه شعبه زهر آلود بر سینه امام نشست و از پشت سر بیرون آمد، امام علیه السلام از بالای اسب بر زمین افتاد. شیطان میان آسمان و زمین از خوشحالی فریاد زد و گفت: امروز کینه خود را بر سر اولاد آدم خالی کردم و انتقام خود را گرفتم. او می کوشید تا لشکر زودتر کار حسین علیه السلام را تمام کند.(۵۳۹)

زینب می فرماید: وقتی ابن ملجم ضربت بر سر پدر بزرگوارم زد، من آثار مرگ را در ایشان دیدم، پیش رفتم و عرض کردم: ای پدر بزرگوار! (ام ایمن) حدیثی از برای من گفته است دوست دارم آن را از دو لب مبارک شما بشنوم. آن حضرت فرمود: ای نور دیدگان من! حدیث همان است که (ام ایمن) به تو گفته و برخی از مصیبت های کربلا و گرفتاری های آن روز را برای دخترش زینب بیان کرد تا جایی که فرمود: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله

و سلم ما را به این حدیث خبر می داد، فرمود:

یا علی! در آن روز، ابلیس با شیاطین خود، از شـدت شادکامی در سرتاسـر زمین پرواز می کند و به شـیاطین و هوادارانش می گوید:

ای جماعت شـیاطین! شاد باشـید که انتقام خود را از فرزندان آدم گرفتم، برترین بدبختی را برای آنها فراهم کردم، جهنم را به آنها به میراث دادم، مگر جماعتی که دست به دامن این خانواده شوند و از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم یاری جویند.

ای شـیاطین! بر شـما بـاد کوشـش در راه ایجـاد بـدبینی به این خانواده، کاری کنیـد که به این خانواده و دوسـتان آنها دشـمنی ورزند تا کفر و گمراهی در مردم استوار شود و یک نفر از آنها رستگار نگردد.

بعـد از آن، حضـرت علی علیه السـلام به زینب فرمود: ای نور دیدگانم! بی گمان ابلیس در این سـخن راست گفت: با این که کار او همیشه دروغ گفتن است؛ زیرا می داند هیچ عمل صالحی با داشتن دشمنی با شما فایده ای ندارد، هیچ گناهی با داشتن دوستی شـما ضـرر و زیانی به انسان نمی رساند، (مگر گناهان کبیره) یعنی، شـیعیان شـما به واسطه علاقه ای که به شما دارند، اگر گناه و معصیتی نمایند و موفق به توبه شوند و گناهان خود را ترک نمایند ضرری متوجه آنها نمی شود.

و دشـمنان شـما، به واسـطه دشـمنی و عـداوتی که با شـما دارند، اگر مانند جن و انس خدا را بپرسـتند، عبادات آنان سودی به حالشان نخواهد داشت.(۵۴۰)

شیطان در عید غدیر فریاد کشید

یکی از جاهایی که شیطان فریاد کشید، فرزندان خود را جمع کرد و درد دل خود را

برای آنان باز گفت و راه چاره ای خواست، روز عید غدیر بود. آن گاه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم علی بن ابی طالب را خلیفه بعد از خود خواند.

جابر از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در عید غدیر خم دست علی را گرفت، بلند کرد و به مردم معرفی نمود و جانشین بعد از خود قرارش داد. شیطان در میان لشکریان خود نعره ای کشید که تمام لشکریان و اولاد او در هر کجا بودند اطراف او فرود آمدند و گفتند: ای مولای ما! چه مصیبتی به تو رسیده این قدر ناراحتی؟ ما تا به حال فریادی از این وحشتناک تر از تو نشنیده بودیم!

شیطان به آنها گفت: این پیغمبر امروز کاری را انجام داد که اگر به آخر رسد و عملی شود کسی تا روز قیامت، خدا را معصیت و نافرمانی نمی کند - همه به سوی دین و تقوا و - خداشناسی، ولایت و امامت پیش می روند، از راه رستگاری قدم فراتر نمی گذارند - گفتند: ای بزرگ ما! ناراحتی به خود راه مده، ماءیوس مباش، تو کسی هستی که آدم را از بهشت بیرون کردی، او را بدبخت نمودی، برای این امر مهم هم، در آینده فکری خواهی کرد - در همین موقع منافقین که در جمعیت بودند، گفتند: این مرد از روی هوا و هوس حرف می زند، نه این که دستور خداوند باشد!

آن دو نفر (ابوبکر و عمر) به هم گفتند: او (حضرت رسول صلی الله علیه

و آله وسلم) دیوانه شده که چنین کاری را انجام داد. آیا نمی بینید چگونه چشمان او در کاسه سرش دور می زند می چرخد. سپس شیطان رو به طرف داران خود کرد و گفت: آیا می دانید من در گذشته با آدم در آویختم و او را از بهشت بیرون کردم؟ آنها گفتند: چرا؟

شیطان گفت: آدم عهدی با خدا بسته بود فراموش کرد و نقض نمود، ولی به خدا کافر نشد و او را پرستش می کرد. این قوم و جمعیت (از جمله ابوبکر و عمر) عهدی که با خدا بسته بودند شکستند و به خدا و رسولش کافر شدند.

پس از آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم رحلت نمود، مردم در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردن و حق را از علی گرفتند، ابوبکر را روی کار آوردند. شیطان تاجی بر سر گذاشت، لباس کبر و بزرگی پوشید، منبری اختیار کرد و بالای آن رفت و جمیع لشکریان خود را از سواره نظام و پیاده دور خود جمع کرد. به آنها گفت: شادی کنید، مجلس ساز و آواز برپا سازید، خوشحالی نمایید - چون با این کلماتی که منافقین می گویند و به آن حضرت توهین می کنند - دیگر کسی خدا را اطاعت و عبادت نمی کند. تا وقتی امام آنها (امام زمان) بیاید و مردم را به راه مستقیم برگرداند.

جابر می گوید: بعد، امام باقر علیه السلام این آیه را تلاوت فرمودند:

و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المومنین

(شیطان ظن و گمان باطل خود را به عنوان صدق و حقیقت در نظر مردم جلوه داد مردم

او را اطاعت نمودند، مگر عده ای از مؤمنان که او را اطاعت نکردند).(۵۴۱)

تاویل آیه چنین است: وقتی منافقان در غدیر خم گفته بودند: آن حضرت از روی هوی حرف می زند، ابلیس گمان کرده بود که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردم امامت را رها خواهند کرد. ظن ابلیس به حقیت تبدیل شد و همه امامت را رها کردند مگر چند نفری.(۵۴۲)

شیطان اولین کسی که بیعت می کند

سلمان می گوید: وقتی پیغمبر اسلام رحلت فرمود، علی در خانه مشغول غسل دادن آن حضرت بود. من گاهی به او کمک می کردم، گاهی به مسجد می آمدم و از مردم خبر می گرفتم. وقتی از مسجد به خانه برگشتم، علی پرسید: ای سلمان! چه خبر داری؟ عرض کردم: خبر تازه این که ابوبکر بر منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته، مردم نه با یک دست بلکه با دو دست با او بیعت می کنند.

حضرت علی علیه السلام فرمود: ای سلمان! آیا متوجه شدی چه کسی اول با او بیعت کرد؟ آیا اولین کسی که بالای منبر رفت و با او بیعت نمود چه کسی بود؟

سلمان گفت: او را نشناختم، ولی پیرمرد سال خورده را دیدم که بر عصایی تکیه زده، میان دو چشمش جای سجده دیده می شد، پیشانی او در اثر سجده پینه بسته و این طور می نمود که باید وی زاهدی باشد. از لابلای مردم به سوی منبر رفت در حالی که مانند باران اشک می ریخت.

گفت: خدا را شکر که قبل از مردنم تو را این جا می بینم. ای ابوبکر! دست را برای

بیعت به سویم دراز کن! ابوبکر دستش را جلو برد او هم بیعت کرد و گفت: امروز، روزی است مانند روز آدم! از منبر پایین آمد و از مسجد خارج شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: ای سلمان! آیا او را شناختی؟ عرض کرد: نه یا علی، ولی از گفتارش ناراحت شدم. مانند این که مرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مسخره گرفته بود.

حضرت علی علیه السلام فرمود: او شیطان بود. پیامبر به من خبر داد، ابلیس و یارانش روز غدیر خم شاهد منصوب شدن من به امر خدا بودند. و نیز گواه بودند که خدا و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم من را صاحب اختیار آنان نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم به آنان دستور داد حاضران به غایبان اطلاع دهند.

روز غدیر خم، شیاطین و بزرگان آنان به خود شیاطین، روی آوردند و گفتند: این امت مورد لطف و رحمت خداوند قرار گرفته و از این پس از گناه دور خواهند بود. ما دیگر بر این امت راه پیدا نخواهیم کرد. آن گاه پناه گاه و امام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را شناختند و شیطان هم گرفته و محزون شده بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای سلمان! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داد که: مردم در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد. بعد از آن بر سر حق ما اختلاف پیدا می کنند، با دلیل ما استدلال می نمایند، بعد به مسجد می آیند. اول کسی که

با او بیعت می کند، شیطان است! که به صورت پیرمرد نجدی خواهد بود و این حرف را خواهد گفت.

بعد حضـرت فرمود: ای سلمان! بعد از بیرون رفتن، از روی خوشحالی فریاد زد، و تمام شیاطین را دور خود جمع کرد، آنها در مقابلش سـجده کردند و گفتند: ای رئیس! و بزرگ ما، تو همان کسی هستی که آدم را از بهشت بیرون کردی. شیطان هم می گوید: کدام امت بعد از پیامبرش گمراه نشد؟ خیال کرده اید من دیگر راهی برآنان ندارم! نقشه و حیله مرا چگونه دیدید؟

از حیله من بود که ملت با دستور خدا و رسولش، راجع به اطاعت از علی مخالفت کردند، وزیر بارش نرفتند!؟ ای سلمان! این همان گفته خداوند است که در قرآن می فرماید:

(همانا، شیطان حدسی که درباره آنها بوده بود، به مرحله عمل رسانید)(۵۴۳)

(سپس آنها شیطان را پیروی کردند جر گروهی از مؤمنان که آنها اطاعت از شیطان نکرده و با او مخالفت کردند.)(۵۴۴)

امام باقر علیه السـلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام شیطان را بر در خانه خود دید و او را شناخت، گریبانش گرفت و بر زمین زد و روی سینه اش نشست. شیطان گفت: یا علی! از روی سینه من بلند شو تا تو را بشارتی دهم.

علی علیـه السـلام از روی سـینه او برخـاست و فرمـود: ای ملعـون! چه بشـارتی برای من داری؟ گفت: چـون روز قیـامت شـود، فرزنـدت حسن علیه السـلام از طرف راست عرش و حسـین علیه السـلام از طرف چپ به شـیعیان خـود جواز عبور از صـراط و آزادی از آتش را می دهند.

باز آن حضرت بلند شد و گفت: من تو

را به زمین خواهم زد، او را بلند نمود و بر زمین زد و روی او نشست.

عرض کرد: یا علی! مرا رها کن تا بشارتی دیگر به تو دهم. وقتی او را رها کرد گفت: یا علی! آن روزی که خداونـد آدم علیه السـلام را خلق کرد، ذریه او را از پشـتش خارج نمود که به شـکل موجوداتی ریز بودنـد. از آنها عهـد گرفت و به آنها خطاب کرد: آیا من پروردگار شـما نیسـتم؟ همگی جواب دادنـد: چرا. آنان را شاهد بر خودشان گرفت. بعد از آن، میثاق از حضـرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و تو گرفت. تمام آنان تو را شناختند و تو همه را شناختی. اینک هر کس بگوید تو را دوست دارم. او را می شناسـی و هر کس تو را دشـمن دارد او را می شناسی. برای بار سوم او را زمین زد. شیطان گفت: یا علی! بر من غضب نکن و از روی من بلنـد شو، تـا تو را بشـارت دیگری دهم. فرمود: من از تو بیزارم و لعنتم بر تو باد. عرض کرد: به خـدا قسم ای پسر ابوطالب! هر کس با تو دشمنی می کند، من در وجود و نطفه او شرکت کردم، آلت خود خود را در رحم مادرش داخل نمودم. بعـد عرض کرد: یا علی! آیا آن آیه قرآن را قرائت کرده ای که می فرمایـد: شـرکت کن در اموال و اولادشان؟! (۵۴۵)

شیطان دشمنان علی علیه السلام را معرفی می کند

از انس بن مالـک نقـل شـده که: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم روزی بـا علی علیه السـلام بر در خانه نشسـته بودنـد. پیرمردی پیش آمد

بـه آن حضـرت سـلام کرد و رفت. بعـد از رفتـن او حضـرت رسـول صـلی الله علیه و آله و سـلم به علی فرمـود: یـا علی! او را شناختی؟ عرض کرد: یا رسول الله! نشـناختم. فرمود: آن شـخص ابلیس بود. علی عرض کرد: یا رسول الله! اگر شـناخته بودم با یک شمشیر او را از پای در می آورم و امت تو را از دست او نجات می دادم.

ابلیس برگشـت پیش علی علیـه السـلام و گفـت: یـا علی! در حـق مـن ظلم کردی. آیـا نشـنیده ای که خداونـد می فرمایـد: (و شارکهم فی الاموال و الاولاد) به خـدا قسم! من در نطفه کسـی که تو را دوست داشـته باشد، شـرکت نکرده ام و نطفه او پاک است.(۵۴۶)

از جابر بن عبـدالله نقل شـده: مادر خـدمت حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم بودیم. ناگهان دیدم کسـی در رکوع و سجده گریه و زاری می کند. گفتیم: یا رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم! این شخص چه نماز خوبی می خواند! فرمود: او آن کسـی است که پـدر ما را از بهشت بیرون کرد. علی علیه السـلام بی مهابا حرکت کرد رفت او را گرفت و درهم فشار داد، به طوری که دنده های راست او در چپش فرو رفت و فرمود: (ان شاء الله) تو را می کشم.

شیطان گفت: تو نمی توانی مرا بکشـی؛ زیرا عمر و اجل من در پیش خـدا معلوم است. چرا می خواهی مرا بکشـی؟ هیچ کس دشمن تو نیست، مگر این که من جلوتر از پدرش نطفه ام را در رحم مادرش ریخته ام و در اموال

و اولاد دشمنان تو شرکت می کنم.(۵۴۷)

حربه شیطان به خودش برگشت

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای انجام کاری، یکی از غلامان خود را صدا زد. شیطان او را وسوسه کرد که جواب آن حضرت را ندهد. چندین بار او را صدا کرد، جواب نیامد! حضرت به جست و جو پرداخت. دید آن غلام پشت دیواری دراز کشیده و مشغول خرما خوردن است.

آن حضرت فرمود: ای غلام! مگر صدای مرا نمی شنیدی که جواب نمی دادی؟ غلام عرض کرد: چرا. فرمود: چرا جواب نمی دادی؟ عرض کرد: یا علی! می خواستم تو را به غضب آورم؟!

حضرت علی فرمود: من هم کسی را که به تو دستور داد مرا به غضب آوری، به خشم می آورم. من شیطانی را که به نام (ابیض) است و تو را وسوسه کرد تا جوابم را ندهی و من هم از سر خشم تو را مجازات کنم به غضب می آورم.

سپس فرمود: (انت حر لوجه الله) من تو را آزاد کردم، تو را برای رضایت خداوند متعال در راه او آزاد نمودم.(۵۴۸)

شیطان نه این که نتوانست آن حضرت را به غضب آورد بلکه ایشان شیطان را به غضب آورد و بر آن ملعون مسلط شد.

شیطان از فضایل علی علیه السلام سخن می گوید

از سلمان فارسی نقل شده که گفت: روزی گذر شیطان به جمعیتی افتاد که از علی علیه السلام بدگویی می کردند! در مقابل آنها ایستاد. جمعیت گفتند: کی هستی که مقابل ما ایستادی؟ جواب داد: (ابومره) هستم (لقب شیطان است) گفتند: آیا سخنان ما را شنیدی؟ گفت: ای بر شما! آیا علی بن ابی طالب علیه السلام را که مولای شما است، ناسزا می گویید؟ آنها گفتند: از کجا دانستید که ایشان مولای ما است؟

گفت: از قول پیـامبر خود شـما که (در غـدیر) فرمود: (هر کس من مولای او هسـتم، علی مولای او است. خـدایا! دوست بـدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد.)(۵۴۹)

آنها گفتند: آیا تو درباره او چنین می گویی؟ شـیطان گفت: ای جمعیت! کلام مرا بشنوید. من در میان طایفه جن دوازده هزار سال خدا را عبادت کردم. وقتی خداوند جنیان را هلاک کرد. من از تنهایی به خدا شکایت کردم. مرا به سوی آسمان دنیا بالا بردنـد. من در میـان ملائکه دوازده هزار سـال دیگر خـدا را عبـادت کردم؛ در حالی که خـدا را تسبیـح و تقـدیس می نمودم. ناگهـان نوری که همه جـا را روشن کرده بود بر مـا تابیـد. در اثر این نور همه ملائکه به سـجده افتادنـد و گفتنـد: پاک و منزه است خـدا. این، یا نور ملک مقرب است یا نور نبی مرسل. ناگهان نـدایی از جانب خداوند آمد که: این نور نه از ملک مقرب است نه از پیامبر مرسل؛ بلکه این نور پاک از علی ابن ابی طالب علیه السلام است.(۵۵۰)

درباره علاقه شیطان به حضـرت علی علیه السـلام روایاتی وارد شده: روزی آن حضـرت به شـیطان گفت: ای ابو الحارث! آیا برای قیامت خود چیزی ذخیره کرده ای؟ گفت: یا علی محبت و دوستی تو را.(۵۵۱)

بلی شـیطان هم، حضـرت علی علیه السـلام را می شناسد و پی به مقام و مرتبه او برده است. در قیامت هم چشم امید به شفاعت او دارد.

شیطان و (برصیصای) عابد

ابن عباس می گوید: در بنی اسرائیل عابدی بود به نام (برصیصا). مدت طولانی خدا را عبادت کرد

تا به جایی رسیده بود که او را مستجاب الدعوه می خواندند.

مردم برای درمان دیوانه ها و مریضهای خود به او مراجعه می کردند و او هم بیماران آنها را درمان می کرد.

روزی از روزها دختری دیوانه شد. برادران او آن دختر را پیش عابد آوردند تا دعا کند و او شفا یابد. آن دختر از خانواده اشراف بود. او پیش عابد رفت و مدتی ماند تا مداوا شود. شیطان، عابد را وسوسه کرد که ای عابد! این دختر زیبا در دستان تو است و کسی غیر از تو و او در این جا نیست. این قدر او را وسوسه کرد تا عابد را به زنا وادار است.

آن دختر از عابد آبستن شد. وقتی شکم دختر بزرگ و گناه عابد آشکار شد. شیطان به او پیشنهاد کرد: ای عابد! اگر برادران دختر بفهمند، آبروی تو را می برند و تو را خواهند کشت. اگر می خواهی از آن رهایی یابی، دختر را بکش و او را دفن کن. عابد هم، همین عمل را انجام داد. آن ملعون بعد از این قضیه رفت و به برادران دختر گفت: چرا نشسته اید! عابد با خواهر شما زنا کرده و بعد از آن که آبستن شد او را کشت و دفن کرد. جای قبر او را هم نشان داد. این خبر پخش شد تا به گوش پادشاه رسید. مردم و پادشاه آمدند پیش عابد، او هم اقرار به گناه خود کرد.

عابد را دست گیر کردند و به دار زدند. وقتی او را بالای دار کشیدند، شیطان در برابر او نمایان شد و گفت: ای (برصیصا)! من این بلا

را بر سر تو آورم.

اگر می خواهی از این معرکه خلاصی یابی، باید به آن چه می گویم، به فرمان من باشی! آیا حاضری قبول کنی؟ عابد گفت: بلی قبول می کنم بگو:

شیطان گفت: به من سجده کن، عابد گفت: من که بالای دارم، چگونه تو را سجده کنم؟

گفت: با اشاره هم اگر سجده کنی من قبول دارم. عابد بدبخت با اشاره سجده کرد و به خدا کافر شد. در همان حال هم از دنیا رفت.(۵۵۲)

قرآن کریم در این باره می فرماید:

کمثل الشیطان اذ قال للانسان الکفر، فلما کفر، قال: انی بری ء منک، انی اخاف الله رب العالمین

(این منافقان) در مثل (مانند شیطان اند که به انسان (همان برصیصای عابد) گفت: به خدا کافر شو. پس از آن که به دستور آن ملعون کافر شد، به او گفت: من از تو بیزارم. من از عذاب پروردگار عالمیان می ترسم!)(۵۵۳)

بلی آن ملعون، از آن حقد و کینه ای که از آدم و اولاد او دارد، آنان را به گناه می کشاند سپس بیزاری خود را از ایشان اعلام می دارد.

شیطان او را از دعا کردن خاموش کرد

نقل شده است که: کسی همواره در دل شب با سوز و گداز خدا را می خواند. کامش با لفظ (الله الله) شیرین بود. این حالت روحانی بر شیطان سخت آمد. پیش وی رفت و گفت: ای پررو! تو که می بینی خداوند، در برابر دعاها و اصرار تو لبیکی نمی گوید، چرا این قدر لجاجت می کنی؟ بس است، دعا کردن را رها کن و پی کار خود برو.

آن مرد بی چاره از القای شیطان، افسرده گشت و دعا را رها کرد. او در

خواب (خصر) را در باغی سبز و خرم دید. خضر به او گفت: چه شد؟ چرا دیگر (الله الله) نمی گویی؟ در جواب گفت: من هر چه خدا را بیشتر می خوانم جوابم را نمی دهد.

حضرت خضر گفت: خداوند، به من فرمود: به تو بگویم: مگر باید جواب خدا را از در و دیوار بشنوی؟ همین که (الله، الله) می گویی، جذبه خدایی تو را به سوی خود می خواند و همین، لبیک گفتن خدا به تو است.

نیز گفت: ای بنده خدا! خداوند متعال به فرعون جاه و جلال داد تا او دست به دعا بر ندارد و خداوند ناله او را نشنود.

پس از عزیز و ای مؤمن! بدان که همان سوز و گداز تو، دلیل بر راه یابی و پذیرش توبه تو است.(۵۵۴)

مولانا این داستان را چه زیبا سروده:

آن یکی (الله) می گفتی شبی

تا که شیرین می شد از ذکرش لبی

گفت: شیطان آخر ای بسیار گو

این همه (الله) را لبیک مگو

گفت: شیطانش خمش ای سخت رو

چند گویی آخر ای بسیار گو

می نیاید یک جواب از پیش تخت

چند (الله) می زنی با روی سخت

او شکسته دل شد و بنهاد سر

دیده او در خواب خضر را در خضر(۵۵۵)

گفت: همین از ذکر چون وامانده

چون پشیمانی از آن کش خوانده

گفت: لبیکم نمی آید جواب

زآن همی ترسم که باشم رد باب

گفت: او را که خدا این گفت به من

که برو با او بگو ممتحن

گفت، آن (الله) تو لبیک ماست

و آن نیاز درد سوزت پیک ماست

حیله ها و چاره جوییهای تو

جذب ما بود و گشاد این پای تو

ترس عشق تو کمند لطف ماست

زیر هر یارب گفتنش دستور نیست

جان جاهل زین

دعا جز دور نیست

زآن که یا رب گفتنش دستور نیست

بر دهان و بر لبش قفلست و بند

تا ننالد با خدا وقت گزند

داد مر فرعون را صد ملک و مال

تا بکرد او دعوی عز و جلال

در همه عمرش ندید او درد سر

تا ننالد سوی حق آن دهان

داد او را جمله ملک این جهان

حق ندادش درد و رنج و آن دهان

درد آمد بهتر از ملک جهان

تا به خوانی مر خدا را در نهان

خواندن بی درد از افسرد گیست

خواندن با درد از دل برد گیست (۵۵۶)

شیطان و فرعون

نقل شده یک نفر مصری از قوم فرعون، خوشه انگور بسیار زیبایی را به فرعون داد و گفت: می خواهم این خوشه انگور را با همین قیافه به شکل جواهرات و لؤ لؤ بزرگ در آوری؛ زیرا تو خدا هستی - خدا هر کاری بخواهد می تواند انجام دهد. - فرعون هم آن را گرفت و به او قول داد که انجام دهد.

وقتی شب شد و تاریکی همه جا را فرا گرفت، فرعون همه درها را بست و گفت: هیچ کس نباید داخل شود. از این درخواست مرد حیران بود که چه کند؟

شیطان به کاخ او رفت و در زد. فرعون گفت: چه کسی در می زند؟ شیطان در جواب گفت: فلانم به ریش آن خدایی که نمی داند چه کسی بر در سرای تو است. تو اگر خدا بودی هر آینه می دانستی چه کسی پشت در است. فرعون - از این

جسارت و بی باکی – او را شناخت.

خانه فرعون را شیطان شبی

حلقه بر در زد که دارم مطلبی

گفت: فرعون ای فلان! تو کیستی

آدمی یا جن و یا گو کیستی؟

کیست

آیا حلقه بر در می زدند؟

از چه آیا دست بر سر می زند؟

کرد شیطان، بادی از مقعدرها

گفت: بادا این به ریش آن خدا

کو نداند در برون خانه کیست

حلقه بر در می زند، از بهر چیست (۵۵۷)

فرعون گفت: ای ملعون! داخل شو، او هم در جواب گفت: ملعونی بر ملعونی دیگر وارد می شود. وقتی وارد شد، مشاهده کرد که خوشه انگوری در دست فرعون است و درباره آن حیران مانده است.

گفت: او را به من بده، تا مشکل تو را حل کنم. انگور را از او گرفت و اسم اعظم را بر او خواند. همان طوری که آن مرد خواسته بود، بهترین لؤ لؤ و جواهر شد.آن گاه شیطان گفت: ای رفیق عزیز! خودت انصاف بده من با این همه علم و کمال و قدرت که دارم می خواستم بنده ای از بندگان خدا باشم؛ ولی مرا به عنوان بنده، قبول نکردند و از درگاه سلطان حقیقی بیرونم کردند.

اما تو با این نادانی و حماقت که داری، ادعای خدایی می کنی و مرتبه بزرگی را می خواهی.

فرعون گفت: ای شیطان! چرا بر حضرت آدم سجده نکردی؟ - که تو را از بهشت بیرون کنند و ملعون شوی؟ جواب داد: ای فرعون! چه می دانستم، طینت خبیثی مانند تو در صلب او قرار دارد، از این رو به او سجده نکردم.(۵۵۸)

شیطان و حرف حساب

این طور نیست که شیطان همیشه حرف ناحساب بزند. گاهی اوقات هم به دوستان و حتی دشمنان خود هم سفارش درست می کند و حرف حساب می زند. گاهی اوقات با همان حرفهای حساب شده، دوستان و طرفداران خود را رنجانده، آنها را به رسوایی

می کشاند و از غرورشان پایین می آورد.

روزی فرعون - همان کسی که مدت ها ادعای خدایی کرد و مردم هم خدایی او را پذیرا گشتند و از پیروانشان شدند. در حالی که خوشه انگوری را به دست گرفته و آن را می خورد، شیطان به صورت مرد ناشناس داخل مجلس شد و گوشه ای نشست.

فرعون رو به جمعیت کرد و گفت: آیا کسی هست که خوشه انگور را مروارید کند؟ شیطان گفت: بلی، خوشه انگور را گرفت و اسمی (از اسماءالله) را بر آن خواند، فورا مروارید شد. آن را به دست او داد.

فرعون هم آن را گرفت، نگاهی کرد و از روی تعجب گفت: عجب استاد ماهر و زبردست هستی! آیا تو ابلیس نیستی؟ گفت: چرا. بعد گفت: ای فرعون! از این عجیب تر آن که، با این علم و کمال و استادی و مهارتی که من دارم، نه خدا و نه بندگان او، مرا حتی به بندگی قبول ندارند. - همیشه به من ناسزا می گویند - ولی همین مردم تو را با این خریت و بی وجدانی، به خدایی گرفته و از تو پیروی می نمایند. این حرف را گفت و از میان جمعیت ناپدید شد(۵۵۹)

اسم اعظم چه بر آنها بدمید

خوشه ها گشت همه مروارید

گفت فرعون: زهی فصل و کمال

که عدیل (۵۶۰) تو بود فرض محال

زین سخن شد متبس شیطان

پاسخش داد چنین گریه کنان

من بدین فضل و کمال ای مجهول!

نزد حق بندگیم نیست قبول

می کنم چون تو بدین رسوائی

دعوی ربکم الاعلائی

بلی، اینجا آن ملعون حرف حق و حسابی را به ملعون تر از خود گفت. به او فهماند که کار و

روشـش غلط است. او فقط یک دستور خدا را عمل نکرد. با آن همه عبادت و سابقه های طولانی که در میان فرشتگان داشت بیرونش کردنـد و ملعون دو جهـان گشت. امـا فرعون بـا این که نه خـدا را عبـادت کرده و نه در میـان ملائکه بوده و نه علم و کمال داشته و به خدا مشرک بود و ادعای خدایی داشت خدا با او چه خواهد داشت؟!

شیطان و معاویه

معـاویه از فعالیت روزانه به تنگ آمـده، از حیله و نیرنگ و نقشه های گوناگون سـردرد گرفته، از رفت و آمـد سـرسپردگان و جیره خواران به سـتوه آمده، از زندان و تبعید و کشت و کشتار، ضعف اعصاب گرفته بود قضاوتهای ناحق و بی جا، وجدانش را عـذاب می داد و می خواست از عذاب وجدان رهایی یافته و کمی از دردسـر خود بکاهد. به اطاق مخصوص خود رفت که از قـالی هـای نـخ قرمز و پرده های ترمه و متکاهای پربار، و خت هایی که با تشک های نرم فرش شـده بود رفت. یک راسـت بـدون آنکه نامه های خصوصـی اش را مطالعه کنـد و از متن آنها باخبر شود، روی تخت خود لمید، شاید خواب به چشـمهای خسـته او بیایـد. اما مثل اینکه خواب هم از ظلم وجنایت او به تنگ آمـده بود. آن شب خواب از او دور شده و تا نزدیکی های صبـح به سـراغ او نیامد. نزدیکهای طلوع فجر بود که با هزاران زحمت می رفت که چشـمهایش گرم شود و به خواب رود، اما خواب نبود، بلکه خیال خواب بود!

در همان خیال خواب و بیداری، به نظرش آمد که شخصی

ناگهان وارد اطاق او شده و آهسته، آهسته رو به تخت خواب او می آید.

بی اختیار از رخت خواب پرید و آن شخص هم مانند سایه ای از مقابل چشمانش ناپدید شد.

معاویه با عجله لحاف ابریشمی را از روی خود کنار زد و با چشمان خواب آلود و مضطربش نگاهی به گوشه و کنار اطاقش انداخت ولی کسی را ندید.

به رخت خواب برگشت و با بدن لرزان، دراز کشید. طولی نکشید که گویی سایه آن شخص دوباره به سراغش آمد. بار دیگر از خواب پرید و با ترس و نگرانی و آهستگی گفت:

کیستی؟

آن شبح گفت: منم ای معاویه! گفت: تو کیستی؟ نامت چیست؟ اینجا چه کار می کنی؟ او صدایش را بلند کرد و گفت: اگر می خواهی نام مرا بدانی، به گفته شما بنی نوع آدم ابلیس هستم!

معاویه گفت: ابلیس لعین؟ جواب داد: بلی، ولی آن ابلیسی که باید به تو و فرزندان انسانی چون تو، لعنت و نفرین بفرستد. نه اینکه به او لعنت فرستند سپس زمزمه کنان گفت: این انسان بود که میان من و خدای من جدایی انداخت.

معاویه گفت: اینجا آمدی چه کنی؟ برای چه در این هنگام مرا از خواب خوش بیدار کردی؟

گفت: بیدارت کردم که به سجده روی، نماز جماعت گزاری، چون هنگام نماز است.

مگر (عجلوا بالصلوه قبل الفوت) را از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نشنیده ای؟ هنگامی که او از وحدت الله سخن می گفت. معاویه با تعجب گفت: تو از گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و وحدت سخن می رانی؟!

ابلیس گفت: آری، من بودم که می خواستم بجز خدا به کس

دیگری سجده نکنم. معاویه گفت: تو مرا بیدار می کنی تا نماز گزارم؟ چگونه باور کنم که مرا به خیر می خوانی؟

دزدی که مخفیانه در سرای دیگری در آید مگر پاسبانی می کند؟ به خصوص دزدی مانند تو (قطاع الطریق) چگونه گفته های تو را باور کنم؟ تو کسی هستی که همه را فریب می دهی، یقینا مرا برای نماز بیدار نکردی، مقصود حقیقی ات را بگو!

ابلیس جواب داد: ای معاویه! غرض من خیر خواهی است، من اول از فرشتگان بودم، خدا را با جان و دل عبادت می کردم، محرم اسرار الهی و با ساکنان عرش، هم دم و همنشین بودم. نظر لطف و رحمت الهی، همواره با ما و بر ما بود. آن عرق خداشناسی هنوز در وجود من هست. سجده نکردن من اگر هم از روی حسد و تکبر باشد، باز هم این کار از عشق من به خدا سرچشمه می گیرد و از سر آن علاقه ای که به خدا داشتم، می خواستم غیر از خدا سجده نشود.

شیطان که رانده شد، بجز یک خطا نکرد

خود را برای سجده آدم رضا نکرد

شیطان هزار مرتبه بهتر زبی نماز

او سجده را بر آدم و این بر خدا نکرد

معاویه گفت: گیرم این حرفهای تو درست باشد و چنین که گفتی: بوده باشی ولی الان از آنها خبری نیست. تو رانده شده ای، تمام فتنه و فساد روی زمین از تو بر می خیزد، همه کشتارها به دست تو انجام می گیرد. دزدهای سر گردنه را هدایت می کنی؛ غرق شدن قوم نوح به دست تو بود؛ نابودی قوم عاد به وسیله باد، از نقشه های

تو بود؛ سنگ باران شدن قوم لوط به وسیله تو انجام شد؛ ابولهب که خویشاوندی را فراموش کرد، به تحریک تو، ابوالحکمی که ابوجهل لقب می گیرد، (بلعم باعورا) که از رحمت خداوند دور می شود، (برصیصای)ی عابد که کافر می شود، هزار هزار مسلمانی که از دین بر می گردند و به دوزخ برده می شوند، هزار فتنه و اختلاف که از میان خانواده ها بر می آید، همه زیر سر تو و عامل آنها تو هستی، آتش آنها را تو روشن می کنی حربه را تو به دست آنها می دهی. شیطان گفت: عجبا! آیا انسان به وسیله من کافر می شود!؟ خیر این طور نیست. گمان می کنی این گمراهی ها از طرف من است؟

اگر از طرف من بوده و طبیعت آنان بد و خراب و فاسد نبود، آیا توانستم یکی را ستمگر و ظالم و یکی را خیان کار، یکی را فریب کار و افسونگر و یکی را قاتل و خونریز بار آوردم؟

چرا خوبان و نیکان را نتوانستم بفریبم و از راه راست به در برم؟ چرا نتوانستم آنها را هم مانند تو تحویل دنیا بدهم؟

تو و کسانی مانند تو هستند که گناه می کنند، عذر و بهانه خرابکاری های خود را به من نسبت می دهند و این طور وانمود می کنند که شما را فریفتم و به گناه کشاندم.

ولی همان خدایی که من می شناسم و در شناسایی تو تردید دارم، می داند و خوب هم می داند که تو مانند تو گناه کار و بد سرشت هستند. نمی توانید گناه خود را به گردن دیگری بار کنید.

ای معاویه!

راستی، گمان می کنی با این بار گناه و حیله و مکر و شیطنت، خلیفه مسلمانان هستی؟ کارهای زشت و پلید خود را در کشتن پرهیزکارترین افراد دنیا و مسموم کردن آنان را می خواهی به گردن چه کسی بگذاری؟

ای معاویه فریبکار و پر حیله! به هوش باش که لعنت ابدی بعد از من نصیب تو خواهد بود!

صدای نیرومند ابلیس لرزه شدیدی بر سر تا پای معاویه افکند. خواست سر خود را زیر لحاف کند، باز صدای او را شنید که می گوید: من کی می توانم قلب مرد را سیاه کنم؟ من خدا نیستم که بتوانم در قلب های مردم تصرف کنم؟ چگونه می توانم خوب را بد کنم و بد را خوب نمایم؟

عمل من مانند آینه هست که خوب را خوب نشان می دهد و بدرا بد. من افراد پست و نیک را راهنمایی می کنم. اما پیشوای زشت کاران و بد سیرتان هستم. مثل من مثل باغبان است که شاخه های تر را پرورش می دهد و شاخه های خشک را می زند.

خدا خیر و شر را خلق کرده، و انبیا را فرستاده که شیوه بندگی را بر مردم عرضه کنند، گناه شهوات را عرضه نمایند، آن که سرشتش پاک باشد دنبال انبیا می رود، آن که سیرتش ناپاک باشد دنبال شهوات!

گناه من چیست؟ من هیچ کاره ام! چرا مردم را لعنت می کنند و خود را بی گناه جلوه می دهند؟

معاویه که خود را در پیش خداوند و هم شیطان باخته و نگرانی شدیدی که تمام وجودش را گرفته بود. چنین گفت: ای ملعون! تو برای راه زنی و فریب کاری

خود دلیل و حجت می آوری؟ خود را تبرئه می نمایی؟ حالا از من راه چاه می جویی؟

درست است که من تاجر این دنیا هستم، همه کس و همه چیز را به دیـده تجارت و سود بردن می نگرم، ولی خریدار هر کالا و لباسی نیستم.

آن را می خرم که بتوانم در میان مردم و خلق خدا به مصرف برسانم. اما با همه این گفته ها نسبت به تو مشکوکم.

پس از آن، همان طور که روی تخت خواب نشسته بود، دست خود را به سوی آسـمان بلنـد کرد و گفت: خـدایا! داد ما را از این دشـمن قـدیمی بگیر! خـدایا! من در برابر دلیـل و حجت او عاجزم و نمی توانم او را محکوم کنم. گفت و گو کردن او هم برای من رنج آور می باشد. اگر دستم را نگیری روزگارم سیاه و تباه است.

او حـدیث می گوید: ولی حدیث او پر از فتنه و و شـر است! با آن، تمام مردان و زنان را افسون می کند. در همین حال گفت: ای ابلیس ملعون فتنه جو! راست بگو، چرا مرا از خواب بیدار کردی؟

ابلیس گفت: ای معـاویه! تو بی خود جسارت می کنی و دست به درگاه حق بلنـد کرده ای و از او کمک می خواهی، تو از او یـاری می خـواهی تـا مرا دور دارد که راه را بر تـو نبنـدم؟ تو را فریب نـدهم و به گمراهی نکشـانم؟ تو که تـار و پود وجود و روانت را دسیسه و فریب کاری و گمراهی خلق فراگرفته، داری پیش خدا از من شکوه می کنی؟

در حالی که باید از دست نفس سرکش

خود بنالی، بی دلیل مرا لعنت می کنی؟ خودت از من نابه کارتری. گناه می کنی و مرا بد می گویی؟

ای معاویه! من از بد بیزارم، یک بدی کردم هنوز از آن پشیمان و نالانم، انتظار دارم خدا مرا ببخشد!! برای همین یک گناه در میان خلق بد نام شدم. تمام مرد و زن گناه خود را به گردن من می اندازند.

معاغویه که از یان رک گویی، و افشای اندیشه های باطنش که از زبان شیطان بر آمده بود، بیچاره و ناتوان گشته و برای آن که به این گفت و گوها پایان دهد، باز به سؤال اول برگشت و گفت: ای ملعون! بگو چرا مرا از خواب بیدار کردی؟ تو همه را خواب می کنی و به مستی فرو می بری، علت بیدار کردن مرا بگو؟

ابلیس پاسخ داد: حالا- که تو برای اولین بار در عمرت، به دنبال یک سخن راست برخاسته ای، می گویم: من از آن جهت بیدارت کردم که نماز گزاری! چون آه دل پشیمانی اینکه آفتاب بر آمده و نماز از دست تو رفته، به درگاه خدایی که ناظر دل ها است برتری دارد، ای آه دل را روانه درگاه معبود سازی، ای معاویه فریب کار!

تو هنوز نمی دانی که خداوند آفریننده زمین و آسمان ها، در همه آفرینش یک گوهر درخشان در نهاد آفرینش قرار داده که نامش دل است! و این دل جای خدا و نور خدا و عرش رحمان است.(۵۶۱)

و این جهان جای دیگران. آهی که از دل برخیزد، چون نور خ دایی دارد روشن و پاکیزه و جاودانی می ماند، برای همین است که خدا

می گوید: از آه دل ها حذر کنید و با خواسته های دل بی نوایان و مظلومان، هم داستان شوید!

آه دل راستگو است. پشیمانی آن که چرا به وقت نماز نرسیده، بر صد نماز سروقت خوانده شده و لقلقه های زبان بی دل برتری دارد.

من می خواستم تو با این پلیدی که روانت را در نوردیده، به فیض الهی؛ یعنی پشیمانی دل نایل نشوی و آه دل و پشیمانی روان پیدا نکنی!

در این هنگام معاویه دید که در باز شد و سایه ای به شکل خودش که همان قبای زربفت و عمامه سبز مانند خودش را بر سر داشت. آهسته آهسته وارد اطاق شد! و به سوی تخت معاویه پیش آمد. معاویه وحشت زده خود را به عقب کشید و نعره بلندی برآورد و بی هوش افتاد.(۵۶۲)

عمر شیطان را رها می کند

خواجه عبدالله در تفسیر خود حکایت کرده: عمر بن خطاب روزی را دید، گریبان او را گرفت و گفت: مدتی است من در پی تو بودم تا به خانه ببرم، کودکان با تو بازی کنند و خوشحال باشند.

شیطان گفت: ای عمر! احترام پیران را داشته باش! من در هفت آسمان خدا را عبادت کرده ام، در هر آسمان صد هزار سال بالا رفتم و پنداشتم آن بالا رفتن از برای من سعادت و کرامتی است.

چون نیک اندیشیدم، در یافتم هر چه بالاتر روم عروج نمایم، وقتی بیفتم سخت تر به زمین می خورم و استخوانم خوردتر خواهد شد.

ای عمر! تو عبادت هزار ساله مرا ندیدی ولی من تو را پیش بت در سجده دیده ام. عمر خجالت کشید و دست از وی بداشتن و او را رها کرد.(۵۶۳)

شیطان

می خواهـد به عمر بگویـد: به مسـلمانی خودت مغرور نشو، تو مـدتی از عمر خود را بت پرست بودی. (حدود ۲۸ یا ۳۵ سال) ولی من یک لحظه بت نپرستیـدم. اگر تو مـدتی است که ظاهرا عبادت می کنی، ولی من صدها هزار سال خدا را واقعا عبادت کردم، ولی با یک خودپسـندی و خود بینی و با یک تکبر همه چیز را از دست دادم. شـیطان به یحیی می گوید: ای یحیی! من وقتی در میان ملائکه بودم، یک سجده من چهار هزار سال طول کشید.(۵۶۴)

حضرت امیر علیه السلام می فرماید: ابلیس شش هزار سال خدا را بندگی کرد معلوم نیست از سالهای دنیا یا از سالهای آخرت است.(۵۶۵)

شیطان و آمدن آیه توبه

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که این آیه نازل شد

و الذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذکرو الله فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله؛

(نیکوکـاران کسـانی هسـتند که هرگاه کار ناشایسـته ای انجام دهنـد یا ظلمی به نفس خویش کننـد خـدا را به یاد آورنـد و از گناهان خود به درگاه خدا توبه می کنند - و می دانند - جز خدا هیچ کس نمی تواند گناهان خلق را بیامرزد).(۵۶۶)

شیطان بالای کوهی در مکه رفت که آن را (ثور) می نامنـد، و با صدای بلند فرزندان خود را صدا کرد. همه آنها دورش جمع شدنـد و گفتنـد: ای بزرگ ما! برای چه ما را صـدا زدی؟ جواب داد: این آیه نازل شـده چه باید کرد؟ یکی از آنها گفت: من چنین و چنان می کنم. گفت: خیر، تو اهل آن نیستی، دیگری بلند شد و گفت: من چنان می کنم. شیطان گفت:

تو هم اهلش نیستی. (وسواس الخناس) بلند شد و گفت: من اهل آن هستم. گفت: با چه وسیله؟ جواب داد: به وسیله وعده! فرزندان را وعده می دهم تا آنها را به خطا و گناه وادار کنم. وقتی آنها به گناه افتادند، توبه کردن را از یاد آنها می برم و نمی گذارم استغفار کنند.

شیطان گفت: تو سزاوار چنین کاری هستی و او را مؤ کل بر اولاد آدم نمود تا روز قیامت.(۵۶۷)

شیطان از فریب چند طایفه عاجز است

امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان گفت: من از حیله کردن پنج طایفه عاجزم، غیر از این پنج طایفه بقیه مردم در اختیار من هستند.

اول: کسی که در همه کارهایش بر خدا توکل کند و به ریسمان الهی چنگ زند.

دوم: آن که شب و روز مشغول ذکر خدا باشد و تسبیح گوید.

سوم: بنده ای که در همه جا آن چه برای خود می پسندد، برای برادر مؤمن خود هم همان را بخواهد.

چهارم: آن که وقتی مصیبت و بلایی بر سر آن آید جزع و فزع نکند.

پنجم: کسی که راضی به قسمت و قدر الهی باشد و اندوه روزی نخورد.(۵۶۸)

شیطان و مردم قم

از امام صادق علیه السلام نقل کنند، مردی بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد: یا بن رسول الله! می خواهم از چیزی بپرسم که تاکنون کسی از آن نپرسیده و بعدا هم نخواهد پرسید! آن حضرت فرمود: شاید می خواهی از من سوال کنی از حشر و نشر مردم؟ آن مرد عرض کرد: قسم به آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق برگزید، نمی خواهم سوال کنم، مگر آن را که فرمودی! حضرت فرمود: محشر همه مردم در زمین بیت المقدس است مگر مردم قم؛ چون آنها در قبرهای خود محاسبه و از آن جا به سوی بهشت برده می شوند. بعد فرمود: اهل قم گناهشان بخشیده است.

آن شخص بر روی دو پای خود بلند شد و عرض کرد: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! این فقط مخصوص مردم قم است؟ فرمود: بلی مخصوص اهل قم و کسانی که حرف آنها را

می زننـد - و از آنهـا تبعیت می کننـد. بعـد فرمود: آیا می خواهی از این بیشتر بگویم؟ عرض کرد: بلی. فرمود: از جـدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من رسیده که آن حضرت فرمود: - در شب معراج از بالا نگاه کردم - چشمم به زمینی افتاد سبز و خرم، رنـگ آن رنـگ زعفرانی و بوی آنماننـد بوی مشک و عنبر بود. پیرمردی که کلاهی بر سـر داشت، و چهار زانو در وسط آن زمین نشسـته بود. گفتم: ای حبیب من جبرئیل! این کدام بقعه از زمین است؟ گفت: در این سرزمین دوست داران وصـی تو علی ابن ابی طالب هستند. گفتم: پیر مردی که چهار زانو نشسته است؟ جواب داد: آن شیطان لعین است. گفتم: برای چه آن جا نشسته؟ جبرئیل گفت: می خواهد آنها را از ولایت علی منحرف کرده و به سوی فسق و فجور بکشاند.

گفتم: ای جبرئیـل! مرا به سوی او ببر. جبرئیل آن حضـرت را در یک چشم به هم زدنی پیش ابلیس برد. فرمود: (قم)(۵۶۹) ای ملعون! از این سـرزمین برخیز و برو. در کـار زنان و فرزنـدان مرجئه کن. (مرجئه طایفه منحرفی هسـتند) چون اهل قم پیروان و دوستان من و وصی من، علی ابن ابی طالب هستند - مشکل است بتوانی آنها را گول بزنی.(۵۷۰)

معراج

این حدیث از مجلسی نقل است یادآور اسلام

کرده وصف حضرت ختم رسولان را تمام

دید پیغمبر شب معراج از عرش برین

لمعه نوری به رنگ زعفرانی در زمین

گفت: با جبرئیل احمد این چه نورستی به پا

کایدش بوی عبیر و مشک و عنبر در فضا

داد پاسخ: جبریئلش این نیکو

سرا

جایگاه دوستان و شیعیان مرتضی

نور باران از محبان تو آن وادی نور

گشته ز امر حق ز آنها هر بال و فتنه دور

گفت: بر گو کیست؟ آن صاحب کله در آن مکان

گفت: ابلیس است جانا در فریب مؤمنان

گفت: خواهم دور سازم آن لعین از دوستان

جبرئیل آورد او را بر زمین از آسمان

گفت: با ابلیس احمد، قم لعین بی حیا

دور شو زینجا که باشد این حریم آل ما

گر برای دوستان، تو باشی در کمین

رو نباشد جایت اینجا هست جای مؤمنین

پس بخواند آن ارض اقدس شهر قم

چونکه احمد ز امر حق، بر گفت با ابلیس قم

گر که دور از اهل قم کرده خدا رنج و عذاب

ز احترام حضرت معصومه باشد این حساب

اختر برج ولایت سومین بانوی دین

دختر موسی بن جعفر، خفته است در این زمین

لب ببند ای میره ایی، زین خاک پاک با شرف

وصف او باید شنید از شهریار لو کشف

شیطانی که از گناه خویش توبه کرد

در میان بازماندگان ابلیس لعین هیچ کدام توبه نکردند و ایمان نیاوردند، مگر یکی از آنها به نام (هام) که در زمان حضرت نوح علیه السلام به دست آن حضرت توبه نمود.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند. ناگهان مردی بلند قامت و چهار شانه مانند نخل خرما وارد شد و سلام کرد. آن حضرت جوابش را داد و فرمود: ای بنده خدا! قیافه و صحبت تو مانند جن است، چه کسی هستی؟ گفت: من (هام) پسر (هیم) که او پسر (لاقیس) پسر ابلیس است هستم.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: پس از تو تا ابلیس

دو پدر بیشتر فاصله نیست؟ جواب داد: بلی یا رسول الله. فرمود: چه قدر از عمر تو گذشته است؟

گفت: من در زمانی که قابیل برادر خود هابیل را کشت، پسر بچه ای بودم که حرف ها را متوجه می شدم و مردم را از وحدت و یک پارچگی باز می داشتم. دور نیزارها می گشتم و مردم را به قطع رحم و جدایی می خواندم و طعام را فاسد می کردم. حضرت فرمود: چه قدرروش تو بد بوده و چه پسر بدی بودی. گفت: یا رسول الله! از این حرف ها بگذر؛ چون من توبه کردم و تو به من به دست حضرت نوح انجام شد. در کشتی با او بودم. او را به خاطر نفرین امت خود سرزنش کردم، تا جایی که نوح گریه کرد و مراهم گریانید. از آن روز تاکنون بر توبه خود هستم و پناه به خدا می برم از این که توبه خود را بشکنم و از جاهلان باشم.

بعد از آن، با حضرت ابراهیم علیه السلام بودم. وقتی که او را به آتش انداختند و خداوند آتش را بر او سر گردانید! سپس با حضرت هود علیه السلام بودم. در مسجدی که مردم به او ایمان آوردند، و زمانی که قوم خود را نفرین کرد، او را سرزنش نمودم، تا آن جا که هود گریه کرد و مرا گریاند.

آن گاه با حضرت یوسف علیه السلام بودم. وقتی که برادرانش بر او رشک بردند و او را در چاه انداختند، جلوتر به چاه رفته و او را گرفتم و به آرامی در ته چاه گذاشتم، در زندان با او هم

نشـین بـودم، تـا این که او را از زنـدان آزاد کردنـد، بـا حضـرت صالـح علیه السـلام بـودم، وقـتی قوم خود را نفرین کرد او را نکوهش کردم. از همراهان زمان حضـرت موسـی علیه السـلام بودم، بخشـی از تورات را به من آموخت و فرمود: اگر حضرت عیسی را درک نمودی از طرف من به او سلام برسان، من هم وقتی حضرت عیسی را درک کردم، از طرف موسی علیه السلام به او سـلام رسانیدم. حضـرت عیسـی علیه السـلام هم بخشـی از انجیل را به من آموخت و فرمود: اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را درک کردی، از جانب من به ایشان سلام برسان، و اینکه سلام عیسی علیه السلام را به شما می رسانم.

حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: و بر عیسی روح الله و جمیع انبیای خدا و رسولان الهی، تا زمانی که آسمان ها و زمین بر قرار است سلام و تحیت باد و بر تو هم ای (هام) سلام باد که سلام عیسی علیه السلام را به من رسانیدی.

(هام) گفت: یا رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم من همه کتاب های آسمانی را خوانده ام. همگی بشارت آمدن تو را می دادند و انبیا همه به تو سلام رساندند و گفتند: تو از همه آنان برتر و بالاتری.

آن حضـرت فرمود: حاجات خود را بخواه. گفت: اولین حاجت من این است که خـدا شـما را برای امتتان باقی و سالم بدارد و امت تو را اصلاح کند. اطاعت و فرمان برداری از خلیفه و وصی بعد از تو از نصیبت آنان

بگرداند؛ زیرا امتان پیش از نابود شدند به علت مخالفت را اوصیا بود. حاجت من این که قرآن را به من یاد دهی.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به امیر المومنین علیه السلام فرمود: یا علی! قرآن را به (هام) بیاموز و با او مدارا کن. (هام) از جای خود بلند شد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! این شخص کیست که می فرمایی قرآن را به من بیاموزد؟ (ما جمعیت جن ماءمور هستیم که به غیر پیامبر و وصی او از کسی اطاعت نکنیم. حضرت فرمود: شما در کتاب ها چه را وصی آدم یافتید؟ شش پسر آدم را. فرمود: چه کسی را وصی نوح یافتید؟ گفت: (سام) پسر نوح را.

فرمود: وصی هود چه کسی بود؟ گفت: (یوخا) پسر عموی هود - یا فانغ فرزند خود هود. پرسید: وصی ابراهیم که بود؟ گفت: اسحاق فرزند او. بعد پرسید: وصی موسی کدام است؟ گفت: یوسع بن نون.

فرمود: وصی عیسی کیست؟ گفت: شمعون پسر (حمون الصفا) پسر عموی مریم.

بعد از آن فرمود: در کتاب ها چه کسی را وصی محمد صلی الله علیه و آله و سلم یافتید؟ (هام) گفت: در تورات نام او را (الیا) ذکر کرده. حضرت فرمود: این همان (الیا) است که اسم او علی و وصی من می باشد (هام) عرض کرد: یا رسول الله! آیا اسم دیگری هم دارد؟ گفت: بلی. او حیدر است. چرا این سوال را کردی؟ جواب داد: چون در انجیل او را (هیدارا) یافتم. فرمود: این همان است.

بعد از این سوال و جواب ها، حضرت علی علیه

السلام چند سوره از قرآن به او آموخت. (هام) گفت: یا علی! همین قدر کافی است. فرمود: بلی چون کم قرآن زیاد است.

(هام) با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وداع کرد: و تا آن حضرت زنده بود، دیگر نیامد. وقتی که جنگ صفین شروع شد در (لیله الحریر) پیش حضرت علی آمد.(۵۷۱)

شیطان و امام سجاد

نقل شده: شبی از شب ها حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام در نماز و تهجد بود، و با خلوص نیت خدا را عبادت می کرد - شیطان به فکر فرو رفت، کاری کند که امام را از نماز و عبادت منصرف کند ولو به کوتاه کردن نماز باشد. آن لعین به صورت مار عظیمی ظاهر شد که آن حضرت را بترساند و از عبادت منصرف گرداند. جلو آن حضرت رفت و آمد می کرد. حضرت ملتفت او نشد، آمد داخل سجاده امام، باز ایشان متوجه نشد. پس از آن آمد و انگشت پای او را در دهان گرفت و فشار داد، به طوری که پای او مجروح شد باز آن حضرت متوجه نشد و نماز خود را به پایان رسانید.

بعد از آن که از نماز فارغ شد: دانست که شیطان است. او را لعن کرد و فرمود: ای ملعون! از این جا دور شو و باز متوجه عبادت و نماز شد، ناگهان صدایی شنید که هاتفی می گفت: (انت زین العابدین) تویی زینت عبادت کنندگان. و این جمله سه مرتبه گفته شد. از این حیث آن حضرت ملقب شد به (زین العابدین) و این لقب در میان مردم مشهور گشت.

ابی بصیر از امام محمد باقر علیه

السـلام نقل می کنـد: علی ابن ابی طالب فرمود: شـیطان را در خواب دیـدم، از جای خود برخاسـتم و با مشت بر بینی او زدم و بینی او را شکستم. صبح که از خواب برخاستم در لباسم خون را دیدم.(۵۷۲)

شیطان بزرگ، آمریکا

بعد از آن که انقلاب شـکوه مند اسـلامی ایران به رهبری حضـرت امام خمینی (ره) به ثمر رسـید. طاغوت ها و طاغوت چه ها بعضـی فرار کردنـد و بعضـی به دست انتقام گرفتار شدنـد. اما هنوز در کشور آمریکا و دست نشاندگان او مرموزانه و مخفیانه می خواهنـد انقلاب را از مسـیر اصـلیش منحرف کرده یـا اگر نتواننـد به سـقوط کشاننـد؛ علیه انقلاب نقشه هـای گوناگونی کشـیدند و توطئه های زیادی در لانه جاسوسـی طراحی کردند. غافل از این که مرحوم آیه الله العظمی (خمینی) (ره) امام امت و ملت رنـج دیـده، تمام نقشه های آنها را می خوانند و روزی افشا خواهند کرد. و این کار به وسـیله دانشـجویان مسـلمان پیرو خط امام انجام گرفت و رسوایی آنان به تمام جهان ثابت شد و به گوش کشورهای جهان رسید.

در همـان ایـام هم، (آیه الله خمینی) دست به افشـاگری جنایات آمریکا زده بود، در سـخنرانی هایش جنایات او را یاد آور می شدنـد. وقتی شایع شـد که آمریکا قصـد دارد (ناوشـکن) خود را به خلیج فارس بیاورد و جلوی صدور انقلاب را بگیرد ایشان قاطعانه فرمودند: (آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند.)

این جمله به تمام در و دیوار کشور نقش بست، در سخنرانی ها بر سر زبان ها

افتاد و همه آن را تکرار می کردند.

در زمان ریاست جمهوری کارتر، (امام خمینی)، در یکی از سخنرانی

هـای خود راجع به آمریکـا و کـارتر فرمودنـد: شـیطان بزرگ آمریکـا است و لقب شـیطان بزرگ را به او دادنـد، این لقب در تاریخ به اسم آمریکـا ثبت شـد. همه محرومـان دنیـا از این نـام گـذاری خوشـحال شدنـد. مگر دو طایفه، یکی خود آمریکا و دیگری شیطان پرستان.

در کتـاب واژه های قرآن آمـده که یکی از دوسـتان نقل می کرد: پس از آن که (امام خمینی) در یکی از سـخنرانی هایش به آمریکـا و کارتر لقب شـیطان بزرگ داده بودنـد، افرادی در سـر پل ذهاب که گویا از شـیطان پرسـتان بوده انـد با شـنیدن این گفتار ناراحت شده و گفتند: چرا به معبود ما اهانت شده و کارتر به معبود ما تشبیه گردیده است.(۵۷۳)

بد نیست این را هم بدانیم که جنایت ها و خیانت های آمریکا به حدی است که حتی شیطان پرستان ننگ دارند که نام شیطان بر آمریکا و سـرانش گذاشـته شود و می گوینـد: به خدای تو توهین شده است. لعنت خداوند بر شـیطان بزرگ و همه شـیطان صفتان و هم بر خود شیاطین باد.

بقای شیطان به وسیله اولیاء الله است

کسـی از امام صادق علیه السـلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: وقتی یکی از اولیای خدا از مادر زاده شود، شیطان بیرون می جهد و فریادی می زند که همه شیاطین به وحشت می افتند.

همه پیش او آمـده و می گوینـد: ای بزرگ و رهبر ما! چه خبر شـده که این طور آشـفته ای؟ جواب می دهد که یکی از اولیاء الله متولد شده است.

می گویند: تولد او چه کار به تو دارد؟ می گوید: اگر او بزرگ شود و به کمال برسد عده زیادی

را هدایت می کند.

پیروان او می گویند: اجازه می دهی او را بکشیم؟ می گوید: خیر، برای این که بقا و زندگانی ما به وسیله آنها است.

اگر یکی از اولیاء الله روی زمین نباشد و زمین از آنها خالی باشد، قیامت بر پا شده و ما را به آتش می برند. ما تعجیل نداریم که داخل آتش شویم.(۵۷۴)

این چیزی بود که از این قلم برای نمایاندن بخشی از فرهنگ اسلام و قرآن تراوید و هشداری است برای شناخت بهتر و درست زندگی و آن چه باید از آن پرهیز کرد و یا بدان روی آورد تا خشنودی خدا را در پی داشته باشد.

و باید تلاش کنیم که دچار وسوسه های پنهانی دشمنان دین خدا نشده و هم چنان بر دین مقدس اسلام باشیم. دانستن این اخبار اگر همه تنبه نباشد، هشداری است تا در هر گام سنجیده و با چشم باز راه خویش را برگزیده و گرفتار گمراهی ها نشویم.

امید که، دوست داران دین خدا و فرستان واپسین حضرت حق و خاندان پاکش که بیگمان دست گیر همه صالحان در روز رستاخیز خواهند بود، از این نوشته توشه ای بر گیرند تا ماندگار بوده و سفره دلشان به نورانیت مهر خداوندی و اولیایش رنگین گشته و همواره پاس دار ارزش های خوب اسلامی باشند.

امید آن روز که با این تمهید به پیشواز گام های پر بار و مبارک حضرت حجت (عج) برویم. آمین.

مورخه ۷/۴/۱۳۷۷ که مصادف است با ۳ ربیع الاول ۱۴۱۹ نعمت اله صالحی حاجی آبادی

پی نوشت ها

۱تا ۱۴۰

۱- مثنوی مولانا، دفتر ششم، ص ۱۱۹.

۲- اعراف (۷)، آیه ۱۲.

۳- تفسیر قمی، ص ۳۲، بحار، ج

۶۰، ص ۲۷۴؛ المیزان، ج ۸، ص ۵۹.

۴- طه (۲۰)، آیه ۲۰.

۵- اعراف (۷)، آیه ۲۱.

۶- نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

۷- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴، بحار، ج ۶۰، ص ۱۹۹، ۲۱۹.

۸- علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۳۳، بحار، ج ۹۳، ص ۳۰۶.

۹- بحار، ج ۱۴، ص ۱۱۲.

۱۰- سوره نمل، آیه ۴۴.

۱۱- کتاب سلیم بن قیس.

۱۲- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۱۳- بقره (۲)، آیه ۱۰۲.

۱۴- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۱۵- مکاسب، شیخ انصاری، مکاسب محرمه.

۱۶- در المنثور، ج ۱، ص ۵۱؛ خصال، ج ۱، ص ۵۰؛ بحار، ج ۶۰، ص ۲۲۲ و ۲۸۱.

۱۷- ص (۳۸)، آیه ۷۸.

۱۸- ص (۳۸)، آیه ۷۴.

۱۹- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰؛ خصال؛ ج ۱، ص ۵۰؛ بحار، ج ۶۰؛ ص ۱۹۹، ۲۱۹.

۲۰- مائده (۵)، آیه ۸۹.

۲۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۴؛ بحار، ج ۶۰، ص ۲۷۸.

۲۲- کافی، ج ۶، باب اطعمه و اشربه، ص ۳۸۵؛ بحار، ج ۲، ص ۱۷۱؛ جامع احادیث، ج ۲۴، ص ۱۲۵.

۲۳- کافی، ج ۶، ص ۳۸۵، باب اطعمه و اشربه، جامع احادیث، ص ۱۲۶.

۲۴- کافی، باب اطعمه و اشربه.

۲۵- کافی، باب اطعمه و اشربه.

۲۶- ص (۳۸)، آیه ۴۱.

۲۷- مفصل بحث را در کتاب انسان از خاک تا خاک یا از خدا به سوی خدا مطرح کردم مراجعه شود.

۲۸- حجر(۱۵) آیه ۲۷.

۲۹- مقاییس اللغه، مفردات راغب، لغت بلس.

۳۰- اعراف (۷)، آیه ۱۱.

۳۱- بقره (۲)، آیه ۳۴.

۳۲- حجر(۱۵)، آیه ۳۲.

۳۳- سبا(۳۴)، آیه ۲۰.

۳۴- شعراء(۲۶)، آیه ۹۲.

۳۵- الکاشف، ۴۹.

۳۶- الناس (۱۱۴) آیات ۴ و ۵.

۳۷-اعراف (۷) آیه ۱۹.

۳۸- طه (۲۰) آیه ۱۱۹.

۳۹- ق (۵۰) آیه ۱۶.

۴۰- مثنوی، دفتر سوم، ۵۸۹.

۴۱- واژه قرآن، ص ۷۰،

این بحث به طور مفصل در باب مهلت شیطان تا چه موقع است ذکر شده مراجع شود.

۴۲- مجله نور علم، دوره پنجم، شماره چهارم و پنجم، ص ۷۸.

۴۳- عیون الاخبار، ص.

۴۴- اعراف (۷) آیه ۱۲.

۴۵- اعراف (۷) آیه ۱۷.

۴۶- ص (۳۸) آیه ۷۴.

۴۷- نمل (۲۷) آیه ۳۸.

۴۸- صافات (۳۷) آیه ۶؛ و نساء (۴) آیه ۱۱۶.

۴۹- کسان دیگری که شیطان در نطفه آنان تصرف کرده، در بخش خودش خواهد آمد. به آن جا رجوع شود.

۵۰- بعضی از اسامی شیاطین در بحث کابینه شیطان بیان شده به آن جا رجوع شود.

۵۱- قصص الانبیاء، ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۱؛ کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۴۵؛ معانی الاخبار، ص ۱۳۸؛ بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۱۹۵.

۵۲- مجمع البحرین قدیمی صفحه ۴۸.

۵۳- اقتباس از تفسیر برهان جلد ۲ ذیل آیات سوره حجر مربوط به آدم.

۵۴- آل عمران (۳) آیه ۱۷۸.

۵۵- فصلت (۴۱) آیه ۳۰.

۵۶- ص (۳۸) آیه ۸۳.

۵۷- تین (۹۵) آیه ۴.

۵۸-مطففین (۸۳) آیه ۱۷.

۵۹- حزب الله در مائده (۵) آیه ۵۵، و حزب شیطان در مجادله (۵۸) آیه ۱۸.

۶۰- ابراهیم (۱۴) آیه ۳.

۶۱- حجر (۱۵) آیه ۳۸.

۶۲- بقره (۲) آیه ۳۳.

۶۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹.

۶۴- سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۰۰.

۶۵- بحار، ج ۶۳.

۶۶- اعراف (۱۷) آیه ۱۷۵.

۶۷- اعراف (۷) آیه ۱۵.

۶۸- اعراف (۷) آیه ۱۶.

۶۹- رساله عملیه، باب مطهرات.

۷۰- نقل از آیه الله جوادی آملی.

۷۱- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۳.

۷۲- صافات (۳۷) آیه ۹؛ و حجر (۱۵) آیه ۱۷.

۷۳- بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶۳.

۷۴- خطبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمعه آخر شعبان.

۷۵- حجر (۱۵) آیه ۴۲.

۷۶- سگ درنده.

۷۷- بیگانه

ای گذر کند.

۷۸- با دوست همچو گل.

۷۹- با دشمن.

۸۰- اعراف (۷) آیه ۱۹۹.

۸۱- مثنوی.

۸۲- کهف (۱۸) آیه ۱۷.

۸۳- تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۴۳.

۸۴- جامع النورین، جلد حیوان، صفحه ۴۷۵.

۸۵- نهج البلاغه خوئی، ج ۲، ص ۶۵ و ۶۴.

۸۶- نهج البلاغه خوئی، ج ۲، ص ۶۵ و ۶۴.

۸۷- انفال (۸) آیه ۴۸.

۸۸- خزینه الجواهر صفحه ۱۹۹ نقل از بحار جلد ۱۳. و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۴۳.

۸۹- کهف (۱۸) آیه ۴۹.

۹۰- آل عمران (۳) آیه ۱۹۴.

۹۱- شوری (۴۲) آیه ۱۹.

۹۲- معارج (۷۰) آیه ۳، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (قاصعه).

۹۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹.

۹۴- اعراف (۷) آیه ۱۵.

۹۵- بقره (۲) آیه ۲۹.

۹۶- تفسیر برهان، ج ۲، ذیل آیات مربوط به آدم و شیطان.

۹۷- بحار، ج ۱۱، ص ۱۲؛ حیات القلوب، ج ۱، ص ۲۹.

۹۸- اقتباس از تفسیر برهان جلد ۲ ذیل آیات سوره حجر مربوط به آدم؛ بحار، ج ۶۳، ص ۱۹۸؛ و حیات القلوب، ج ۱، ص ۲۶.

۹۹- بحار، ج ۶۳، ص ۱۹۸.

۱۰۰- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۰.

۱۰۱- نهج البلاغه، خوئی، ج ۲، ص ۴۸؛ حیات القلوب، ج ۱، ص ۲۶.

۱۰۲- حجر (۱۵) آیه ۲۸ تا ۳۰.

۱۰۳- حیات القلوب ج ۱.

۱۰۴- حیات القلوب، ج ۱.

۱۰۵- نهج البلاغه، خوئی، ج ۲، ۴۸.

۱۰۶- ص (۳۸) آیه ۷۸.

۱۰۷- بقره (۳) آیه ۱۶۸.

۱۰۸- انعام (۶) آیه ۴۸.

۱۰۹- انبیاء (۲۱) آیه ۳۰.

۱۱۰- حجر (۱۵) آیه ۲۹.

۱۱۱- ص (۳۸) آیه ۴۷.

۱۱۲- شرح نهج البلاغه، خوئی، ج ۲، پاورقی ص ۵۹.

۱۱۳- کدر و کثیف.

۱۱۴- وحل به معنی گل.

۱۱۵- مثنوی، مولوی، دفتر اول، ص ۲۰۱.

۱۱۶- شرح نهج البلاغه خویی ج ۲، ص ۶۳.

در این باره مطلب جور دیگری هم نقل

شده که آینده در عنوان (راهنمای شیطان) بیان خواهد شد.

۱۱۷- طه (۲۰) آیه ۱۱۹.

۱۱۸- اعراف (۷) آیه ۲۰.

۱۱۹- اعراف (۷) آیه ۲۲.

۱۲۰- اقتباس از سوره اعراف و سوره حجر و تفسیر نمونه، برهان، ج ۲ ذیل آیات مربوط به داستان آدم علیه السلام، شرح نهج البلاغه خوئی، ج ۲، ص ۶۳.

۱۲۱- آل عمران (۳) آیه ۱۹۴.

۱۲۲- حجر(۱۵) آیه ۳۵ تا ۳۷.

۱۲۳- در بحث قاتل شیطان گذشت رجوع شود.

۱۲۴- کتاب سلیم بن قیس.

۱۲۵- ناس (۱۱۴) آیه ۴ و ۵.

۱۲۶- ص، ۳۸، آیه ۸۱.

۱۲۷- اعراف (۷) آیه ۱۶؛ بحار، ص ۲۷۴.

۱۲۸- المحجه البیضاء، ج ۵، ص ۶۲.

۱۲۹- انعام (۶) آیه ۱۶۰.

۱۳۰- زمره (۳۹) آیه ۵۳.

۱۳۱- بحار، ج ۶۳، ص ۲۷۴.

۱۳۲-اعراف (۷) آیه ۲۳.

۱۳۳- اعراف (۷) آیه ۱۱.

۱۳۴- بقره (۲) آیه ۳۶.

۱۳۵- یوسف (۱۲) آیه ۸۶.

۱۳۶- مواعظ العددیه، ص ۵۵۲.

۱۳۷- نساء (۴) آیه ۱۱۸.

۱۳۸- نوالثقلین، ج ۱، ص ۵۵۲.

۱۳۹- نوالثقلین، ج ۱، ص ۵۵۲.

۱۴۰- حجر (۱۵) آیه ۱۳۹.

۱۴۱تا۳۰۳

۱۴۱- نساء (۴) آیه ۱۱۸ و ۱۱۹.

۱۴۲- انعام (۶) آیه ۴۲.

۱۴۳- نساء (۴) آیه ۱۱۹.

۱۴۴-بحار، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

۱۴۵- بحار، ج ۷۹، ص ۱۷۴.

۱۴۶- بحار، ج ۷۹، ص ۱۷۵.

۱۴۷- اقتباس از تفسیر برهان، ج ۲، ذیل آیات سوره حجر مربوط به داستان آدم علیه السلام با تغییراتی در عبارات.

۱۴۸- شرح نهج البلاغه، خوئی، ج ۲، ص ۷۷.

۱۴۹- شرح نهج البلاغه، خوئی، ج ۲، ص ۷۷، انبیاء (۲۱) آیه ۲۳.

۱۵۰- انوار نعمانیه، ج ۲، ص ۲۱۸.

۱۵۱- انفال، (۸) آیه ۴۱.

۱۵۲- شرح نهج البلاغه، خوئی، ج ۲، ص ۷۹ - ۸۳، با اندک تغییر در عبارات.

۱۵۳- بقره (۲) آیه ۱۲.

۱۵۴- بقره (۲) آیه ۱۰۲.

۱۵۵- انعام (۶) آیه ۱۱۲.

۱۵۶- سفینه، ج ۲، ص

۱۱۵، ماده عبد.

۱۵۷- سفینه، ج ۲، ص ۱۱۵، ماده عبد.

۱۵۸- جامع التمثیل، ص ۲۷۱.

۱۵۹- اسراء (۱۷) آیه ۲۷.

۱۶۰- انعام (۶) آیه ۱۴۱؛ اعراف (۷) آیه ۳۱.

۱۶۱- مؤمن (۴۰) آیه ۴۳.

۱۶۲- شعراء (۲۶) آیه ۱۵۱.

۱۶۳- ذرایات (۵۱) آیه ۳۴.

۱۶۴- یونس (۱۰) آیه ۸۳.

۱۶۵- مؤمن (۴۰) آیه ۳۸.

۱۶۶- انبیاء (۲۱) آیه ۹.

۱۶۷- بقره (۲) آیه ۲۶۷.

۱۶۸- فاتحه الکتاب، دستغیب، ص ۲۲۹، با کمی تغییر در عبارات.

۱۶۹- مجادله (۵۸) آیه ۱۹.

۱۷۰- ورد: مرید و شاگرد.

۱۷۱- طاقدیس ترافی، ص ۳۵۲.

۱۷۲- مواعظه العددیه، ص ۲۶۴.

۱۷۳- حج (۲۲) آیه ۳.

۱۷۴- اسراء (۱۷) آیه ۶۳.

۱۷۵- بحار، ج ۶۳، ص ۲۶۴.

۱۷۶- بحار، ج ۶۳، ص ۳۰۶.

۱۷۷- بحار، ج ۶۳، ص ۲۴۷.

۱۷۸- مواعظه العددیه، ص ۳۰۵.

۱۷۹- زخرف (۴۳) آیه ۳۸.

۱۸۰- مواعظه العددیه، ص ۳۰۵.

۱۸۱- انعام (۶) آیه ۱۲۱.

۱۸۲- سرمایه سخنوران، ص ۲۲۵ به بعد، و مواعظ العددیه، ص ۲۲۶.

۱۸۳- اصول کافی، ج ۱، باب فضل العلماء، حدیث ۹.

۱۸۴- به کتاب تاءثیر قرآن در جسم و جان (مؤ لف) مراجعه شود.

۱۸۵- سرمایه سخنوران، ص ۲۲۸ به بعد؛ و مواعظ العددیه، ص ۲۲۶، با اندکی تغییر در عبارت؛ و سراج القلوب.

۱۸۶- بحار، ج ۹۲، ص ۲۵۸.

۱۸۷- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۳.

۱۸۸- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۳.

۱۸۹- مواعظ العددیه، باب خماسیات، ص ۱۵۸.

۱۹۰- غرر الحکم.

۱۹۱- بحار، ج ۷۷، ص ۱۰۰.

۱۹۲- بحار، ج ۷۷، ص ۷۶.

۱۹۳- مدینه المعاجز، ص ۱۶.

۱۹۴- زمره (۳۹) آیه ۵۲.

۱۹۵- اقتباس از کتاب ابلیس، مجلس چهل و سوم.

۱۹۶- سلیم بن قیس، ص ۴۵.

۱۹۷- اصول کافی، ج ۳، ص ۴۶. تفسیر برهان. ج ۳، ص ۱۸۵، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۱.

۱۹۸- مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۹۴، جامع البیان، ج ۱۹، ص ۵۵. تبیان،

ج ۸، ص ۳۶. جامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۱۱۹.

۱۹۹- روض الجنان، ج ۷، ص ۲۶۵، تفسیر فخر رازی، ج ۲۴، ص ۱۵۲، روح المعانی، ج ۱۹، ص ۱۰۳.

۲۰۰- جامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۱۱۹.

۲۰۱- تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۹۰.

۲۰۲- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۹۵.

۲۰۳- درباره غضب در بحث، (آتش شیطان) در همین کتاب مفصلا بحث خواهد شده.

۲۰۴- شیطان در ادبیات، ص.

۲۰۵- نهج الفصاحه، ص.

۲۰۶- میزان الحکمه، ص.

۲۰۷- شاهنامه فردوسی، ص.

۲۰۸- حجر (۱۵) آیه ۳۹ و ۴۰.

۲۰۹- اشکار، به معنی شکار آمده است.

۲۱۰- تانی مخفف توانی است.

۲۱۱- ریسمانی که از لیف خرما درست شده است.

۲۱۲- چرب.

۲۱۳- کاب ابلیس، ص.

۲۱۴- بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۵.

۲۱۵- در عنوان (شیطان چگونه آدم و حوا را فریب داد) مفصل بیان شده.

۲۱۶- تاریخ انبیا، ص ۱۴ و ۱۵.

۲۱۷- ذیل آیه ۱۰، از سوره تحریم، تفاسیر.

۲۱۸- قصص الانبیاء، حالات لوط، ص.

۲۱۹- یوسف (۱۲) آیه ۲۵.

۲۲۰- تاریخ انبیا، ص ۳۹ و ۴۰.

۲۲۱- قصص الانبیا.

۲۲۲- تاریخ جنگ احد.

۲۲۳- بحار، ج، ص.

۲۲۴- بحار، ج، ص.

۲۲۵- کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۷۱.

۲۲۶- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲۲۷- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲۲۸- به عنوان (کابینه شیطان) رجوع شود.

۲۲۹- عوامل عزت امت اسلامی، ص ۸۰.

۲۳۰- بحار، ج ۷۳، ص ۶۰.

۲۳۱- همان، ص ۲۰.

۲۳۲- در احوال شیخ انصاری.

۲۳۳- اقتباس از تفسیر برهان، ج ۲، سوره حجر ذیل آیات مربوط به آدم.

۲۳۴- تفسیر برهان، ج ۲، سوره حجر ذیل آیات مربوط به آدم.

۲۳۵- تفسیر برهان، ج ۲، سوره حجر ذیل آیات مربوط به آدم.

۲۳۶- بحار، ج ۶۳، ص ۱۲۱.

۲۳۷- کتاب ابلیس، ص ۹۳.

۲۳۸- واژه های قرآن ص ۱۲۲.

۲۳۹- یوسف، آیه ۱۶

و ۱۸.

۲۴۰- تاریخ امام رضا علیه السلام، ص.

۲۴۱- حشر، آیه ۲۳.

۲۴۲- اصول کافی، ج ۲، باب ۷۸.

۲۴۳- انوارالمجالس، ص ۴۰.

۲۴۴- اصول کافی، ج ۴، ص ۳.

۲۴۵- علق (۹۶) آیه ۶.

۲۴۶- یوسف (۱۲) آیه ۱۰۰.

۲۴۷- سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹.

۲۴۸- سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۴۹- سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۵۰- سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۵۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۵۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۵۳- ابلیس، ص ۱۵۹.

۲۵۴- سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۵۵- سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۵۶- سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۵۷- سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲۵۸- بحار، ج ۶۳؛ و سرمایه سخنوران و واژه های قرآن. سفینه، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲۵۹- بحار، ج ۶۳ و سرمایه سخنوران و واژه های قرآن. سفینه، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲۶۰- سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۵۴، لغت وسوسه.

۲۶۱- کتاب ابلیس، ص ۱۴۳.

۲۶۲- کتاب ابلیس، ص ۱۰۵.

۲۶۳- بحار، ج ۶۳ و سرمایه سخنوران و واژه های قرآن. سفینه، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲۶۴- سرمایه سخنوران صفحه ۲۸۸ به بعد.

۲۶۵- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۵۹۲؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۷۳.

۲۶۶- سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۷۴.

۲۶۷- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۴۲.

۲۶۸- سفینه البحار، ج ۱ ص ۶۷۳.

۲۶۹- سفینه البحار، ج ۱ ص ۶۷۳ و میزان الحکمه، ج ۴، ص ۱۰۵.

۲۷۰- نهج البلاغه، نامه ۶۹ به حارث همدانی.

۲۷۱- شعراء (۲۶) آیه ۲۲۱.

۲۷۲- فرقه های وهابی و پاسخ به شبهات آنها.

۲۷۳- فرقه های وهابی و پاسخ به شبهات آنها.

۲۷۴- خزینه الجواهر، ص

.۶۴۶

۲۷۵- زمر آیه.

۲۷۶- لئالی الاخبار، ج ۵، ص ۴۷.

۲۷۷- ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۹۰.

۲۷۸- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۹۳.

۲۷۹- بحار، ج ۷۸، ص ۳۶۶.

۲۸۰- نهج البلاغه، کلمات قصار.

۲۸۱- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۲۵۳، و مواعظ العددیه؛ ص ۱۶۷.

۲۸۲- یوسف (۱۲) آیه ۲۷.

۲۸۳- نساء (۴) آیه ۷۶.

۲۸۴- مفاتیح، دعای ابوحمزه ثمالی.

۲۸۵- نهج الفصاحه، ص ۱۰۰۶.

۲۸۶- حشر (۵۹) آیه ۱۶.

۲۸۷- بحار، ج ۹۴، ص ۲۰؛ و ج ۶۳، ص ۲۱۶.

۲۸۸- بحار، ج ۷۳، ص ۲۶۵.

۲۸۹- بحار، ج ۷۳، ص ۲۶۵؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۱۹.

۲۹۰- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۲۳۱.

۲۹۱- میزان الحکم، ج ۷، ص ۲۴۰.

۲۹۲- میزان الحکم، ج ۷، ص ۲۴۰.

۲۹۳- به عنوان (شیطان سگ تربیت شده خدا) رجوع کنید.

۲۹۴- بحار، ج ۹۴، ص ۱۲؛ و شرح نهج البلاغه خوئی، ج ۶، ص ۲۰.

۲۹۵- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۶۵.

۲۹۶- کتاب لقمان، ص.

۲۹۷- کتاب لقمان حکیم، ص.

۲۹۸- بقره (۲) آیه ۲۶۷.

۲۹۹- توبه (۸) آیه ۳۳.

۳۰۰- سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۹۶، و ثواب الاعمال؛ ج ۲، ص ۶۰۴.

۳۰۱- بحار، ج ۶۳، ص ۲۲۹.

۳۰۲- بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۵.

۳۰۳- بحار، ج ۷۳، ص ۱۴۷.

۳۰۴تا۴۶۰

۳۰۴- اقتباس از مجمع النورین، ج حیوان، ص ۱۲۳- ۱۳۱.

۳۰۵- کتاب ابلیس، ص ۴.

۳۰۶- بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۵.

۳۰۷- بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶۳، در این باره در عنوان (شیطان در نطفه این ها شرکت کرده) بیشتر بحث شده است.

۳۰۸- بحار، ج ۷۹، ص ۱۴۸، ۱۵۰.

۳۰۹- بحار، ج ۷۹، ص ۱۴۸، ۱۵۰.

۳۱۰- جوامع الحکایات، ص.

۳۱۱- جامع الحکایات، ص ۲۸؛ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۹۶.

۳۱۲- توبه آیه ۱۱۰.

۳۱۳- جامع التمثیل، ص ۲۷۴، با اندکی تغییر.

۳۱۴- جامع التمثیل، ص

۲۷۰، با کم و زیاد کردن عبادت.

۳۱۵- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۳.

۳۱۶- چله: ریاضت کش، چله نشین.

۳۱۷- بلیس: مخفف ابلیس، همان شیطان است.

۳۱۸- اقطاع: املاک، مال و ثروت.

۳۱۹- برزبر: بالای سر.

۳۲۰- منطق الطیر، عطار نیشابوری.

۳۲۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۵۷. وعده الداعی، ص ۶۶.

۳۲۲- مجله صف تیرماه ۷۱، ص ۴۳.

۳۲۳- ترجمه الحکم الزاهرق، ص ۵۱۴، حدیث ۱۴۵۲.

۳۲۴- دوال چوبی است که بر طبل می زنند.

۳۲۵- ص (۳۸) آیه ۸۳.

۳۲۶- جامع و انوار المجمالس، ص ۱۶۶.

۳۲۷- بقره (۲) آیه ۱۰۲.

۳۲۸- توبه (۹) آیه ۱۰۳.

۳۲۹- جامع، صفحه ۲۷۳.

۳۳۰- بحار، ج ۶۳، ص ۲۴۴.

۳۳۱- صحیفه الرضا. کامل الزیاره. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۵۴.

۳۳۲- صحیفه الرضا. کامل الزیاره. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۵۴.

۳۳۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۸۹، ج ۲، ص ۶۵۴.

۳۳۴- سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۵۴ نقل از توحید صدوق.

۳۳۵- سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۴۲.

۳۳۶- رجوع شود به سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۴۲ خواص و شرایط نیسان را مطالعه فرمائید.

۳۳۷- سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۱۱، ج ۲، ص ۶۵۵.

۳۳۸- سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۵۵، نقل از خرایج راوندی.

۳۳۹- سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۵۵.

۳۴۰- سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۵۵.

۳۴۱- مکید: کید کرد.

۳۴۲- حرقه ای: سوزشی، آتشی.

۳۴۳- مثنوی مولانا، دفتر، ص.

۳۴۴- انوار المجالس، ص ۸۹.

۳۴۵- ابراهیم آیه ۲۱.

۳۴۶- حیوه القلوب، ج ۱، ص ۳۷۹؛ و کتاب ابلیس، ص ۳۳۰.

۳۴۷- اقتباس از آیات ۲۷ تا ۳۰ سوره مریم.

۳۴۸- کتاب ابلیس ج ۲، ص ۲۳۱.

۳۴۹- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۳.

۳۵۰- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۳.

۳۵۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۳.

۳۵۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۴.

۳۵۳- سراج القلوب، ص

۳۵۴- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۴.

۳۵۵- داستان مسیحیان نجران که به حضور پیامبر آمدند.

۳۵۶- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴، (در کتاب شاهدان قیامت راجع به ناله زمین مفصلا بحث شده رجوع شود.)

۳۵۷- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴.

۳۵۸- حجرات (۴۹) آیات ۱۰ و ۱۱.

۳۵۹- ابلیس، ص ۱۵۹.

۳۶۰- مجادله (۵۸) آیه ۹.

۳۶۱- کتاب ابلیس، ص ۱۶۰.

۳۶۲- کتاب ابلیس، ص ۱۶۰.

۳۶۳- مائده (۵) آیه ۸۹.

۳۶۴- در عنوان کابینه شیطان بیان شد. رجوع شود.

۳۶۵- کتاب ابلیس، ص ۱۶۳.

۳۶۶- کتاب ابلیس، ص ۱۶۳.

۳۶۷- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴.

۳۶۸- قصص (۲۸) آیه ۱۴.

۳۶۹- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴ تا ۱۶۵.

۳۷۰- کتاب ابلیس، ص ۱۶۴ تا ۱۶۵.

۳۷۱- بقره (۲) آیه ۲۶۷.

۳۷۲- طه آیه ۱۱۹.

۳۷۳- مکاسب شیخ انصاری، مکاسب محرمه، ص.

۳۷۴- بقره (۲) آیه ۱۰۱.

۳۷۵- اعراف آیه ۱۱.

۳۷۶- انبیاء (۲۱) آیه ۳۷.

۳۷۷- اسراء (۱۷) آیه ۱۱.

۳۷۸- طه (۲۰) آیه ۱۱.

۳۷۹- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳۸۰- بحار، ج ۷۱، ص ۳۴؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۲۹.

۳۸۱- در کتاب (انسان از حشر تا دادگاه) درباره توبه از صفحه ۱۷۸ تا ۱۸۱ بحث شده رجوع شود.

۳۸۲- در رابطه با فضیلت نماز اول وقت و ثواب های نماز جماعت در کتاب (سجاده عشق) مفصل بحث کردم به آن رجوع شود.

۳۸۳- وسایل الشیعه، ج ۷، ص ۳۹، حدیث ۲.

۳۸۴- به عنوان کابینه شیطان رجوع شود.

۳۸۵- لقمان (۳) آیه ۵.

۳۸۶- اقتباس از کتاب ابلیس، مجلس بیست و یکم.

۳۸۷- انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۶.

۳۸۸- معارج النبوه، ص.

۳۸۹- غوالی اللوالی، ص.

۳۹۰- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۰۹.

۳۹۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۰۹.

۳۹۲- بحار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۷.

۳۹۳- سراج القلوب، ص ۹۸.

۳۹۴- تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۰۱.

۳۹۵- نحل آیه ۹۸.

۳۹۶- لئالی، ج ۴، ص

.۲۸

۳۹۷- لئالی، ج ۴، ص ۲۹.

۳۹۸- لئالی، ج ۴، ص ۲۹.

۳۹۹- اعراف آیه ۲۰۰ و ۲۰۱.

۴۰۰- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.

۴۰۱- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.

۴۰۲- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.

۴۰۳- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.

۴۰۴- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.

۴۰۵- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.

۴۰۶- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۶۷۵.

۴۰۷- زمره (۳۹) آیه ۵۲.

۴۰۸- اقتباس از مجمع النورین جلد حیوان، ص ۶۷۵، و بحار، ج ۶۳، ص ۲۴۱.

۴۰۹- حالات حضرت عیسی علیه السلام، ص.

۴۱۰- جواهر الکلمات، ص ۳۸.

۴۱۱- بحار، ج ۶۳، ص ۲۲۱.

۴۱۲- ضمن بحث یحیی از شیطان، ص.

۴۱۳- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۲۵۲.

۴۱۴- پاسدار اسلام، شماره ۹۴، ص ۳۷.

۴۱۵- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۱۱۱.

۴۱۶- سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۴۳.

۴۱۷- بحار، ج ۶۳، ص ۱۲۱.

۴۱۸- ابلیس، ص ۷.

۴۱۹- در رابطه با تلاوت قرآن به کتاب (تاءثیر قرآن در جسم و جان) رجوع شود.

۴۲۰- نهج البلاغه، خوئی، ج ۱۲، ص ۱۲۴.

۴۲۱- بحار، ج ۶۳، ص ۱۵۸.

۴۲۲- مواعظ العددیه، ص ۱۷۱.

۴۲۳- مواعظ، ص ۲۲۲.

۴۲۴- مواعظ، ص ۲۷۲.

۴۲۵- به کتاب (انسان از خاک تا خاک) مراجعه شود.

۴۲۶- مواعظ، صفحه ۲۷۴.

۴۲۷- ابلیس، مجلس ۲۶.

۴۲۸- ابلیس، مجلس ۲۶.

۴۲۹- در کتاب (تاءثیر قرآن در جسم و جان) در رابطه با خصوصیات (بسم الله) بیشتر بحث شد رجوع شود.

۴۳۰- ابلیس، مجلس ۲۷.

۴۳۱- حیوه القلوب، ج ۱، ص ۲۰۱.

۴۳۲- اقتباس از حیوه القلوب، ج ۱، ص ۲۰۳- ۲۰۶.

۴۳۳- پاسدار اسلام شماره ۱۱۳/۳۷ با تغییر در عبارات.

۴۳۴- معادشناسی، ج ۲، ص ۱۴۶.

۴۳۵- اسراء (۱۷) آیه ۱۱۰ و ۱۱۱.

۴۳۶- اعراف، آیه ۵۴.

۴۳۷- اصول کافی، ج ۴، ص ۶۳۳.

۴۳۸- رعد (۱۳) آیه ۳۸.

۴۳۹- سفینه البحار،

ج ۱، ص ۵۰۷.

۴۴۰- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۰۷.

۴۴۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۹.

۴۴۲- بقره (۲) آیه ۲۷۵.

۴۴۳- نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۹۱.

۴۴۴- نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۹۱.

۴۴۵- مائده (۵) آیه ۹۰.

۴۴۶- مائده (۵) آیه ۲۶.

۴۴۷- کشکول ممتاز، ص ۵۹۸، نقل از، ج ۷، الغدیر، ص ۱۲۶.

۴۴۸- (ثدیه) معنای پستان کوچک این مرد یک دست داشت و به جای دست دیگرش به شکل یک پستان کوچک بود وقتی آن می کشیدند اندازه یک، دست بزرگ می شد وقتی آن را رها می کردند باز جمع می شد.

۴۴۹- واژه های قرآن، ص ۱۵۷ با کمی تغییر.

۴۵۰- گزاراش ویژه دبیرخانه ائمه جمعه، ج ۱، ص ۶۵، به نقل از گزارش واحد مرکزی خبر از لندن.

۴۵۱- سوره ص، آیه ۷۳ و ۷۴.

۴۵۲- بحار، ج ۶۳، ص ۲۲۹.

۴۵۳- پیام قرآن، ج ۳، ص ۲۳۶، نقل از روح البیان، ج ۴، ص ۲۶.

۴۵۴- نقل از سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۰۴، ماده لبس.

۴۵۵- حجرات آیات ۱۰ و ۱۱.

۴۵۶- حجرات آیات ۱۰ و ۱۱.

۴۵۷- حجرات آیات ۱۰ و ۱۱.

۴۵۸- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۹۱.

۴۵۹- بنی اسرائیل آیه ۶۳.

۴۶۰- بنی اسرائیل آیه ۶۳.

۴۶۱تا۵۷۴

۴۶۱- مسعود رجبی، موسی خیابانی، مریم ابریشم چی.

۴۶۲- مانند آیه الله بهشتی، آیه الله مطهری، آیه الله مفتح، حجه الاسلام محمد منتظری، باهنر، محمد علی رجائی و صدها نفر از علما و مراجع دیگر.

۴۶۳- اعراف آیه ۲۶.

۴۶۴- بنی اسرائیل آیه ۶۲.

۴۶۵- اصول کافی، ج ۴، ص ۱۴.

۴۶۶- اصول کافی، ج ۴، ص ۱۴.

۴۶۷- اصول کافی، ج ۴، ص ۱۴.

۴۶۸- صافی، ج ۱، ص ۹۷۹.

۴۶۹- نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۸۳؛ و تفسیر صافی ج

۱، ص ۹۷۹ و پاورقی ۹۷۸.

۴۷۰- نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۸۳؛ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۹۷۹ و پاورقی ۹۷۸.

۴۷۱- مواعظ العددیه، ص ۳۰۸، حدیث اربعه ماءئه شماره ۳۹۷.

۴۷۲- جامع النورین، ج انسان، ص ۶۹.

۴۷۳- بحار، ج ۴۴، ص ۱۰۴.

۴۷۴- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۴۷۵- سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۸.

۴۷۶- سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۵.

۴۷۷- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۶.

۴۷۸- وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۳۴۵، کتاب وافی، ج ۸، ص ۹۲۲.

۴۷۹- لئالی الاخبار، ج ۴، ص ۲۸.

۴۸۰- سوره نحل، آیه ۹۷.

۴۸۱- عرفان اسلامی، ص ۳۰۰.

۴۸۲- لئالی الاخبار، ج ۴، ص ۳۱.

۴۸۳- جنگهای پیامبر، ص ۳۶.

۴۸۴- مجمع النورین، ج حیوان، مجلس دهم، ص ۱۲۵.

۴۸۵- بحار، ج ۶۳، ص ۲۳۳.

۴۸۶- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۱.

۴۸۷- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۱.

۴۸۸- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۱.

۴۸۹- بحار، ج ۶۳، ص ۲۳۳.

۴۹۰- بحار، ج ۷۲، ص ۱۹۵.

۴۹۱- بحار، ج ۷۲، ص ۱۹۵.

۴۹۲- غرر الحکم، ص ۳۸.

۴۹۳- تحف العقول، ص ۳۷۱.

۴۹۴- مثنوی مولوی، دفتر چهارم، ص ۷۵۱.

۴۹۵- در المنثور، ج ۱، ص ۵۱.

۴۹۶- مواعظه العددیه، ص ۳۰۴.

۴۹۷- احزاب (۳۳) آیه ۴.

۴۹۸- خلت: دوست و خلیل را گویند.

۴۹۹- مثنوی طاقدیس از ص ۳۷۰ - ۳۷۲.

۵۰۰- اقتباس از طاقدیس مرحوم نراقی، ص ۳۵۶به بعد؛ کشف الاسرار، ج ۸، ص ۲۹؛ و ابوالفتح رازی، ج ۱۱.

۵۰۱- این سه عنوان: شیطان و هاجر، شیطان و ابراهیم، شیطان و اسماعیل، از طاقدیس مرحوم نراقی برداشت شده است، ص ۳۵۶- ۳۷۴؛ و کشف الاسرار، ج ۸، ص ۲۹۰؛ و ابوالفتوح رازی، ج ۱۱، ذیل آیات ۱۰۰- ۱۰۳ از سوره صافات.

۵۰۲- سفینه البحار، ج ۱، ص

.۱۲۹

۵۰۳- در بحث (عجله از شیطان است) آن کارها بیان شده است.

۵۰۴- انبیاء (۲۱) آیه ۸۲.

۵۰۵- ص (۳۸) آیات ۳۷، ۳۸ و ۳۹.

۵۰۶- واژه های قرآن، ص ۱۵۵.

۵۰۷- در بحث (کابینه شیطان) گفته شد که کار او به غضب آوردن مردم است، به آن جا رجوع شود.

۵۰۸- انبیاء (۲۱) آیه ۸۵.

۵۰۹- بحار، ج ۱۳، ص ۴۰۴.

۵۱۰- بحار، ج ۶۳، ص ۲۵۳.

۵۱۱- بحار، ج ۱۳، ص ۳۳۸.

۵۱۲- بحار، ج ۱۳، ص ۳۵.

۵۱۳- شناخت شیطان، ص ۳۹، با کمی تغییر.

۵۱۴- کتاب ابلیس، ص ۲۲.

۵۱۵- (حور) مخفف حورالعین است.

۵۱۶- سمر، افسانه، ص.

۵۱۷- خشمگین روی.

۵۱۸- اقتباس از بحار، ج ۶۳، ص ۲۲۴.

۵۱۹- بحار، ج ۶۳، ص ۲۶۵.

۵۲۰- حیوه القلوب، ج ۱، ص ۴۰۱.

۵۲۱- بحار، ج ۸۴، ص ۲۷.

۵۲۲- بحار، ج ۶۳، ص.

۵۲۳- یک اوقیه: یک دوازدهم از (رطل) است و رطل ۴۸ مثقال از چیزهای مایع و روان می باشد. روی این حساب یک اوقیه معادل هفت مثقال از مایعات است. و ده اوقیه هم معادل ۷۰ مثقال از مایعات مانند مشک است.

۵۲۴- حیات القلوب، ج ۲، ص ۱۷.

۵۲۵- حیات القلوب، ج ۲، ص ۷۲.

۵۲۶- حیات القلوب، ج ۲، ص ۷۴.

۵۲۷- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۹، باب ۱۰.

۵۲۸- فرقان (۲۵) آیه ۳۸، و ق (۵۰) آیه ۱۲.

۵۲۹- کتاب ابلیس، تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۳۷ و ۲۳۸؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۲۱.

۵۳۰- حیات القلوب، ج ۲، ص ۴۵۳.

۵۳۱- سوره انفال (۸) آیه ۴۷.

۵۳۲- انفال (۸) آیه ۴۷.

۵۳۳- (دی) مخفف دیروز است.

۵۳۴- فرمانده لشکر.

۵۳۵- (تون) آتش خانه حمام بوده که سابقا در آن آتش می کردند و آب حمام گرم می شد.

۵۳۶- مثنوی، دفتر سوم، ص ۵۸۸.

۵۳۷- حیات

القلوب، ج ۲، ص ۴۹۲.

۵۳۸- کتاب ابلیس، ص ۱۱۹.

۵۳۹- مجمع النورین، ج حیوان، ص ۱۱۲.

۵۴۰- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۶۵.

۵۴۱- سبا (۳۴) آیه ۲۲.

۵۴۲- بحار، ج ۲۸، ص ۲۵۶.

۵۴۳- سبا(۳۴) آیه ۲۲.

۵۴۴- از کتاب سلیم ابن قیس، ص ۲۹.

۵۴۵- بحار، ج ۶۳، ص ۲۰۸.

۵۴۶- بحار، ج ۱۸، ص ۸۸.

۵۴۷- بحار، ج، ص ۸۹.

۵۴۸- کتاب ابلیس، ص ۲۱۵.

۵۴۹- یکی از فقرات دعای ندبه.

۵۵۰- بحار، ج ۶۳، ص ۲۳۷.

۵۵۱- جامع التمثیل، ص ۲۷۳.

۵۵۲- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۵.

۵۵۳- سوره حشر (۵۹) آیه ۱۶.

۵۵۴- داستان های مثنوی، شماره ۴۰.

۵۵۵- سبزه زار.

۵۵۶- مثنوی مولوی، دفتر سوم، ص ۴۰۷.

۵۵۷- طاقدیس مرحوم نراقی.

۵۵۸- لئالی الاخبار، ج ۵، ص ۳۶۷.

۵۵۹- جامع التمثیل، ص ۲۷۶؛ ابلیس، ص ۲۸۰، زهرالربیع.

۵۶۰- عدیل یعنی مانند، مثل.

۵۶۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۱، لغت قلب.

۵۶۲- اقتباس از اشعار مولوی، دفتر دوم، از صفحه ۳۴۱ تا ۳۵۰؛ و زندگی امام حسین.

۵۶۳- خزینه الجواهر، ص ۵۸۴.

۵۶۴- خزینه الجواهر، ص ۶۴۶.

۵۶۵- نهج البلاغه، خطبه قاصعه، ۱۹۲، مطلب ۱۰.

۵۶۶- عمران (۳) آیه ۱۳۵.

۵۶۷- بحار، ج ۷۳، ص ۳۵۱.

۵۶۸- بحار، ج ۹۳، ص ۱۷۷؛ ج ۶۰، ص ۲۴۸؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۰؛ خصال، ج ۱، ص ۲۸۵.

۵۶۹- اول این شهر مقدس به نام قم نبوده وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به زبان عربی به شیطان فرمود: قم، یعنی برخیز، از آن روز قم نامیده شد.

۵۷۰- بحار، ج ۶۰، ص ۲۱۸؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۵.

۵۷۱- بحار، ج ۶۳، ص ۸۳ و ۹۹.

۵۷۲- بحار، ج ۴۶، ص ۲۸.

۵۷۳- پاورقی واژه های قرآن، ص ۱۵۶.

۵۷۴- بحار، ص ۲۴۹.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹